

بسمه تعالی

افغانستان کشور عزیزما سرزمینی است که از ادوار قبل‌التاریخ تاکنون مصدر مدنیته‌ها و گذرگاه فرهنگها و پرورشگاه فکر و تهذیب انسانی بوده و دولت‌های مقتدری در طول تاریخ‌ازین سرزمین فرهنگت خیز برخاسته و مردم آن همواره آزادی و هویت ملی خود را در طول کشمکش‌های تاریخی نگاهداشته اند .

از مدتیست در محیط ما احتیاج شدیدی حس می‌شود ، تا گزارش مختصر تاریخ افغانستان در یکدو جلد کوچک از زمان قدیم تا عصر حاضر بصورتی نگاشته آید ، که هم جامع و هم کوتاه باشد ، و آموزندگان مکاتب و مطالعه کنندگان عامه ما بتوانند ، سوابق تاریخی مملکت خویش را در آن بخوانند ، و با تصاویر و نقشه‌ها و جداول و نمودارهای لازمه تاریخی مجهز باشد .

سال گذشته هنگامیکه من به ریاست انجمن تاریخ افغانستان گماشته شدم ، بناغلی محمد عثمان صدقی وزیر اطلاعات و کلتور آنوقت این نیاز مبرم محیط را خاطر نشان کردند . و من هم علی‌الفور دست به کار زدم و تاریخ مختصر افغانستان را در نوشتم .

در نوشتن این کتاب به چندین صد جلد کتب تساریخی بزبانهای شرقی و غربی رجوع کردم و حواله تمام مطالب را در پاورقی های آن جای دادم . ولی درحین طبع باشکالی بر خوردم که ناچار آن پاورقیهارا حذف کردم ، و در اخیر چند باب مراجع لازمه را نوشتم و در پایان کتاب نامیاء تمام مراجع داده خواهد شد . و در صورتی که تکالیف این کتاب تمام مطالب این کتاب است . و این توفیق در

برین کتاب تصاویر و نمودار های متعدد و جداول توضیحی را از کتب موثوق خارجی و داخلی افزودم ، و امید وارم به هموطنان عزیز و کسانیکه تاریخ افغانستان را بطور مختصر می خوانند مفید واقع گردد. جلد نخستین حاوی اوضاع تاریخی قدیم قبل از اسلام و دوره اسلامی تا سنه ۶۰۰ هـ و خروج چنگیز است ، و جلد دوم آن دارای اوضاع ۷۰۰ سال دیگر تابازیابی استقلال می باشد (*)

در تدوین مطالب این کتاب کوشش شده ، که جامع اما مختصر و مفید باشد ، و زمینه نوشتن تاریخ مفصل در آینده بدست آید ، که نمونه آن در جلد اول تاریخ افغانستان بعد از اسلام که سال گذشته نشر شده دیده میشود . و در آن تاریخ مفصل دوصد سال اول دوره اسلامی افغانستان در هزار صفحه نوشته ام .

عبدالحی حبیبی

کابل . جمال مینه ۱ سنبله ۱۳۴۶

بخش نخستین

نظری بدوره قبل از تاریخ افغانستان

به اصطلاح مؤرخان دوره‌ئی که انسان به کشف خط موفق نشده بود ، دوره قبل از تاریخ PRE-HISTORI نامیده میشود. و بعد از آنکه رسم الخط ظهور کرده عصر تاریخی است ، ولی شرط اینست که آثار باقیمانده مخطوط اقوام قدیم خوانده شده باشد ، و چون خطوطی تاکنون موجود است که خوانده نشده ، بنابراین آنرا مربوط دوره‌های قبل از تاریخ دانند و اگر وقتی خوانده شوند ، داخل مرحله تاریخی خواهند شد . و عموماً دوره‌های تاریخی ممالک شرق را در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد دانسته‌اند ، زیرا رسم الخط های مصر و بین النهرین که خوانده شده اند همین قدر عمر دارند ، ولی خطوط مکشوفه موهن جودیرو در سند و هریه تاکنون خوانده نشده ، و داخل مرحله تاریخی نباشند . در افغانستان کاوشهای آثار قبل از تاریخ از سنه ۱۹۳۶ م بوسیله هیئت های علمی اروپائی آغاز شده ، و در نتیجه آثار دوره های قبل از تاریخ حجر بدست آمد . که مربوط به دوره سوم استعمال سنگ یعنی سنگ صیقلی و استعمال ظروف گلی و فلز است ، که آنرا دوره کلکولی تیک گویند .

از کاوشهای علمی چنین نتیجه بدست می آید : که در حدود ۶۰۰۰ سال قبل در خاکهای افغانستان و سرزمین های مجاور آن ، انسانها مدنیته داشتند . زیرا در منطقه انو نزدیک مرو ، آثار استعمال مس در همان اوقات کشف شده است . آثار دوره‌های قبل از تاریخ را در جوار افغانستان درین موارد یافته اند :

- (۱) **هریه در پنجاب :** یعنی میدان شرقی جبال افغانستان ، که در آن آثار شهر و آبادانی دیده میشود .
- (۲) **موهن جودیرو :** در سند سر زمین جنوب شرقی افغانستان که در آن آثار شهر و کوچه و بازار و حتی آبروهای پخته و در هر کوچه خاکدان کوچک خشتی پخته برای مواد فضله هم دیده میشود .

(*) اکنون هر دو جلد در یک وقایه تقدیم گردید - (ناشر)

موهن جودیروو هریره را گاو های فوی هیکنل دارای ساحبهای سنبردراز می کشیدند و اشکال این گاوان ریبا و سومند بر مومعیر و آثار مکشوفه موهن جودیروو منقوش است. (عکس نمبر ۱ - ۳)

(۲) این سلسله مدنیت مشابه در جنوب افغانستان در نال و جاکه وان ولورلانی بلوچستان و نیز در ناد علی سیستان و برخی از مواقع جنوبی ایران به نظر می آید، که سلسله آن تا بین النهرین هم رسیده و مربوطست بمردمیکه پیش از هجرت آریانیان، در آن مناطق سکونت داشته اند. و چون در آثار قدیمه ایشان مجسمه های مشابه ربه النوع مادر بدست می آید. بنابراین ممکن است دین و عقاید و فرهنگ مشابهی داشته باشند. آناریکه از یک تپه قبل التاریخ در چند میلی شمال غربی کوئته بلوچستان در قلعه گل محمد یافته اند، دلالت دارد بر اینکه باشندگان قدیم این سرزمین هنوز ساختن ظروف سفالین را نمیدانستند و از کاردهای سنگی، و سوزنهای استخوانی و اوزار شبیه به نیزه های نوکدار کار می گرفتند، و ساختن ابنیه و منازل نیز رواجی نداشت، و مردم دام پرور کوچی بوده اند، و درازمنه مابعد ظروف سفالین و ابنیه را ساخته اند، که با سنا شناسان آنرا «ظروف وادی ژوب» کویند، و بران برخی از حروف و اشکال هندسی و تصاویر آهو و گاو کوهان دار بنظر می آید، و در منازل ایشان استخوانهای بز فراوان دیده میشود، که بر کثرت گوشت خواری ایشان دلالت دارد، و هوانهای سنگی برای کوبیدن غله داشته اند، در حالیکه اوزار آهنین در آثار مکشوفه این عصر به نظر نمی آیند. و اشکال شبیه به T-A-W-V بر برخی از ظروف سفالین دیده میشوند که نظایر آن جای دیگری به نظر نیامده و بنابراین باستان شناسان در شناسایی آن تا کنون خاموش اند و عمر این مدنیت قدیم را در حدود شش هزار سال تخمین کرده اند.

همچنین دامنه همین مدنیت قبل التاریخ هریره تا جزیره نمای کچم هندوستان هم کشیده شده و در سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۶۵ م آناری را از تپه های متعدد آنجا یافته اند، که با آثار مدنیت هریره شباهت تام دارند و این ساحه کشفیات در جنوب شهر را جکوت و قسمت. اما در خاک افغانستان تاکنون چند موقع مهم قبل تاریخی کشف و مطالعه شده:

۱- سر اورل ستین و موسیوگیر شمن و هاکن در ناد علی و زرنج سیستان در قلعه کنک و سروتار در سنه ۱۹۳۶ م حفریات کردند. که از آن ظروف سنگی و انواع اسلحه و تیرها و تیگرهای مزین و ملون و گوشوار های سیمین، و اشیای استخوانی کشف شده. و علماء آنرا مشابه به آثار انو در مرو، و آثار مکشوفه کاشان در غرب، و آثار

درین شهر و دیم مجسمه های ربه النوع مادر و ظروف کلی پخته و انواع زیور های طلا و نقره و فلزات دیگر با نمونه های صنعتی و بنان فلزی آن عصر بدست آمده، که در موزه مربوط همان شهر قدیم محفوظست. و از نفایس آثار آن مجسمه های کوچک عاجی فیل و سفین های گاو های فوی هیکنل است، که بر برخی از آن نفوش حروف و خط نیز دیده میشود، ولی تاکنون به خواندن این خط موفق نشده اند.

مدنیت قبل از تاریخ وادی سند که در شرق افغانستان بین هریره و موهن جودیروو پهن شده بود بطور متحدالشکل و یک نواخت در طول یک هزار میل (چهار برا بر ساحت تمدن بابل و دو برابر بهنایی تمدن مصر) وجود داشت که مشابهت تام در طرز تعمیر ابنیه و ساختمان ظروف گلی و اسباب و وسایل کار آن مشهود است. و از آن نتیجه گرفته اند: که این مدنیت در سرتاسر وادی سند در شرق خاگ افغانستان گسترده شده و دو شهر هریره و موهن جودیروو پایتخت های شمالی و جنوبی آن بوده اند، و روابطی با تمدنهای خاکهای غربی تا سرزمین بابل داشته اند، و حتی در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد در بابل محلتی از تاجران هندی موجود بود، از آناریکه در حفریات بین النهرین یافته اند پدید می آید، که مردم وادی سند ارقام اعشاری و اوزان و پیمانها را می شناختند. از آثار شهریکه در هریره پدید آمده آشکار است که طبقه اعیان در خانه های دو طبقه زندگی داشته و اغلب مساکن ایشان دارای چاه آب و حمام و انبار زیر زمینی بود.

در حالیکه طبقه عامه و کارگران و صنعت کران، منازل کوچک دواطقی داشتند، که هر منزل توسط حیاط کوچکی از دیگر مجزایمیشد و شهرهای این مردم قبل التاریخ، قلاع متعددی نزدیک خود داشت، که غالباً انبار خانه های غله بود.

خرابه هاییکه از آخرین مراحل تمدن هریره نمایندگی می کند، حاکی از فقر و انحطاط سکنه آن می باشد که بیشتر خانه ها بصورت مغاره درآمده و ساختمان شهرها که نظم و ترتیبی داشت به کلی بهم بر خورده است. و از این اوضاع چنین نتیجه گرفته اند: که بر مردمان این مساکن هجوم های آریانیان غربی آغاز یافته و مدنیت ایشانرا منحل ساخته بود. اگرچه الفبای نوشته های هر به خوانده نشده، ولی ثابت است که این رسم خط، بدوره قبل از مهاجرت آریانی تعلق داشته است.

ارابه هاییکه بوسیله اسب کشیده میشدند، مربوط بمردمی بود که به زبانهای هند و اروپائی تکلم می کردند، ولی گردونه های مردم

وادی سند دانسته‌اند و از آن چنین نتیجه می‌گیرند ، که صحفه بزرگ این دوره مدنیت انسانی از وادی سند تا وادی نیل - به شمول افغانستان - وسعت داشت .

موسیو گیرشمن در تپه سرخ داغ که سی متر بلندی دارد . تا عمق ۱۲ متر کاوش کرد ، و آثار مدنیت يك هزار سال قبل از میلاد را یافت ، وی گوید اگر بیست و يك متر دیگر را هم بکاوند ممکن است آثار چهار هزار سال پیش از میلاد را که مقارن با مدنیت های قدیم وادی سند - بین النهرین - مصر باشد بدست آرند . و درین سرزمین چنین تپه‌های باستانی فراوانند .

۲ - در کاوشهای قبل تاریخی که تا کنون به عمل آمده در وادی ارغنداب و پنجوایی غرب قندهار در مغاره کوه بدوان و تپه دمراسی نیز آثار قبل التاریخ کشف شده ، که ربطی با مدنیت پیش از تاریخ وادی سند و پنجاب و سرزمین بلوچ دارد ، و مجسمه های ربه النوع مادر بدست آمده است .

در تپه مونهی گک ۶۶ کیلومتری شمال غرب قندهار در سنه ۱۳۴۴ اش کاوشهای علمی بعمل آمد ، که آثار مدنیت قبل تاریخی پنجم هزار سال پیش را در وادی ارغنداب نمایندگی می‌کند و علماء گویند که وادی کشک نخود غرب قندهار که حالا بایر است . در زمان سه هزار سال قبل از در یای کشک نخود که اکنون خشک شده ، سیراب می‌شد و سبز بود .

این تپه که از آخرین عصر مسکون بودن آن سه هزار سال گذشته ، در نتیجه حوادث جوی اکنون شکل مخروطی دارد ، و بر سر راهی واقع بود ، که گذرگاه مردمان وادی هرات و فراه و ما و رای هلمند به وادی رخد (ارغنداب) و وادی پشین و سند بود و همچنین به وادی ترنگ و غزنه و حوالی جنوب هندوکش میرسید ، یعنی وادی هلمند را با وادی ارغنداب و ترنگ وصل میکرد .

تپه مونهی گک یازده مرحله آبادی را از اواخر هزاره چهارم تا آغاز هزاره اول ق.م گذرانیده و در مرحله آخر و بالائی آن انبار خانه - های غله بوده ، که دیوار های پخسه‌ئی داشت . و محل انبار غله به شکل محوطه مستطیل بود ، که با وجود کوچکی با انبار خانه های آثار مکشوفه هر به شباهت تام دارد و در طبقات تحتانی آن اطاقهای حفظ چارپایان بوده است . چون ابنیه انبار خانه از سه طبقه مختلف تپه مذکور برآمده ، بنابراین میگویند که این انبار خانه ها درازمنه مختلف مورد استعمال انسانان آنوقت بود .

می‌شود که مقداری ظروف سفالین و بیکا نهی سنگی و مفرغی و فلاخن و گلوله های گلی فلاخن در آن کشف شده و از آن ظاهر است که نگهبانان انبار خانه ، این وسایل دفاعی را برای حفاظت آن به کار می‌بردند ، و عمر این آلات دفاعی در حدود سه هزار سال قبل از این تعیین شده است . قبل از بناهای انبار خانه های غله ، خانه های سقف دار از سنگهای مکعب دران بنا شده ، و در قسمت شمالی آن ابنیه آجری موجود است .

در قسمت جلو حیاط و سیعی است که اطراف آنرا اطاق های کوچک متعدد فرا گرفته و آثار قصر بزرگ هم نمایانست که از خشت خام به شکل نیمه مخروطی با ستونهای عظیم خشتی که نقش و نگار و رنگ آمیزی سپید هم دارد بنا یافته و امروز هم این ستونهای دورنمای خارجی آن با عظمت بنظر می‌آید و درین بنای بزرگ چاقوی مفرغی دسته استخوانی و پارچه های قشنگ تیکر و يك يك مجسمه شکسته ربه النوع خیر و برکت ادیتا (مادر) که شباهت تام با مجسمه های مکشوفه از بلوچستان و سند دارد ، با انواع اسلحه کشف شده است . در تپه های دیگر علایم مسکن مردم موجود است که تپه سابق - الذکر معبدایشان بود ، و درین ابنیه آثار مطبخ با اسباب آن ، و يك مقدار زیاد مایون و دسته آن بدست آمده که با احتمال غالب دکان ادویه فروشی باشد ، در اطاقهای دیگر تنور از خشت بخته و پیکانهای نیمه کساره دیده میشود .

بشت بام اغلب خانه‌ها نشیب دار بوده و در دیوارهای خارجی پیکانهای مستعمل و سر نیزه های مسین گذاشته شده ، و در قبرستان مربوط این بناها هفت اسکلت در يك قبر پیدا شده است .

طبقات مختلف تپه مونهی گک از پایین به بالا چنین است : از روی زمین به بالا تانه طبقه آثار زندگانی نیمه کوچی دیده میشود . و از روی آن توان گفت که مدتی ساکنان اولیه آن مردمان مالدار نیمه کوچی بوده و ابنیه منازل ایشان هم پخسه‌ئی بود . بعد ازین خشت های خام تاسه طبقه وسیله بناست ، که ظروف سفالین ایشان هم در طبقات پائین ساده و ابتدائی بوده ، و پس از آن ظروف تیکری زیباتر و بهتر میشود . تا که ظروف منقوش گلی ظاهر میگردد و روی جام های پایه دار اشکال حیوانات و پرندگان و گلها و از قوچ دارای شاخهای بلند و کبک زرین و فیل مرغ و برگهای عشق بیجان دیده میشود ، این ظروف گلی منقوش از طبقه هشتم به بعد فراوان است که با ظروف مکشوفه حدود کوپته شباهت دارند . فلزات مفرغ و مس از طبقه ششم آغاز میشود . و هنگامیکه زغالهای طبقه پنجم را بطریقه کار ۱۳ مورد تحقیق قرار

داده‌اند. تاریخ این ضیعه را در حدود ۲۶۲۵ ق.م تعیین کرده اند، و به قول موسیو کزالی منحصص ادوار قبل‌التاریخ این نیه از پنجهزار سال پیشتر عمر دارد. و بنا برین از موهن جودیرو سند کهن تر خواهد بود. (عکس نمبر ۳-۴)

۳- در طرف شمال افغانستان نیز آثار مدنیت قبل تاریخی کشف شده. باین معنی که در گوشه غربی شمالی آن درانوی مر و آثار و علائم مدنیت قبل تاریخ بدست آمده. و همین طور در گوشه شمالی شرقی افغانستان بقایای آثار تاریخی موجود است، که در اکتوبر ۱۹۶۲ م به وسیله باستان شناسان ایتالوی کشف شد.

صحرای هزارسم در بشیب های شمالی هندوکش به ارتفاع ۳۲۰۰ فوت شمال غرب سمنگان به طول شانزده کیلومتر واقع است که در زمان قدیم هم راه هند و کابل و بغلان و قندوز و بدخشان و چین از همین وادی میگذشت و در اینجاست که مغاره های طبیعی در صخره های کوه واقعست، که مسکن انسانان قدیم بود. و از آن ادوات چقماقی سنگی و سنگهای تراشیده زیاد کشف شده و برخی اینیه آن هم به زمان مینا می‌گیرد، که انسان خارج از صخره ها و مغاره ها به سر میبرد، و دیوار های بی پیرایه ابتدائی را به بلندی ۱/۲۰ ساخته اند که در آن بلاکهای تعمیر ۲۰ تا ۳۷ متر هم به نظر می آید و تمام این تعمیرات ۳۳۵ هکتار ساحه را دربر میگیرد. و آثار آبرسانی از دریای هزار سم با دیوار ۱۲۵ متری کناره کانال آب هم نمایان است. در مغاره های صخره های اینجا اطاقهای مثلث نما باطاقچه های کلان دیده میشود. که درون آن چوکیها از سنگ تراشیده شده و سه گوشه دارد و برای ساختن دیوارها از تخته سنگها کار گرفته اند، و آثار آتشدانها هم در آن نمایان است.

در مغاره های هزار سم اشکال و رسم های منقوره به نظر می آید که بگفته رابور نویس هیئت باستان شناسی ایتالوی چین اشکال در آثار قبل‌التاریخ اروپای غربی هم دیده میشود. ولی اشکال آثار هزار سم چهار قسمند: اول اشکال انسانی، دوم دستهای رسم شده، سوم اشکال حیوانات، چهارم اختلاط اشکال مختلف که معانی آن هم فهمیده نمی‌شود. (عکس نمبر ۵-۶)

علمای از منة قبل‌التاریخ این اشکال مغار های هزار سم را با آنچه در هسپانیا و ایتالیا و سویس و آیر لند یافتند مقارن و تشبیه میدهند و از آن نتیجه می‌گیرند که توسیم چنین اشکال دراز منة قبل‌التاریخ بین انسان های آن اوقات رواج داشته. مثلاً یکی از اشکال مغاره هزار سم شکل سماروقی است که نصف دایره را تشکیل داده و

یک خط عمودی آنرا قطع کرده است. و مراد از آن بیکر انسانیست که بازو ها و ستون فقرات او نمایش داده شده و مشابه اشکالیست که در بقایای آثار قبل از تاریخ هسپانیا و ایتالیا و آیرلند هم نظر می آیند بدین طور: (عکس نمبر ۷)

این نوع اشکال مشابه در آثار هزار سم مروان است. که نظایر آن را در اشکال باقیه آثار باستانی قبل تاریخی اروپا نشان توان داد. در دوره قبل تاریخی کلکولی تیک و استعمال سنگ صیقلی اهمیت لاجورد بدخشان نیز درخور ذکر است. زیرا در آثار قدیم مکشوفه از تپه سیالک کاشان و سرزمین سومر و بین‌النهرین و مقبره توتن خامن فرعون مصر و نیز در عیلام نمونه های مختلف سنگ لاجورد پیدا شده و میرساند که شش هزار سال قبل ازین سنگ لاجورد بدخشان شهرت داشت و استعمال آن تا مصر هم رسیده بود. و مردم این سرزمین رابطه مدنی قدیمی با ممالک دیگر شرقی و غربی داشتند. (حدول نمبر ۸)

افغانستان تاریخی قبل از اسلام

وقتیکه افغانستان تاریخی گفته میشود، ما تمام سرزمینهایی را در نظر می‌گیریم، که در وقایع تاریخی و جریان حوادث سیاسی و مدنی و فرهنگی با افغانستان اشتراک داشته و در تحت عوامل مشترک و تاریخی اوضاع مشابهی را دارا بوده‌اند.

درین ساحه جغرافی قسمت شرقی فلات ایران از دریای سند تا آخر خراسان (دامغان) شرقاً و غرباً شامل است، و در شمال هم وادی های شمال آمور تا سمرقند و دامنه های کوه ساریامیر فرامیگیرد، و در جنوب به بحیره عرب منتهی میگردد، و این سرزمین عموماً دارای تاریخ مشترک است.

آریاییان:

در حدود ۲۵۰۰ ق.م یک جمعیت بزرگ انسانان سفید پوست آریائی در سرزمینی که آریانا و یجه نام داشت، و در وادیهای شمال آمو واقع بود، در حالت کوچی گری و رومه‌داری زندگی می‌کردند و چون عدد ایشان فراوان گشت، به صفحات جنوب آمو و سر زمین باختر گذشته، و در دامنه های شمالی و جنوبی هندوکش ساکن شدند.

این مردم به سبب زیادت نفوس و قبایل، هجرتی به شرق نموده و از دریای سند به وادیهای وسیع هند شمالی گذشتند، و مدنیتی را در آن سرزمین تشکیل دادند، که در چهار کتاب قدیم (ویدا) منعکس

است ، و بنا برین آنرا «مدنیت ویدی» گوئیم ، که در حدود ۱۴۰۰ ق، م وجود داشت ، و در همین کتابهاست که نامهای برخی از قبایل بزرگ افغانی مانند پکتیا (پنستون) الینا (مردم شمال لغمان و نورستان) (۱) و غیره ذکر گردیده و ما میتوانیم وضع مدنی و فرهنگی و زبان و حیات مردم قدیم افغانستان را ازین کتب معلوم نمائیم ، و چهار وید عبارتست از ریگ وید - سام وید - اتهروا وید - یجور وید که قدیم تر همه ریگ وید است . و در آن نامهای بسا کوهها و مواقع جغرافی و رجال و پادشاهان و قبایل افغانی آمده است .

ارینه و یجه :

ارینه و یجه که در پینتو تا کنون او یجه به معنی سر زمین و آرامگاه مستعمل است ، به قول دانشمندان تاریخ یا سرزمین پامیر یا حوالی خوارزم و کنار های دریاچه خزر بود ، که متصل ساحت جغرافی مورد بحث ماست چون آثار این دوره زندگانی مردم ارین (به معنی نجیب و زارع) تا کنون کشف نشده و جزو از منة قبل تاریخ است بنا برین درباره زبان - اوضاع زندگانی - دین و هنر ایشان معلوماتی در دست نیست ، و دکتور گوستاو لوبون زبان باستانی آریایی را که در آرینه و یجه بدان متکلم بودند «آریک» نامیده است .

مدنیت ویدی :

باسرود های ویدی دوره تاریخی مردم ارین آغاز میشود ، و از همین منبع تاریخی است که ما افکار ، عقاید ، روش زندگانی و مهاجرت ایشان از خاکهای افغانستان ، و بسا مسایل مهم تاریخی دیگری را استنباط می کنیم . و از مقایسه های زبان شناسی هم پدید می آید که بسا مشترکات لسانی بین زبانهای افغانستان و زبان ویدی و سنسکریت موجود است . ترتیب سرود های ویدی به زمانه های مختلفی صورت گرفته و به صورت شفاهی از نسلی به نسلی دیگر منتقل میشد و قراریکه دانشمندان ویدشناس کنونی میگویند : علاوه بر سرود های ویدی که در چهار کتاب سابق الذکر فراهم آمده ، بر خسی از سرود های قدیم کم شده که به تعبیر خود وید (ریشیان قدیم = دانایان قدیم) آنرا می خواندند و یا اینکه برخی از سرود های باستانی که به لباس جدید در آورده شده است ، نیز وجود داشت ، که غالباً به سر زمین

(۱) این نام در الیشنگ والی نگار نام دره های آنجا نمایانست .

افغانستان و به زبان قبل از مهاجرت مردم ارین به وادی های وسیع هفت دریای شمال هند متعلق بوده است .

چون بین مضامین و زبان و کتب ویدی و سرود های او ستائسی که مظهر آن سرزمین وسیع غربی مجرای سند است ، شباهت تام و نزدیکی کامل وجود دارد پس می توان گفت که منبع سرود های قدیم کم شده ویدی که برخی از سرود های موجود کنونی شکل جدید آن باشد ، همین سرزمین افغانستان و باختر بوده است . رابطه بسیار محکم مدنیت ویدی با سرزمین افغانستان قدیم ازین آشکار است ، که بسا کلمات قدیم ویدی و سنسکریت ، در زبانهای پینتو و دری ریشه دارد . و باید این موازیت لسانی از اسلاف آریائی قدیم ، باین زبانهای آریایی باقی مانده باشد .

مثلاً برای کلمه آریا دو توجیه علمی موجود است : بر خسی معنی آنرا اصیل و نجیب و برخی زارع و کشاورز پنداشته اند . چون در پینتو کلمه (آره) به معنی اصل و گاهی هم مفهوم کشاورزی و برزگری دارد ، بنا برین میتوان گفت که آریا به الحاق (ن) نسبت (مانند یلن = پیاده و تورن = شمشیرزن و غیره) به معنی کشاورز باشد ، و چون کشاورزی در بین این مردم پیشه شریفی بود . بعد از آن مفهوم نجیب و شریف مجازاً در آن دخل یافته باشد .

چون مردم ارین به هند رفتند . آن سرزمین را آریه ورته یا آریه ورشه گفتند و این کلمه تا کنون در پینتو به شکل (ورشو) به معنی مرتع و سرزمین موجود است .

در پینتو تا کنون سند دریا را گوید ، و این کلمه در زبان ویدی سندهو است .

در ربک وید در سرود دریاها از سندهو (سند) و رودخانه کوبها (کابل) و رودگوماتی (گومل) و کرومو (کرم) و سویتی (سوات) ورکه (کنر) و سر زمین گندهاره (وادی مجرای کابل) و رود خانه هره ویتی = سره سوتی (ارغنداب یا ارا کوزی که اکنون ریشه نام قدیم آن در ده هراوت محفوظست) و بهالانه (دره بولان) ذکر رفته ، و در اتهروا وید نام بلخ به شکل بلهیکه مذکور است که بسا نتر ، در کتاب مهابهار ته و ادبیات سنسکریت بهلیکه شده ، از ریشه بهلی = بخدی . هکذا در اتهروا وید از کوه منجوان متصل به گنداریس (باشندگان گندهارا) ذکر رفته که همین کوه منجان واقع بین نورستان و بدخشان باشد .

در سرود های ویدی از جنگده قبیله آریایی ذکر میرود ، که بیش از انشاء کتاب ویدا ۱۴۰۰ ق، م بر کنار راوی (پنجاب) واقع شده

ودرین قبایل نام های بسا مردم افغانستان و اطراف آن هم موجود است . که الینا (مردم الی شینک والینکار) و بهالانه (مردم د ره بولان) و شیوا (مردم کنار سند) و پورو (مردم حواشی گندهارا) و پکتبه (پنبتون) باشند .

وازین جمله ذکر قبایل پکتبه و رجال و شاهان ایشان در جلد دوم ریگ وید مکرراً آمده است که یکی از شاهان پکتبه تور وینه = (تور وهونی پنبتو = شمشیریاز) نامداشت ، ودر وادی دهرات وارغنداب (هره ویتی) ذکری از قبایل پنی وپسه وپراوته وبریسه یه موجود است که اکنون در بین قبایل افغانی پریش وپنی در جنوب قندهار وادی سیوی داریم ، و هکذا قبایل داسو (سلیمان خیل) و پروت (الکوزیسی) به همان نامهای قدیم نسبتی میرسانند .

مردم آریائی نژادیکه از آریانه وپجه به صفحات شمال و جنوب هندوکش آمدند ، حیات شبانی و کوچی داشتند ، در سنه ۱۹۳۹ م از تل برزو نزدیک سمرقند تصویر هیکلی روی ظروف گلی پیدا شده که آنرا تصویر یک شاه قدیم آریایی گیومرت (گومرد) یا (کویست شاه) میدانند . که نیمه انسان و نیمه ترکاو بوده ودر گویشت یک قسمت اوستاو را پادشاه شبان خوانده اند ، وازین پدید می آید که در حیات شبانی و کوچی گری هم شاهانی بین این مردم بوده اند ، و خانواده = گولا (= کهول پنبتو) اساس زندگی ایشان بوده ، که از آن عشایری به وجود می آمد و رئیس به نام «پتی» داشت و هنگامیکه چند گولا باهم فراهم می آمدند . گرامه یاویسه را تشکیل میدادند و مسکن شاهی را «پوره» میگفتند ، واین هر سه کلمه در تسمیه نامهای اعلام واما کن تا کنون مشهود است مانند بگرام - میرویس - شیرپور .

مردم آریائی نژاد نخستین ، قبل از هجرت به هند ، کاست یعنی فرقه بندی اجتماعی را نمی شناختند ، ولی چون در هند با ساکنان قدیم سیه نژاد آن سر زمین بر خوردند ، بر چهار طبقه بر همین (روحانی) کشتریه (جنگ جویان) ویسیه (شهربیان وکسبه) و سود را (ناملموس) تقسیم شدند ، که این طبقه بندی اجتماعی در اوضاع تاریخی و اجتماعی مابعد ایشان اثر بارزی داشت .

در کتب ویدی و آثار دیگر نژاد آریائی چنین دیده میشود : که سازمان شاهی از اوایل مهاجرت در بین ایشان موجود بود ، و ارباب انواع مختلف را می پرستیدند ، و جرگه هایی بنام سبها و سمیتی و میله هائی باسم «سامانه» داشتند ، و دختران و زنان با جوانان و مردان عشق می ورزیدند ، و مراسم عروسی هم موجود بود . و همواره برای افزایش افراد خانواده ها ، دعاها میکردند ودر طبقه زنان شاعراتی هم

وجود داشت که برخی از سرود های ایشان در کتاب اول ریگ وید مضبوطست . این مردم بازی های ورزشی ، واسپ سواری ، و اتن و رقص و میوزیک داشتند ، و به زراعت و مانداری می پرداختند و البسه ایشان از پشم یا پوست حیوانات بود . رمه های کوسفند - گاو - بز داشتند ، و دارائی خانواده ها داشتن رمه های چار پایان مخصوصاً گاو شیری بود . و هنگامیکه برای خریداری گیاه سومابه کوهسار های افغانستان می آمدند گاو های خود را به طور واحد خریداری می آوردند و آنرا «پاسو» PASU میگفتند ، که کلمه پیسه (واحد پولی) هم از آن بر آمده باشد .

از صنایع هم چوب تراشی - و فلز کاری بافت تکه و بوریا - و ساختن ظروف گلی - و تزئینات فلزی - و ساختن ارابه ها را یادداشتند و خوراک شان هم حیوانات - لبنیات - گوشت شکار - و مشروبات سوما و سورابود . عناصر طبیعی مانند وارونا (رب النوع آسمان) اندرا (رب النوع جنگ) سوریا (مهر) اگنی (آتش) سوما (گماه شراب) و وماروت (باد) و غیره را می پرستیدند . و به نام هر یک قربانیها داشتند دانشمندان دینی خود را (ریشی) میگفتند . که در پنبنتو اکنون از یسن ریشه کلمه رشه داریم یعنی خوی وخلق و دانش .

مدنیت اوستائی :

مدنیت دوم مردم آریائی افغانستان در بخدی (بلخ) و صفحات شمال هندوکش بود ، که در حدود ۱۲۰۰ ق م آغاز شده ، و کتابی از آن دوره به نام اوستا باقیست که پنج باب دارد .

چون منبع معلومات ما درین باب حصه باقیمانده کتاب اوستاست بنابراین این مدنیت و فرهنگ را اوستائی گوئیم ، چون تمام این فرهنگ مولود خود سرزمین بخدی و افغانستانست ، ازین رو در تاریخ کشور اهمیت به سزائی دارد ، و کتاب اوستا اوضاع مدنی و فکری و فرهنگی مردم قدیم افغانستان را بخوبی توضیح می کند .

از کتاب او ستا معلوم میشود که مردم آریائی از حیات کوچی و رمه داری و خانه بدوشی به مدنیت رسیده ، ودر روستاها و شهرها ساکن شده اند ، و یک دوره جدیدی را در مراحل حیات اقتصادی و اجتماعی آغاز نموده اند .

درین دوره نخستین بار سازمان شاهی در بلخ به وجود آمده و پادشاهی بنام یمه (جم) شهر بخدی بلخ را تعمیر کرده است . و هم درین مردم دین معین که دارای قوانین و هدایات مدنی و روحی بود بنام مزده یسنه = مز دیسنا (ستایش خدا) که مؤسس آن زره نوشتره

(زردشت) بنام خانوادگی سپینمه یا سپینتمان (در بهمن سپین = سپید + تمه یا تمان = نژاد) بود ، که جای تبلیغ و مبعثت او بخدی (بلخ) و سیستان است . (عکس نمبر ۹) .

پدر زردشت پوروشاسپه (دارنده اسپ پیر) و مادرش دوغندو وجد پدریش پتیر کتراسپه نامداشت . اسمای چهار برادرش رتوشتر رنگو شتر - نوتریکا - نیوتیش است .

نخستین زن او که اسمش معلوم نیست مادرایست و استردهوسه دختر بود ، زن دوم زرنشت مادر دو پسر هوره چیره و اوروت نره وزن سومین او که در سر زمین شرق و صفحات بخدی به عقدش درآمد دختر فره شه و شتوه برادر جامانسپ (وزیر کشتاسپ) بنام «هووی» بود . که از پسران اوایست و استردهموبدان موبد و رئیس روحانیان و اوروت نره رهبر برزیکران ، و هوره چیره افسر جنگیان شمرده شده و طبقات سه گانه پیروان او بدست این سه پسر زردشت ایجاد شده است . وی سه دختر به نامهای فرینی - اُرتیتی - پنورو جیستی هم داشت .

زمان زندگانی زردشت به یقین معلوم نیست ولی به موجب روایات کاتب زردشتی چنین است : در حدود ۶۶۰ ق.م بدینا آمد در سن بیست سالگی یعنی ۶۴۰ ق.م منزوی گردید و در سن سی سالگی یعنی ۶۳۰ ق.م مدعی رهنمائی شد . در سن ۴۲ سانگی یعنی ۶۱۸ ق.م کی کشتاسپ باو گروید و در سن ۵۸۳ ق.م بسن هفتاد و هفت سالگی هنگام هجوم ارجاسپ تورانی در آتشکده بلخ بدست براتر کرش تورانی کشته شد . اما محققان این سنوات را صحیح ندانند ، و تولد او را در حدود ۵۸۸ ق.م گفته اند .

زردشت از قدیمترین کسانیست که در افغانستان قدیم فرم اساسی و عمیقی را بر مبانی اقتصادی جدیدی بنا نهاده ، و به قول ژ ، دومزیل ، «وی سیستم اقتصادی خود را در عصریکه گروهی از آرینها از حالت کوچی گزی به روستانشینی میپرداختند ، به میان آورده است.» باین معنی که چریدن حیوانات را بر مراتع نامعلوم ، به چریدن در روی زمین های مخصوص بهر قوم و قبیله مبدل نموده اند ، و به همین دلیل گاو نر و ماده که یگانه وسیله ارتزاقی و کشاورزی بوده ، به نظر احترام دیده میشد ، و کود حیوانی آن در تشکیلات ده نشینی و زراعت اهمیت خاصی یافته بود .

زردشت به وحدت و عظمت بی مانند خداوند یگانه (اهوره مزده = سروردانا) قابل شد ، و از خدایان سابق که آریانیان بدان عقیدت داشتند صرف نظر کرد . وی گوید که بعد از خدای یکتا ، از آغاز جهان

دو روان و جود دارد که یکی طریق نیک ، و دیگری راه بد را می پیماید و سراسر زندگی عبارت از یک پیکار درونی است که برضد نیرو های شر ادامه دارد ، و درین جنگ دایمی نوریا ظلمت یا خرد و اهریمن مقابل یکدیگراند ، و زردشت در آئین خود قربانی حیوانات و خوردن شراب مسکر سومارا که آریانیان قدیم داشتند از بین برده است . او گوید : «شراب مسکر کثیف (سوما) چگونه میتواند به نیکی کمک کند ، کاومرد دهقان اگر در دست صاحبش باشد عقید تر از آنست که قربانی شود .» در آئین زردشت عقیده برور باز پسین و محاسبه اعمال و فتح راستی و شکست دروغ و بهشت و برزخ و بن چنوات (صراط) و وجود فرشتگان موجود است ، و اذر (اش) را هم مقدس شمرده اند ، که در کون کلمه موجودات و موالید طبیعت بودیعت نهاده شده و جوهر زندگانی جانوران و منبع حرارت درونی و غریزیست ، و هم ازین رو همکیشان ویا پیروان زردشت برای تقدس اذر همواره آتشکده ها داشته اند .

در کیش زردشت فوای نیکی بنام امیتسه سپینته (یعنی جاودان سپید و مقدس) و ایزدان (در خور ستایش) و جود دارد ، که از آن جمله شش قوه عامل (فرشته موکل) اند ، که هر یکی در دایره صلاحیت خود برای اداره امور عالم همکاری میکنند ، و ایشانرا مظسهریکی از صفات اهوره مزده (هرمز) و جاویدانان پندارند :

- (۱) وهومنه = بهمن (اندیشه نیک) یا فرشته نگهدارنده گله ها درمه ها و موجودات زنده .
- (۲) اشه وهیشه = اردی بهشت (نظم نیکو) فرشته آتش .
- (۳) خشتره وئیریه = شمر یوز (تسلط) نگهدار فلزات و احجار نفیسه .
- (۴) سپینته ارمیتی = سپیدارمه (باکی روان و فروتنی) فرشته نگهدارنده زمین .
- (۵) هنوروات = خرداد (صحت) موکل تندرستی و مساکن و آب .
- (۶) امیرتات = اهرداد (بیمرگی و بقاء) فرشته مزارع و مراتع و نباتات .

در آغاز پیدایش مزده یسنا ، در راس این شش فرشته سپینته مینیو (خرد سپید) و جود داشت که بعد از وبجایش اهوره مزده و گاهای هم سره اوشه (سروش = هاتف خیر) را قرار میداده اند . در مقابل این فوای خیر و نیکی و نور ، فوای شر و تاریکی نیز وجود داشته اند که سر دسته تمام مفاسد و شرور انگره مینیو (اهریمن)

بود ، و تمام این قوای شر و تاریکی را در اوستا «دیوه» نامیده اند و در مقابل فرشتگان خیر ، شمش موکل شر و بدی را به نام کماریکان تصور میکردند :

- (۱) اگه‌منه در مقابل وهومنه به معنی اندیشه پلید ، که مظهر شرارت و نفاق و بدی باشد .
- (۲) ایندره در مقابل اردی بهشت ، روح بدعت و فریبا و کمره کننده مردم .
- (۳) سنوروه در مقابل شهریور مظهر بی‌نظمی و دیو آشوب .
- (۴) نا اونک هنی نیا در مقابل سپیند ارمد مظهر بهتان و نافرمانی .
- (۵) تئوروی در مقابل خورداد ، دیواتلاف و فساد و کرسنگی و تشنگی .

(۶) زبی ریش در مقابل امر داد ، که شزیک تئوروی است . گاهی دیوایشمه (خشم) در برابر سروش عدد هفتم دیو هارا که مظهر نا سیاسی و عصیان است تکمیل میکند .

زرتشت کیش خود را بر سه اساس اخلاقی و حیاتی بنا نهاده که هو مته (پندار نیک) ، هوخته (گفتار نیک) ، هو ورشته (کردار نیک) باشد ، و بدین ترتیب پیروان زردشت ، عقیده و سخن و کردار نیک را اساس عمل خود قرار میدادند و اندیشه و زبان و عمل را متساویاً از لوث کثافات معنوی و مادی نکه میداشتند . نظافت بدنی و روحانی ، راستی و درستکاری ، مروت و سخاوت و تمام اخلاق نیکو را رعایت میکردند ، دروغ و بهتان ممنوع بود ، و هر پیرو مزدیسنا به حفاظت آتش و آب و زمین از لوث ناپاکیها مامور شمرده میشد ، و بنا برین زمین را از ناپاکی جسد مردگان نگهداری کرده ، و مردگان خود را دفن نمی‌کردند و در بلندی‌ها پیش هوای آزاد می‌گذاشتند تا مرغان هوا آنرا خورده و ناپدید شوند .

کیش زردشت که پیدایشگاه و پرورشگاه آن قدیمترین پایتخت-های دنیا بخدی = بلخ بود به وسیله کتاب اوستا تبلیغ شد ، که تفسیر آن به زبان پهلوی (زند) باشد ، و زبانیکه اوستا بدان انشاد یافته ، نزدیکی زیادی با زبان ویدی دارد . و کتاب اوستا پیش از حمله اسکندر ۸۱۵ فصل و ۲۱ نساک یا کتاب داشت ، ولی اسکندر ۱۲۰۰ پوست گاورا که بر آن کتاب اوستا نوشته شده بود بسوزانید و هنگامیکه بعد از اسکندرباز آنرا فراهم آوردند ۳۴۸۰ فصل بدست آمد ، که به همان ۲۱ نساک تقسیم شد ، و به قرار حسابیکه عالم انگلیسی ویست کرده تمام این ۲۱ نساک ۰۰۰ ر ۴۵۷ ر ۳ کلمه داشت که اکنون فقط ۸۳۰۰۰ کلمه آن موجود است و ازین شرحیکه براون مستشرق انگلیسی داده روشن می‌آید که اصل باختری اوستا از بین رفته ، و آنچه اکنون

باقیست فقط يك ربع آنست بدین تفصیل :

- ۱- یسنا (پرستش و جشن) که سرود های دینی و ۷۲ فصل باشد .
- ۲- ویسپرید (سروران) مجموعه ادعیه و اوراد مشتمل بر ۲۳ تا ۲۷ فصل .
- ۳- ونیدادا (دافع شیاطین) مشتمل بر ۲۲ فرگرد (پسا ب) درباره آداب آبدست و استغفار و توبه و احکام دینی .
- ۴- یشت (نماز و نیایش) مشتمل بر ستایش خدا و فرشتگان در ۲۱ باب .
- ۵- خورده اوستا (اوستای کوچک) که در حدود ۳۵۰ م آذر بد مهر اسپند به تالیف آن پرداخته و مشتمل بر ادعیه ، نماز ها و مناجاتهاست .

در دوره مدنیت اوستایی که از ۱۲۰۰ ق ، م آغاز شده ، نخستین بار نظام شاهی در بخدی به وجود آمده و اوستا گوید : که یمه به امر اهوره مزده يك «واره» را ساخت که طول و عرض آن به اندازه يك اسپریس (میدان اسپ دوانی) بود ، و در آن اجناس جانوران مانند گوسپند - گاو - سگ - مرغان و غیره را نگاه داشت ، و جای آبرا هم بدرزای يك هاتره (میل) کند و دران واره بازار ها ، گذرها ، خانها را به ترتیب مخصوص ساخت ، ولی مردمان علیل و دروغگو و بدخو ویس و دیوانه را در آن شهر جای نداد .

بدین نمط نخستین شهر و مرکز مدنیت آریایی در «واره» بخدی تاسیس یافت ، و این کلمه واره اوستایی همانست که در سنسکریت و هاره شده ، و در دری بهار است که نوبهار بلخ تا قرن اول اسلامی برجای آن آبادان بود .

در عصر مدنیت اوستایی که مردم آریایی در صفحات شمال هندوکش آغاز پروستا نشینی و تاسیس روستاها و بلاد نموده ، و از دوره کوچی‌گری به سکونت دائمی اما کن پرداختند ، این قدمی بود که در ارتقای منازل مدنی و تحول اقتصادی برداشته شد ، و درین وقت است که نظام شاهی نیز به وجود آمده و يك سلسله شاهان بخدی که در یشتهای اوستا به نام پره ذاته یاد شده اند (یعنی پیش دادیان) نظم و داد و عدل را در سازمان سلطنتی خود به وجود آوردند و به تعبیر اوستا این شاهان بخدی مقام رب‌النوعی هم داشتند ، و چون در سرود های ویدی نیز ذکری ازین شاهان آمده ، بنا برین زمان این خاندانهای شاهی را به عصر قبل از تاریخ که مردم آریی از صفحات شمال هندوکش هجرت نکرده بودند میتوان رسانید .

اما در اوستا پهلوان بزرگی که نامش هئوشینگه (از اخلاف گیومرث) است ملقب به پره ذاته = پیشداد می باشد، یعنی نخستین قانون گذار، و این همان هوشنگ ادبیات دریست که در کوه البرز برای ربه النوع ناهید (ناهیتا) قربانیها می کرد، و پادیوان می جنگید و بر هفت کشور سلطنت داشت.

در کتاب سنوم دینکرد چنین آمده است که رسم زراعت و دهکانه = دهقانی = اصل مالکیت را همین پیشدادیان به وجود آورده اند بعد از آن دیهوی پتیه (به قول البیرونی دهو فذیه) یعنی اصل حکومت و شاهی و حمایت و نگهبانی خلق را هوشنگ ایجاد کرده است، و ازین روایت میدانیم که مدنیت دوره اوستایی از اوایل مدنیت ویدی و کوچی گری فرقی داشت. بدین معنی که این مردم بخدی زیبا، اکنون به کشاورزی و آبادانی و بنای روستاها و شهرها پرداخته و از مرحله اقتصادی حیات کوچی و بدویت به دهکانه و مالکیت زمین حتی یک مرتبه بلند تر دیهوی پتیه (ایجاد حکومت و سلطنت) هم رسیده بودند. و هوشنگ بر سرزمین وسیع حکم میراند و پادیوان و جادوان و بدکیشان که خراب کاران مدنیت و دشمنان روستا نشینان کشاورز بوده اند می جنگید.

پس از هوشنگ پادشاه دیگر پیشدادی تهمورث است که نامش در اوستا تخمه او روبه ملقب به ازینه ونت (مسلح) آمده، و اورا پادشاه هفت کشور و پسر ویونگهان پسر اینگمپت پسر هوشنگ شمرده اند که سی سال به مدد وزیرش شیدسپ به عدل و انصاف حکم را اند و اورا «دیوبند» گویند که دیوان و اهریمن را مقید کرده، و یک عده اعمال جدید مدنی را که در مرحله اقتصادی جدید ضرورت بود بعمل آورد، مانند رشتن پشم و برش و دوخت. جامه و اهلی کردن چهار پایان و استفاده از اسب و شتر و استر و خرو گاو، و بسید آوردن خط و سواد. به قول کریستن سین: «بعد از تهمورث برادرش جمشید به سلطنت رسید و نخستین بار جشن نو روز نهاد و او به تعبیر اوستا «دارنده گله های خوب» است، که این لقب در اوستا هئوئوه (هورمگ پهلوی) باشد که وی سه خواهر به نام یمگ واری نوک و سنگهوک داشت (ازنواز - و شهرناز سه نامه).

دوره مدنیت اوستایی و روایات کتب قدیم قبل از اسلام و بعد از آن در باره دودمانهای شاهی و رجال و پهلوانان آریایی نژاد به مرور دهور رنگ داستانی به خود گرفته، و این اساطیر باختلاف در آن کتب روایت شده است، ولی ما در اینجا می کوشیم که حتی المقدور جنبه های تاریخی داستانهای مذکور را جستجو کنیم.

در اوستا و متون دیگر تاریخی عرب و عجم، داستان جم و شاهان پیشدادی به سبب قدمت عهد رنگ افسانوی به خود گرفته، و چون شاهی جم را منبع هر گونه آسایش و آرامی و داد و نیکو کاری دانسته اند، بنابراین کسی که وسیله سقوط این سازمان خیر و بهی و فرهی گشته او را ازی دهاکه (ازدها) گفته اند، و این شخص بیور اسپ بن اروند اسپ از اخلاف گیومرث (گوشاه = غرشا) بوده که مادرش و ذاک (ودک) خواهر جم بود، و بیور اسپ به معنی دارای ده هزار اسپ باشد، و چون مرد تا زنده و دارای اسپان تا زنده بود، او را تازی) گفته اند، که برخی به همین سبب او را تازی و از نژاد عرب

جم پادشاه بخدی نخستین شاه است که بنیاد مدنیت و شهر نشینی نهاده و حیات اجتماعی را ترتیب داده است. کشاورزی - دام پروری - حرفه - ذوب آهن - بافتن لباس - استعمال اسلحه و جواهر تعیین طبقه لشکری - و معماری و استعمال فلزات و ادویه را روح بخشیده و در نخستین پایتخت شاهی خود بخدی زیبا به تعمیر و بسط مدنیت پرداخته است، و او به قول بنونیست محقق فرانسوی همان شخصیت آریانیست که در بین مردم نورستان قبل از قبول اسلام ایما IMBRA رب النوع بزرگ و مافوق همه ارباب انواع شمرده می شد. و مجسمه های او را در معبد مرکزی این سرزمین نصب کرده بودند و در آن مراسم قربانیها را انجام میدادند.

در یسنا ۹ فقره ۳ تا ۵ گوید: که در مدت شهریاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ و رشک در جهان نبود. و در یسنا ۱۹ فقرات ۳۱-۳۸ چنین آمده که در مدت سلطنت جم زندگانی گیتی به خوشی و خرمی می گذشت از رنج و آسیب اثری نبود.

در اوستا و متون دیگر تاریخی عرب و عجم، داستان جم و شاهان پیشدادی به سبب قدمت عهد رنگ افسانوی به خود گرفته، و چون شاهی جم را منبع هر گونه آسایش و آرامی و داد و نیکو کاری دانسته اند، بنابراین کسی که وسیله سقوط این سازمان خیر و بهی و فرهی گشته او را ازی دهاکه (ازدها) گفته اند، و این شخص بیور اسپ بن اروند اسپ از اخلاف گیومرث (گوشاه = غرشا) بوده که مادرش و ذاک (ودک) خواهر جم بود، و بیور اسپ به معنی دارای ده هزار اسپ باشد، و چون مرد تا زنده و دارای اسپان تا زنده بود، او را تازی) گفته اند، که برخی به همین سبب او را تازی و از نژاد عرب

شمرده اند . گویند او از سرزمین بوری خروج کرد که تاکنون جای
 باین نام در سرزمین ژوب سمت شرقی افغانستان موجود است .
 چون مردم عربی این نام را معرب ساخته و ضحاک گفتند ، بنا برین
 اورا عربی نژاد پنداشته اند ، و نیز چون نژاد سامی با آریائیان رقابتی
 داشته اند ازین رو هر عنصریکه این مدنیت نو تشکیل و شاهی بخدی
 را به خطر می انداخته اند ، آنرا از نژاد بیگانه تصور می کرده اند
 و مانند تورانیان بادیه نشین آریایی نژاد ، ضحاک بیور اسپ را هم از
 نژاد عربی شمرده اند ، در حالیکه برخی مؤرخان دقیق مانند طبری
 و البیرونی گویند که ضحاک را عربان عربی نژاد و عجمیان عجمی
 پنداشته اند .

چون در اسامی بلاد و اما کن و رجال تاریخی افغان (مانند ضحاک
 جد اعلای خاندان شاهان غوری و ضحاک شهری در بامیان) ریشه
 این نام موجود است ، و مؤرخان هم سلسله نسب اورا به گیو مرث
 آریایی نژاد میرسانند و اورا خواهر زاده جم دانند ، پس تازی نژادی
 او بعید به نظر می آید .

بهر صورت به موجب اشارات اوستا بیور اسپ ازای دها که
 بر مدنیت بخدی زیبا بتاخت و چون فرایزدی (فروغ سلطنت) ایزم بصورت
 مرغ پیروزی جدا گشته بود ، ازای دها که بروچیزه آمد ، و کسورش را
 بدست آورد ، و اورا با ازه دونیم کرد ، و این ضحاک تازی (تازنده) به
 موجب رام یشت فقره ۱۹ کاخی متین به نام کوی رینتا و تخت شا هی
 و چتر زرین داشت که او را در ادبیات دری دوره اسلامی (ضحاک
 ماران - ماردوش - اژدها) گفته اند .

به موجب اوستا فرایزدی بعد از جم بر ترایتنه (در پهلوی
 فریتون = فریدون) پسر پور تورا (پور گاو) از اخلاف جم بتافت
 که پدرش ائویه (الفیان = آبتین) هم نامیده شده و افراد این خاندان
 مردم زارع بوده اند ، که با اکثر ایشان نام گاو (گئودر اوستا) آمده
 است .

فریدون صد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند را برای
 ربه النوع آب (اناهیتا) قربانی کرد ، نابرازی دها که شریر غالب آمد
 و اورا بکشت واری نوك و سنگهوك خواهران جمشید را که باسارت
 ضحاک آمده بودند بدست آورد .

داستان جنبش مردم در مقابل ازای دها که در شهنامه فردوسی
 که متکی بر روایات خدای نامه های دوره قبل الاسلامت چنین نقل
 شده ، که مردی آهنگر به نام کاوک (گاوه) جرم آهنگری خود را به طور درفش
 بر سر نیزه بست و خلائق را بدور خویش فراهم آورد و برازی دها که

برخاستند و برخلاف ستمگری های او طغیان کردند ، و این همان
 در فاش کاویان است که مدتها بعد سمبول پیروزی مردم آریایی بود .
 و فریدون اندرین جنبش سمت قیادت مردم را داشت و او بیاد فتح خود
 بر ضحاک جشن مهرگان را که نظیر جشن نو روز بود بنیاد نهاد ،
 و دیوان را سرکوبی نمود و جهانرا بگرفت .

در داستانهای ملل آریایی ، روایات شبیه و نظیر همدیگر موجود
 است که میگویند : فریدون کشور های ایرینه و توئیرینه و سئیر یم
 ینه را بر سه فرزند خود ارج (ایرج) و توچ (تور) و سرم (سلم) (سلم)
 قسمت کرد ولی سلم و تور بر ایرج رشک بردند ، و اورا به نامردی
 کشتند ، تا که فرزند ایرج بنام منوش چیره (منوچهر) زاد ، و کین
 ایرج را بخواست و نظیر آن داستان سه فرزند ، دربین سه پسر
 زردشت و سه فرزند تارژی تا نوس سکایی ، و سه برادر ، دربین سه برادر افغانی
 (غرغبت - بیتهنی - سه بن) موجود است که به قول ژرژ دو مزیل
 استاد کلژ دو فرانس اجتماع قدیم آریایی از سه بیکر رو حا نیون -
 جنگجویان - ممولدین ثروت تشکیل می یافت ، و کاستهای اساسی
 هند قدیم هم بر همان - نجای جنگاور - کشا و زان دام پر و ر
 بودند و از فرزندان سه گانه زردشت نیز پسر ارشد روحانی و پسر
 دوم جنگجو و سومین شبان بوده است .

بهر صورت منوچهر که از اعقاب ایرج بود ، انتقام او را گرفت و
 سرم و تور را بکشت ، و مردم حمله آور تورانی بادیه نشین آریایی
 نژاد را دفع کرد ، و در عصر او پهلوانان بزرگ از قبیل قارن پسر
 گاوه - نریمان - زال - رستم به وجود آمده اند که سر زمین اوینه
 را از شر دشمنان حفظ می کردند - و بعد از و به قول اوستا ثنوتره
 (نوذر) پسرش به شاهی رسید ، و عاقبت افراسیاب تورانی اورا پس
 از سه جنگ بگرفت و بکشت ، ولی خاندان بزرگی ازو بنام ثنوتریان
 = نوذریان باقی ماند که داستانهای ایشان در اوستا آمده است .

بعد از کشته شدن نوذریکی از اعقاب فریدون به نام او زوه
 بن توماسیه (زو) = زاب = بن توهماسپ = تهماسپ) که مردی
 عاقل و عادل بود تا پنجسال حکم راند (ریشه این نام در زابل
 و زوب موجود است) او به یاری پهلوانان با تورانیان جنگها کرد ،
 عاقبت دریای آمو را مرز فاصل قرار دادند .

پس از درگذشت زاب پسرش کرشاسپه KERESHASPA (یعنی
 دارنده اسپ لاغر) بر تخت نشست که دهمین شاه پیشدادی است
 و نه سال حکم رانده و با مرگ او افراسیاب به فرمان پشنگ تورانی
 بر کشورش تاخت و باختم داستان کرشاسپه تاریخ داستانی پیشدادیان

چون این کوه بنا بر تحقیق علماء در بلخ و شمال شرق خراسان بود و کیکاوس بر آن هفت کاخ بلند برآورده بود ، بنابراین داستان او تماماً به خاک و تاریخ افغانستان متعلق است ، و او از پادشاهان بزرگ گشت که بر هفت کشور (دنیای مکشوف آنوقت) حکم میزاند و وزیر دانا بنام اوشنر OSHNAR داشت که در اوستا او را به صفت پور و جیره PURU-JIRA یاد کرده اند ، یعنی بسیار دانا (در پبستو پوره + خیر به معنی زرف بین کامل) .

در اوستا خطاهایی به کیکاوس نسبت داده شده که از آن جمله کشتن همین وزیر و از بین بردن گاو حافظ مرز ، و دعوی رفتن به آسمان باشد ، و بدین سببها فرکیانی از او باز گشت ، و افراسیاب تورانی پرو جیره شد ، و مملکت را ویران کرد ، تا که روت ستخماک ROT-STAXMAK (رستم = رستم) پهلوان سیستانی لشکر بیاراست و افراسیاب را براند .

دیگر از شاهان کیانی بلخ کوی سیاورشن SYAVARSHAN (سیاهان) است که پس از کیکاوس به شاهی رسیده ، و پادشاه مقتدر بلخ بود ، و در جنگ با قبایل مهاجم آریایی ماوراء آمو (توران) کشته شده است و او را فرزند کیکاوس دانند ، که نام او را در ادبیات پهلوی و دری سیاوخش = سیاوش شهرت دارد .

سیاوش در نزدیکی های ایرینه و بجه قلعتی بزرگ به نام کنگ دژ (= KANGHA اوستا) ساخت که مانند واژه جمکرد مرکز دو مین آریایی بود ، و او در توران زمین دخت افراسیاب شاه تورانی را که فرنگی نام داشت بزنی گرفت و از او کوی هئوسرهوه HAUSRAVAH (= کیخسرو) زاد که بعد از پدر تخت شاهی را گرفت ، و به خون خواهی پدر با تورانیان در آویخت و افراسیاب و برا درش کیریه وزده (= کرسیوز شاهنامه) را بیاری سپه سالار نیکمرد خود هئومه HAOMA بزنجیر کشیده و بکشت .

اوستا گوید : چون فرکیانی به خسرو تعلق گرفت ، بیاری آن کارهای بزرگی بردست او رفت ، زور و نیرو و دوست کامی و زیبا بی وشکوه و جلال نصیب او بوده ، و کشور های شاهنشاهی کیانی را باهم اتصال باز داد ، و هم از نیروست که در اوستا به صفت خشنری هن کریمو XSHATHRAI-HANKEREMO یعنی پیوند دهنده و متحد سازنده کشورها و پدید آورنده شاهنشاهی خوانده شده است .

بعد از کیخسرو و شاهانسی در سر زمین بخدی به شاهی رسیده اند که در آخر نامهای ایشان کلمه اسپه می آید ، و این نسبتی است کاملاً باختری . زیرا سر زمین بلخ پرورشگاه باستانی اسپ بوده و سواد

به پایان رسید ، و باید گفت که این کرشاسپه پسر زاب غیر از کرشاسپه نریمان پهلوان معروف اوستایی پسر نرینه (نریت = نرط) از خاندان سام سیستانی است که وی در اواخر شاهی فریدون و آغاز کار منوچهر پیرو فرتوت بود و اصلاً یکی از پهلوانان است نه از شاهان پیشدادی .

خاندان کاوی = کیان :

کوی یا کاوی در لسان ویدی و هم در اوستا به معنی (دانا-شاه امیر) است که به موجب اوستاکوی = کی پهلوی و در لقب شاهان قدیم بلخ و اطراف افغانستان کنونی بوده و در غرب این سر زمین مورد استعمال نداشته است .

کلمه کوی = کی را در اوایل نامهای شاهان بلخی می بینیم که بعد از خاندان پیشدادیان به شاهی رسیده اند ، و فرشاهی این سر زمین به نام کوئتم خورنو KAVAENEM-XVARENO بدیشان تعلق گرفته است .

در زبان دری کی را به کیان جمع کرده اند ، و این خاندان را در شاهنامه و دیگر کتب کیان - کیانیان ، یا کیانی گفته اند

به موجب اوستا نخستین پادشاه این خاندان کوتاه KAVATA

نام داشت و او را کوی کوتاه (کی قباد) گفته اند . که بدرخواست پدر رستم پهلوان سیستانی در کوه البرز (جنوبی بلخ) بر تخت نشست ، و او شاه داد گر و مایه سعادت و آرامی و آسایش مردمان بود و یازده سال حکم راند ، که فردوسی او را هم از تخمه فریدون شمرده است .

بعد از کیقباد نامهای کی ایپوه - کی - ارشن - کی بیرشن - کی پشین هم در اوستا آمده که از اخلاف او باشند ، ولی افسانه های منقوله در باره ایشان پریشانند ، و هم در کتب قدیم شهرت فراوان ندارند .

بعد از کیقباد پسرش کوی او سن KAVI-USAN (کیکاوس) که معنی او سن آرزومندی یا خرسندی باشد ، بر تخت شاهی بخدی نشست ، و با عناصر اجنبی غیر آریایی که بنابر روایات حماسی در مازندران شمال ایران کنونی در جنگلها میزیستند ، و مردم وحشی مخالف فرهنگ آریایی بودند ، جنگها کرد ، و برایشان پیروزی یافت که در اوستا (دیوان) نامیده شده اند .

اوستا گوید که کوی او سن (کیکاوس) زورمند و توانا بر فراز کوه ارزفیه EREZIFYA صداسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند به اناهیته (ربه النوع آب) قربانی داد ، تا بزرگترین پادشاهان گر دد

آتشکده موخرالذکر را در عهد او از خوارزم به کوه روشن ROSHN کابلستان آوردند و تا فتوحات عرب (۱۷۱ هـ) هم باقی بود. و بستوئیری BASTAWAIRI پسر زریر شهر بست را تعمیر کرد، و در آنجا قربانیهای بزرگی را بعمل آورد، و مخالفان سلطنت را که دژان نواحی بودند سرکوبی کرد.

پس از اسفندیار، شاهانی را ازین دودمان نام می برند، که ازان جمله وهومن سپیند اتان (بهمن اسفندیاری) و دخترش همای و داراب فرزند همای است، و ایشانرا در سرزمین وادی هلمند و سیستان داستانهاست، و برخی این شاهان را با شاهان هخامنشی پارسی خلط کرده اند.

پهلوانان اوستایی:

در دوره فرهنگ اوستایی علاوه بر خاندانهای شاهی که ذکر مختصر ایشان گذشت، برخی ازدودمانهای پهلوانان بزرگ هم جزو همین زمان تاریخی اند، که بنام های ایشان کتابهای خاصی در روایات حماسی آریائی موجود بود و اکثر این دودمانها به خاک خراسان یا سرزمین کنونی افغانستان تعلق دارند، و لی به مرور ازمه و تواتر نسلها واقعیت های تاریخی ایشان رنگ داستانی یافته و اعمال فوق العاده را باین پهلوانان نسبت داده اند، که میتوان از بین این روایات افسانوی، برخی واقعیت های تاریخی را نیز مانند دودمانهای شاهان جستجو کرد و بزرگترین و نامورترین پهلوانان از خاک سیستان برخاسته اند که نظر به روایات اوستا و کتب دیگر پهلوی نژاد ایشان به همان پادشاه بخدی (یمه = جم = جمشید) می پیوست و او با دختر کورنگ شاه زابلستان تزویج کرد، و از همین نژاد سام نریمان بوجود آمده که پسرش زال زر بسبب سپیدی موی او بدین اسم نامیده شد، و از طرف پدر پادشاهی سیستان یافت، وی بر رودابه دختر مهرباب شاه کابل (که از نسل ضحاک سابق الذکر بود) عاشق شد، و او را به زنی گرفت، و از آندو رستم به وجود آمد، که سر آمد زورمندان و پهلوانان عصر خود بود و او را کوهزاد (غوزی = غلجی) را که زال خراج گذار او بود کشت، ولی سر انجام در عهد بهمن به حیلۀ شناد برادر خود به چاهی افتاد و بارخش اسپ خود در همان چاه جان داد.

زال غیر از رستم و شفاد پسری دیگر بنام زواره هم داشت که پهلوان بزرگ بود، و دودمان او فرهاد و تخار (تخوار) مشهور اند از رستم فرامرز و سهراب و جهانگیر و گشسپ با نو و زر بانو پدید آمدند، و از سهراب که بدست پدر کشته شده بود، پسری بنام

کاران آریایی نژاد این سرزمین در جنگ و جهانگیری و دفاع ازین جانور اهلی همواره کار میکردند، و پرورش کله های اسپ و ورزش- های سواری از ازمه قدیم تا کنون در بین مردم این سرزمین رواج داشته است و حتی برخی از مؤرخان دانا مانند دینکر در تاریخ قدیم خود خاندانی را از شاهان بلخ به نام شاهان اسپه نام برده اند ولی در حقیقت ایشان دنباله همان گیانیانند.

کسیکه از همین دسته شاهان بعد از کیخسرو بر تخت شاهی بلخ نشست در اوستا اتوروت اسپه AURVAT-ASPA (= کی لهراسپ) ذکر شده، که معنی آن دارای اسپ تندرو باشد و نسبتش به کیقباد و منوچهر می پیوندد. و به قول فردوسی در روز مهراز ماه مهر (۱۶ میزان) تاج شاهی بر سر نهاد و در بلخ شازسانی بر آورد، و آتشکده بی بنام (اذربرزین) ساخت، و در روایات تازه تر عهد ساسانی گویند که او به همراهی بوخت نرسیه یکی از سپهسالاران خویش (بخت النصر معرب) بر اور شلیم تاخت و آنرا ویران کرد، و جهودان را بپراکند، و در آخر عمر سلطنت را به پسرش ویشناسپه VISHTASPA (= گشتاسپ دری، به معنی اسپ رمنده) گذاشت و خودش به نوبهار بلخ درآمد، و موی فروخت، و به ستایش داور پرداخت و دین زردشت را پذیرفت، و عاقبت در یکی از حملات ارجاسپ تورانی کشته شد. ویشناسپه (گشتاسپ) پادشاه بلند همت و دارنده اسپان تندرو و پیرو و مؤید زردشت و مردمزدا پرست و دارای فرکیانی و راست کردار و پاک منش بود و بر دشمنان تورانی خود پیروزی یافت، و وزیرش جاماسب به موجب اوستا مردی شریف و ثروتمند و کشوردار و پیر وزودانا و شوی پوروچیسته دختر زردشت بود که با قبول کیش زردشتی در انتشار آن کوشیده بود و پسرش سپینتو داته SPENTO-DAI (= اسفندیار) موصوف به تخمه TAXMA (= تهم = دلیر) و برادر ویشناسپه موسوم به زئیری و ئیری ZAIRI-VAIRI (زریر) نیز کسانی اند، که در قبول و انتشار آیین زردشتی کوشیده اند و در نسخه اوستا به زبان پهلوی که در قرن هشت میلادی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده چنین گوید: که زردشت بامر گشتاسپه دوازده هزار نسخه از کتاب خود روی پارچه های طلا نوشت و آنرا در آتشکده وهران نهاد، که این معبد را اسفندیار در نوازک بخل بامیک (بلخ بامی) بنا کرده بود، و همچنین آذر فریغ (آتشکده موبدان) و آذر بر زین مهر (آتشکده کشاورزان) منسوب به گشتاسپه اند، که

برزو) مانند که از برزو هم شهریان به دنیا آمد ، که بنام این پهلوانان کتابهای بنام های فرامرز نامه - برزو نامه - شهریارنامه - بانوگشمسپ نامه - جهانگیر نامه - سام نامه موجود است و در شهنامه فر دو سی هم داستانهای ایشان آمده است .

داستان رستم زال و نخوار درافغانستان از ازمئه قبل ازاسلام شهرت داشت وتاکنون جایهای متعدد به نام تخت رستم (در سمنگان) تپه رستم و قلعه زال و تخارستان و قلعه كك كوهزاد و اخور رستم (در فراه) موجود است که برخی ازین نامها در تواریخ عرب بعد از فتوح اسلامی هم ذکر شده است ، وحتی در تواریخ ملل دیگر مانند موسی خورنی ارمنی (مربوط به قرن ۵ تا ۸م) هم نام رستم برده میشود خاندان دیگر این دوره که به پهلوانی و دلاوری شهرت داشت دودمان همان کاوه سابق الذکر است که یک حرکت دسته جمعی خلائی را در مقابل ستم و احجاف ضحاک به ظهور آورده بود ، واز او پسری بنام قارن کاو گان به وجود آمد ، که در عهد فریدون وایرج و منوچهر در جنگهای کیقباد با افراسیاب مردانگیها نموده است و این خاندان تا عصر اشکانیان و ساسا نیان بنام (کارن) باقی بود و حتی تا قرن سوم هجری هم شکوه و قدرت خودرا حفظ کرده بودند .

دودمان دیگر پهلوانی نوذریان اند ، ازاعقاب نوتر پسر منو چهر که در اوستا این خاندان را نثو تئیریانه NAOTAIRYANA گویند و توسه (طوس) بن نوتر که نامش در شهر طوس خراسان باقی مانده از پهلوانان بزرگ عهد کیانیست که برپسران وایسه که VAESAKA (ویسه) عم افراسیاب تورانی غالب آمد ، پسردیگر نوتر در او ستا ویسته یژورو VISTAURU (ویستخم پهلوی = گستمم دری) است که بسا دشمنان کیش مزدیسنا را کشته است و زر اسپ نیز ازهمین خاندان پسر طوس شمرده شده است .

همچنین فریبرز (برزی فره پهلوی) پسر کاوس و زریر پسر لهراسپ و بستور (بسته وئیره اوستا) پسر زریر و اسفند یار پسر گشتاسپ و گرامی (گرامیک کرت پهلوی) پسر جاماسپ و ز یسراز شهزادگان یا نجیب زادگان این دوره در داستانهای مربوط ، بحیث پهلوانان ذکر شده اند که از خلال افسانه های روایت شده به وجود تاریخی ایشان بی توان برد و هر یکی در داستانهای تاریخی قدیم

بخدی و خراسان نامی و نشانی دارند .

سر زمین های اوستائی و افغانستان :

در کتاب سوم اوستا و نبدیداد از شانزده قطعه سر زمین معلوم آنوقت ذکر رفته که برخی ازان سر زمین ها در افغانستان کنونی یا خراسان واقع شده اند ، همچنین دریشتهای او ستا نامهای کوهها و رودخانه هایی آمده که همه آن درین سر زمین اند ، مثلا ایرینه و یجو (سر زمینی در پامیر یا خوارزم در نزدیکیهای آمو) سفده (سغد شمال آمو) مورو (مرو مجرای مرغاب) بخدی «بلخ» نیسایا (نسا در خراسان شمالی) هرای وه (هرات) وایکرته (کابل) اوروه (روه = ولایت پختیا وکوه سلیمان) هری ویتی (ارغنداب و ده هراوت) ای تومنه (هلمند) ره که (راغ بدخشان = رغه بنستو) هیته هند و (سند) که همه این سر زمین ها در افغانستان یا در جوار آن واقعند .

همچنین در اوستا از سیامکه (سیاه کوه) یو پاری سینه (کوه بلند تر از پرواز عقاب = هندوکش) سینه گونه گیری (سپین غر) و دیگر کوهها و آبها ذکر رفته است که آشنایی مرتبین آن کتا برا با این سر زمین روشن می سازد .

ایزدان و ارباب انواع :

باوجودیکه زردشت کیش جدید اصلاح شده ای را به میان آورد وطوریکه گفته شد شش فرشته خیر و نیکی را باقوای شریر مقابل ایشان قرار داد . باز هم اثر ارباب انواعیکه آریائیان قدیم و یدی داشتند به کلی منقطع نشد و به جای وارونه رب النوع بزرگ ویدی اهوره مزده ایستاد که معنی آن سرور داناست ، واین نام برای خدای یگانه از طرف زردشت تعیین گردید و خدایان آریایی (دیوان) که هنوز در هندوستان دارای مقام خدایی بودند در کیش زردشت متروک قرار داده شدند ، و بنا برین کلمه دیو که پیش از زردشت به معنی خدا بود غول و گمراه کننده خوانده شد ، وازآن هنگام خدا پرست را (مزدیسنا) و مشرک و پیرو دین باطل را (دیویسنا) خواندند ، ولی باوجود این کلمه دیو نزد همه ملل آریایی (به استثنای زردشتیان) معنی اصلی خودرا محفوظ داشته ، و دیوه نزد هندوان هنوز هم به معنی خداست ، زیوس نام پرور دگار بزرگ یونانی و دیوس لاتینی و دیو فرانسوی و دیوه بنستو (به معنی چراغ و روشنی) ازین ریشه است .

در آریائیان دوره ویدی اکنی رب النوع آتش و بیک خدای بود

که در اوستا اترو و آترش و در پهلوی آتور - اتر و در دری آذر- آتش و در بستیو او راست و در کیش زردشتی یکی از ایزدان عنصری و پسر اهوره مزده شمرده میشود که شعله اش را نماینده فر و غ خدائی پنداشتند ، و آتشدانهای فروزان را در پر ستشگاهها به منزله محراب قرار دادند .

ربالنوع دیگر اوستایی آب است که در دوره ویدی هم اپام نپات (بمعنی پسرآب) یادشده و چون آریایی نژادان بخدی جریان عظیم آمورا در قلب کشور خویش مورد استفاده های بزرگی قرار داده بودند ، ربهالنوعی را برای آن به نام انا هیته می شناختند و خود این دریا را اردوی-سوره ARDVI-SURA می گفتند که ابان یشت اوستا عبارت از ستایش این ربهالنوعست و محققان آنرا به ربهالنوع مادر = ادینا که مجسمه های او را در آثار قبل تاریخ هم دیدیم ربط میدهند . و در از مننه ما بعد ازین نام جزو اخیر آن اناهیته = ناهید به صورت مجرد باقی مانده که در ابان یشت اوستا به شکل دختر زیبای جوانیکه پیراهن زرین پوشیده ، و قد رسا و زیور های دلکش و تاج طلائی دارد در آمده است ، و به قول راولنسن در کتاب با ختر معبد مشهور اناهیته در شهر باختر وجود داشت که در یشت پنجم اوستا این ربه النوع زیبای مونت تصفیه کننده نطفه مردان و رحم زنان و مری زایش و بخشاینده شیر خوب به زنان ستوده شده است . (عکس نمبر ۱۰)

از ایزدان عنصری دیگر او ستایی وانه ملقب به توانا و تندرو است و این کلمه در دری و بستیو (باد) و در دوره ویدی وایو VAYU باشد که در جوش و خروش جنگ با سبایان دشمن یا هنگام نفوذ ستمگران سفاک و حمله آوران اجنبی بر تهذیب و کیش و یا گرفتاری شخصی که به غدرو خیانت بدست دشمن بیفتد ، ازین رب النوع عنصری استمداد نمایند و او مقتدر و جنگی و ثابت قدم و وسیع الصدر و دارای نظر صایب بود ، و این رب النوع تا عصر کنیشکا (حدود ۱۲۵م) هم بر مسکوکات این پادشاه کوشانی به شکل مرد ریشدار در حال دویدن نقش می شد ، که آنرا در زبان دری کوشانی (واد) گفته اند .

گیگر محقق آلمانی یکدسته ارباب انواع اوستایی راین تهی اختری نامیده که از آن جمله میتره MITHRA منبع نور و روشنایی و به منزله چشم رب النوع وارونه بوده ، و متفقاً نظام عالم و قانون راستی را حفظ می کنند ، و به قول دومزیل : « این میتره = مهر = میردزی قدیم و پبستورا خدای پیمان و مالک چراگاه های و سیع و

نکبتهان و حامی درستکاران گفته اند که نسبت به شیربان و پیمان - شگنان بیرحم و برستایندگان مهربان است . افزایش احشام و محصول زراعت و بازان و برکت از اوست .

مهر که حامل نور است رقیب مخصوص اهریمنان و چراغ آسمان و چشم اهوره مزده است که بقرار اوستا: اهوره مزده بالای گوه هرم - برزنی (البرز یا پامیر) برای او قرار گاهی ساخته بود که هر روز بر بالای گردونه روشن و تابانی که چهار توسن سپید بهشتی آنرا می کشد از مشرق برمی آید ، و این تصویر اوستایی عیناً با رب النوع مهر و عراده و اسپهای سپیدش بر سقف طاق بت سی و پنج متری بامیان منقوش و تاکنون موجود است و اثر های این عقاید قدیم آریایی درازمنه بعد تا نهایت آسیای غربی پهن گردیده و پرستش مهر و ناهید و غیره از کانون ثقافت اوستایی - صفحات بخدی - مهر طرف نشر شده است . علاوه از مهر (هور) ماه (ماوگه) هم چراغ شب و نمو دهنده نباتات شمرده می شد ، که اورا به سبب پرورندگی مواشی گنو چیتره GAO-CHITRA می گفتند .

و در جمله این یزتهای عنصری و اختران ستاره تیشتریه (تیر) موزع باران و کشاینده چشمه های آسمانیست که افزاینده چشمه سارها و اینهار و دریاها باشد .

در آیین اوستایی جز از شش امشاسپندان روحانی که قبلا ذکر کردیم ، دیگر فرشتگان موکل راهم نام می برند که از آن جمله اند: ارشتات = رشن (فرشته عدل و داد) ورتره غنه (بهرام) = فرشته پیروزی (سره اوشه SRAOSHA (سروش) = فرشته اطاعت و فرمان برداری و قانون (اشی و گهوی (حامیه نظم اخلاقی و پرهیزگاری) .

ادبیات و زبانها و رابطه آن با السنه افغانی :

در صفحات گذشته توضیح بسیار مختصری بر سه دوره مدنیت قدیم افغانستان قبل از تاریخ دوره ویدی - عصر او ستایی . نوشتیم و گفتیم که از آغاز دوره تاریخی فقط دو اثر مکتوب ویدا - او ستا باقیست .

از نظر زبانشناسی مئاسوی آثار این هر دو زبان در کلمات السنه افغانی و اعلام و اما کن افغانستان مشهود است . و بسا کلمات قدیم اکنون هم به همان معانی تاریخی خود مستعمل و زنده اند ، و مخصوصاً زبان پبستیو و برخی از لهجات کوهسار شمال شرقی، چنین مواد تاریخی را فراوانتر حفظ کرده اند . برای مثال فقط چند کلمه شرح داده میشود :

آرین : از ریشه آرکه معنی اصیل و نجیب یا زارع داشت و کلمه

آره در ادب پښتو به معنی اصل و بنیاد یا کشاورزی است ، پس به الحاق (ن) پسوند نسبت پښتو آریڼ اصلیل یا کشاورز شریف است .
اړینه وچه : سرزمین قدیم آریڼ قبل از هجرت به صفحات شمال هندوکش ، که معنی آن آرامگاه و سر زمین شریفانست و کلمه اوچه تا کنون در پښتوی قندهار به معنی سر زمین و جایگاه مستعمل است .
آریه ورشه : آریائیان مهاجر هندی همان سر زمین اصلی قدیم خود را آریه ورشه (ورته) گفتند ، و در قندهار تاکنون مرتع و چراگاه وسیع را (ورشو) گویند که با حیات کوچی و دام پروری آریائیان قدیم کمال پیوستگی دارد .

واته : او ستارب النوع باد بود که شرح آن گذشت این کلمه در لهجه یغوبی وات و در پښتو ودری (باد = واد) است . حال آنکه در لهجه نائینی و سیوندی ایران به شکل ویدی خود نزدیکست (وا = باد) و در سمنانی: ویه و درزازا : وایه .

ویشی : ویدی به معنی ستاینده سخن گوی ، در پښتو ریشه وراشه (سخن) رشه (اخلاق) دارد . سیند هو ویدی تا کنون سیند (دریا) است . سومه = هومه گیاه معروف در پښتو اومه ، و چهند و اشلوک (نظم) در ادب قدیم پښتو عینا به همان معانی ویدی خود است ، برهن در پښتو برهن (صاحب برم = جلال) کشتری (کنس + توری) که درخیر البیان پیروشان تور + کنس است به معنی (شمشیر یاز) ویسیه (در پښتو و یسابه معنی اعتماد) شود ره (در پښتو سوډر به معنی بی تهذیب و نادان و حشی) و بسا کلمات ویدی مستعمل وزنده در پښتو داریم ، و هکذا در مباحث دوره اوستایی خواندید که این زبانرا با پښتو را بطه محکم وقویست و بنا برین ما زبان پښتو را خواهر سنسکریت و اوستا در سر زمین ملتقای این دو زبان آریایی میدانیم که در اصوات وقواعد و کلمات با هر دو مشترکست اما زبان دری قدیم شاید از اوستا در خود سرزمین افغانستان بوجود آمده باشد که مابین موضوع را در مباحث آینده تفصیل خواهیم داد .
در سرود های ویدی که یگانه اثر قدیم ادبی آن عصر است ، از زبان ریشیان دانا و سخنگویان عصر سخنها و سرود ها منقولست که در آن جمله جمعی زنان سخنگوی آریایی هم شاملند مثلا در کتاب اول ریگ وید ، سرود ۱۱۷ و در کتاب ششم سرود ۳۹-۴۰ از شهزاده خانم گهوجه GHOCHA سرود هائی منقول بوده و از شاعرات لوپامودره LOPAMUDRA ومامانه MAMATA اوایاله واندانی و ساسی ویشووره نیز سرود هایی در ریگ وید دیده میشود ، که

مادراینجا برای روشن ساختن طرزتخیل و شیوه بیان و سخنوری آنعصر سرود ۱۱۷ کتاب اول را از جلد اول ریگ وید ترجمه گرفت می آوریم (۱) که سروده همان شهزاده خانم گهوجه است .

ای ستارگان صبح! گردونه شما که تند روتر از خیال است و اسپان دلیر و تند آنرا می کشند بسوی مردمان می شتابد تا منزلگه باگان را جستجو کند ، کجا میروید ؟ ای دلاوران و پهلوانان! اینجا به قرار گاه ما بیایید! شما ای ارباب کارنامه های شکفت او نده نه را برون آوردید تا مالک پیروزی و شکوه گردد ، مانند زرصافی که مدفون باشد ، چون کسیکه در سینه تباهی و فنا خسپیده باشد، مانند آفتابیکه در حجله ظلمت پنهان باشد .

ای ستارگان صبح ! شما به دستیاری نیرو های بزرگتان آن مرد باستانی شیوهانرا به آغوش جوانی سپردید ! شما ای ناستیهها! گردونه های نان را بکمارید تا دختر آفتاب را یاهمه شکوهی که دارد بردارد .

شما ای کسانیکه همواره جوانید ! بتأسی شیوه قدیم خویش نورگارا بیاد آوردید ، و با اسب های گندمگون خویش که با بالهای خالک پرواز میکنند بهوجیور از بین امواج دریا بیرون کردید ! ای ارباب کارنامه های شکفت ! زمین را شیار کردید و جو کاشتید . برای انسان شیره غذا دادید ، دشمنانرا با کرنای خویش از میان برداشته دور افکندید ! و به اریه روشنی و سیع ورخشندگی دادید ، که به آفاق بخش شد .

ای بزرگان ! من از شما یاری میخواهم ای ستارگان صبح! به نیازهای من بدیده مهربانی بنگرید ای ناستیه ها به من ثروت فراوان و توانگری با اطفال دهید ! کارنامه های بزرگ و دلاورانه شمارا که درازمنه باستانی کرده اید مردم میدانند . نیاز میکنم ای خداوندان نیرو ! ادعیه من هنگامی بشما گفته خواهد شد که فرزندان دلیر و شجاع در اطراف من ایستاده باشند .

من به سوما خطاب میکنم که از همه بمن نزدیکتر است ، جای او در روان ماست ، از او می خواهم که گناهان مرا یکسره عفو کند .

در ستایش آگنی (رب النوع آتش) سرودی از مد و چندس پسر و شیوه متره در بحر گایتری در نه بیت موجود است که اینک چند بیت آن :

(۱) این سرود را دانشمند گرامی عبدالرحمن یزواک در سنه ۱۳۲۲ش از انگلیسی ترجمه نموده اند ، و در شماره (۶) مجله آریانا نشر شده است .

«من می‌ستانم اگنی را که نماینده روحانی است . وی هنگام پرستش روشن است . و در هنگام معین می پرستد و در پا داش پرستش ثروت می بخشد .

اگنی شایسته ستایش دانشمندان باستانی و کنونیست ، زیرا او دیوان را اینجا بیاورد .

ای اگنی ! تنها آن ستایش که در آن مانعی پیش نیاید و توازهمه سو آنرا نگهداری ! چنین ستایش مقبول خداست .

ای اگنی ! آسمان رس باش ، مانند پدر به پسر و با ما بمان برای بهبودی ما !»

اکنون در پهلوی این سرود های ویدی چند سرود اوستا را که از سخنان و خشور زردشت است می‌آوریم ، در سنای ۳۰ گوید :
به سخنان مهین کوش فرادهید ! با اندیشه روشن به آن بنگرید !
میان این دو آیین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید ! پیش از آنکه روز واپسین فرار سد . هر کسی بشخصه دین خود را اختیار کند بشود که در سر انجام کامروا گردیم . آن دو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدیست . از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند نه زشت را . هنگامیکه این دو گوهر بهم رسیدند زندگانی و مرگ پدید آوردند ، ازین جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکوترین محل (بهشت) برخوردار گردند .»

در سنای ۵۳ گویند :

ای دختران شوی کننده ! وای دامادان ! اینک بیاموزم و آگاهتان سازم . پنجم را به خاطر خویش سپرید ! با غیرت از پی زندگانی پاک منشی بگوشید هر یک از شما باید در کردار نیک بدیگری سبقت جوید و ازینرو زندگانی خود را خوش و خرم سازد .»

سلطه بیگانگان هخامنشی

آنچه تاکنون نوشتیم تمام آن واقعیت های داخلی تاریخ کشور ماست که بررور دهوربا افسانهها خلط شده بلی جزو فرهنگ این سر زمین بوده و به زمانههایی تعلق دارد که کاوشهای زیر زمینی تاکنون به تحقیق آن موفق نشده است ، ولی در کتب دینی مانند ویدا و اوستا و دیگر خدای نامه ها و روایات ملی بتواتر نقل گردیده است . در میان ملل آریایی نژادیکه از باختر به شرق و غرب هجرت کرده اند ، و در خارج خاک آریانه (افغانستان قدیم) به تشکیل مدنیتهای و حکومتها پرداختند برخی از ایشان از نظر تاریخ و سیاست

با افغانستان تعلق دارند . باین معنی که نفوذ سیاسی و فرهنگی ایشان آنقدر انبساط یافته که اثر آن به سر زمین افغانستان هم میرسیده است .

مثلا مردم آریایی نژاد ایلام که مدنیت ایشان به آسیای غربی قبل از تاریخ تعلق دارد و در آخر با نژاد سامی در آمیخته اند ، اثر مستقیمی در فرهنگ قدیم ما ندارند ، و هم اقوام میتانی که آثار مدنیت ایشان در بوغاز کوی آسیای صغیر در پایتخت هیتی (پتروپوم)

یافته شده و متعلق به ۱۴۰۰ ق ، م آریانیان غربیست ، مستقیماً نفوذی بر آریانیان مقیم افغانستان نداشته اند ، ولی در قرن هفت م مادها که قومی آریایی نژاد و آریایی زبان بودند ، و در کتیبه های اسوری کشور ایشان بنام اما دای ذکر شده ، در شمال خاک ایران کنونی ظهور یافتند ، که مرکز شهنشاهی ایشان هگمتان (اگماتان هیرودوت = همدان) بود ، و به قول هیرودوت از سال ۷۰۱ ق ، م تا ۱۵۰ سال ، چهار نفر از شاهان مادی حکمرانده اند .

(۱) دیوکس DEIOCES = دهیاکو = دهکان ۷۰۸-۶۵۵ ق.م

پسر فرورتس F RAVARTIS در حدود ۵۰ سال .

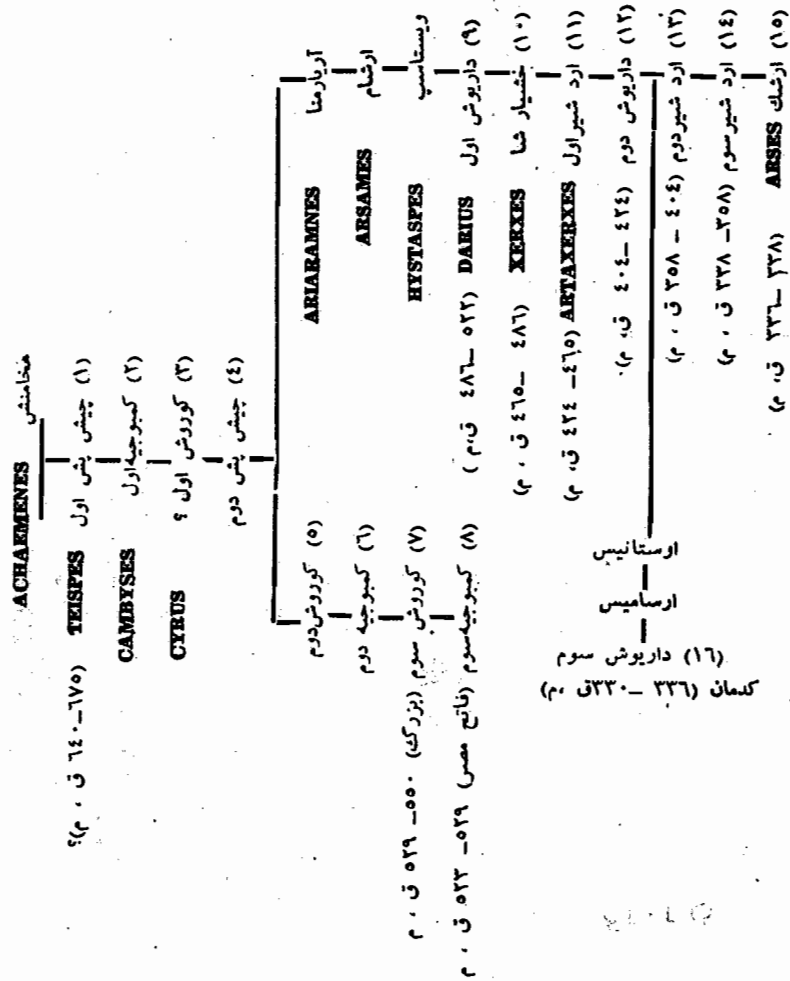
(۲) فره اورتس پسر دیوکس ۶۵۵ - ۶۳۳ ق.م ۲۲ سال (کتیبه داریوش : فرورتس) .

(۳) هورخ شتر (= کواکزار = سیاکزار یونانی) ۶۳۳ ۵۸۵ ق ، م ۴۸ سال .

(۴) آستیاگس ASTEYAGES (ازدهاک) پسر هو و خستر

(۵۸۵-۵۵۰ ق ، م) که بعد از سی و پنجسال سلطنت در زمان او دولت ماد منقرض شد ، و جای آنرا هخامنشیان گرفتند .

در تاریخ افغانستان دوره شاهان مادی و مدنیت ایشان بدین جهت اهمیت دارد که به قول هیرودوت پادشاه دوم ماد فرور تیش تمام سرزمین های شرقی آریین نشین را تا باختر و کنار جیحون گرفته بود ، و بنابرین آثار تمدن و تشکیلات و معماری و زبان و حجاری و مجسمه سازی و مهر و روشنایی پرستی ایشان چنانچه در تمدن دوره هخامنشی اثر داشته ، درین قسمت شرقی آریانه هم اثری راباقی گذاشته باشد و حتی دار مستتر دانشمند بزرگ فرانسه ، زبان پنبنتو را هم با زبان مادی نزدیک داند ، و هیرو دوت گوید که مادها سک ماده را سپاگو



می گفتند و این کلمه در پبنتوی کنونی سبی است که با تصغیر تانیثی- آنرا سبیکوتوان خوانند . وهم یکدسته محققان گویند که زردشت از ماد به با ختر رفته بود ، و چون طائفه مغ روحانیون مادیها مذهب مهر پرستی را با سحر و جادویی آلوده بودند ، زردشت خواست اصلاحاتی کند و به باختر رفت و درینجا بهره مندی یافت .

ناگفته نماند که شاهان هخامنشی چیز های زیاد از ماد اقتباس

کردند، و بسا از ترتیبات دوره هخامنشی شبیه و تکمیل دوره مادی بود ، و با انقراض دولت ماد تغییر اساسی در سیاست و معیشت روی نداد . و حتی در برخی از موارد با صراحت توان گفت که اقتباس پارسیان هخامنشی از مادیها بوده است . مثلا هیروودوت و سنراپو نوشته اند که مردم پارسه شکل لباس را از مادیها اقتباس کردند ، و بنا برین کلاه نمدین و قبای آستین دار و لباس های ارغوانی سیاه و سرخ پر رنگ و تزیین چرمی تنگ آستین دار با زانو و شلوار بلند چرمی و کفش بند دار با نوک بر جسته و کلاه گرد ساده نمدی ، و پیراهن نازانو و کمر بند و خنجر با نیام و کماندان و انواع اسلحه و خود وزره چیز هایست که از مادیها اقتباس شده است .

بهر صورت دولت ماد در عصر هو و خستر باوج خود رسیده بود و بادول غربی روابطی داشت و دختر آلیات پادشاه لیدی ملکه ماد بود همچنین خواهر ازدهاک ملکه بابل بشمار میرفت . و در عصر مادیها قبیله یی از مردم آریایی که «پارسوا» نامداشت از شمال به جنوب رفته و در سر زمینی ساکن شدند که بعد از آن به مناسبت نام این مردم موسوم به «پارس» گردید و از کتیبه های آسوری معلوم است که در حدود ۷۰۰ تا ۶۰۰ ق ، م امراء پارسوا تابع اسور بودند، و از خانواده شاهان مادی فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ ق ، م) پارس را تابع ماد کرده بود .

در میان شش قبیله شهر نشین پارسی یکی «پارسا گاد» بود که رئیسی بنام هخامنش (۷۰۰-۶۷۵ ق. م) داشت و از نسل او پادشاهانی بنام هخامنشیان بر آمدند بدین تفصیل :

و بعد از داریوش اول پادشاه نهم این دودمان در ۵۲۲ ق. م بر تخت نشست و در مدت يك سال بر تمام کشور کمبوجیه دست یافت و از یونان تا هند بر سر زمین پهناوری حکم راند، و به بسط مدنیت و تعمیر کاخهای بزرگ و وضع اصول مملکت داری واحداث راهها و تشکیل لشکر کوشید، و در سال ۴۸۶ ق. م در گذشت و درین هنگام بود که آثار مدنیت و فرهنگ سلطنت هخامنشی در افغانستان هم بسط یافته بود. از داریوش کتیبه های متعددی در پارس و شوش و مصر و کوه السوند و غیره باقی مانده، که برسم الخط میخی به زبان های فرس قدیم و ایلامی و آسوری و مصری و بابلی و شوشی نوشته شده، و خط میخی فرس قدیم ۴۲ علامت داشت، و از مهم ترین این آثار باستانی نوشته هایبست از داریوش در نقش رستم و بیستون پارس، که در آن نامهای کشورهای تحت تسلط خود را نوشته است و آنچه به تاریخ کشورها تعلق دارد اینست: پرتوه PARTHAVA (خراسان و گرگان) باختریش BAXTRISH (بلخ که در شمال آن آمو و در غرب مرگویا (مرو) و در شرق ماساژت نام یکی از اقوام سیتی و پایتخت آن زری اسپه (بلخ امروزه) بود. سوغوده SUGHUDA (سغد) کرمانیه KARMANIA (کرمان بین پارسه و گد زری و پرتوه) گد زری GEDROSIE زرنکه ZARANKA (زرنج = سیستان) عره یوه HARAIVA (هرات) او ارز میه UVARAZMIY (خوارزم) گد اره GADARA (کابل و پشاور) هیندوش HINDUSH (سند) ته گه گوش THATTAGUSH (سند) گید هیرودوت = قبایل شیتک و ختک کوها (بنون) سکه هومه ورکه AKKA-HOMAVARKA (ساکه های فراورنده هومه غالباً در حدود پامیر) سکه تیگر خنوده (ساکه های تیزخود) سکه تیه تردریا (ساکه های آنطرف دریا) مکه (مکران) هراو و تیش HARAUVATISH (اراکوزی)

مملکت پهناور داریوش تماماً (۳۱) ساتراپی (ولایت) داشت که از آنجمله به قرار شرح فوق تمام افغانستان کنونی و سر زمین های مجاور شامل آن بوده است، و ولایت گنداره را در کتیبه بابلی و ایلامی «پاره اوپره ازانه» یعنی ایالت ماورای جبال (افغانستان) گفته اند، ولی جزویات وضع آنروزه تاکنون به تفصیل معلوم نیست و همین قدر توان گفت که از سال ۵۵۰ ق. م یعنی خروج داریوش تا ۳۳۱ ق. م هنگامیکه شاهنشاهی هخامنشی بدست اسکندر از بین میرفت، خاک افغانستان جزو شاهنشاهی وسیع هخامنشی بود، و حتی در عصر داریوش برخی از پنجاب ماورای سند هم به آن پیوسته بود، و بنابراین درین ملتقای مدنیت هخامنشی و هندی رسم الخط و روشنی از خط آرامی

در ترتیب این نابلو اختلاف نظر مؤرخان موجود است که برخی از رجال آنرا حذف کرده اند، ولی آنچه مؤلف ایران باستان ترتیب داده معمولتر به نظر می آید، که درینجا با برخی تشریحات اضافی آورده شد.

شاهان هخامنشی از حدود ۷۰۰ ق. م بطور ملوک مقامی در تحت اداره شاهان مادی در ایلام حکم میراندند، و پادشاه آخرین ماد ستیاکس که مرد لایقی نبود، دختر خود ماندانه MANDANE را به کمبوجیه دوم هخامنشی داده بود، که ازبطن او کوروش بزرگ (سیروس) بوجود آمد و او براستیاکس شورید و او را از بین برد، و در سال ۵۵۹ ق. م بنیاد شاهنشاهی و سیعی را گذاشت که شامل تمام اراضی فلات ایران بود.

هر چند کوروش پادشاه هفتم هخامنشی به شمار می آید، ولی اولین فاتح بزرگ این خاندانست که بعد از کشور کشایبها خود در غرب تا سواحل مدیترانه، بر سرزمین شرق پارس هم متوجه گشت و ورنه کانه (گرگان) و پرتوه (پارت) واریا (هریو = هرات) که پایتخت آن ازته کنه ARTACANA بود، و زرنکه (= درنگه = درنگیانه = سیستان کنونی) بر کنار رود اتیماندروس (= هیتومن = هلمند) و هاوروتیش (= هرووتی = اراکوزی = ارغنداب) و وادی رود کوفن (= کوبه = کابل) و کوهسار او پیری سینه (= پارو پامیزاد = هندوکش) و گزگه (غزنه) و ولایات گندهاره (از ننگرهار تا کنارسند) و باختریش (بکتریه = بلخ) تاجبال سکاهومه و رگابامیر) و همچنان در ماوراء آمو سوگودو (سغد) تا اور کسارتس (سیر دریا) و واحه های خیوه و هوارزمه (خوارزم) و مرگیانا (مرو) را ضمیمه کشورهای هخامنشی ساخت.

از آثار سیروس در وادی گندهارای شرقی دره خیبر، بقایای آتشکده بیست که به قول گزیتیر پشاور طبع ۱۹۳۱ در قریه اسوته ۱۲ میلی شمال شرقی شهباز کرهی ضلع مردان در سوایی به ارتفاع یازده فتن در دایره دارای قطر شصت فتن واقع است، و شالوده آنرا بررسی پایه سنگی گذاشته اند، که بین هر دو سنگ آن يك خالیگاهی است و علماً گویند که این معبد آتش پرستان سی در داشته و در هر روز يك ماه از يك دروازه آن داخل می شدند، که جمله سی دروازه بین این سنگ پایه ها باشد.

سیروس (کوروش) در ۵۲۹ ق. م در جنگی کشته و یا به مرگ طبیعی در گذشت، و جانشین او کمبوجیه سوم فتوحات او را دنبال کرد، و حین مرگ او کشورش وسیع ترین کشور های آنوقت بود.

بودند ، پدر داریوش ویشتاسپ این شورش پارت را فرو نشاند ، و با فرور تیش در محل ویش با اوزات جنگید ، و او را شکست داد ، در ساگارتی (اگر محل آن به طرف خراسان تعیین شود) نیز شورشی به قیادت چیتره تخم CHITRATAXM روی داده بود ، داریوش لشکری را به سالاری تخمسپاده TAXMASPADA فرستاد و چیتره تخم را بگرفت ، و چون نزد داریوش آورد ، گوش و بینی او را برید و چشمانش را بر آورد و مصلوبش کرد (ستون ۲ بند ۱۴) .

در مرو خراسان نیز مردی از آنجا بنام فراده FRADA شورید داریوش داد ریشیش والی باختر را بدفع او گماشت و او مرو یا نرا مطیع گردانید ، و تمام باختر تصفیه شد (ستون ۳ بند ۳) .
 هنگامیکه وهی یزدات در پارس باغی شده بود ، او لشکری را به هره خواتیش رخج (= وادی ارغنداب) فرستاد تا ویوانه VIVANA والی رخج را براند ، ولی این والی با سپاه داریوش مقیم قندهار به مقابلت لشکر وهی یزدات برآمد ، و جنگی که در قلعه کاپیش (کاپیشکانه) روز ۱۳ ماه انامکه روی داد لشکریان باغی را بشکست و بعد از آن در ناحیه گندوم GANDUM (قندهار) باز همین لشکر شورشی را روز ۷ ماه و یخن شکست داد . و سردار شورشیان با سواران کمی گریخت ، و در قلعه ارشاده (قندهار) بدست ویوانه افتاده و کشته شد ، و بدین صورت رخج ایالت مربوط کشور داریوش شمرده شد (ستون ۲ بند ۱۳) و این وقایع از ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ تا دهم مارچ ۵۲۰ ق.م روی داده بود .

درباره سفر جنگی داریوش به تسخیر هند چنین نوشته اند که او در ۵۱۲ ق.م از رود سند گذشته و پنجاب و سندرا گرفت و سکیلاکس یونانی را بدریای عمان روانه کرد ، و طلای زیادی از هند هر سال به پارس میرسید ، و روابط تجارتنی بین هند و سرزمین های غربی قائم گشت و از همین ایالت بیستمین ، سالیانه ۳۶۰ تالان طلا (تخمینا ۲۵ میلیون افغانی) باج بدربار هخامنشی میرسید .

در تخت جمشید پارس در مقبره داریوش تصاویر مردم تابع شده دولت هخامنشی را نوشته اند که در آن نام پارتی (خراسانی) هراتی - باختری - سغدی - خوازمی - زرنگی (سیستانی) - رخجی (قندهاری) - نته گوش (مربوط به پختیا تاکنار سند) - گنداری - هندی - ساگارتی در جمله ۳۰ ملت دیگر موجود است و این سخن هم میسراند که مردم افغانستان کنونی در حدود قرن پنجم ق.م بنامهای اماکن و ولایات خود شهرت داشتند . (عکس نمبر ۱۲)

داریوش در شوش پایتخت خود کاخی ساخته بود که کتیبه آن بسه

رسمی هخامنشیان در زبان مردم وادی سند از اختلاط کلتور فاتح و مفتوح به وجود آمد ، و شاهان خاندان موریه هند (۳۲۳-۱۹۰ ق.م) صنعت و سبک معماری هخامنشی را پیروی نموده اند .

هیروودوت (متوفی در حدود ۴۲۵ ق.م) اطلاعات مقتضی از دوره شاهی داریوش در سرزمین شرقی افغانستان داده که از آنجمله در کتاب ۴۴۴ می نویسد : داریوش برای کشف مصبرود سند به دریا امیر البحر یونانی سکیلاکس SKYLAX از اهل کاریاندارا باعده پی از اشخاص معتمد در کشتی نشاند و به این ماموریت فرستاد ، این هیئت از شهر کسپاتورس و سرزمین پکتویک PAKTUIKE حرکت کرده و به دریا رسیدند . همچنین همین مؤلف قدیم در کتاب ۳ - ۱۰۲ کسپاتورس را در کشور پکتویک واقع دانسته و گوید که این مردم در رسوم و طرز زندگی به باکتریان شبیه و جنگی ترین خلائق اند . و اکثریت محققان کسپاتورس و پکتویک هیروودوت را با پشاور و پینتون امروزه تطبیق کرده اند . زیرا قبل از هیروودوت هم جغرافیا - دان معروف هیکاتایوس HECATAEUS در حدود ۵۰۰ ق.م کسپا - تورس را در گندهاره واقع دانسته بود که همین پشاور و گندهارا باشد .

هیروودوت در کتاب هفتم ۶۶-۶۷-۸۵ فهرست لشکریان خشیار شا را داده و در آن از گنداریوی GANDARIOI و دادیکای DADIKAI دارای اسلحه باکتری و پکتویس (پوستین پوش کمان بردار خنجر دار) و قبا ییل کوچی ساگار تیوی SAGARTIOI که زبان ایشان پارسی و دارای لباس نیمه پارسی و نیمه پکتوان PAKTUAN بوده و تا هشت هزار سواره لشکر میداده اند ذکر کرده و مورخان گنداریوی را مردم گند هازا و دادیکای را تاجیک و پکتویس و پکتوان را پینستون دانسته اند و من ساگارتیوی هیروودوت را همان ساگارتی کتیبه بهستون داریوش میدانم که با ساخر = ساغر (جنوبی غور) تطبیق می شود و برخی آنرا با احتمال ضعیف شرحبون (= خرشبون = خرشوانی) مطلع سعدین - یکی از قبایل پینتون قندهار) دانسته اند .

از کتیبه بهستون داریوش معلومات خوبی راجع به اوضاع این سرزمین در عصر او بدست می آید ، و ازینکه در کتیبه بهستون ولایات کشور او ۲۳ و در کتیبه های دیگر تا ۳۱ میرسد معلوم است که گاهی ممالک زیر دست هخامنشی می شوریدند و در جمع کشور های متبوعه نمی آمدند ، چنانچه نام ولایت ساگار تیوی تنها در کتیبه بهستون پارس مذکور است و در دیگر کتیبه هان نیست .

در کتیبه بهستون (ستون ۲ - بند ۲) گوید : هنگامیکه داریوش در بسابل بود پارت (خراسان) مرو و تته گوش و سکانه برو باغی شده

زبان پارسی - ایلامی - بابلی کشف شده و دران هم از مردم ولایات افغانستان ذکر رفته است .

وی گوید : چوب صندل این کاخ از گنداره و طلا از باختر و سنگ لاجورد از سفد و فیروزه از خوارزم و عاج از هند و رخج و چوب بلوط از گنداره آورده شده که تمام این سرزمین ها در حوالی افغانستان واقعند . داریوش مملکت وسیع خود را که در آن ۴۸ نوع مردم از نژاد های مختلف با ادیان و زبانها و اخلاق گوناگون میزیستند به سی سترابی (ولایت) تقسیم کرده بود ، که در آن حکمرانان محلی هم با آزادی عقاید خود می زیستند ، و هر ولایت را یک نفر حاکم اعلی بنام خستریاوان (یعنی نگهبان ولایت) که از دربار هخامنشی مقرر می شد بکمک یک نفر دبیر و یک نفر سالار لشکری اداره میکرد . سردبیر همواره مستقیماً به مرکز اطلاع میداد . مسئول امنیت ارک بت بود . چاپار خانه ها - راه ها - مهمان خانه ها - وجود داشت . در هر ولایت خستریاوان آن مالیات را جمع می کرد ، و لشکریان پیاده و سوار میگرفت ، و لشکر قوی دولتی بنام جاویدان ده هزار نفر بودند ، هیرودوت اندازه مالیات هر ولایت را هم نوشته که از آن جمله این ولایات افغانستان و یا متصل به آن :

۱- ایالت هفتم هخامنشی مشتمل بر ستاگیدی - گندهاره - داد یک - ابریدی - ۱۷۰ تالان (در حدود ده ملیون افغانی)

۲- ایالت دوازدهم باختر و مربوطات آن ۳۰۰ تالان در حدود ۱۸ ملیون افغانی .

۳- ایالت چهاردهم سا گارتی - زرنگی (سیستانی) تا مردم کنار بحر جزایر عمان ۶۰۰ تالان (در حدود سی ملیون افغانی) اکنون نزدیک خط سرحدی سیستان افغانی آثار شهر قدیمی را کشف کرده اند که مربوط به مدنیته دوره هخامنشی است . و ازین هم بر می آید ، که سیستان در کشور هخامنشی داخل بود . (عکس ۱۳)

۴- پارت - خوارزم - سفد - هرات ۳۰۰ تالان (در حدود ۱۸ ملیون افغانی) .

۵- هندو سند ۶۸۰ تالان (در حدود یکصد و شصت ملیون افغانی) این مقدار مالیات ولایات شرقی بود ، و تمام مالیات دولت را در عصر داریوش (۱۴۰۶۰) تالان = نود ملیون فرنک طلا یی = ۴۵۰ ملیون افغانی گفته اند .

بقول اولف کرو : از خاندان هخامنشی کوروش - داریوش اول - خشایارشا - داریوش دوم در گندهارا مستقیماً حکم رانده اند ، که پایتخت

ایالات شرقی ایشان کسپاتورس (پشاور) و بیوکیلاونس (چارشده) بوده است . و طوریکه سرداوید هوگرث در کتاب اسکندر گوید : در جنگ گوگمل که بین داریوش سوم و اسکندر واقع شد ، مطابق فهرست اریان مورخ یونانی ، مردم پستانه و کوهسار هندوکش در لشکریان داریوش شامل بوده اند ، که این هم رابطه هخامنشیان را با این سرزمین میرساند .

لشکر کشی های اسکندر

در تسلسل جریانهای بزرگ تاریخی که در تشکیل فرهنگ افغانی و هنر و صبغه فکری قدیم ما بعد از فرهنگ ویدی - اوستایی - و اثر های مدنیته هخامنشی ، اثر بسیار بارز و بزرگی داشته ، لشکر کشی های اسکندر مقدونیست در خاک افغانستان ، که جریان قدیم فرهنگ و زندگانی و فکر و مدنیته این سرزمین را تحول و رنگ جدید برانده بی داده است . و بنا برین در تاریخ افغانستان این حادثه مؤثر دارای اهمیت خاص و اثر های بسیار عمیق شمرده می شود . زیرا بر سیاست و سنخ زندگانی و فکر و ادب و هنر و تمام مجموعه فرهنگ ما دران زمان آنقدر تاثیر ژرف و تغییر دهنده بی نمود که مسیر قدیم را بکلی تبدیل داد .

اسکندر پسر فلیپ دوم پادشاه مقدونیه در شمال یونان بود ، که در شهر پلادرسال ۳۵۶ ق.م بدنیا آمده و پدرش فلیپ پسر امین تاس سوم ، و مادرش المپاس دخترنی اوپ تولم پادشاه مولوس بود ، که بنا بر اساطیر یونانی ، اسکندر از طرف پدر به هرکولس و از طرف مادر به اشیل بهلوانان افسانوی یونان میرسید و چون پدرش در سنه ۳۳۶ ق.م در جشنی بدست یک نفر یونانی کشته شد ، اسکندر در همین سال بر تخت شاهی یونان بعمر ۲۰ سالگی نشست .

درینوقت تخت دودمان هخامنشی به کدمان مشهور به داریوش سوم رسیده بود که وزیری فتنه انگیز بنام باگواس امور مملکت را در دست داشت ، و کدمان نیزمرد سهل انگار و آرام طلبی بود ، و بنا برین برای اسکندر - آن پادشاهی که اراده جهانگیری داشت - گرفتن مملکت وسیع هخامنشی کار آسانی می نمود . و او با ۸۰ هزار لشکر و ناو های جنگی از اضاای دار دائل گذشت و بر قاره آسیا حمله نمود .

داریوش سوم نیز ۸۰ هزار سپاهی داشت که یک عده آن سپاهیان اخیر یونانی به سالاری میمنین قوماندان یونانی بودند ، ولی در سه جنگ گرانیک - ایسوس - گوگمل شکست های فاحش خوردند و اسکندر پایتخت زیبای هخامنشی تخت جمشید را آتش زد ، و داریوش بطرف پارت

«خراسان» گریخت و نزدیک دامغان بعمر ۵۰ سالگی در ماه جولائی سال ۳۳۰ ق.م از طرف بسوس والی باختر و برسنتس حکمران ر خج و در نگیانا (قندهار و سیستان) کشته شد .

سکندر جهت دستگیری داریوش بخراسان شتافت ، و چون او را کشته یافت کشتندگان او را بدار آویخت و بفتح اراضی شرقی توجه کرد. درینوقت بسوس وارد باختر شد ، و تهیه مقابله سکندر را می دید و در آنجا اعلان شاهی داد ، و برسنتس هم خود را به سیستان رسانید و ساتی بارزانس از هرات (آریا) درین اتحادیه دفاعی شرکت کرد. ولی چون اسکندر به سوزیان (طوس) رسید و حکمران هرات او را استقبال کرد، پس برای سرکوبی بسوس به باختر حرکت نمود ، که درین مدت غیاب او مردم هرات بقیادت همان ساتی بارزانس قیام کرده و سردار لشکر یونانی اناکسیپ را در هرات بکشتند . و چون اسکندر ازین قیام ملی هراتیان اطلاع یافت ، بعجلت بشهر ارتاکوانا برگشت و مقاومت ساتی بارزانس را که بالشکریان فداکار خود در جنگلی سنگر گرفته بود ، بسبب آتش زدن جنگل از بین برد ، و برای پناه گاه لشکریان یونانی شهر اسکندریه آریارا بنا نهاد که همین هرات کنونی باشد . و از طرف اسکندر به حکمرانی آن ارزاسس (ارشمک) گماشته شد .

چون هرات بدست اسکندر آمد، از راه فراه برزنگ (سیستان) تاخت و در ماه اکتوبر ۳۳۰ ق.م در سیستان قوماندان بزرگ لشکر خود فیلو تاس پسر پارمن یورا که ازو هراسی داشت و نیز دیمتریوس سردار گارد خود را اعدام نمود ، و از آنجا بطرف شرق به فتح کشور اورگیتی (گرمسیر) کنار های ایتی ماندر (هلمند) که تحت حکمرانی تیری داتس بود شتافت ، و این سرزمین را با گذر روزیه (بلوچستان) بگرفت و پایتخت آنرا که آریاسپ نامیده می شد بکشاد .

اسکندر از وادی هلمند به وادی اراکوزی (ارغنداب) پا نهاد ، و شهر اسکندریه اراکوزی را در تابستان ۳۲۹ ق.م در نواحی قندهار کنونی بنا کرد ، و این حصار عسکری را قرار گاه نظامیان یونانی گردانید ، و هم از مردم بومی عسکر گرفت و ممنن را والی این ایالت مقرر نمود .

هر چند درین وقت اسکندر سه ولایت بزرگ آریا (هرات) در نگیانه (سیستان) و اراکوزی (قندهار) را بدست آورده بود ، ولی ساتی بارزانس سردار ملی هراتیان از بسوس شاه باختر دو هزار لشکر امداد گرفت

و در آریا (هرات) علم آزادی افراشت . اسکندر قوه بزرگ نظامی خود را به سالاری ارته بازیوس و ایری زیوس و کارانوس بدفع ملیون هرات فرستاد ، و والی پارت که فراتا فرون نامداشت ، نیز با این سالاران اسکندر ملحق گردید ، و قوای ملی هرات را از هر طرف محاصره کردند ، تا که در جنگ شدیدی ساتی بارزانس بدست ایری زیوس کشته شد ، و مقاومت هرات خاتمه یافت .

بعد ازین اسکندر به فتح وادی کابل و جبال پاروپا میزادی روی نهاد ، و در اوایل زمستان و ماه نومبر ۳۲۹ ق.م بکابل آمد ، و عازم کاپیسیای شمال کابل شد ، و شهر اسکندریه قفقاز را در هوپیان حوالی چاریکار بنا نهاد . در اواخر بهار ۳۲۹ ق.م اسکندر بالشکریان خویش از اسکندریه قفقاز حرکت کرده و از راه اندراب بر کوه هندوکش (کوه های قفقاز یونانی) گذشت و بر قوای بسوس حکمران باختر تاخت که عبارت از هشت هزار باختری مسلح بودند . ولی بسوس که در قوای خود توان مقاومت راندید ، صفحات باختر را تخریب و مواد خوراکی را تلف نموده و از رود آمو بطرف سفد گذشت و باختر بدست اسکندر افتاد ، که در آن ارته بازیوس را حکمرانی داد ، و از چیلای رابعسا کر محافظ دران جا گذاشت . و خود در حدود کیلیف از دریای آمو عبور کرد و در حدود قرشی یا شهر سبز کنونی بسوس را بدست آورد ، و ما راکنده (سمرقند) را بگرفت و شهر اسکندریه تا نائیس را در آن سرزمین بنا نهاد که خجند کنونی باشد .

در سفد یانه نیز بر لشکریان سکندر جمله های شدیدی کردند ، و او بر کولائوس مقدونی را در آنجا با سه سه هزار سپاهی گذاشته عازم باختر گردید ، و چون به آنجا رسید ، ستازانور والی هرات بدر بارش آمد و ارزاسس والی هرات و برانس والی پارت را که از طرف بسوس مقرر شده بودند در غل و زنج کشیده آورد ، و بسوس را در مجلس مجامه کرد تا او را بکشتند (۳۲۸ ق.م)

درینوقت نوزده هزار لشکر تازه دم از یونان به قوای اسکندر پیوست و او در وادی مرگیان (مرغاب) قوای اریمیازیس حکمران بومی آنجا را از بین برده و او را بدار کشید ، و در صفحات مرو قلاع سرخس و مرو جاق را بنا کرد و ببلخ برگشت و در راه چهار حصار نظامی را در مینه - اندخود - شیرغان - سرپل ساخت و بازار آمو گذشته و باقوای خود در مراکنده (سمرقند) پیوست .

سپیتامنش مرد دلیر و نبرد آزمای باختری که دران صفحات با

آن نواحی را تا مجرای دریای سند کشوندند .

اسکندر در صفحات کنرتاباجور با مقاومت عنیف افغانان مواجه آمد ، و در جنگهای آنجا دو بار زخم برداشت ، و او هم بعد از فتح شهرها رامسما کرد و اسراء را ته تیغ کشید ، و چون امیر اسپیزی در شهری از وادی سواست (سوات) مقاومت میکرد ، از طرف سرکانی و چمرکند و ناوگی گذشت ، و از راه کوری (بنجگوره) به چکدره وادی سوات رسید ، و چندین شهر و قبیله را مطیع گردانید ، و درینجا بقول اریان مورخ یونانی (حدود ۱۷۵ م) مردمی بنام اساکنی نوس ASSAKENOS سکونت داشتند ، و شهر مرکزی آن مساکه MASSAGA بود که در نواحی بسین دره کتکه و وچ خور بقایای مخروبه آن نظر می آید . چون درینجا ۷۵ هزار لشکر تازه دم بمدد مدافعین بومی رسیدند ، جنگ شدیدی واقع شد ، و اسکندر ایشانرا در شهر مساکه چهار روز محاصره کرد ، و عاقبت همه ایشانرا از بین برد ، و پس ازین شهر های اوروبازیرا (بریکوت کنونی) را هم کشود ، و تا دامنه های کوه مهابنی (اورنوس) بالا رفت که درسی میلی شمال اتک واقع است و برین سر زمین سیسی کوستوس را والی گردانید ، و نیکاتور مقدونی حکمران غرب وادی اندوس شد .

اسکندر بریلی که غالباً در حدود اتک بر دریای سند بسته بودند گذشت (فروری ۳۲۶ ق. م) و تا تکسیلا شهر بزرگ و دارالعلم این سرزمین که در دامنه کوتل مرکله و ده میلی شمال غرب راولپندی واقع است پیش رفت و امیبی OMPHIS شاه تکسیلا را که با اسکندر از در مسالمت آمده بود و پس بحیث ستراب خود در آن شهر مقرر داشت و ازو پنج هزار مرد جنگی گرفت ، و تا ماه می ۳۲۶ ق. م بکنار جیلیم رسید ، و در جولائی همین سال با بوزوس (فور) شاه هند درآویخت ، او تسلیم شد ، و اسکندر هم راس او را بجایش گذاشت و خود وی تاکنار بیاس پیش رفت و لسی لشکریانش شوزیدند ، و از پیشرفت مزید در خاک هند و هوای گرم آن سر کشیدند و اسکندر را بمراجعت واداشتند و او هم لشکریان خود را سه بخش کرد : بخش اول را با کراتیروس و مریضان لشکر از راه بولان و قندهار و سیستان فرستاد . بخش دوم که ۱۲ هزار سپاهی و دو هزار ملاح بود بانیارکس و صد کشتی از راه بحر فرستاده شدند . اما دسته سوم از راه کنار غربی دریای سند به ملتان رسیدند که خود اسکندر با ایشان بود ، و مردم اینجا دفاع شدید کردند ، حتی در جنگی اسکندر را مخروح ساختند ، که همه ایشان در نتیجه قتل عام شدند ، و هم دروادی پایان دریای سند در حدود هشتاد هزار مرد بقتل رسیدند ، و در جولای

اسکندر مضاف داده و موقتاً از میدان رفته بود ، باز در باختر ظهور کرد و در مرکز عسکری یونان زریاسپه سردار لشکر سکندر پیتون PETTON را اسیر گرفت ، ولی از طرف اسکندر کراتیروس با سپیتامنش درآویخت و او را از آنجا بیرون کشید . اما کمی بعد چون اسکندر از سفدیانه برگشت ، همین سپیتامنش با سه هزار سوار سفدی و باختری در مقابلش ایستاد ، اسکندر ازین مردانه بستوه آمد ، و رتبه بازس والسی باختر را که به همکاری سپیتامنش مسم بود عزل کرد ، و بجایش امینتاس AMYNTAS مقدونی گماشته شد ، تا بمدد کوانوس جنرال عسکری ، باختر را حفظ نماید ، ولی سپیتامنش باختری برایشان زد ، و عاقبت بخیانته همراهان خود کشته شد (۳۲۷ ق. م) و بدین صورت مقاومت باختریان و طندوست خاتمه یافت ، و اکثر سرداران ملی بدست اسکندر محو شدند و از آنجمله هوخیار OXYARTES یکی از اشراف باختر نجات یافت ، این سردار با خانواده خود بکوهی پناه برده بود ، ولی لشکریان مقدونی برآن تاختند و او را با دختر زیبای دلکشش روناخانه ROXANA که یونانیان به تلفظ خویش رکسانه گفته اند پیش اسکندر آوردند ، و او این دختر باختری را در بهار ۳۲۷ ق. م بزنی گرفت ، در حالیکه سرداران لشکری او بدین موصلت شاه یونان با دختر باختری راضی نبودند ، و ازین جمله یکی از سرداران بزرگ نظامی کلیتوس در باختر در مجلس مستی بدست اسکندر در بهار ۳۲۷ ق. م کشته شد ، و چون جنگهای دوساله او در صفحات باختری و سفدیانه انجام یافت ، ب فکر سفر هند افتاد ، و سی هزار جوان باختری را در لشکر خود گرفت و در بهار ۳۲۷ ق. م ، بالشکر ۱۲۰ هزار پیاده و ۱۵ هزار سوار خود که ۷۰ هزار آن مردم آسیایی بودند ، از راه هندو کش بسوی هند روی آورد . و امینتاس را باده هزار پیاده و سه هزار و پنجاه سوار در باختر گذاشت .

اسکندر از دره خاواک پاروبامیزاد به کاپیسا گذشت ، و نیکاتور را به حکمرانی آنجا گماشت و بروادی کابل تیریاسپ TYRIASPES را حکمران گردانید . و از راه درونته و وادی کنرواسماربه باجور و جندول فرود آمد ، و در هر مرحله از طرف مردم نبردها رفت و مقاومتها کردند ، و در جنگی که با اسپیزی (غالباً یوسف زی کنون) دروادی کنرو روی داد ، چهل هزار اسیر و دو صد و سی هزار گاو به یغما گرفت ، و قوایی را که بقیادت هفستیون و پردیکاس از راه مجرای دریای کابل بر اهنگمای امیبی شاه تکسیلا به تصفیه صفحات پشاور و چارسده و اوهند فرستاده بودند

اگر چه از نظر سیاسی سلطهٔ موریای در قسمت های شرقی آریانه دوام زیادی نداشت، و درینجا سلطنت مستقل یونانوباختری تاسیس شد. ولی در همین عصر کوتاه شاهان موریای و مبلغان دین بودا این دیانت را در شرق آریانه انتشار دادند، که درینجا باز دریک آیدوگلاس فرهنگی و ملتقای ثقافت و عقیده سه عنصر مهم بیکدیگر آمیخت و باب مهمی را در تاریخ فرهنگ این کشور که بنام گریکو بودیک مشهور است گشود. و این دیانت و هنر تأمدت هزار سال دیگر و نفوذ اسلام در افغانستان باقی ماند که عناصر مهم آن چنین بود:

۱- عناصر فرهنگی و هنری و عقیدوی باختری یا داخلی خود این سرزمین.

۲- صنعت و عقیده و فکر یونانی که با اسکندر در حدود ۳۳۰ ق.م آغاز یافته بود.

۳- هنر و فرهنگ و دین بودایی با آثار هندی خود که با سلطهٔ موریای یکجا آمد.

موسس سلطنت موریادر هند چند راگوپتا (سندروکتس یونانی) است که منسوبست به یکی از شهزاده بانوهای خاندان شاهی نندا که میورا (طاوس) نامداشت و او از طبقهٔ کشتریان و طایفه را چیوت (شهزادگان) بود که در سال ۳۲۴ ق.م بشاهی رسید، و بعد از ۲۴ سال سلطنت در ۳۰۰ ق.م بمرد، و پسرش بند و ساره BINDUSARA که از بطن ملکه دوردرا بود بجایش نشست و پایتخت موریان شهرپتالی پترا (پتنه) هند بود.

چند راگوپتا سه سالاری نندارا داشت، و او یکنفر رئیس برهمنان تکسیلاچانه که CHANAKYA مولف کتاب از تپه شاستره (در سیاست و اجتماعیات و اقتصادیات) را که پسان وزیر او شد با خود متفق ساخته و سلطنت مگده و شاه آنها از بین برد، و سلطنت وسیعی را بین گنگاوسند بنیاد نهاد، که دارای تشکیلات منظم اداری و مدنی بود و بنا برین او را تنها یکنفر سیاهی فاتح نامدارند، بلکه سیاست مدار هوشیار و فکور بود، چند راگوپتا حدود کشور خود را در غرب تا کنار های سند پهنائی داد، و یونانیان جانشین اسکندر در نظر داشتند، تا اراضی مفتوح اسکندر را بدست باز آرند، چون سیلیوکوس ملقب به نیکاتور یعنی فاتح حکمران بابل شد، پارس و پارت را کشته و در سنه ۳۱۱ ق.م آریا و بکتیریا را هم فتح کرد، و در سنه ۳۰۵ ق.م از راه کابل بطرف شرق رفت، و از رود

۳۲۵ ق.م بود که اسکندر با همراهان خود به حدود کراچی کنونی (دبیل دورهٔ اسلامی) رسیده و یک اسکندریه بحری را در آنجا اساس نهاد، و ازینجا حرکت کرده از راه گدروزیا (بلوچستان جنوب افغانستان) به پارس رفت، و چون به بابل رسید، شب ۱۳ جون ۳۲۳ ق.م بمنز ۳۲ سالگی بمرض ملاریا از جهان رفت، مدت لشکرکشی های او در خاک آریانه و مقاومت های مردانهٔ مردم این جاز ۳۲۰ تا ۳۲۶ ق.م مدت چهار سال بود. (عکس ۱۴) در قسمت شرق آریانه یعنی غرب اندوس بعد از نیکاتور شخصی بنام فیلیپس والی گشت و چون او در سال ۳۲۴ ق.م بدست عساکر یونانی مقتول شد، بعد از او بوداموس به همکاری مردم تکسیلا رسته اتحاد خود را از غرب اندوس گسستند و چون اسکندر بمرد پوروس (فور) شاه هند وادی سفلی اندوس را گرفت، و غاقبت در سنه ۳۱۷ ق.م از طرف بوداموس کشته شد، و خود بوداموس نیز هند را ترک کرد و بارفتنش بسط سلطهٔ یونانی از هند شرقی چیده شد.

سلطهٔ سیاسی موقت موریای در آریانه و نفوذ بزرگ بودایی

امپراتوری وسیع سکندر با مرگ او از هم پاشید، و افسران بزرگش در طرابلس شام مجلسی تشکیل داده، و مملکت او را بین خود تقسیم نمودند. از آن جمله ولایات جنوبی آریانه یعنی اراکوزی (وادی - ارغنداب) و گدروزی (مکران) به سیبیر تیاس SIBYRTIAS سپرده شد و دراریا (وادی هریرود) و درنگیانه (وادی هلمند) ستساندار STASANDAR قبرسی حکمران گشت و بکتیریا (باختر) و سفدیانه (سغد) به ستسانانور STASANOR قبرسی داده شد و هوخیارتمی OXYARTES بدرروبیانه زوجه سکندر بر سر زمین مرکزی آریانه یعنی پارویا میزادولایت کابل حکمران گشت.

اما ولایات شرقی آریانه که حدود آن تا تکسیلا کشیده می شد، در دست شهزادگان هندی و جنرالان یونانی در حالت کشمکش باقی ماندند و چون آمدن لشکریان یونانی باین سرزمین و دوام سلطنت باز ماندگان ایشان در باختر نفوذ فرهنگ و هنر و فکر و عقاید یونانی را درینجا باقی گذاشته بود، این پدیده های فرهنگی یونانی که با بقایای فرهنگی مردم بومی این سرزمین آمیخته بودند از طرف شرق با حادثهٔ بسیار مهم دیگر بر خوردند و آن ظهور سلطنت بزرگ موریای در هند بود.

که برای من يك نفر حکیم و شراب شیرین و انجیر خشکیده خریده و بفرست. انتیاکوس در پاسخش نوشت: من انجیر و شراب را خواهم فرستاد ولی در قانون یونان فروش دانشمندان ممنوع است (!) این شاه موریایی با علوم و ادب یونان ولعی داشت و در عصرش هندیان اشعار هومر یونانی را بزبان خود ترجمه کرده و می خواندند و وراهه میسپهرا VARAHAMIHARA در کتاب خود بریست سسمپته BRIHAT-SAMHITA معلومات آسمان شناسی یونانی را بنظر قدمی بیند و چون این اوضاع بر مطلع مدنیت گریکو - بودیک روشنی می اندازد ما آنرا باختصار آوردیم. و این شاه یونانی دوست هند یعنی بیند و ساره در ۲۷۳ ق.م پس از ۲۷ سال شاهی درگذشت. و پسرش که اشوکا نام داشت بکمک رادها گویتا وزیر خود بر برادران دیگر غالب آمده و بر تخت سلطنت موریان نشست و او بلاشبست پادشاه بزرگ هند است که بر تمام آن برعظیم و يك قسمت افغانستان تاجاری ارغنداب سلطنت کرده است.

اشوکا در آغاز کار مرد جنگی و خونریزی بود که در نبرد کالنگه سواحل خلیج بنگال يك لك نفوس را بکشت و ۱۵۰ هزار را اسیر گرفت، و فجایعی که او درین پیکار خونین بچشم سردید و تا صد هزار انسان از گرسنگی مردند بر روحیه و شخصیت او شدیداً اثر کرد، و او را به فلسفه صلح و سلام دین بودا متمایل گردانید، تا که در سنه ۲۶۰ ق.م رسماً دین بودا را پذیرفت و به تشرو تبلیغ آن همت گماشت. و ازین تاریخ ببعد عهد سلطنتش دوره امن و سلام و تعمیرات دینی و بسط امور خیریه و بنای معابد بودایی و راهها و مسافر خانه ها و انتشار دساتیر مذهبی بود. و او در مملکت وسیع خویش بهر جایی که رسیده نصاب نوع پروری و حتی نیاززدن جانوران را بر سنگها بزبانها و رسم الخطهای مختلف نقر کرده که تا این عصر هم باقیمانده است و این فرامین سنگی بر اوضاع آن دوره روشنی فراوان می اندازد.

دروادی گندهار او قسمت شرقی افغانستان که جنوباً تا قندهار میرسد، آثار فراوان ستوبه های بودایی موجود است که تاکنون برخی از آن ابنیه تاریخی شناخته شده است. و احصاء تمام آن مشکل باشد. گویند اشوکا در شمال کشور خویش چهار ستوبه بزرگ ساخته که یکی از آن فراز تپه بالا خصار پشاور واقع و تا عصر هیون تسنگ (سال ۵۹هـ) هم با همان شکوه خود باقی بود، و بقول او این بنا را از سنگهای زیبا و چوبهای کنده کاری ساخته بودند که بگفته فاهیان مرصع به سیم و زر بود، و موسیوفوشه گوید که این همان ستوبه باشد که بنام ارمغان چشم موسوم

سند گذشت و در سواحل شرقی آن رودخانه با لشکریان چند را گویتا مقابل شد ولی چون حریف را در غایت قوت دید با او صلح نمود، و دختر خود را بزنی او داد، و در مقابل ۵۰۰ فیل و لایان گندهار را را کوزیه - کدروزیه - پارویامیزاد را به چند را گویتا باز گذاشت و در باختر نیز دیودوتس را حکمران مقرر کرد.

بعد از صلح چند را گویتا و سیلیوکوس روابط هند و باختر وسعت یافت و امتعه تجارتنی هند فراوانتر از راه کابل و بلخ به بندر های بحیره خزر نقل داده شد، و سیلیوکوس يك نفر جنرال بصیر خود میکاستینیس MEGASTENES را بحیث سفیر بدربار موریان فرستاد، او کتابی را در شرح احوال هند و سلطنت موریان نوشته بود، که اکنون در دست نیست، ولی سترابودیکر مورخان یونان، برخی از مطالب آنرا در کتب خود حفظ کرده اند، و بقول این سفیر چند را گویتا شش صد هزار پیاده و سی هزار سوار و نه هزار فیل قوه داشت، و در کمپ شاهی او چهار صد هزار نفر بود، و بدینصورت نیمه خاک آریانه تا دامنه های جنوبی هندوکش با او تعلق گرفت، و این نخستین بار است که نفوذ فرهنگی و سیاسی آریانیان هندی از شرق بخاک غربی اندوس تا کوه هندوکش رسیده است.

چون در سنه ۳۰۰ ق.م چند را گویتا در گذشت، پسرش بیند و ساره BINDUSARA به لقب امپیره گهاته AMITRAGHATA (دشمن کش) بر تخت نشست. و او سیاست دوستانه را با امرای یونانی پیش گرفت و روابط فراوان تجارتنی از راه گندهار و پارویا میزاد و را کوزی با قلمرو سیلیوکیدها برقرار داشت. و چون سیلیوکوس نیکاتور در ۲۸۰ ق.م بممر ۷۸ سالگی بمرد و پسر او انتیاکوس سوتر ANTIACHOS-SOTER بجایش نشست وی در حدود ۳۰۱ ق.م دی ماکوس را بسفارت بدربار بنته پیش بیند و ساره ارسال داشت.

روابط فرهنگی سلطنت موریان و یونانیان از همین اوقات بسط و فزونی گرفته بود که این حرکت مبدا تاسیس مدنیت مخلوط هندو یونان گردید. و علاوه برین از راه بحر هم آمد و شدی با هند موجود بود چنانچه پتروکلئیس PATROKLES افسر سیلیوکوس و پسرش از راه بحر هند سفر کرده و معلومات جغرافی خوبی فراهم آورد که بعد ها مورد استفاده بلینی و استرابود بود.

شاهان موریان با سیلیوکیدیان یونانی آنقدر رابطه دوستانه داشتند، که مؤلف تاریخ قدیم سیاسی هند گوید: بیند و ساره به انتیاکوس نوشت

بود ، و بودائیان عقیده داشتند که بودا درینجا چشم خود را قربانی کرده بود .

همچنین بر تپه کنیز که شرقی چارسده کنونی ستوبه بنا کرده اشوکا واقع بود که تا عصر هیون تسنگ هم بهمین نام شهرت داشت ، و او گوید که در عصور متمادی محل تبلیغ قوانین چهار بودا بوده است .
دین بودا و نشر آن در افغانستان :

مردم افغانستان با وجود بقایای عقاید کهن ویدی و برهمنی قدیم که در شرق مملکت رواج داشت ، آیین زردشت و مزدیسنا ی اوستایی را هم در شمال و غرب مملکت داشته اند ، ولی هنگامیکه در ۲۶۰ ق.م اشوکا به تبلیغ و نشر آیین بودا کمر بست در مدت هزار سال ما بعد این عقاید و دین نیز در شرق و شمال کشور رواج تام یافت ، و کانون نشو و نمای این دیانت گردید که از نظر حیاتی و فکری و هنری و فرهنگی تأثیرات عمیقی را در زندگانی مردم این سر زمین نمود .

موسس این دین ، بوده شهرزاده یی بود از طبقه کشتریه و جنگجویان قبیله ساکیا که بنام ساکیا مونی (دانشمند طایفه ساکیا) معروفست ، و در ۵۶۳ ق.م در شهر کپی لاواستونیپال بدنیا آمد و بسن ۲۹ سالگی حیات شهرزادگی و خانواده خود را پدرود گفت ، و بعد از انزوای ۵-۶ ساله در شنبی که روشن بود (بدھ) یعنی منور و بیدار شده نامیده شد ، و به تبلیغ دین خود کوشید و شاهان هند را به آیین خود خواند ، و بعد از آنکه اکثر مردم هند را بودایی ساخته بود ، بعمر ۸۰ سالگی در سال ۴۸۳ ق.م در کوچی نگره وفات نمود . (عکس ۱۳)

چون دین بودا فلسفه منضبطی نداشت در سال وفاتش در باجاگره محفل مذهبی پیروان بودا تشکیل یافت و سه نفر از حواریون عمده او انانده - یوپالی - کاسیپا به سخنان او را فراهم آورده ، و از آن مجموعه قوانین بودایی را بنام تری پیتکه TRIPITAKA (سه سبد گل) تدوین نمودند .

دیانت بودایی با نفوذ سلطه اشوکا از جنوب هندو کش تا قندهار انتشار یافت ، و جرگه بزرگ سوم آیین بودائی بقیادت اشوکا و ریاست عالم بزرگ « موگالی پوتاتیساه » دایر گشت که دران علاوه بر ترتیب تدوین دساتیر مذهبی چنین فیصله شد که یک دسته مبلغان بودایی را به ممالک دوردست بفرستند ، و نامهای اشخاص و کشور هائی را که این مبلغان بدانجا فرستاده شده اند ، اشوکا در سال ۱۴ جلوس خود (۲۵۶ ق.م) در فرمان سنگی نمبر ۱۳ خود نقر کرده است ، و از آن پدید می آید که

چند نفر مبلغ بودایی را بنام های مجهان تیکه - مدھیان تیکه - دهه مر اکپه ته - مہار کپه ته به گندهاره و صفحات شرقی آریانه فرستاده اند . و این مبلغان که دوتا DOUTA نام داشتند در حدود (۲۵۸ ق.م) مشغول تبلیغ دین بودایی بوده اند ، و همدین اوقات در باخترا نتیا کوس پسر سیلیوکوس سلطنت داشت که نام او را در فرامین سنگی اشوکا انتیا که نوشته اند .

آخر ترین حکمران موریای که درین وقت بروادی کابل حکم میراند سوفاگازنس است و او تا اوایل دوره زمامداری ایوتیدیموس شاه باختر هم در سرزمین گندهاره و قسمت غربی وادی کابل نفوذ داشت و چون ایوتیدیموس در باخترا پادشاه مستقل شناخته شد ، او بطرف جنوب هندو کش لشکر کشید و نفوذ موریای را در کابل خاتمه داد و بعد ازین صفحات جنوب هندو کش هم جزو قلمرو سلطنت مستقل یونانیان باختری گردید .

نفوذ سیاسی موریای در خاک افغانستان نهایت کوتاه بود . آشوکا در سال (۲۳۲ ق.م) بعد از چهل سال سلطنت در تکسیلا بمرد ، و در خاندانش پادشاه مقتدری نبود که جانشین او شود و حدود سلطنت وسیع او را نگهدارد ، و بنا برین در خاک افغانستان هم سلسله نفوذ ایشان گسیخته شد . ولی دینی که آشوکا با خود آورده بود ، با آثار فکری و هنری و فرهنگی آن تا مدت یک هزار سال باقی ماند .

گفتیم که بودا در مسایل فلسفی نه بیچیده بود ، ولی پیروانش گفتار های او را بشکل آلهیات در آوردند و بسرور زمان در دو مذهب بزرگ تقسیم شدند :

اول مہایانه: یعنی مذهب بزرگ (یانه در پبستورفتار و مذهب است) که در شمال هند و تبت و چین تا ژاپون منتشر شد . و بسبب وسعت مکان واقوام ، تاویل بسیار دران روی داد ، و پیروان این مذهب بزرگ به تبلیغ همت گمارند و گویند که هر فرد جزویست از کل که انسان نامیده میشود و باز همین انسان جزویست از کل بزرگ تر ، که زیر قانون دهرمه (کیش) و عمل آمده است ، پس شخصی که میخواهد از دام شر نجات یابد ، از دیگران جدا نشود و سعی باید مجموعی باشد نه انفرادی ، و این نوع جهد است که انسان را به مقام بودی ستوه BODHISATVA میرساند و معنی این کلمه حالت دانشمندانه زندگانی است که دیگران را خدمت کند . پس انسان دومرام دارد یکی تحصیل دانش . ددیگر خدمت و مہربانی به غیر از خود .

اما مذهب دوم هینه یانه HINA-YANA (مذهب کوچک) نامیده می شود که تابعان آن در هند جنوبی اند . ایشان بر سعی فردی تکیه کنند و کتب

ایشان اکثر بزبان پالی است. در حالیکه کتب مذهب بزرگ بزبان سانسکریت نوشته شده و قراریکه زایران چینی بعد از آغاز عصر مسیحی در افغانستان مشاهده کرده اند ، در شهرها و معابد بودایی اینجا تبعه هر دو مذهب بودائی بودند .

بوداآیین خود را بر هفت اصل : عقیده پاک - اراده پاک - سخن پاک - رفتار پاک - روزی پاک - کوشش پاک - توجه پاک - قرار دادو گفت : هر که برین هفت طریق عمل کرد از قیود منزله گردد و فکر خود را در نقطه مخصوصی که رهایی کامل از زنجیر خواهش هاست تمرکز دهد آنگاه چهار مقام دیگر را طی میکند :

- ۱- بحث در طریق دانستن راستی .
- ۲- تفکر در دانستن حقایق .
- ۳- تفکر عمیق و سکون .
- ۴- سکون و توازن کامل که «نروانه» نامیده میشود یعنی فنا .

فوشه محقق معروف فرانسوی در علل نشردین بودا گوید : مردم شرق آریانا که دایماً زیر پای مهاجمان بیرحم لگد مال می شدند (بعد از دیدن تهاجمات هخامنشی و اسکندر و چندراگوپنا) این دین را که از خونریزی بیزار بود و طریقه از خود گذشتگی و خوش نیتی را توصیه میکرد مطابق سلیقه خود یافته و مردم زارع یا کاسب آنرا با سهولت پذیرفتند . توسعه دیانت بودا بتوجه آشوکا بدرجهایی بود ، که این پادشاه ۸۴۰۰۰ بنای مذهبی یعنی ستوپه (توپ کلمه مقامی افغانی) را ساخته بود . که شکل این ستوپه ها در کابل و کاپیسا فرق کرده و بلند شده است ، یعنی سکوی استوپه بشکل مربع درآمده و بر ارتفاع آن افزوده و بین گنبد و سکویک قسمت استوانهیی اضافه شده است و در روی بلندترین نقطه گنبد یک بام شیروانی شکل دیده می شود . ولی استوپه های عصر آشوکا که خصایص هندی داشتند بسر زمین آریانه کمتر سرایت کرده است .

از بقایای نوشته شده عصر آشوکا که مجموعه نصایح بودایی است ، بعد از کتیبه های تکسیلا دو سنگ نبشته یکی از ما نسپره (۱۰) میلی شمال ایبت آباد در مدخل وادی پکهلی و دیگر در شهبازگری هشت میلی شرق هوتی مردان بر شهره سوابی واقعست که هر دو به رسم الخط خروشتی و بزبان پراکریت است ، در حالیکه تمام کتیبه های دیگر آشوکا

در هند برسم الخط برهمو است که مبدأ دیگر رسم الخط های مقامی هند قدیم باشد .

کتیبه دیگر همین فرامین اخلاقی آشوکا در گذرگاه درونته بین لغمان و ننگرهار منصوب بود و بزبان آرامی است که بر سنگ مثلث نمایی اکنون در موزه کابل موجود است ، و خیلی آسیب دیده و چند سطر آن باقی است مشتمل بر احتراز از قتل حیوانات .

اما کتیبه مهم دیگر همین پادشاه در ۱۳۳۷ش از زیر خاک برآمده و بر صخره کوهی در شهر کهنه قندهار نزدیک چهل زینه بدوزبان و دو رسم الخط یونانی و آرامی کشف شده که قسمت بالایی آن بزبان یونانی ۱۳ و نیم سطر و قسمت پایین آرامی هفت و نیم سطر است و طول تمام کتیبه ۵۵ سانتی و عرضش ۴۵ تا ۵۰ سانتی است ، که دران نام آشوکا را مانند برخی از کتیبه های دیگرش پیوداسس نوشته شده اند . (عکس ۱۶)

از مطالعه این کتیبه می فهمیم که در سال دهم بودایی شدن آشوکا یعنی ۲۵۰ ق.م نوشته شده باشد ، و درینوقت نفوذ موریان و دیانت بودایی تا قندهار وسعت داشت ، و اکثر مبادی اخلاقی او تطبیق شده بود . در حالیکه در کتیبه های دیگر به تعمیم همین مبادی توصیه مینماید . ترجمه قسمت یونانی کتیبه قندهار چنین است :

« پیوداسس شاه در پایان ده سال مجاهدت ، اصول اخلاقی را به انسان آموخت . و از انوقت مردمان را در سرتا سر روی زمین متدین ترو مسعود تر ساخت و پادشاه از کشتن جانوران احتراز کرد و سایر مردمان وشکاریان و ماهیگیری از شکار و ماهیگیری محترز شدند . و با احترام والدین و پیران پرداختند و بعد ازین با چنین رفتار زندگانی بهتری خواهند داشت .»

ازین کتیبه روشن می آید که در اواسط قرن سوم قبل از میلاد زبان و رسم الخط یونانی و آرامی هر دو در افغانستان رواج داشت ، نفوذ ثقافت یونانی آنقدر قوی بود که در کتیبه جای اول را برسم الخط و زبان یونانی داده اند ، و این مقارن عصریست که دولت مستقل یونان و باختری در باختر ساخته می شد ، در حالیکه اثر دین بودا و فرهنگ یونانی تا اسکندریه از اگوزی (قندهار کهنه) رسیده بود . ولی در عین همین اوقات رسم الخط آرامی هم از بقایای هخامنشیان درین سرزمین وجود داشت .

سلطنت مستقل یونان و باختری

اسکندر د رزمان حیات خود هنگامیکه باختر را گرفت آرته بازیوس پارسی را حکمران این سرزمین مقرر داشت وی بعد از مدت کوتاهی درگذشت ، و آمین تاس پسر نیکولاوس جای او را گرفت ، بقول آریان بعد از مرگ اسکندر حکمرانی باختر و سفد را ستاسانور قبریسی داشت ، و چون سیلیوکوس در هند با چند راگوپته صلح کرد (۳۰۲ ق.م) حکمران باختر هم باو اطاعت نمود، و هنگامیکه سیلیوکوس به بابل برگشت ، باختر تا مدت ۵۰ سال در تحت تسلط خاندانش ماند ، چنانچه مسکوکات فراوانش در باختر و بخارا کشف شده و هم او مردم بومی باختر را در لشکر خود گرفته بود.

در عصر پادشاه سوم خاندان سیلیوکی که انتیوکوس دوم نام داشت حکمرانان اطراف از مشغولی او به جنگهای مصر استفاده کرده و از اطاعتش برآمدند ، و از آن جمله مردمان باختر با یونانیانی که درین سرزمین با آداب و فرهنگ باختری آشنا گردیده بودند همدست شدند و اعلان استقلال دادند. درین وقت در باختر دیودوتوس = تیمودوتوس DIODOTOS حکمرانی داشت و او در حدود ۲۵۶ ق.م بمدد باختریان آزادی خواه اعلان شاهی مستقل را در باختر داد و حدود سلطنت او تا سفد و مرو و سلسله کوه هندوکش میرسید ، و چون او باختریان را از تسلط دیگران نجات داده و حکومت آزاد داخلی را تشکیل کرده بود بنا برین لقب «منجی» یافت .

از دیودوتوس سکه‌یی در دست است که بر یکطرف آن چهره انتیوکوس دوم و بر روی دیگر آن رب النوع زیوس حامی خاندانش با دو بال نقش است و ازین برمی آید که وی پیش از اعلان استقلال باختر، سکه سیمین را بنام انتیوکوس سیلیوکی نشر داده ، و بعد از استقلال خود در دارالضرب باختر مسکوک طلائی را بحیث پادشاه زده است . این مسکوک طلائی که در پاریس است بر یک روی خود چهره دیودوتوس و بر روی دیگر شکل برهنه جوبیتر (رب النوع رومی آسمان و صاعقه ورعد و برق) دارد که یک عقاب هم پیش پای او نقش و بر حاشیه سکه با زیلیوز دیودوتوس نوشته شده یعنی شاه دیودوتوس (عکس ۱۷)

از دو دمان دیودوتوس اول فقط یک پسر او بنام دیودوتوس دوم بعد از درگذشت پدر در باختر (حدود ۲۵۰ تا ۲۳۰ ق.م) حکم برانده که وی با دولت پارت برخلاف سلطه سیلیوکی های شامی هم آهنگی و روابط خوبی داشت و

چون اساس موسس دولت پارت هم از مردم باختر بود دیودوتوس دوم با او روابط حسنه و پیمان دوستی داشته است . و در عصر شاهی او وادی هریرود و شهر هرات نیز در قلمرو باختر شامل گردید و به سفد یانه نیز از طرف باختر حکمرانی فرستاده می شد .

شاهی دو دمان دیودوتوس اول دیری دوام نکرد، و یکی از امرای دیودوتوس دوم که ایوتیدیموس EUTHYDEMUS نام داشت و حکمران سفدیانه بود شورش کرد ، و پادشاه باختر را کشت و خودوی بحیث پادشاه مستقل باختر شناخته شد (حدود ۲۲۰ ق.م) (عکس نمبر ۱۷)

در عصر ایوتیدیموس باختری پادشاه یونانی شام انتیوکوس سوم از طرف غرب بر دولت پارت حمله آورد، و تیری دادشاه پارتی را مغلوب ساخت ، و در حدود ۲۰۸ ق.م بسوی باختر روی آورد ازین طرف ایوتیدیموس باده هزار سوار باختری برکنار روداریوس (هریرود) با او در آویخت و چون توان مقاومت نداشت، به باختر پس آمد و در شهر زریاسپ پایتخت باختر تا دو سال در محاصره ماند . (موقع این شهر را بین مرو و اندخود شمرده اند) انتیوکوس سوم درین مدت در نگیانه و اراکوزیه را هم کشور ولی چون زریاسپ را کشته نتوانست و طرفین خسته شده بودند ، هنگامیکه دیمتریوس شهزاده باختر برای مذاکرات صلح نزد او آمد ، دختر خود را بدو داد، و بعد از مصالحه از راه کابل و اراکوزیه به سمت غرب و قلمرو سلطنت خود شتافت (۲۰۵ ق.م) ایوتیدیموس بعد ازین به توحید اداره مملکت کوشید ، و حکمران وادی کابل سواگازتوس را مطیع گردانید ، و از طرف شمال تاما و رای پامیر و ترکستان چینی و ختن پیش رفت ، و در غرب مرورود و هرات و طوس را کشود ، و پسر خود انتی ماکوس را حکمران آن گردانید ، و جنوباً تا اراکوزیه و در نگیانه یعنی تمام خاک آریانه در قلمرو شاهی او آمد . و پسر دیگرش دیمتریوس حکمران این ولایت بود . که تمام این مملکت وسیع باصطلاح جغرافیون یونانی هزار شهر داشت ، و درین عصر روابط فرهنگی و تجارتی دولت یونانیان باختری باهند و چین غربی برقرار بود ، و ایوتیدیموس اولین شاهی است که در عصر او هنرمندان و صنعت کاران باختری هنر و صنعت اینجا را به هند ارمغان بردند . و بقول راولنسن از یک کتیبه خروشته‌یی پیدا است که هنروران یونانی باختری درین عصر بهند رفته و تأثیر هنری خود را در آثار هنرهند نفوذ داده اند . دوره

بسط داده بود. (عکس ۲۱)

بعد از هیلوکلیس ده نفر جانشینان او در کابل و کندهار و پنجاب حکم رانده‌اند، که از آن جمله انتیال کیداس - آمین تاس - هرما یوس در حوالی ۳۰ ق.م پادشاه آخرین یونانی کابل مشهور تراند. (عکس های نمبر ۲۲-۲۳-۲۴) و علت سقوط شاهان یونانی باخترا ظهور قبایل ساکاوسیتی است که این شاهی را در نصف اول قرن اول ق.م خاتمه دادند، و بدین ترتیب سلطه ایشان بعد از دو نیم صد سال پایان رسید، و درین مدت از عصر دیودوتوس تا حدود ۱۰۰ ق.م ۳۶ پادشاه و یک ملکه ازیشان در افغانستان و هند حکم رانده و به بسط فرهنگ و هنر یونانی در آریانه و هند پرداخته‌اند، که پرستش ارباب انواع و صنعت و افکار و فلسفه و زبان و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگ یونانی درین مدت در سرتاسر خاک آریانه با عناصر فرهنگی محلی و بودایی مزج یافته و فرهنگ خاص یونانو باختری و گریکو بودیک را بوجود آورده است که نفوذ آن تا دور قاسلام دوام داشت.

بقول دانیل شلوم برژه (رئیس باستان شناسی فرانسوی در افغانستان) نفوذ هیلنسم تا قرن هفتم در افغانستان دوام کرد که آنرا از دوناخیه تعبیر میتوان کرد: اول مربوط به هنر و دیگر مربوط بر رسم الخط است که در قرن هفتم قبل از فتح اسلامی هنر این سرزمین هنوز یک شاخه متاخر هنر معروف گریکو بودیک بود. اما راجع بر رسم الخط باید گفت. هنگامیکه زایر مشهور چینی هیون تسنگ در سال ۶۳۰ م یعنی هنگام ظهور اسلام در عرب، از باخترا عبور میکرد، درینجا الفبائی مرکب از ۲۵ حرف وجود داشت که بدون تردید الفبای یونانی مرکب از ۲۴ حرف بود، و بران یک صوتی را که در دری قدیم وجود داشت (صوت نی) و در زبان یونانی نبود، افزوده بودند (این حرف همان PX یعنی مجموعه صوت ش + خ = پن است)

دو کتیبه یونانی و آرامی که در قندهار در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۳ م کشف شده عبارتند از مرعظه های اخلاقی اشوکا که بزبانهای هند در سرتاسر هند کنده شده، ولی اهمیت این کتیبه ها درین است که وجود زبان و رسم الخط آرامی را دران سرزمین ناعصر اشوکا (حدود ۲۵۰ م) ثابت می سازد، و طوریکه علمای یونانی شناس اظهار نموده‌اند، متون یونانی این دو کتیبه قطعات ممتاز ادبی یونانی اندواز نگاه ساختمان

شاهی ایوتیدیموس باختری را از ۲۲۰ تا ۱۹۰ ق.م شمرده‌اند، که پس از درگذشت او پسرش دیمتریوس DEMETRIUS در ۱۹۰ ق.م بشاهی رسید (عکس ۱۸) و او بعد از فتح تکسیلا در خاک هند تا سواحل گجرات و کاتیاوار و پایتخت موریا پته پیش رفت که این فتوحاتش در نتیجه فعالیت دو جنرال بزرگ او اپولو دوتوس و منندر صورت گرفت، و منندر

که در ارباب شاهی کابل تولد یافته بود، و اولادش تا حدود ۱۰۰ ق.م در هندشاهی داشته‌اند. دیمتریوس در حدود ۱۷۵ ق.م از فتوحات هند به باخترا بازگشت، و پانتالئون PANTALEON پسر سوم خود را به حکمرانی اراکوزی و سیستان گماشت، و دیمتریوس دوم پسر دیگرش حکمران باخترا بود. و چون پانتالئون حکمدار اراکوزی درگوست جای او را برادر چهارمش اگاتوکلیس AGATHOCLES گرفت. (عکس نمبر ۱۹)

دیمتریوس و جانشینان او سکه های فراوان در سرتاسر قلمرو خود زده‌اند، و همین پادشاه شهرهای دیماس اراکوزی (کلات) و ایوتیدیمیا (سیالکوٹ) و دیمتریاس سند (پتیاله) و تهوفیلیا (در دلتای سند) را بنانهاده بود، که شهر دوم بنام پدر او و شهر چاره بنام مادرش تسمیه شده است. چون دیمتریوس در اواخر عمر در هند بانیروی لشکری خویش مشغول ماند، بنابراین شخصی از یونانیان باخترا که ایوکراتیدیس EUKRATIDES نام داشت در سال ۱۸۱ ق.م در باخترا برخاست و اعلان شاهی داد، و سکه زد، که بر آن خود را بازیلوزمیکالیوس (پادشاه بزرگ - مهاراجه هندی) خواند (عکس ۲۰) و چون دیمتریوس برای بازیابی تاج و تخت خویش کوشید بجایی نرسید و درگذشت، و ایوکراتیدیس سلسله سوم پادشاهان یونانی را در باخترا بنیاد نهاد و تا ۱۸۶ ق.م پامناندر حکمران شرقی آریانه جنگید تا که تمام خاک آریانه را بدست آورد، ولی از طرف غرب مهرداد اول پادشاه پارت (ایالات غربی کشور او را گرفت و اختلافی که بین خاندان دیمتریوس و ایوکراتیدیس پدید آمده بود، سلطنت باخترا را ضعیف ساخت، و در حوالی ۱۳۵ ق.م مرکز این سلطنت از شمال هندوکش به کاپیسا انتقال یافت. و پسر ایوکراتیدیس هیلوکلیس HELIOKLES که در حدود ۱۴۷ ق.م به تخت شاهی رسیده بود، آخرین پادشاه یونانی باخترا شمرده می شود که بعد از ترک صفحات شمال هندوکش قلمرو شاهی خود را تا نهایت ولایت گندهارا یعنی تکسیلا و جیلیم

زبان همپایه زبان فلاسفه و خطیبان یونانی از قبیل افلاطون و ارسطو شناخته می شوند ، و می بینیم که زبان تفکر و تحریر در قندهار قرن سوم ق.م همان زبان است که در آتن یا شهر میلیت معمول بود، و حتی طرز کندن کتیبه ها هم وحدت کلتور یونانی را تایید میکند ، و معلوم است که

ایلیا بقول یک مورخ یونانی مقارن آغاز عصر مسیحی شهر یونانی بوده است (رجوع به عکس نمبر ۱۵ کتیبه قندهار) و علاوه برین بعد از سال ۱۹۶۱م هیئت باستان شناسی فرانسوی در بقایای شهر یونانی (اکنون مشهور به آی خانم - مه بانو) آثار بسیار مغتنم همین مدنیت یونانی باختری یافته اند . و این شهر در ملتقای دریای آمو و کوچک در نقطه سرحدی افغانستان و اتحاد شوروی افتاده و خرابه زار وسیعی دارد که در زاویه ملتقای دو دریا دو قسمت مشخص دارد ، به یک طرف تپه بلند است که از سمت جنوب بر دریای کوچک حاکم می باشد ، و بطرف دیگر این تپه ۲۰ متری مجرای دریای آموست ، و بالای آن استحکامات عظیمی قرار دارد، که بالا حصار همین شهر باشد ، و حصار با برج و بارو بشکل قوسی داشت ، و در بین شهر جاده مرکزی به درازای ۱۶۰۰ متر از دروازه شمالی به دروازه جنوبی کشیده شده که کوچک های آن هم بنظر می آید. (نقشه شهر عکس نمبر ۲۵)

علایم مدنیت را که درین شهر قدیم یافته اند ، باید بنام خاص مدنیت «گریکو باختری» یاد کرد ، که در اثر حمله بادیه نشینان آسیای مرکزی از بین رفته و بقایای آن هم سبک معماری عالی را باخشت پخته و ستونهای سنگی و عمارات بزرگ قصر مرکزی دارای صحن مستطیل و آثار رنگ آمیزی سبز و زرد و سرخ و سیاه نشان میدهد و خشت هایی که در آن بکار برده اند ، هر ضلع آن به ۴۵ سانتی با ضخامت ۱۲ تا ۱۵ سانتی است و آب این شهر در جوی به قسمت های بالای کوچک ها و حتی بالا حصار می رسیده ، که از فاصله ۲۰ کیلو متری مجرای کوچک جریان می یافت ، و این شهر سه حصه داشت که بالا حصار - پایان حصار - و ارگ باشد. در حصص جنوبی غربی ، محل سکونت مردم و عمارات ورزشگاه و بازار ها بوده و ازین ورزشگاه مجسمه هر مس (رب النوع پهلوانی) بدست آمده که آنرا قرار کتیبه مکشوفه تر بیاه کوس ولد استراستون یونانی به هر مس و هر کول وقف کرده بود.

نوشته دیگری که مظهر فکر و فلسفه مردم این شهر تواند بود ، کتیبه صندوق مستطیل قبر یک نفر یونانی کی نه آس است که آنرا کلارک پسرایی فرادیوس در آی خانم بر آرامگاه او نقر و نصب کرده و مفهوم آن چنین است :

«در طفولت خوب تربیه بگیر! در جوانی خواهش های خود را اداره کن - در پخته سالی درست کار باش! در پیری ناصح خوب باش - و در روز های باز پسین زندگانی بدان که چگونه بدون افسوس بمیری!» و این وجیزه گران بها سیر فکر و اخلاق آن مردم را نمایندگی میکند .

ساکه ها و پارتها و پهلواها

در کتیبه های شاهان هخامنشی دیده شد ، که قبایل ساکه در ماورای آمو از حدود پامیر بنامهای فراورنده هومه یا ساکه های تیز خود در تحت اداره این شاهان میزیستند ، و از راه پارت (خراسان) به سرزمین زرنگه = درنگیانه گذشته و نام خود را به سکستان = سیستان داده بودند . و هم در صفحات شمال هندوکش و باختر میزیستند که ازین سرزمین به شرق و غرب پراکنده شده و وقایع ایشان جزو تاریخ آریانه بشمار میرود .

موسیو هاکن در کتاب نتیجه حفاریات در ساله فرانسه در افغانستان گوید: «ساکه های بادیه نشین پیش از مهاجرت عمومی خود در باختر نزد یونانیان آمده و به قسم سرباز نوکر میشدند ، و برخی از سرداران ایشان بمقامات بلند ملکی و عسکری رسیده بودند . که از آن جمله هر ایوس HERAIUS به تقلید شاهان آخرین یونان و باختری سکه زده ، و این سکه او را هاکن در تاشقرغان یافته بود . این قبایل از باختر به وادی هریرود و از آنجا بوادیهای هلمند و ارغنداب سرازیر شده و به تشکیل سلطنت پرداخته اند . که سر حد کشور ایشان شرقاً تا وادی سندو ماوراء بولان هم رسیده ، و آنرا کی - پن KI-PIN گفته اند . و ازین قبایل ساکه که در وادی ارغنداب و سندسقلی بوده اند. مردی بنام مایوس MAYOS در حدود ۷۲ ق.م بعنوان (بازیلیوز بازیلیون میکالیوس مایوس) یعنی (شاهنشاه بزرگ مایوس) سکه زده و حدود کشور خود را تا تکسیلا رسانیده است ، چنانچه یک کتیبه او بر قاب مسی در تکسیلا کشف شده که تاریخ (۷۸ ق.م) دارد، و معلوم است که نفوذ شاهان یونانی پنجاب شرقی بدست مایوس قطع گردیده ، و هفت نوع مسکوکاتش بخطوط یونانی و خروشتی کشف شده است.

در حدود ۲۵۰ ق.م ارساس = ازشك = اشك بلخی با برادرش تیرداد (پسران فری یابت) بطرف غرب رفته و حکمران یونانی پارت فیریکلیس را کشت و اساس سلطنت اشکانی را گذاشت ، و به دو زبان یونانی و خروشتی سکه زد . و خود را بازلیوز بازلیون (شهنشاه) خواند که خروج وی در حدود ۲۴۹ ق.م و پایتخت او در حوالی دامغان کنونی بود ، و سلسله شاهان اشکانی باو منسوب اند و او به قول سترابو بعد از دو سال جنگهای داخلی از دست نیزه دارش زخمی برداشت ، و بر اثر آن در سال ۲۴۷ ق.م درگذشت ، و پسرش تیرداد بعنوان اشك دوم در ۲۴۸ ق.م بر تخت نشست که پادشاهی مدبر و قوی بود . و تا بابل فتح کرد و شرقاً هم تا حدود باختر رسید ، ولی پادشاهی یونانی باختر دیودوتوس دوم در مقابل دولت سیلیوکسی صلح و اتحاد کرد ، وی در سن پیری درگذشت که سلطنتش از ۲۴۸ تا ۲۱۴ ق.م بود . شاهان معروف دیگر اشکانی ازین قراراند:

۳- ارتبان - اردوان (۲۱۴ تا ۱۹۶ ق.م) پسر تیرداد که در عصر او انتیوکوس سوم بر پارت حمله کرده و به باختر گذشته بود .
 ۴- فری یابت پسر اردوان (۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م)
 ۵- فرهاد اول پسر فری یابت (۱۸۱-۱۷۴ ق.م) معاصر دیمتریوس باختری .

۶- مهرداد برادر فرهاد اول (۱۷۴-۱۳۶ ق.م) پادشاه بزرگ و عاقل بود که ولایات غربی یونانیان باختری و مرورا گرفت و اراکوزی و کابل و سند را هم تسخیر نمود و سرحد کشور پارت را تا دریای سند رسانید . ولی با وجود این حکومت او مشروط بود ، دو مجلس شورا داشت که برای ایشان کار میکرد .

۷- فرهاد دوم پسر مهرداد (۳۱۶-۱۲۷ ق.م) او قبایل ساکه را بمدد طلبید تا در جنگ با دولت یونانی انتیوکوس با او معاونت کنند ولی ساکه ها دست بغارت بردند ، و فرهاد با ایشان جنگید تا که فرهاد کشته شد و پارتها شکست خوردند .

۸- ارتبان (اردوان دوم) (۱۲۷-۱۲۴ ق.م) او عم فرهاد دوم و پسر فری یابت بود ، که بعد از مرگ فرهاد دوم بر تخت پارت نشست ، او با مردم تخاری که جزو باختر بودند در آویخت و در جنگی زخمی را ببازو برداشت که ازان بمرد ، و پارتیان عقب نشستند ، و در همین اوقاتست که

بعد از مایوس نام دو نفر اخلاف او هم از روی مسکوکات شناخته شده که یکی ازیس AZES (حدود ۵۰ ق.م) است و دیگر ازیلیسیس AZILISES باشد که معاصر همدیگر بودند ، و بر سکه هر دو عنوانهای شاهنشاه کبیر بخط یونانی ثبت است ، سکه هائی هم دیده شده که نام هر دو پادشاه یکی بخط یونانی و دیگری خروشتی نوشته اند (عکس نمبر ۲۶ دیده شود) .

هنکامیکه این قبایل کوچی صحرائشین گردنده در صفحات باختر و جنوب مجرای امویا پکمت = پینت و پینتونها آمیختند . نام ساکه در این قبایل باقی ماند ، چنانچه قبیله پینتون سهاک در زابل و کابل و ساگری (سگری) دروادی هلمند تا کنون حامل این نامند . و قبایل دیگر ایشان در خراسان ازوادی هریرود تا سواحل بحیره خزر بنام پارت ساکن شدند . که آن سرزمین بنام ایشان نامیده شد ، و چون ایشان از مسکن اصلی خود باختر بوادی هریرود تا سرزمین دامغان (یک قسمت خراسان) رفته بودند ، بنا بر این بقول ژوستن بنام پارت مشهور شدند و معنی آن به زبان سکائی تبعید شده باشد . که از باختر هجرت نموده اند . سراولف کروافغان شناس انگلیسی در نامهای ساکه های حکمران کندهاره شباهت فراوان را با پینتو یافته و می نویسد که این نامهای حکمرانان ساکه به پینتو نزدیکند: سیاله که دمه SPALAG-DAMA (سیاله = سیاه) + (که علامت تصغیر تجلیل) + (دمه = جلال) که جمعاً سپاهی مجلل باشد .

نام دیگر سیاله هوره SPALA-HURA است: (سیاله = سیاه + هوره = اوریاهور) یعنی سپاهی آتش یا آفتاب یا سپاهی روشنی . همچنین نام چستنه CHASTANA همین خبستن پینتو بمعنی مالک و خداوند است . و اگر مایارت = پارتیه را بقول ژوستن تبعید شده و مهاجر بدانیم ، شکل کنونی آن در پینتوپردی PRADIA باشد یعنی بیگانه و هجرت کننده . چنین بنظر می آید که مهاجرت های نخستین قبایل ساکه به سرزمین سیستان بسیار قبل ازین عصر ها روی داده ، و بقول موسیوفوشه کوروش بزرگ (حدود ۵۴۰ ق.م) در حین فتح سیستان این ساکه هارا بیاس خدمات ایشان و نیکو کردار نامید (در یونانی ایورگت EVERGETES و همین مردم در حدود ۳۳۰ ق.م همدرین سرزمین ساکن بودند ، که اسکندر هم با ایشان نرمی و نوازش کرده بود (رجوع به کتاب تمدن ایرانی)

است که ونونیس VONONES نامداشت و در مسکوکات بعنوان شهنشاه بزرگ یاد شده و او در حدود ۱۲۰ ق، م به تاسیس سلطنت پرداخته و مسکوکاتش بخط یونانی و خروشتمی است ، و چون بر بعضی مسکوکات خویش اسمای خویشاوندان و تابعین اوسپه له هوره SPALAHORA (برادر) و سپه له گامه SPALAGAMA پسر برادرش، و همچنین برادرش سپهلی ریزا SPALIRISA نیز نوشته شده پس توان گفت که این افراد دودمان **ساکه پهلواد عصری نزدیک** یکدیگر درین سرزمین بالاشترک حکم رانده اند، و این خویشاوندان و نونیس در نقاط مختلف مملکت در حدود ۱۱۰ ق، م نایب السلطنه او بوده اند . (عکس ۲۷)

پادشاه بزرگ دیگر این سلسله گندوفاریس GANDOPHARES یا اندوفیریس است (۱۹-۴۸ م) وی در مسکوکات شهنشاه - نجات دهنده مغلوب نشدنی - متدین معرفی شده و در کتیبه های تخت بایی شمال شرقی پشاور (۱۰۳ م) گودوهره GUDUVHARA را عبارت ازین شاه شمرده اند. که از سیستان تاسند و پنجاب اقتدار داشته و برخی از مورخان نام قندهار کنونی را گندوفارو منسوب باودانسته اند ، که درین نام کلمه «فر» تاریخی بمعنی شکوه و جلال دخیل بوده و معنی آن «بدست آورنده جلال» باشد. و اگر ما این نام را به پینتو برگردانیم «گونده فر» معنی جلال اساسی را میدهد . و ما می بینیم که بر مسکوکات شاهان کوشانی آریانه کلمه «فر» را هم نوشته اند.

مؤلف تاریخ سیاسی هند قدیم از روی کتیبه تخت بایی سنه ۴۷ م را عصرشاهی گندوفاریس تعیین کرده و گوید که این سنه با روایات مسیحی هم مطابقت دارد، و بموجب آن همین پادشاه دیانت مزدی (زردشتی) داشت، ولی سنت توماس شاگرد حضرت مسیح، و مبلغ دین او در هند بدر بارش فرستاده شد و شاه دین مسیح را پذیرفت که در روایات مسیحی بنام گندوفوروس ضبط است. و بنا برین او در برخی مسکوکات ، بانام خود صفت دیوه ورته DEVA-VRATA یعنی دین دار را هم نوشته است .

در تاریخ سیاسی هند قدیم می نویسد : که با گندوفاریس هم برخی از خویشاوندانش در حکمرانی شرکت داشتند، که از انجمله برادرزاده اش ابدگاسیس ABDAGASES در جنوب افغانستان و جنرالهایش اسپاورمن HSPAARMAN و سسه (جج) و حکمرانانش سپیدنه SPEDANA و مست

ساکه هادر نگیانه (سیستان) را گرفته و آنرا بنام خود سکستان (= سجستان معرب) خواندند و حتی بعد از تصرف کابل بطرف هند هم گذشته و دولت هند و ساکه یا هندوسیتین را در آنجا تشکیل داده اند . همچنین یک عده قبایل سپید پوست آریائی صحرا کرد (هون) از طرف شمال هجوم آورده و در حدود (۱۲۷ ق، م) باختر و تخار را گرفته اند، و یونانیان آنجا را بطرف جنوب شرق بوادی کابل و سند عقب رانده اند ، و تمام این قبایل بادیه نشین ساکه ، تخار ، هون از مردم آریایی شمالی اند ، که از عرق زرد پوست نبودند ، بلکه زبان - قیافت - چهره ایشان تماماً آریایی است که آثار مکتوفه تورفان این مطلب را روشن می سازد .

۹- مهرداد دوم پسر ارتبان (۱۲۴-۷۶ ق، م) پادشاه بزرگ بود که در مدت ۴۸ سال سلطنت خود بر ساکه ها و دیگر قبایل سرکش غالب آمد و قسمتی از باختر و سیستان را بگرفت و سرحد سلطنت خود را تا کوه های همالیه رسانید .

اما مهر داد بزرگ پایتخت دولت پارت را از خراسان به کنار دجله انتقال داد ، و باارمنستان و دولت روم به جنگها مشغول ماند ، و بنابراین بعد ازین ، وقایع دولت پارت به آریانه تعلق ندارد ، و جزو تاریخ مانیست ، و از سلسله اشکانیان تا اوایل قرن پنجم میلادی در ایران و ارمنستان و قسمت های مختلف آسیای غربی شاهان زیاد به سلطنت رسیده اند ، ولی با سرزمین و مردم کشور ما تعلق نداشته اند، الا اینکه چون اشک چهاردهم (فرهاد چهارم) در سنه ۳۳ ق، م بنای ظلم و تعدی را گذاشت و مردم برورشوریدند ، وی بطرف شرق گریخت و نزد ساکه ها آمد که در باختر و سیستان و برخی غیره ساکن شده بودند ، و ازینجا واپس بمملکت خود رفت .

دیگر از شاخه های مخلوط ساکها و پارتها که در افغانستان جنوبی و هند غربی به تشکیل سلطنت پرداختند پرتها = پهلواند ، که مرکز پیدایش نخستین اداره و تشکیلات سیاسی ایشان سرزمین سکستان و اراکوزی یعنی وادی هلمند و ارغندابست، و سلطه ایشان در قرن اول میلادی تا تکسیلا میرسید ، و هنگامیکه اپولونیوس APOLLONIOS در سنه ۴۳- ۴۴ م به دینن تکسیلا آمد ، در آنجا پادشاه ۲۱ ساله بنام فراوتیس PHRAOTES (فرهاد) حکم میراند که ازین مردم بود . اما موسس سلسله شاهان مستقل سیستان و اراکوزی پهلوا شخصی

باختر را گرفتند و بعد ازین بین یوچی و تخار آمیزشی بعمل آمده، و یک عرق قوی و ممتازی را بوجود آوردند که قبیله معروف کوشی KUSHI کوی شانگ = کوشان یکی از قبایل پنجگانه این مردم بود، و کلمه کوچی (پونده بشتو) اکنون در هر دوزبان بشتو و دری این ریشه را نمایندگی میکند و بموجب تذکار یکی از مورخان چین، رئیس کوشیان مسمی به کیو تسیو-کیو KIEU-TSIU-KIU روسای چهار قبیله دیگر را مطیع ساخته و خودش بعنوان «شاه کوی شانگ» شناخته شد، و از همین وقت است که کلمه کوشان جای یوچی را در تاریخ گرفت. و نخستین پادشاه مشهور این طایفه گفته نویسندگان چینی همین کیو-تسیو-کیو (= کوچوله کره کد فیزیس) KUJULA-KARA-KADPHISES (حدود ۴۰۰م) است که پارتیا (خراسان) و کابل و کاپیسا را فتح کرده و در حواله غزنه مردم پوتا PAUTA را هم مطیع نمود که بقول واله دو پوسن فرانسوی همین مردم بشتون باشند.

این کوشان شاه در مدت دراز سلطنت خویش توانست که بقایای شاهان یونانی و پارسی را مستاصل ساخته و نفوذ خود را در تمام خاک آریانه قایم سازد و شالوده بزرگترین امپراتوری افغانستان را بگذارد، و او بعمر ۸۰ سالگی در حدود ۷۸م بعد از سلطنت ۳۸ سال از جهان رفته است و تنها مسکوکات مسی او را بانواع مختلف تاکنون یافته اند، که خطوط یونانی و خروشتی دارد، و در یونانی نام او کو زولاکده فیس است، که القاب او را دیندار و شاهنشاه پسر آسمان نوشته اند (عکس نمبر ۲۹ دیده شود).

بعد از درگذشت کوشانشاه بزرگ کد فیزیس اول، پسرش ویمه کد فیزیس دوم WEMA-KADPHISES تا حدود ۱۱۰م حکم راند و بعمر ۸۰ سالگی فوت کرده است. (عکس ۳۰) و او نخستین شهنشاه کوشانیست که حدود کشور خود را شرقاً تا مجاری گنگار سانیده بود ولی چون سفیری را بدربار شاه چین فرستاد و دخترش را بزنی خواست و این تقاضا رد شد، وی در سال ۹۰م هفتاد هزار سوار را بقیادت نایب خود (سی SI) از راه یامیر بر چین شرقی سوق داد، که از دست جنرال پان-چار چینی شکست خورد، و به امپراتور چین HO-TI هو-تی باج داد. ولی بعد ازین روابط خود را با امپراتوری روم قایم داشت، و در سال ۹۹م نمایندگان خود را بدربار «تراجان» امپراتور روم فرستاده بود و روابط

وستره SATAVASTRA در تکسیلا باشند. پس از مرگ گندو فارسی مملکت وسیع او بین جانشینانش به حصص کوچک تقسیم شد (حدود ۵۰ م) که از آنجمله سنیار پس SANABARES در سیستان و پاکوریس PAKORSE و سسه در گندهاره و پنجاب غربی حکم رانده، و مسکوکات ایشان بر رسم الخط یونانی و خروشتی از تکسیلا بدست آمده است، و یکی از همین شهزادگان پهلو اور تاگنس هم از روی مسکوکات شناخته شد، که او را همان گودا = کاد برادر گندو فارسی دانسته اند. که در نیمه دوم قرن نخستین میلادی حکمرانی داشت و در کتیبه های خروشتی چارسده نامش «گادسا» ست که برخی این نام را اسم قبیله گندو فارسی هم گفته اند و درین صورت نام قبیله گدون بشتونهای دامنه های مهالین را بیاد میدهد، که در شمال سرزمین چچ (همان سسه) واقعست و مؤرخان عرب این نام را به «صسه» معرب کرده بودند. (رجوع به عکس نمبر ۲۸)

کوشانیان

در حدود ۱۶۵ ق. م قبایلی که با ساکه ها و سیتی های آریایی هم عرق و هم نژاد بوده از روی قیافت و چهره و بینی های دراز و سایر خصایص ظاهری و لسانی از نژاد آریایی شمال شرقی شمرده میشود، و چینیان ایشان را یوچی YUEH-CHI گفته اند از مسکن قدیم خود در چین شرقی برآمده و به وادی سیر دریا شمال آمو رسیدند. ایشان ساکه های ساکن این جا را به طرف شرقی و صفحات آریانه در باختر و جنوب هندوکش راندند تا حدیکه به سرزمین هند هم بعد از ۱۲۷ ق. م عقب نشسته اند. و جای ایشان را یوچیان گرفته اند.

در سنه ۱۲۸ ق. م چون امپراتور چین وو-تی WOU-TI (۸۷-۱۴۰ ق. م) زحمت قبایل هیوانگ نویستوه آمد، سفیری را بنام چانگ-کین TCHANG-KIEN نزد یوچیان فرستاد، تا با او باورزی نمایند. ولی ایشان کمک ندادند، و بقول این سفیر در سر زمین های جنوب آمو یعنی باختر و بدخشان مردم تا هیا (تخار) سکونت داشتند. و از نوشته مورخ دیگر چینی سیو-ماتسین SEU-MATSIEN (حدود ۹۰ ق. م) هم برمی آید که یوچیان تا (۱۲۵ ق. م) هنوز در وادیهای شمال آمو زندگی میکردند و بجنوب آن سرازیر نشده بود. و مردم یوچی در حدود (۷۰ ق. م) از آمو گذشته و بکمک تخاریان (تاهیا)

تجارتی و فرهنگی با آن کشور داشت ، که تقلید هنر سکه سازی رو من
 د رمسکوکات عصر او نمایان است ، و بران القاب شاه بزرگ کوشانشاه
 دیوه پوتره DEVA—PUTRA یعنی (خداوند زاده) دیده می شود ،
 که معنی لقب فغ پور (فغفور) است. وفات او را در حدود سال ۱۱۰ م
 شمرده اند . و بعد از مدت ۲۰ سال خلایی در تاریخ موجود است که درین
 مدت وجود یک پادشاه تاکنون از آثار و مسکوکات هویدا نشده و بر سرخی
 مسکوکات سوتر میگاس (منجی گیر) را درین جا قرار میدهند، ولی اغلب
 ظن چنین است که این شخص نایب السلطنه ویمه در هند بوده است.
 بهر صورت شهنشاهی کوشانیان بزرگ ، در حدود ۱۲۵ م یا ۱۴۴ م
 به مردی رسید که کنیشکه KANISHKA نام داشت و شاید روابط خویشاوندی
 راهم با خاندان کد فیزیس داشته باشد . ولی او مؤسس خاندان بزرگیست
 که تا اواسط سوم میلادی در کشور ما سلطنت کرده و سلطه خود را بر هند
 نیز مبسوط داشته اند .

مرکز شهنشاهی کنیشکه در زمستان پورو شاپوره (پشاور) و در
 تابستان بگرام گایسه بود که شرقاً حدود کشورش تا بنارس هند میرسید
 و غرباً با بارت اتصال داشت و در شمال هم کاشغور و یارکند و ختن را فتح
 کرد و از امپراتور چین یو عمل گرفت و دین بودایی را پذیرفت و مانند
 اشوکا به نشر و تبلیغ آن کمر بست و جرگه چهارم بزرگ دینی بودانیان
 را مرکب از ۵۰۰ نفر عالم درسرینگر کشمیر برای رفع اختلافاتی که در
 طبقات روحانی این آیین روی داده بود تشکیل داد، و چون در دین بودایی
 بدعت ها و فساد ها آمده و بر اصالت خود باقی نمانده و در هر سو
 فرقه های جداگانه آمده بودند ، درین جرگه دینی که بشمول علمای
 گندهاره و دانشمندان دربار کنیشکه بریاست پیشوای هفتم بودایی
 واسو میتره VASUMITRA عالم گندهاری تشکیل شده بود چنین
 تصمیم بعمل آمد، که مذهب قدیم هینه یانه HINA—YANA (عزاده کوچک =
 مذهب کوچک) را که بعد از وفات بودا مدت ۵ قرن معمول بود، مورد تعدیل
 و اصلاح قرار دهند ، و این مذهب که تقوای ساده و تهذیب نفس را
 سپارش می نمود، به مذهب جدید مهاییانه MAHA—YANA تعدیل یافت که
 از طرف عالمی بنام ناگار جونه NAGARJUNA ترتیب شده بود. در مذهب
 کبیر بودایی که بعد ها در آریانه شرقی هم رواج یافت ، بجای دساتیر
 ساده اخلاقی مذهب کوچک ، چنین تلقین می شد، که شخص یا بیست

بعقام بودای آینده روشن شده بود یستوه BODHISATVA ارتقاء نماید.
 وهم باید بجای نمایش پای یا علایم دیگر بودا مجسمه های تمام و کامل او
 را مانند ارباب انواع دیگر آریانه که در صنعت یونانو با ختری رواج داشت
 بپرستند و زبان سنسکریت را بجای زبان پالی جنوب هند زبان مذهبی
 قرار دهند . و بنا برین مذهب کوچک قدیم مذهب جنوبی ، و مهاییانه
 مذهب شمال شمرده میشود . و هنگامیکه کوشانشاه بزرگ دیانت بودایی
 را پذیرفت بر مسکوکات خود که قبلاً ارباب انواع دیگر آریانه را نقش
 میکرد ، صورت کامل بودا را منقوش نمود . و بچنین صورت طرفداران
 مذهب بزرگ توانستند خود را از مذهب کوچک جدا ساخته و عقاید خود
 را در مسایل ماوراء الطبیعه و دساتیر زندگیانی در عالم بودائیت انتشار
 دهند و تفاسیر عقاید جدید خود را ترتیب نمایند .

دران زمان در باری را که وجود علمای متبحر مملو باشد مجهز تر از
 در بار کنیشکه نتوان یافت که دران علاوه بر ناگار جونه موسس مذهب کبیر
 دانشمندان دیگر هم وجود داشتند مانند اسوه کهوشا ASVAGHOSHA
 نویسنده حماسیات و درامهای عالی و مولف بود هه چرینه و ساری پوتره
 پره کره نه . و نویسنده بزرگتر علوم طبیی چر ه که . و پارسو امشاور دینی در بار
 و سنگه رکشه . و سدزه سنه مبلعی که کنیشکه را بدیانت بودایی گرویده
 ساخت .

در عهد کنیشکه معابد فراوان بودایی و سنگهارامه ها در سرتاسر
 کشور وسیعش آباد شده که از ان جمله بقول هیون تسنگ معبد شالو—کیا
 بنا کرد و برغل های چینی بود، که دران خزینه بی راهم دریای بت
 بزرگ مهیا کاله دفن کرده بودند ، که اگر این سنگهارامه ویران گردد بدان
 بول آنرا باز تعمیر نمایند . و آثار این معبد بزرگ بودایی اکنون در (بوژه
 شترک) دو کیلو متری بگرام پدید و مجسمه های زیبا و ابنیه منقوش ازان
 بر آمده است .

پرستش گاه دوم بزرگی که کنیشکه در نزدیکی پایتخت زمستانی
 خود بشاور بنانهاده آثار آن در جنوب شرق شهر شاهی موجود بود، که
 بقایای معبد بلند ۱۵۰ فتن باشد ، و آنرا برای حفظ کشکول بودا—PATRA
 CHITYA و اگمال عظمت ساخته بود، و در حدود هفت صد راهب
 بودایی در ابنیه مربوط آن میزیستند ، و این کشکول بقول هیون تسنگ
 بعد ها به قند هار نقل داده شده بود (که در سنه ۱۳۰۴ ش به موزیم کابل

انتقال یافت) و گویند که این کشکول بودا در قرن ششم میلادی هنگامیکه گندهاره را شاه کیپین (کابل) گرفت بقندهار منتقل گردید.

در نزدیکی این معبد درخت صدفت بلند پیل هم وجود داشت که بعقیده مردم آنوقت بودا در سایه آن آرمیده، و در اینجا تولد کنیشکه شهنشاه پرورنده آیین بودایی را پیشکویی کرده بود. همچنین يك ستوبه بزرگ راهمین کنیشکه در جنوب این درخت مقدس ساخت که بقول فاهیان در حدود ۴۷۰ فوت بلندی داشت، و به جواهر کرانبها آراسته شده بود. که اکنون آثار آنرا در «شاهجی دهیری» نیم میلی جنوب پشاور در ساحه شش گزی یافته اند. و دکتور سپونر در سنه ۱۹۰۹ م از بین خرابه آن جعبه منقش فلزی را کشف کرد، که بران تصویر ایستاده کنیشکه نقش شده، و در بین جعبه، آثار مقدس بودا موجود بود، که از طرف لارد کرزن به بودائیان بر مباداده شد. و یکی از کتیبه های مهم جعبه مذکور چنین ترجمه شده است.

«خادم آگیسه AGISALA نگران کارویهاره کنیشکه در سنگهارامه مهاسینه».

بهر صورت کنیشکه یکی از کوشانشاهان بزرگ افغانستان است (رجوع به عکس نمبر ۳۱) که با خروج او درین سرزمین يك قدرت مرکزی اداره و تخلیق مدنیت و فکر بوجود آمده است، و چون مدت شهنشاهی وی ۲۲ سال دانسته شده، پس درگذشت او را در حدود ۱۵۱ م تخمین باید کرد که درین وقت در اراضی ختن و کوهسار بین چین و سفند مرده باشد.

بعد از مردن کنیشکه کشور او در بین پسرانش تقسیم شد، و واسیشکه VASISHKA پسرش که در ماتوره هند نائب السلطنه بود، جانشین او گردید، اگر چه از وسکه بی بدست نیامده ولی در کتیبه قریب ماتوره که در سال ۲۴ سلطنت کنیشکه نوشته شده، و نیز در دو نوشته دیگر مربوط سال ۲۶-۲۹ جلوس، نام او را نوشته اند، و ازین بر آید که او در حدود ۱۵۴ تا ۱۶۰ م در هند حکمرانی داشته است، و پسرش هم بنام کنیشکه موسوم بود، که او را کنیشکه دوم نامیده اند، و در کتیبه آرا نزدیک دریای سند نامش را واضحاً برسم الخط خروشتهی «واجشکه پوتره کنیشکه» یعنی واسیشکه پسر کنیشکه نوشته اند.

همچنین کنیشکه پسر بنام هویشکه HUVISHKA داشت که در حدود سنه ۳۳ جلوس کنیشکه، حکمران ولایت شرقی شهنشاهی بود، ولی در حدود ۴۰ جلوس (= ۱۶۹ م) بنام مهاراجه دیوه پوتره (شهنشاه خداوند زاده) نامیده شده و پدیدار است که قبل ازین استقلال تام نداشته، و بعداً سکه زده است، و چنین بنظر می آید که وی در هند و برادرزاده اش کنیشکه دوم در آریانه شاهی داشته اند، ولی در سال ۵۱ سلطنت (= حدود ۱۸۰ م) نفوذ هویشکه تا کابل میرسیده، چنانچه در کتیبه خروشتهی که در خوات وردگ بدست آمده، بعنوان مهاراجه (شهنشاه) خوانده شده، و از بگرام هم مسکوکات فراوان او کشف گردیده است. و بدینصورت حدود کشور او شرقاً از کشمیر تا ماتوره هند میرسیده است، و هم وی در ماتوره معبد مجلی را بنام خویش ساخته بود، و هم بر مسکوکات او برسم الخط یونانی «شاننشا او ویشکی کوشان» یعنی شاهنشاه هویشکه کوشان نوشته شده، و شهر هوشکه پوره در کشمیر آباد کرده اوست، و سال فوت او را در حدود ۱۸۲ م نوشته اند. شهباده دیگر این خاندان واسوشکه VASUSHKA است که در آثار هندی او را واسودیه VASU-DIVA گفته اند، و او در هند در حدود ۱۸۲ م شاهی داشته و نفوذش به آریانه نمیرسیده، و برسکه او برسم الخط یونانی عنوان «شاناناشا - یاشاننشا = شاهنشاه» موجود است و بعد از و شاهی را ازین خاندان نشناخته ایم.

اوایل دوره اسلامی در مزکت درب بامیان غزنه مشاهده میکنیم که شاه آخرین دودمان لویک ، مجسمه لویک جد بزرگ خود را از نرس مسلمانان بت شکن ، در تابوت سیمین گذاشته و دران مزکت که قبلمعبد خاص شاه پرستی بود ، زیرزمین دفن کرده و این مطلب در تاریخ غزنه نقل شده بود. موسیوفوشه فرانسوی گوید : که صنعت کوشانی را از ابتکار های این دوره توان گفت زیرا نوعیت ستوپه های این دوره بسهولت از ابنیه زمان اشوکا متمایز است ، و ستوپه های اشوکا به بالای فلات ایران نیامده ولی ستوپه های کنیشکه و جانشینانش به آسانی به جلگه هندراه یافته است و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشا پوره (پشاور) امپراتور کوشان بزرگترین بتخانه را بنا نموده است .

دکتور هرمان کویتز المانی که استاد تحقیقات در باره هند است راجع به هنر دوره کوشانی گوید: «هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنرهای هندی نموده و بصورت آرت مدرسه گندهارادرامد ولی این هنر را باید کمتر توسعه شیوه یونانی و بودایی توان گفت بلکه يك توسعه شیوه شرق ایران (آریانه) است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل ساکه های جنوب شرقی و کوشانیان بسط یافته است ، و حتی تا قرن ۳-۴م طوریکه در معابد هروان کشمیر دیده میشود ، يك هنر کاملاً خالص پایدار مانده و هجوم این مردم دولت های یونان و بلخ و هندرا منقرض ساخته است ، و هنری را آفریده اند که مربوط به شمال شرقی فلات ایرانست و مأخوذ از هنر ایران غربی وهخامنشی نیست.»

بدینصورت مدنیت دوره کوشانی افغانستان يك تمدن خاص و فرهنگ پیدوار این سرزمین است که از نظر هنر بنا سازی و هیكل تراشی ومجسمه سازی وزبان و ضرب سکه واستعمال البسه خصوصیت تام افغانی دارد ، مثلاً بر مسکوکات این شاهان باوجود استعمال زبان و رسم الخط یونانی یا السنه و رسم الخط هندی و خروشتی ، کلمات زبان تخاری دری که مادر همین زبان کنونی باشد از قبیل شا (= شاه) و شانانا شا (شهنشاه) و (فر = عظمت) هم دیده میشود که کلمات زبان دری قدیمست و بهترین مظهر این مدنیت و هنر کوشانی بقایای مندر (معبد) مهادر نو شاد بغلان است که آثار آن در سرخ کوتل از زیرزمین برآمده وبزرگترین پرستش گاه

کتیبه مکشوفه ازان در عهد کنیشکه ساخته شده ، و باز در حدود ۱۶۰م یعنی بهار سال ۳۱ جلوس کنیشکه ، آنرا ترمیم کرده اند آثار آتش مقدس و معبد زردشتی را یافته اند . و ترمیم کننده آن از خاندان ماریک MARIG و نامش نوکونزیکي بود ، و بقول محقق فرانسوی مریک این اسم فامیلی با نام دو برادر در کتیبه خروشتی خوات وردک هم آمده است در حالیکه در معبد مهادر بغلان آثار آتش پرستی و در کتیبه خوات علایم کیش بودایی نمایانست و این معبد در سال ۵۱ جلوس کنیشکه (حدود ۱۸۰م) تعمیر شده که در بین هر دو فقط ۲۰سال فاصله بوده است . دیگر از مظاهر آزادی عقاید دینی درین عصر اینست: پدر تکسیلا که مرکز تهذیب بودایی بود دیوارهای بنای آتشکده بی موجود است که ۱۵۸ فوت درازی و ۸۵ فوت پهنائی دارد وستونها و سلیقه معماری آن یونانیست ، و معلومست که بعد از بسط مدنیت یونانو باختری تعمیر شده است و علاوه برین آتشکده ، معابد بودایی و بتکده برهمنی نیز در آنجا بوده که لابد پیروان هر کیش در آن به آزادی ، مناسک دینی خود را بعمل می آوردند.

از نظر زبان و رسم الخط نیز فرهنگ کوشانی بدین معنی غنی بود ، که رسم الخط یونانی و برهمنی و خروشتی را در کتیبه های معابد و مسکوکات استعمال میکردند و مطالب را در کتیبه مهادر بغلان بزبان دری تخاری قدیم نوشته اند ، که با پستوهم قرابت تام دارد ، ولی در رسم الخط خروشتی زبان سنسکریت و پراکریت ها را هم استعمال میکردند ، وهمچنین آثار خط برهمنی هم در افغانستان آنوقت بنظر می آید ، و رسم الخطی را که از تغییر الفبای یونانی در عصر کوشانیان بوجود آمده برخی از محققان آنرا خط «یونانو کوشانی» هم گفته اند ، که تا عصر سفر هیون تسنگ و قرن ۷ میلادی وجود داشت ، و از چپ بر راست نوشته میشد و دارای (۲۵) شکل حروف بوده (به عکس نمبر ۳۲ رجوع شود).

در اسنادیکه از حفريات معبد کوشانی و کنیشکه (حدود ۱۳۰م) از سرخ کوتل بغلان بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت این سرزمین که آنرا بعد از دوره گریکوبودیک يك دوره خاص «فرهنگ افغانی» توان گفت کارنامه های نمایانی انجام داده اند ، و از آن جمله تخلیق آیین مخصوص شاه پرستی است که با عناصر بقایای افکار بودائی و زردشتی (وجود آتش مقدس) مجسمه ها و بتان شاهان را هم در معابد خود قرار داده اند و مابقایای این آیین را در

آتش مقدس زردشتی بود، وازان نوشته ها و مجسمه ها و مسکوکات و آثار ابنیه قدیم و آتشگاه کشف شده است .

درین معبد قدیم سه نسخه از يك مضمون سنگ نبشته بدست آمده، که نسخه اصیل و متقن آن در خرابه های بالایی معبد از زیر خاک کشیده شد، و عبارت از تخته سنگی است با سطح هموار که ضلع چپ آن ۱۲۷ سانتی متر و ضلع راست ۱۱۰ - و ضلع بالا ۱۲۱ - و ضلع تحتانی ۱۲۵ سانتی متر است و بران ۲۵ سطر دارای ۹۴۷ حرف یونانی شکسته و (۱۶۰) کلمه نوشته شده است (به عکس نمبر ۳۳ رجوع شود).

در طبقه پایین معبد بقایای چاه بزرگی را یافته اند، که دیوار های آن سنگ کاری منظمی داشت و دربین این سنگهای دیوار، پارچه های سنگهای مسطح را یافتند، که هر یکی به همان رسم الخط یونانی شکسته نوشته هایی داشت، و چون این سنگهای متعدد را پهلوی هم قرار دادند معلوم شد که همان مضمون سنگ سابق الذکر باختلاف جزوی املائی برخی کلمات، برین سنگها هم منقور بود، که ازین پارچه های سنگی ۲۱ پارچه بطول و عرض مختلف نسخه دوم کتیبه را تشکیل میدهد، و ۲۷ سطر دارد، که از نظر زیبایی خط و املا بدرجه دوم قرار میگیرد . اما نسخه سوم عبارت از ۳۲ قطعه سنگ و ۲۷ سطر است که رسم الخط آن بسیار بی تناسب و نازیباست، و در املائی برخی از کلمات هم با نخستین اختلافی دارد. و اینکه چرا این پارچه های سنگ نبشته (۵۳ عدد) را در سنگ کاری چاه بکار برده اند؟ جواب این سوال روشن نیست. و اصل هر سه نسخه در موزه کابل موجود است .

از مضمون کتیبه پدیدار است که بانی اصلی بگ لنگ (بغلان) کنیشکه بود (حدود ۱۳۰م) و این بگ شا (شاه بزرگ) نامور و بهره ور، مالیز (مهادر) و مندر (معبد) بغلان را ساخته بود، که آنرا نوشاد هم میگفتند، ولی بعد از درگذشت کنیشکه در حدود ۱۵۱م آب این معبد خشک شد، و بنابراین پرستندگان آتش مقدس ازینجا رفتند و معبد را پدرود گفتند، تا که در ماه نسیان بهار سال ۳۱ عهد کنیشکه (حدود ۱۶۰ م) هنگامیکه شاه بغیور لویک بوسرین شیزو گرگ اروا بنیاد (مرحوم) در تحت شهنشاهی کوشانی درین سرزمین حکم میراند، یکی از رجال این عهد نوکوزوک که بفرمان خداوند و ایومن نوبخت (شاه و وزیرش) منصب کنارنگی خاندان ماریک را داشت، و از طرف لویک بوسر مذکور فریستار

آب (مامور آب رسانی) بود، به بگ لنگ آمد، و بغرض عمران مجدد این نوشاد و مندر، چاهی کند، و آنرا به خشت سنگی پی ریزی کرد، و یک صحن و وسیع را نیز به آن الحاق نمود. نا بعد از پیدایش آب، معبد نوشاد باز مسکون و معمور گردید، و پرستندگان آتش در آن فراهم آمدند. در پایان کتیبه چندین نفر که درین تعمیر مجدد مندر سهیم داشتند امضا کرده اند که نامهای ایشان چنین است:

بورزو مهر - کوزکاشکی بور - نوکوزیک کی کنارنگ ماریک - ایمن نوبخت مهره من - بورزو مهر پورامهره من .

زبانی که برسم الخط یونانی درین سنگ نبشته مهم تاریخی بکار برده شده، بلاشک شکل قدیم همین دری کنونی است که از روی استعمال الفاظ و کرامر مشترک با پنیستونهایت قرابت دارد، مثلا: آب - فریستاراب (مامور آبیاری) شا (شاه) بگ لنگ (بغلان) بگ شاه (شاه بزرگ) مالیز (مهادر) انند (در پنیستو بمعنی بهره ور) ساد (چاه) نامور برگ (نامور) کرد (بکسرۀ کاف از مصدر کردن بمعنی تعمیر) فروگرد (تمام کرد) تادی (در پنیستو عجلت) ستاد (به سکون اول ایستاد) ایر (بمعنی آتشگاه که در پنیستوی وزیری هم تاکنون ایر بمعنی آتش است = اور) فری (فرا) خودی (خدای) بگ پوهر (فقفور) الو (اروا در پنیستو و دری) ایوگ اودو هیرس (= یو دیرش پنیستو ۳۱) نسیان (حمل) ما (ماه) مال (مهال پنیستو بمعنی وقت) کند (ماضی مطلق از کندن) نوشاد (نوشاد) فرومان (بسکون اول = فرمان).

علمای حفاریات هیئت فرانسوی گویند: که این معبد عظیم باشکوه در

ازمنه بعدی مورد آتش سوزی بسیار مدعش واقع و منهدم گردیده است، چنانچه در شبستان مرکزی و دهلیزها و برنده عمارت، طبقات ضخیم خاکستر موجود بوده و شواهد آتش سوزی هم در هر دو آتشکده اصلی و فرعی نوشاد مشهود است، و باید این آتش سوزی قصدی و عمدی در عصر فتوحات شاپور اول ساسانی در حوالی ۲۴۰م روی داده باشد.

از مطالعه و تحلیل کتیبه مذکور باین نتیجه میرسیم که زبان دری در قرن اول و دوم میلادی با همان شکل قدیم در تخارستان و دربار کوشانی زبان نوشته و دفتر بود. در حالیکه در همین اوقات در ایران غربی و شمالی بزبان پهلوی کپ میزدند، و زبان درباری و دینی بود. پس ازین تقارن لسانین، دریک زمان و دو دربار شرق و غرب می فهمیم، که زبان دری

از زبان پهلوی نژاده و از طرف غرب به شرق سرایت نکرده ، بلکه زبان بومی مردم افغانستان و هم‌ریشه و نزدیک با پشستو بوده است .
چون مراحل پیدایش يك زبان بصورت آنی و ارتجالی نیست پس باید گفت که زبان قدیم دری در تخارستان قبل از مهاجرت ساکها و کوشانیان هم موجود بود، ولی با تسلط یونانیان زبان یونانی بران تقدم‌جسته و زبان سکه و دفتر و دربار اخلاف اسکندر بود ، و هنگامیکه قبا یل آریایی نژاد شمالی از دریای آمو گذشته و در تخارستان و باختر ساکن گشتند ، و پساتر بر تمام آریانه استیلا نمودند ، پس زبان دری زبان نوشته و در بار گشته باشد ، که همین کتیبه موقعیت رسمی و شهرت آنرا ثابت می سازد .

بقایای کوشانیان و ظهور هپتالیان

اخلاف کینشکه تا حدود ۲۲۵ م حکم راندند و آیین بودایی هم درین دو قرن در نهایت رواج و انتشار بود . ولی روحیه منفی و فنیایی این آیین با روش‌عسکری کوشانیان و نیرویی که بر قدرت لشکر و فتوح انکاء داشت سازگار نیامد . و علت شکست کوشانیان در مقابل قوای ساسانی گردید . بنابراین مردم ازین دین برگشتند و واپس به آیین برهمنی گرویدند . و حتی بقول اگنی پورانه ، مفکران هند و پذیرفتن کیش بودایی را برای کوشانیان موجب زوال سلطنت دانسته بودند .

در سنه ۲۲۶ م اردشیر بابکان نواسه ساسان سلطنت بسیار قوی را در پارس بنیاد نهاد ، و بعد از درگذشت او در سنه ۲۴۰ م پسرش شاپور جانشینش گردید ، و چنین بنظر می آید که حدود سلطنت ساسانی تا پشاور رسیده و این شهر اردشیر در حدود ۲۳۰ م فتح کرده باشد . در کتیبه شاپور که بین ۲۶۰-۲۷۳ م در نقش رستم پارس کنده شده است ، شهر پسگی باوره (پشاور) نهایت مرز شرقی شاهنشاهی ساسانی و کامه ابگان ABGAN ذکر شده که جز همین افغان کنونی چیز دیگری نخواهد بود . چون کتیبه و اسودیه

از سنه ۲۲۶ م هم بدست آمده ، و این نام دلالت بر برهمنی او میکند پس معلومست که بقایای کوشانیان پس بدین برهمنی برگشته بودند ، و در همین اوقات نفوذ ساسانی تا پشاور رسیده بود ، که به تعبیر ایشان در آنوقت سرزمین تحت نفوذ ساسانی افغانستان را «کوشان شهر» گفته اند . و این سلطه ساسانی در حدود ۳۶۵ م تا هنگامی دوام داشت که هونان سپید از تخارستان

فتوحات خود را به جنوب هندوکش تا زابل و وادی سند و کشمیر تو سیم داده اند .

اما شهزادگانی که به بقایای نسل کوشانی منسوبند ، بعد از عصر و اسودیه (۱۴۵-۱۷۶ م) در کوهساران و وادیهای دور دست آریانه حکمرانی داشتند ، که برخی تا اوایل دوره اسلامی نیز موجودیت خود را درین سرزمین حفظ کرده اند ، و یکی ازیشان دختر خود را به هر مزد دوم ساسانی (۳۰۱-۳۰۹ م) بزنی داده بود . و مطابق منابع هندی دیوه پوتره ، شاه شاهانو شاهی کوشانی تحایف نفیسی رابه سمودره گوپتای هندی فرستاده بود (حدود ۳۲۵ م) یکی ازین شهزادگان بقایای کوشانی بنام کیداره KIDARA در اواسط قرن چهارم میلادی برکندهاره تاکشمیر حکم میراند (عکس نمبر ۳۴) که بهمین نام چند نفر دیگر هم شناخته شده اند . و بنا بر منابع چینی پایتخت ایشان هم پشاور بود که به نام چینی کی-تو-لو خوانده می شدند . و با قبایل ژوان ژوان جنگ داشتند ، و از باختر بر آمده در کابل و کندهاره سلطنتی را تشکیل داده اند ، و صنعت شیشه سازی در عصر ایشان بوسیله سوداگر آریانه در چین ترقی کرده بود . از مسکوکات کیداره چنین معلوم می شود ، که در آغاز تحت اثر ساسانی بوده و پساتر مستقل شده اند ، و پادشاه دوم کلسله ابنام

شیر و جوانانند .
و کسیر کیداره است ، که در تحت اقتدار ساسانی سکه میزد ، و مسکوکات او به خط برهمی و پهلوی هر دو موجود است ، و ازین برمی آید ، که نفوذ مدنیت ساسانی هم درین اوقات پهن شده بود و خط پهلوی عصر ساسانی رواج داشت .

مارکوارت محقق المانی به حواله يك صاحب منصب رومن گوید : که شاپور دوم ساسانی بین ۳۵۰ و ۳۵۸ م باخیونیان و کوشانیان که در کابل و زابل و تخار و باختر بودند ، جنگها و آویز شبا داشت ، و سردار بزرگ این قبایل گرومباتس GRUMBATES بود ، که شاپور در ۳۵۸ م با او صلح کرد ، و این قبایل با شاپور در جنگ بارومن ها کمک میکردند ، و چنین تخمین میتوان کرد ، که در حدود ۳۵۶ م کابل در تصرف شاپور آمده بود ، زیرا در همین سال «سلوک» قاضی القضاة کابل در تحت حشمید کتیبه بی را نوشته و در آن دعا میکند که شاپور بسلامتی بکابل برگردد . و ازین برمی آید ، که درین سال شاپور ساسانی با کیداریان در ولايت

هپتالیان

در آغاز قرن پنجم میلادی بقایای کوشانیان و کیداریان بین دو امپراتوری بزرگ گوپتاهای هندی در شرق، و شاهنشاهی ساسانی پارس در غرب نیروی خود را باختند، ولی برای حفظ آزادی و موقعیت ملی خود در کوهساران، بین این دو نیروی بزرگ موجودیت خود را نگهداری میکردند.

در حدود ۴۲۵ م قبایل سپیدرنگ آریایی نژادیکه چینیان یی-ئی-لی-دو و یونانیان و رومیان افتتالیته EPHthalites یا خیونیت CHIONITES و پارسیان خیون یا هون HION یا HUN و در زبان پهلوی و عربی و دری هیتال یا هیطل یا هیفتال یا هیاطله و منابع هندی سنسکریت شوته هونه (هونان سپید) یاد کرده اند، از اراضی آسیای مرکزی و دریای آمو بطرف وادیهای شمال هندوکش تخار و باختر گذشتند، که چینیان ایشانرا از هونان هیونگ-نو بکلی جدا دانند، و نیز پروکوپیوس مورخ بیزانسی که معاصر هپتالیانست و در سنه ۵۶۲ م مرده، ایشانرا بدین سبب از وحشیان زرد پوست جدا داند، که رنگ ایشان سپید و هم مذهب تر بوده اند، و حتی بقول مورخان چینی زبان ایشان هم مغولی یا ترکی نبود، و شاید مخلوطی از لجه‌های ترکی و آریانه باشد که نام خان = هون را درین اختلاط گرفته باشند و اصلا همان یو-چی اند.

این مردم هپتالی در سنه ۳۶۰ م از شمال بجنوب حرکت کرده بودند، و چون کیداریان کوشانی خطر حمله ایشانرا دانستند، از ساسانیان کمک خواستند، ولی مقاومت کرده نتوانستند و چنانچه گفته شد، به وادیهای گندهاره پس نشستند. اما هپتالیان که نام ایشان در یقتل بدخشان تاکنون باقیست تا ۴۲۵ م باختر را کاملاً بدست آوردند، و ازینجا بطرف غرب دولت ساسانی را به خطر انداختند، و بسوی جنوب شرق وادیهای کابل و گندهاره و زابل را گرفتند، و دولت مقتدر هپتالی افغانستان را تشکیل دادند.

هپتالیان هم مانند کوشانیان و کیداریان وساکیان با مردم بومی آریایی نژاد و پستونهای این سرزمین در آمیختند، و چون خود هم آریانیان سپید نژاد آریایی زبان و دارای فرهنگ آریایی بودند، در افغانستان نژاد قوی و مقتدری را بوجود آوردند، که بینی‌های کشیده و چهره‌های شاهان ایشان عیناً به جوانان قبایل غلجی وابدالی افغانی می

گندهاره می جنگید، که قبل از ۳۵۶ م این سرزمین را گرفته بودند، و کیداره در گندهاره سکه زده است، که در سال ۲۳۹ عهد کنیشکه مقارن حدود ۳۶۷ م باشد.

نفوذ کیداران تا تالقان وادی مرزود رسیده بود، که درینجا با شاه ساسانی یزدگرد دوم پسر بهرام (۴۳۹-۴۵۷ م) جنگ کردند و او را عقب راندند، و این پادشاه تا ایام آخر عمر خویش درین پیکار گرفتار ماند. و پس از وپسرش پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) کوشید تا کیداریان را مطیع گرداند، ولی ایشان مقاومت کردند، درین وقت شاهی به کنگک خاس KUNGKHAS پسر کیداره رسیده بود، که شاه ساسانی ازدواج خواهر خود را با صلح باو پیشنهاد کرد، ولی موفق نشد. و کنگک خاس هم به گندهاره مراجعت کرد، و پایتخت کیداریان در اوایل کابینا بود، که بعداً بسبب فشار قبایل دیگر به پشاور منتقل گشت، و مسکوکات سیمین و مسی ایشان بدست آمده است، که بر تاج کیداره ماه نو دیده می شود، و ریش ندارد، گوشواره در گوش های او است. و برسم الخط برهمی بران «کیداره کوشان شاه» نوشته است. و طرف دیگر سکه آتشکده با دو محافظ شمشیر بدست دارد.

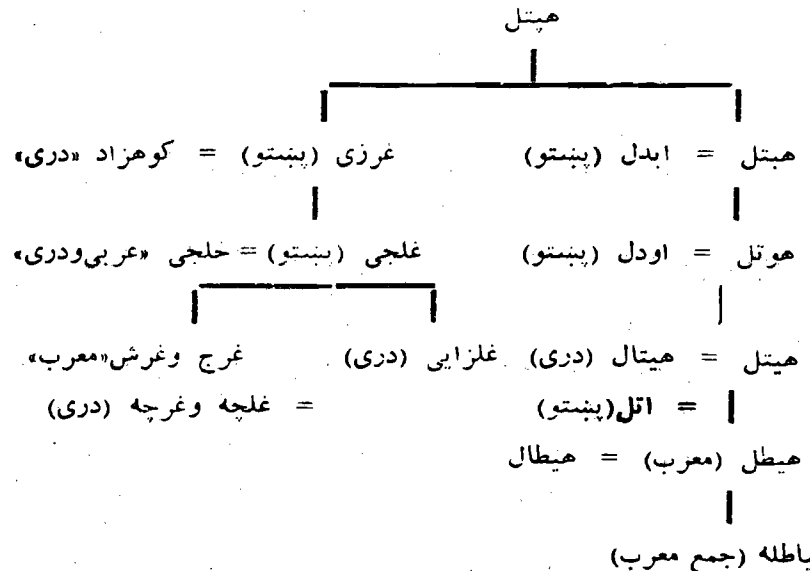
شاه دیگر کیداری که در پشاور بر تخت شاهی نشست (حدود

۳۷۵ م) همان سیر ا سیر

که در سکه او تصویر نیم تنه و فیته علامه شاهی بادو شاخ کج بر است و چپ دیده می شود، پروت های خورد دارد، و بموی ریش او مرورید او بزانست گوشواره و گلوبند و سرشانه هم پوشیده، و برسم الخط برهمی (سیرشا) بران نوشته اند. و بر پشت سکه آتشکده با دو محافظ شمشیر دار منقوش است. و از تمام مسکوکات مکشوف کیداریان بر می آید، که ایشان بودایی نبودند، بلکه کیش آتش پرستی داشته اند. و هم از کلمات (سیرشا) پیداست که زبان ایشان همان دری قدیم کتیبه مکشوفه از معبد بفلان بود (تصاویر نمبر ۳۵ دیده شود).

بعد از سیر و پادشاه دیگر کیداری ورهران VARAHRAN (بهرام) هم حکم رانده که مسکوکات او عیناً با سلفش شباهت دارد. و احتمال قوی میرود که شیران بامیان و شاران غرستان که تا عصر اسلامی در قلب افغانستان حکم رانده اند، از بقایای همین خاندان کیداری باشند. آنجا که ناصر خسرو قبادیانی هم در عصر غزنویان گفت: ساده بد به بامیان شیری - بنشسته بجز در بشین شاری

ماند ، و نام قبیله ابدالی و غلجی افغانی هم ازین ریشه بنظر می آیدچنین:



هیاطله (جمع مغرب)

یفتلیان در سرتاسر خاک افغانستان از مرو تا کشمیر گسترش یافتند ، و ما می بینیم که این نام بشکل اودال ODAL تا اوایل قرن ۱۹م در قبایل کافر سیاه پوش (نورستان کنونی) باقی بود ، و این مردم تازمانی که بردین قدیم خود بوده و مسلمان نشده بودند ، تمام مردم وادیهای پایین آن کوهساران یعنی مردم مسلمان افغانستان را اودال میگفتند ، و این مقصد را میسن انگلیسی که در عصر امیر دوست محمد خان در کابل بود ، از مردم کافر سیاه پوش شنیده بود ، که در یادداشت های سیاحت خود نوشته است .

نخستین تصادم قوای هیتالی در سنه ۴۲۷م با بهرام گور پادشاه ساسانی پارس روی داد ، و خاقان هیتالی بقوت دوصد و پنجاه هزار لشکر خویش در وادی مرغاب و مرو رود با او جنگید ، که درین جنگ شکست خورد و کشته گردید ، و تاج مرصع و زرین او را بهرام گور به آتشکده آذربایجان اهداء کرد ، و نرسی برادر خود را بر سر زمین غریبی آریانه نایب السلطنه ساخت .

در سنه ۴۳۸م یزدگرد دوم پسر بهرام گور بر تخت ساسانی نشست و بارها با هیتالیانی که در سرزمین چول شمال گرگان و طالقان میزیستند

در آویخت ، ولی در آخر شکست خورد و در سنه ۴۵۷م درگذشت ، و بعد از او چون فیروز اول (۴۵۷ - ۴۸۴م) بشاهی رسید ، قیادت هیاطله به پادشاهی رسیده بود ، که اخشونوار (خشنواز) یا اخشوان نامداشت ، و این کلمه اخیر در متون سفدی بمعنی پادشاهست ، دولت هیتالی (یفتلی) و ساسانی در شمال خراسان بهم آویختند که در نتیجه پیروز شکست خورد و سرزمین طالقان را بدیشان گذاشت و با اخشوان معاهده کرد ، که ازین خط سرحدی خراسان و دولت پارس تجاوز نکند و خراج گزافی را تا دو سال به هیتالیان بپردازد ، و پسر خود کواد (قباد) را هم به یرغمل دهد . ولی پیروز بر خلاف این تعهد ، بعد از مدتی بر هیتالیان لشکر کشید و درین حرکت سپهبد بهرام با او موافق نبود . سپاهیان پارس در صحرای شمال خراسان تپاه شدند ، و خود پیروز نیز کشته شد (۴۸۴م) و دخترش بدست اخشوان افتاد ، که او را بزنی گرفت . وسلطه هیتالیان بر مرورود تا هرات گسترش یافت و دولت ساسانی باج گذارایشان گردید . بدینصورت اخشوان توانست وحدت خاک آریانه را از مجرای هریرود تا وادی کابل و هلمند تحکیم بخشد ، و دولتی قوی را بوجود آورد ، که ساسانیان پارس خراج گذار او باشند .

در عصریکه شاهی هیتالیان در سرتاسر آریانه استقرار یافت ، قبایل ایشان در زابل تمرکز یافتند ، و در کتیبه شاهان زابلی هیتالی خود را جابوله JABULA یا جیووله JAUVLA یعنی زابلی گفته اند . بعد از کشته شدن پیروز ، برادرش ولاش (بلاش) پادشاه شد ، ولی بعد از چهار سال بسعی زر مهر وزیر از تخت شاهی خلع و کور گردید ، و در سنه ۴۸۸م کواد (قباد) پسر پیروز که در دوره شمزادگی نزد هیتالیان یرغمل بود ، و با ایشان روابط دوستانه داشت بر تخت ساسانیان نشست و دولت ایران خراج گذار دولت هیتالی بود ، چنانچه مسکوکات طلایی از ولاش و کواد و خسرو اول کشف شده ، که برسم الخط کوشانی هیتالی خطوطی بران موجود است ، و بقول مارکوارت در (ایران شمر ۶۲) این مسکوکات را مخصوصاً برای ادای خراج به هیتالیان ضرب میکرده اند .

روابط هیتالیان با کواد دوستانه بود ، و حتی دختریکه از صلب اخشوان هیتالی و بعض دختر پیروز بوجود آمده بود ، بزنی کواد درآمد ، و چون سلطنت کواد از طرف عناصر مخالف بخطر افتاد ، و او را بسبب قبول آیین مزدکی خلع کردند و برادرش زمیاسپ را بشاهی برداشتند ،

کواذ بدولت هپتالی افغانستان پناه آورد ، و بمدد عساکر هپتالی درسنه ۴۹۹ م واپس بنتخت پارس رسید .

اخشوان هپتالی بزرگ در حدود نیم قرن سلطنت خویش بعد از ۴۶۰ م که شامل (۴۰) ایالت بود و از مرز های پارس تاخین و چین و هند بهنایی داشت در غرب سلطنت قوی ساسانیان را مطیع و در شرق کویتهای هند را فرو کوفته بود ، و شاهان ساسانی بلاش - کواذ وغیره زیر دست و باج گذار او بوده اند .

پس از اخشوان پادشاه مشهور هپتالی توره منه TURAMANA نامداشت (توره در پشتو شمشیر + من اذان فعلیت بمعنی شمشیری) که توجه خود را بفتح هند مبذول داشت ودولت گوپتای هندی را به تزلزل انداخت ، و پایتخت هندی خود را در سکلله SAKALA (سیالکوٹ کنونی پنجاب) قرار داد .

در هند دو کتیبه ازین توره من هپتالی (زاولی) اسم برده که یکی در سکهر و دیگری در کوراست که نام او را «مهاراجه توره منه ساه جاوله» یعنی «شهنشاه توره من شاه زاولی» نوشته اند . وازین کتیبه درک می شود . که در حدود ۵۰۰ م در سال اول سلطنت توره من سلطه او در هند بسط یافته بود .

وفات توره من در حدود ۵۰۲ م تخمین میشود که بعد از او میهره کوله MIHIRAKULIA پسرش بر تخت شهنشاهی هپتالی زابلی نشست ، و در کتیبه گوالیار هند در سال ۱۵ سلطنت او (حدود ۵۱۷ م) نامش مذکور است ، و اوتوح خود را تا وسط هند رسانیده ، و نامش پشتوی خالص است : میر (آفتاب) + کول (خاندان) یعنی از خاندان آفتاب و مبرزاد ، که در یک تذکره دری خطی بدخشان نام او به ترجمه دری مهرپور است و او شهزادگان محلی هند و بقایای خاندان گوپتار ابا ج گذار خود نمود و کشمیر را فتح کرد ، وی همان شاه نیست که در کتاب کناسماس COSMAS (حدود ۵۴۷ م) بنام گولاس GOLLOSS ذکرش آمده که عساکر او با دو هزار فیل جنگی بر هند تاخته و بلخ و بامیان و بادغیس مراکز نظامی او بود .

سلطنت میهره کوله تا حدود ۵۴۲ م با جنگها و خون ریزیهای هولناک دوام داشت ، و در آثار بودائیان هندی و چینی و راهب بیزانسی که هند شمالی را درین عصر دیده ، ازین دهشت و خون ریزیهای او ذکر کرده است تا جایی که شهزادگان هندی مانند بهانه گوپتا امیر محلی بنگال با کوپه راجه و دیگر امرا متفق گردیده و در سنه ۵۱۰ م در جنگی شدید میهره

کوله را شکست داده و به کشمیر عقب نشاندند ، و پس ازین در حدود ۵۲۸ م واسودهار من راجه هند مرکزی به اتفاق راجگان دیگر قوای هپتالی را از هند کشیده اند ، تا که در سنه ۵۴۲ م میهره کوله مرده و داستانهای او در کشمیر تا مدت های ما بعد باقی بود .

در موزه پشاور سه کتیبه هپتالی موجود است که در توجی وزیرستان بدست آمده و بران برسم الخط یونانی و منگولی نوشته هایی موجود است که تاکنون خوانده نشده ، و کتیبه نمبر ۴۱ موزه پشاور علاوه بر خط یونانی و منگولی کلمات الله و محمد بخط کوفی هم دارد . و نیز دو کتیبه هپتالی در دره شمالی روزگان شمالی قندهار برخرسنگهایی دیده می شود ، که بر یکی ازان بخط یونانی کلمات «گوس شاه زاوول مهرزی» یعنی «بزرگ شاه زاوول مهرزی» نوشته شده است . و این شاه را هم همین میهره کوله = مهرزی = مهرپور باید شمرد . که کلمات کتیبه ریشه های دری و پشتو دارد .

بعد از درگذشت میهره کوله دولت هپتالی ناتوان گردید ، و در عصر خسروانوشروان (۵۳۱-۵۷۹ م) قوای ساسانی از غرب و نیروهای قبایل ترکی از شمال بر هپتالیان تاخته و در جنگی که این قوای متحد در سفد با هپتالیان کردند ، در سنه ۵۶۸ م ایشانرا مضحمل ساختند ، که نزدوسی هم در شاهنامه خویش شکست هپتال را شرح میدهد ، و مراد همین هپتالیان اند ، و درین وقت بود که دولت هپتالی رسماً سقوط نمود ، و در افغانستان امارت های محلی مرکب از عناصر کوشانی ، هپتالی و خاندانهای ترکی تا عصر اسلامی باقی ماندند .

آثار زبان و فرهنگ هپتالیان در السنه افغانی پشتو دری و غیره باقی مانده ، که ازان جمله لقب «خان» تاکنون هم جزو نام هر افغان بود ، و هر فرد افغان در هند بدین نام شهرت دارد ، و تورخان و مهر گل هم نامهای بسیار مروج افغانیست . همچنین لغات اولس (ملت) و جرگه (مجلس شورا) و یرغل (ایلغار) در پشتو دری و نامهای سهاک (= ساکه) و خلجی (= غلجی) و ابدالی (= هپتالی) و کشانی (= کوشانی) و میرویس (= مهر پیسه = مهره کوله = از خاندان آفتاب) و غیره در افغانستان از همان عصر ساکه ها و کوشانیان و هپتالیان باقیست .

چنین بنظر می آید که هپتالیان پیرو آیین بودایی نبودند ، و در فتوحات خود بسامعاً بودایی را ویران کرده اند ، و پیروان این آیین را

کشته‌اند ، و هنگامیکه هیون تسنگ در سنه ۹ هـ به افغانستان آمد ، در ولایت گندهاره بسا مردم و شهزادگانی را دید ، که ۴ ترمیم معابد خود مشغول بودند . و این تخریبات معابد بودائی قبل از روی داده بود ، زیرا در سنه ۵۲۰ م چون سانگ - یون زایر چینی به ماوراءالنهر رسید ، در آنجا دید که شاه هبتالی زیر غزدی نمدی خود روی تخت طلا نشسته و هدایای چهل کشور مطیع خود را می پذیرفت ، و در جنوب هندوکش مهره کوله دشمن مخرب دین بودا بود .

بر مسکوکات هبتالیان که از هده - کابل - غوربند و دیگر جایها کشف شده ، اشکال شاهان مشابه قیافت افغانان کوچی غلجی بابینی های کشیده و تاجها و حمایل و گوشوارهای کوهزین و خطوط یونانی - پهلوی - سنسکریت - منگولی بنظر می آید ، که بر يك روی سکه شکل آتشکده بادو محافظ نیزه دار هم موجود است ، و این خود میرساند که ایشان احترامی به آتشکده و روشنی داشته‌اند . و چون در همین اوقات آثار معابد سوریا (آفتاب) هم در کوتل خیرخانه کشف شده و نیز معبد بزرگ زور (سور) و زون دران سوی هلمند در زمین داور تا عصر فتوح اسلامی هم وجود داشت ، پس میتوان گفت که هبتالیان مبدأ نور و روشنی را چه در آتش و چه در آفتاب می پرستیده‌اند ، و بودائیت را از بین می برده‌اند . (عکس نمبر ۱۱ دیده شود)

افغانستان مقارن ظهور اسلام

در نیمه اول قرن هفتم میلادی که آفتاب اسلام از افق بطحا طلوع میکرد ، مملکت افغانستان در تحت نفوذ حکمداران محلی وادیان شرقی و غربی افتاده بود . سمت غربی کشور که عبارت از سیستان و هرات و توابع آن باشد در تحت نفوذ سیاسی و ادبی و دینی دوره ساسانیان بود ، که آیین زردشتی و زبان پهلوی داشتند . ولی در کوهسار مرکزی و زابلستان و وادی دریای کابل بنام گندهارا ، و وادی ارغنداب و ترنک تا سلسله جبال هندوکش و در شمال آن و کرانه های سند دودمانهای حکمرانان داخلی که از بقایای کوشانیان و یفتلیان و دیگر مردم این سرزمین بودند ، و دیانت های بودایی و برهمنی داشتند حکم میراندند ، که ثقافت و دین و آیین ایشان بکلی صیغه محلی را گرفته بود ، و چنین بنظر می آید که از اوایل قرون میلادی آزادی عقیده و پرستش درین سرزمین حکمفرما بوده ، و معابد کیش های متعدد بهر طرف کاین بودند . و در پنج قرن اول میلادی صنعت و مدنیت

کریکو بودیک وادیان و تمدن مخلوط در محل تقاطع خود یعنی سرزمین بین تکسیلا و مجاری هلمند و شمالا تا بلخ و تخارستان موجود بوده و مردم افغانستان در پدید آوردن این مدنیت مخلوط دست می داشته‌اند . و تا قرن هفتم و حلول دین اسلام دیانت های بودائی - زردشتی - مهر پرستی - شیوایی - نستوری مسیحی و پرستش برخی از ارباب انواع و معبودان محلی درین سرزمین رواج داشت .

از رسم الخطهای مروج این زمان خروشمی - پهلوی - سره داناگری سنسکریت - یونانی - منگولی است ، که آثار هر يك از زیر زمین برآمده است .

از زبانهای این عصر دری (تخاری) - پینتو - پهلوی - پراکریت است که از روی مطالعه آثار و روایات تاریخی سراخ آنها را در افغانستان یافته میتوانیم .

هیون تسنگ جهانگرد و زایر بودایی چینی که در سنه ۹ هـ به افغانستان وارد گردید ، اوضاع اجتماعی و سیاسی و فکری مردم سرزمین های شرقی و شمالی کشور را به تفصیل مینویسد ، و گوید : که پیروان دو مذهب کبیر و صغیر بودایی درین سرزمین فراوان بودند . و در اکثر بلاد معابد این دو مذهب وجود داشت ، که در آن هزاران نفر زاهدان و تارکان بودایی پرستش میکردند ، و در هر سرزمین حکمرانی وجود داشت ، که روی هم رفته اوضاع اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - فکری بسبب تشمت و عدم مرکزیت و تسلط ملوک طوایف خوب نبود ، و اوهام و خرافات در اوضاع دینی خلط یافته بود .

هیون تسنگ از معابد بودایی پشاور - هده - لغمان - کاپیسا - بامیان - غزنه - بلخ و دیگر بلاد شمالی هندوکش به تفصیل نام می برد ، در حالیکه در سنه ۲۴ هـ حین بازگشت از هند در ۲۳ میلی جنوب کاپیسا در کوه ارونا معبد روح آسمانی (سونا) را دیده و گوید این معبد به سونا گیر زابلستان انتقال یافته بود . و این همان پرستش گاه جبل زور (زون) زمین داور است ، که بقول البلاذری در سنه ۳۰ هـ از طرف فاتح اسلامی عبدالرحمن بن سمره تسخیر و بت طلایی آن با چشمان یاقوتی شکستانده شده بود . پرستش گاه دیگر مشهور این دوره شاه بهار کابل است ، که هیون تسنگ از چندین معبد شاهی شمال کابل ذکر هادارد ، و يك معبد بزرگ شاهی کابلستان غالباً در حدود شیبیر کنونی هندوکش واقع بود (شیبیر هم مخفف شابهار است) که یعقوبی مورخ عرب آنرا در سلسله غوربند و

سرخ بد بامیان (سارخود) ذکر کرده و گوید که در سنه ۱۷۶ بدست فضل بن یحیی برمکی مفتوح و بت آن سوختانده شد .

از منابع مهم معلومات این دوره نوشته های زایران بودایی چینی است که برای زیارت، معابد بودایی می آمدند ، و از جمله شی فاهیان در سنه ۳۹۹ م و سونگ یین در ۵۱۷-۵۱۸ م و هیون تسنگ (۶۲۹ تا ۶۴۵ م) وانگ هیون- تسو- سفیر در ۶۶۰ م و هیون تچاو در ۶۶۴ م- و ووکنگ در ۷۵۱ م سرزمین افغانستان را دیده اند، و معلومات خوبی را فراهم آورده نوشته اند. هیون تسنگ که اوضاع شهر های افغانستان را در نیمه اول قرن نخستین هجری با دقت و بصیرت نوشته، در هرولایت شاهی را ازملوک طوایف و طبقه کشتریان لشکری یادآوری مینماید ، و طوریکه بعد ازین مورخان و جغرافیایان عرب هم گویند، در هر سرزمین حکمرانی بنام جداگانه وجود داشت ، که از آن جمله است :

سجستان شاه - مرو شاه - قفص شاه - مکران شاه - کابلان شاه - قیقان شاه - داوران شاه - قشمیران شاه - نخشبان شاه - کنار نشاپور - ماهویه مرو - راذویه سرخس - بهنه ابیورد - ابراز نسا - براز بنده - غرجستان - کیلان مرورود - فیروز زابلستان - ترمز شاه - شیر بامیان - فیروزسغد - اخشید فرغانه - ریوشار - گوزگان خذاه - ختلان شاه یا شیر ختلان - بخار اخذاه - طرخان سمرقند - رتبیبل سیستان و رخچو داور برازان هرات و پوشنگ و یادغیس - کوشان شاه ماوراءالنهر - شار غرجستان - نیزک بادغیس و تخار - بیغوتخار - جهان پهلوان سوروغور - لویک غزنه و گردیز - ک فردوسی از دودمان مهرباب کابلی و ساموزال زابلی داستانهای لطیف دارد .

لویکان غزنه دودمان قدیم بودند ، که نام یکی از اجداد ایشان در سنگ نبشته بقلان لویک بوسر آمده ، و در حدود ۱۶۰ م فریستار آب (وزیر آبرسانی) کوشانیان بود و بقایای این خاندان تا عصر یعقوب لیث و سلطان مسعود در گردیز و دربار غزنه موجود بودند . (۱)

دودمان مشهور دیگر رتبیلان زابلیست ، که پاه کابلشاهان خویشی داشته و برزابل از غزنه تا سیستان حکم میراندند ، و بقول بیهقی شهرستان

(۱) برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۱ / ۳۱ و رساله لویکان غزنه طبع کابل.

رتبیل در کوهک کنار ارغنداب بود . و از روی ذکر مورخان عرب نه نفر ازین خاندان شناخته شده اند .

این خاندان از آغاز ورود لشکریان اسلامی بافغانستان با اعراب مقاومت و نبرد ها کردند ، تا که در حدود ۲۵۸ ه بدست یعقوب لیث صفاری ازین رفتند .

دودمان مقتدر و ناموردیگر کابل شاهانند ، که در قرن اول اسلامی و فتوح عرب از کابل تا پنجاب حکم میراندند ، و بقول البیرونی از سلاله برهنگین اند ، که در عصر شاهی لکتورمان پادشاه آخرین این دودمان کلروزیرش تاج و تخت بگرفت ، و سامند و کملو و بسپیم و جیپال و انندیپال و تروجنپال از سلاله اوشاهان برهمنی اند .

علاوه بر روایت البیرونی ، نامهای برخی از کابل شاهان بوسیله مسکوکاتیکه ازیشان بدست آمده معلومست مانند خودویه که - سپاله پتی - پدمه - ونکه دیوا .

مولف تاریخ سیستان در حدود ۳۶ ه از دو نفر کابلشاه دیگر هم نام می برد ، که کابلشاه عظمی بعد از شکست کابلشاه کوچک در مقابل عبدالرحمن ابن سمره مقاوت میکرد و ۲۸ هزار لشکر مجهز وفیلداری داشت .

الیعقوبی مورخ عربی کابلشاهی را بنام خنچل نام می برد ، که معاصر المهدی بن منصور عباسی در حدود ۱۶۴ ه بود .

این کابلشاهان بعد از تخلیه کابل و فتوح اسلامی به پشاور - وینند - تکسیلا و پنجاب پس نشستند ، و سلطان محمود ایشانرا از وینند کنار دریای سند پس راند ، و در حدود ۲۹۰ ه پادشاه کشمیر گوپاله ورمز هم اراضی سوات و مردان شمال پشاور را از یشان گرفت ، و بقایای ایشان تا ۴۹۰ ه در کشمیر بنام شاهی پوتره (شهرزاده) می زیستند (۱) در همین دوره خاندانی از امرای محلی افغانی بنام نیکی ملکا = نیکی شاهان هم از روی مسکوکاتی که از غزنه بدست آمده شناخته شده اند ، که از بقایای امرای محلی یفتلی و کوشانی باشند .

در شمال هندوکش هم شاهانی بنام تگینان وجود داشتند ، که نیزکو

(۱) راجه ترنگینی ۸-۳۳۳ برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۱-۷۱ ببعد .

شاد و جبغویه از تخارستان تا بادغیس حکم میراندند و مورخان عرب مقاومت شدید نیزک را در مقابل قتیبه فاتح عربی در سنه ۹۱ هـ به تفصیل می آورند .

شیران با میان نیز خاندان حکمران همین عصراند ، که در اوقات سفر هیون تسنگ پس از ۹ هـ و بعد از آن در سنه ۱۶۴ هـ هم حکمرانی داشتند ، و نخستین شیر بامیان در عهد منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) مسلمان شده بود ، که پسرش حسن در حدود ۱۷۶ هـ زندگی داشت .

در غور نیز دودمان سوریان از مردم بومی آن سرزمین حکم میراندند که ماهوی سوری در حدود ۲۵ هـ معاصر حضرت علی بودو شنسپ بن خرنگ حدود ۳۶ هـ و امیر پولاد حدود ۱۳۰ هـ و جهان پهلوان امیر کروربن امیر پولاد (۱۳۹ تا ۱۵۴ هـ) و امیرناه ربن امیر کروربن (حدود ۱۶۰ هـ) و امیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۷۰ هـ) و امیر سوری بن محمد (حدود ۲۵۳ هـ) از قدماء این خاندان شناخته شده اند (۱) و دودمان شاهان غور هم بهمین سلاله نسبت دارند .

باین طور مردم افغانستان در حین ظهور اسلام در تحت حکمرانی شاهان متعدد با تفرقه و تشتت در بین ادیان - افکار - فرهنگهای مخلوط میزیستند . اگر چه زندگانی دینی ایشان خرافت آلود و فرسوده بود ، ولی با هویت ملی و آزادی و فرهنگ خویش علاقمندی داشتند .

مبای تاریخ فرهنگ افغانی در عصر قبل از اسلام و بعد از آن

این عنوان از نظر تاریخ تحلیلی لطیف و شرحی دلچسپ دارد باین معنی که ما تمام حرکات فکری و مدنی را که در طول تاریخ در خاک افغانستان بوجود آمده «فرهنگ افغانی» گوئیم و این فرهنگ از قدیمترین عهد تاریخ افغانستان یعنی دوره ویدی در حدود ۱۴۰۰ ق.م آغاز یافته و بعد از آن در دوره اوستای یعنی در حدود ۱۲۰۰ ق.م دوام میکند . و درین دوره است که مردم آریائی در بلخ از حیات بدوی و کوچی گری به شهر نشینی و مدنیت میرسند و زره تشرته (زردشت) در همین سر زمین به تبلیغ کیش مزد یسنا و سه اساس زندگی : «پندارتیک، کردار نیک ، گفتار نیک» می پردازد و خانواده های شاهی پیشدادیان و کیان در مهد مدنیت انسانی

(۱) تفصیل این خاندانها را در افغانستان بعد از اسلام ۱ / ۱۰۹ بعد بخوانید .

بخدی زیبا به تمهید مبادی سلطنت و در عی خویش می پردازد . بعد ازین در غرب سرزمین کشور مامدنیت های مردم آریایی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بوجود می آیند و مبادی خاص و فرهنگی خود را درین سرزمین هم می پراکنند تا که در اواخر عصر هخامنشی اسکندر کبیر یونانی از سنه ۳۳۱ تا ۳۲۳ ق.م از راه ایران بر افغانستان می تازد و این فتح اثر زبان و دساتیر اداری و سیاسی و هنر و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگی یونانی را با افغانستان وارد می نماید و در سنه ۲۵۰ ق.م دیودوت در باختر سلطنت یونانی باختری را اساس میگذارد که تا اوایل عصر میلادی دوام کرد و در ساختمان مدنیت و فرهنگ خاص یونانی و باختری افغانستان که ریشه های باستانی ویدی اوستایی قدیم داشت تاثیر بارزی کرد .

در اوایل قرن دوم میلادی، کنشکا پادشاه بزرگ کوشانی افغانستان سلسله کوشانیان بزرگ را بنیاد نهاد و مدنیت و فرهنگ افغانستان را با قبول دبانث بودایی و نشر و تبلیغ آن رنگ خاص مقامی افغانی بخشید . پایتخت کانیشکا در تابستان کاپیسای شمالی کابل ، و در زمستان پشاور بود ، و او مذهب بزرگ بودایی مهیا نه را در تمام افغانستان و صفحات شمال آموهند رواج داد و شاهنشاهی کوشانی بزرگی را تشکیل کرد . در عصر کوشانیان که تا اواخر قرن چهارم میلادی دوام کرد صبغه خاص مدنیت و فرهنگ داخلی افغانستان مرکب از عناصر قدیم بومی زردشتی - آثار هندی بودایی و مواریث یونانی بود .

از اسنادیکه در حفریات معبد کوشانی از سرخ کوتل بغلان اخیراً بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ خاص این سرزمین که آنرا بعداً دوره گریکو- بود یک دوره خاص افغانی توان گفت کارنامه های نمایانی را انجام داده اند .

موسیو فوشه محقق باستان شناس فرانسه صنعت کوشانی را از ابتکارات دوره کوشانی دانسته و گوید : نوعیت ستوپه های این دوره بسهولت از ابنیه زمان آشوکا متمایز است اگر بخواهیم این سبک جدید را با ابنیه مذهبی اروپا بیان نماییم باید بگوئیم که سبک اشوکا سبک رومی ستوپهها (قرن ۱۰ تا ۱۲ در فرانسه) و سبک کانیشکا سبک گوتیک آنست که از قرن ۱۲ تا ۱۵ میلادی در فرانسه موجود بود . ستوپه های آشوکا هیچگاه به بالای فلات ایران نیامده ولی ستوپه های کانیشکا و

جانشینانش به آسانی به جلگه هند راه یافته است . و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشاپوره (پشاور کنونی) امپراتور کوشان، بزرگترین معبد را بنا نموده است . این معبد چندین بار طعمه حریق شده و امروز خرابی بی بیش نیست . ولی ما در نتیجه خواندن یادداشت‌های مسافران چینی توانسته‌ایم خطوط اصلی آنرا بشناسیم که در آثار ویرانه آن بصورت معجز آسا یکی از اشیای مقدس بودایی که امضا و تصویر کائیشکا روی آن دیده می شود ، کشف گردیده است .

دکتر هرمان گویتز آلمانی که استاد تحقیقات درباره هند است راجع به هنر دوره کوشانی گوید : هنر یونانی شروع به تفسیر فرم هنرهای هندی نموده و بصورت گندهارا درآمد ، ولی بسیاری از محققین برین عقیده اند که سبک مذکور را باید کمتر توسعه شیوه یونانی و بودایی دانست بلکه يك توسعه شیوه شرق آریانا «یعنی افغانستان» است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل سکاهای جنوب شرقی و کوشان بسط یافته است و باین حال در کشمیر تا دوره گوپتا (قرن ۴م) بطوریکه از ویرانه های معابد بودایی هروان استنباط می شود يك هنر کاملاً خالص پایدار ماند و هجوم این مردم دولت های یونان و بلخ و یونان و هند را منقرض ساخت و عناصر تازه بی وارد هند کرد که دیگر مربوط بایران غربی و نفوذ هخامنشی نبوده و وابسته بشمال فلات ایرانند (میراث ایران ۱۵۳)

باری کلتور و تمدن و هنر دوره کوشانی مراتب تکامل و انحطاط را طی کرده و تا اوایل عصر اسلامی و نفوذ لشکریان عرب رسید که جای خود را در قرن نخستین اسلامی و حدود ۶۵۰ م بیک مدنیت و فرهنگ مخلوط دیگری داد که آنرا فرهنگ دوره نخستین اسلامی افغانستان گوئیم .

عناصر اسلامی و عربی که در مدنیت و فرهنگ قدیم قبل الاسلام خلط و مزج شدند ، به آن رنگ بکلی نوتازه بی دادند که بعد ها از همین سرزمین خراسان و افغانستان بشمال و شرق تاجین و هند انتشار یافتند . درینجاست که باید خاک افغانستان را از نظر وضع و اقلیم جغرافی پیدایش گاه فرهنگ های مختلط و مزوج در طی قرون و اعصار قدیمه دانست . و از همین روست که فیلسوف تاریخ مستر تاینبی انگلیسی در کتاب جدید خود «بین اکسوس و جمننا» بدین نتیجه رسیده که سرزمین افغانستان يك ROUND-ABOUT یعنی خطه انشعاب و کانون تشعشع و چهار راه فرهنگها بوده و در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه

از افق خارجی بدان رسیده است به ماحول خود به هند ، ایران ، ماوراءالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته است .

در ربع اول قرن نخستین اسلامی (حدود ۲۴هـ) فتوح لشکریان فاتح عربی تا اواسط خراسان و مرو و ازسیستان تا وادی ارغنداب رسیده بود و در همین اوقات است که افغانستان مخصوصاً در جبهه جنوب گذرگاه عساکر فاتح اسلامی و افکار و دین و ثقافت جدید و زبان عربی گشته و تمام این عناصر مهمه فرهنگی با صبغه تهذیبی و ثقافی باستانی در مدت دو قرن در افغانستان تا کرانه های مهران رسیده ، توأم پیش رفته است . و این مطلب از يك سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توجی (وزیرستان شمالی) بدست آمده و تاریخ آن جمادی الاولی (۲۴۳هـ/۸۵۷م) است بخوبی ثابت می آید .

وادی توجی معبر فاتحان و کاروانهای بازرگان از غزنی و گردیز بطرف هند بوده و معلومست که زبان و ثقافت اسلامی در حدود ۸۱۵هـ/۲۰م بداتجا رسیده بود .

فرهنگ اسلامی عناصر عربی خاصی داشت که در عصر خلفاء راشدین و امویان بر همان مبادی خالص عربی بنا یافته بود و اجزای مهم آن عبارتست از : عادات و رسوم و عنعنات خالص عربی و تعالیم قرآن و حضرت پیامبر اسلام که توحید و اخلاق نیکو و فرایض اجتماعی افراد و جماعت را توضیح میکرد . سوم عناصر جدیدیکه مسلمانان از مدنیت های مصر و روم و پارس و خراسان در ضمن لشکر کشی ها و بازرگانی و روابط ادبی و فرهنگی گرفتند . و مخصوصاً بعد از سال ۱۳۲هـ که بساط اقتدار امویان برچیده شد و خراسانیان خلافت آل عباس را در بغداد تاسیس کردند . و باین حرکت انقلابی فرهنگ اسلامی رنگ جدیدی بخود گرفت و عناصر فراوان خراسانی در مدنیت و فرهنگ دوره عباسیان داخل گردیدند و با قوت و سرعت تمام مبادی فرهنگی و فکری و عقلی خراسانی را در ثقافت عرب جای دادند .

درینوقت در افغانستان يك فرهنگ خاص افغانی اسلامی تشکیل شد یعنی بر مبادی قدیم فرهنگی دوره های قبل الاسلام اکنون يك مبداء جدید افزون شد و آن اثر قرآن و اسلام بود که از سرزمین افغانستان بطوریکه

بخش دوم ظهور اسلام در افغانستان و دوره خلفاء

هنوز ربع قرن از طلوع اسلام نگذشته بود، و خلیفه بزرگ حضرت عمر بر مسند خلافت اسلامی مستقر بود، که لشکر جهانگیر و دلاور عرب، شاهنشاهی کهن سال ساسانیان پارس را از پای درآورد، و یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی بعد از نبرد جلولا (سنه ۶۱۶هـ) و جنگ نهاوند (سنه ۶۲۰هـ) بخراسان آمد و از خاقان ماوراءالنهر امداد جست. ولی مساعدتی ندید.

خلیفه اسلام حضرت عمر، احنف بن قیس را به تعاقب یزدگرد گماشت، و احنف سرزمین خراسان را بصلح کشاد. درینوقت مرزبان حصص غربی افغانستان و غور در مرو ماهوی سوری بود، که بقول فردوسی و طبری حکمدار خراسان شمرده میشد. چون حکمدار عرب احنف، یزدگرد را تعاقب کرد، و او در مرو به ماهوی سوری پناه برد. ماهوی که از تحکیم روابط یزدگرد با حکمداران ماورای آمویه میترسید، یزدگرد را بدست آسیابانی در مرو بکشت (۳۱هـ = ۶۵۱ع) و حکمرانی خود را بقول فردوسی تا بلخ و هراة و بخارا وسعت داد. و سپهسالار لشکروی کرسیون بخارا بگرفت، و این خانواده سوری مشهورترین دودمان-های امرای محلی است. اما احنف ماهوی سوری را نیز از خراسان و مرو به ماورای جیحون عقب راند، و تا اواخر عمرش در چهار فرسنگی مروالروید بریکحصه خراسان از طرف خلافت حکمداری میکرد ولی دودمان امرای سوری بشکست ماهوی از بین نرفت، که بعد ازین هم ذکر شان مفصلا می آید.

از طرف جنوب نیز لشکر فاتح عرب بقول البلاذری تا دروازه های خراسان طبسین (قلعه طبس و قلعه کرین) رسیده بودند، که بسر حد غربی کنونی گرمسیر افغانستان پیوسته اند، و فرمانده این لشکر «عبدالله بن بدیل خزاعی» بود.

در اواخر عهد فاروقی سال ۲۲-۲۳ هـ یکدسته لشکر عرب بقیادت عبدالله بن عامر بعد از فتح کرمان بر سجستان (سیستان) نیز حمله کردند، مرزبان سیستان در شهر زرنک (مغرب آن زرنج) که مرکز سیستان بود تحصن جست. ولی چون لشکر اسلام تا حدودقندهار و هند

گذرگاه مدنیت ها به هندو ماوراءالنهر و چین هم گذشت. فرهنگ اسلامی خراسانی اکنون صبغه خاصی یافته بود باین معنی که خراسانیان باعنعنات قدیم فرهنگی خویش مجهز بوده مبادی مدنیت اسلامی را هم پذیرفته بودند این خراسانیان به مراکز سیاسی و اجتماعی و اداری و علمی خراسان و سرزمین خلافت عباسی مخصوصاً بغداد روی آوردند و در تمام شقوق فرهنگی کارهای نمایان کردند. دودمان نامی برمکیان بلخ که در کانون فرهنگ خراسانی و افغانی پرورده شده بودند زمام اداره و علم و فرهنگ را در کشور عباسی بدست گرفتند. علوم نقلی و عقلی اسلامی باهتمام این مردم رونق گرفت بلاد معروف خراسان از نساپور و مرو گرفته تا هرات و زرنج و بلخ و بست و بغشور و غیره پرورشگاه علوم اسلامی و افکار و فرهنگ گردید موالی فراوان خراسانی در خاندانهای عربی داخل گردیده و افکار و روایات ثقافی خود را بدنیای عرب انتقال دادند. و نفوذ فرهنگ خراسانی و عجمی در دربار عباسیان بغداد و دیگر بلاد کشور وسیع عباسی بدرجه یی بود که برخی از خلفا با زنان خراسانی ازدواج کردند و ماداران چندتنی از خلفای مقتدر بغداد ازین مردم بودند.

باری فرهنگ خراسانی اسلامی که پرورشگاه آن همین بلاد افغانی و خراسان بود آنقدر نمو و ارتقا یافت که حتی شعرای عربی زبان هم مضامین و افکار و کلمات خراسانی در زبان خود دخیل کردند. و چون خراسان بر چهار راه آسیای وسطی افتاده بود محل انتقال افکار از غرب بشرق و از شرق بغرب گردید. مثلا این ندیم در احوال سمنیه (بوداییان) و پیشوای ایشان بوذاسف از کتابی نقل می نماید که آنرا یکنفر خراسانی نوشته بود. و ازین هم برمی آید که خراسانیان و مردم افغانستان و سرزمین های همجوار آن وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده اند. پس به طور مختصر باید گفت که فرهنگ افغانی در همین سرزمین ما همواره وجود داشته و با مرور زمان رنگ و صبغه خود را تغییر داده و درین پیدایشگاه و گذرگاه افکار و اندیشه و مدنیت همواره هویت و تشخیص افغانی خود را نگهداشته است. (به نقشه مربوطه این صفحه رجوع شود نمبر ۳۶) **مآخذ:** افغانستان بعد از اسلام جلد اول- آریانا انتیکوا - تاریخ افغانستان جلد اول و دوم - تاریخ افغانستان از سر پرسی شایکس - پشپانها از اولف کیرو- کتیبه های خروشتهی ازستین کونو- مادرزبان دری.

(سند) پیش رفت ، بنا بران مرزبان زرنک صلح کرد ، و زرنک بدست مسلمانان افتاد ، و لشکریکه از سیستان بسوی شرق پیش رفته بود ، دروادی ارغنداب بالشکر رتبیل سابق الذکر مصاف داد و او را کشت که البلاذری وسعت کشورش را بنام «هیاطله» تا هرات ذکر میکند (۲۴هـ = ۶۲۳م)

عهد عثمانی
(۲۵-۳۵هـ)

در عهد عثمانی بعد از سال (۲۵هـ) فتوحات اسلامی در خاک افغانستان پیش رفت ، و عبدالله بن عامر سردار لشکر عرب تا کابل رسید ، و آن شهر را محاصره کرد ، و بعد از جنگ شدید بتصرف آورد ولی مردم کابل بعد از رفتن لشکر عرب ، باز علم آزادی را افراتند ، و تا مدت پنج سال دیگر در تحت حکم داری شاهان محلی آزادزیستند .

از طرف حضرت عثمان (رض) احنف بن قیس به مرو تا هرات ، و خییب بن قرة الیربوعی به بلخ و طخارستان ، و عبدالله بن عمیر لیتی در سیستان حکمران بودند ، که در تمام افغانستان برخلاف لشکر عرب بغاوت بعمل آمد ، ولی حکمران سیستان در کابل سرکشان را ازین برد ، و باز کابل را تسخیر کرد ، و مجاشع بن مسعود که حکمدار کرمان بود ، با قبایل قفص (قبایل کوچ = کفج و کوچی کنونی) و بلوچ گرمسیر جنوب افغانستان در آویخت ، بعد از جنگهای خونین آنها رامطیع نمود (حدود ۲۹هـ = ۶۴۹ع) از طرف شمال نیز احنف بن قیس و همراهان او تا سال (۳۲هـ = ۶۵۲ع) تمام بلخ و طخارستان را تا سمنگان از شورشیان پاک کرد ، و مدتها در بلخ و مروالرو و گوزگانان و تالقان (ولایات شمالی افغانستان) جنگها نمود ، و در همین سال با بازان شهزاده محلی مروالرو ، که بمدد سی هزار لشکر می جنگید ، در قصر احنف جنگی کرد ، و او را از بین برد ، و نیز خالد بن عبدالله هرات و بادغیس و غور و خراسان را در تصرف آورد ، و رادویه مرزبان بومی سرخس پناه خواست ، و با حکمدار اسلامی هرات و بادغیس و فوشنج بعد از قبول جزیه و یک میلیون درهم صلح کرد و هم در سال (۳۲هـ) قارن هراتی با چهل هزار نفر بر خلاف عرب قیام کرد ، ولی این شخص نیز از طرف حکمران عربی نشاپور عبدالله بن خازم بعد از جنگهای شدید کوفته شد .

در حدود سال (۳۰هـ = ۶۵۰ع) از طرف خلیفه ربیع بن زیاد سیستان آمد ، و بعد از فتح بهره (فهرج) زالق (جالتی) از هلمند گذشته و در

(روشت) سه میلی زرنج جنگ شدیدی کرد ، و ابرویز (یا ایران بن رستم) مرزبان یادهقان سیستان بمصالحات پیش آمد ، و زرنج را به مسلمانان سپرد ، ولی ربیع پیش رفته و تا سنارود و قرنین که آخور رخسار رستم بود بتصرف آورد ، و هکذا تا خواش (خاشرود) و بست رسید ، ولی سیستانیان تا وقتی خاضع بودند که ربیع در انجا بود ، دو سال بعد که از انجا برآمد ، مردم سیستان باز شورش کردند ، و نایب ربیع را که در زرنج بود از انجا بیرون راندند ، بنا بران از حضرت خلافت درین باریکی از اصحاب برگزیده پیغمبر (ص) که عبدالرحمن (رض) بن سمره نام داشت باحسن بصری و بسی از فقها به زرنج فرستاده شد ، وی در سال (۳۳هـ = ۶۵۴ع) این شهر را محاصره کرد ، و مرزبان آنجا ابرویز (ایران) اطاعت نمود ، و دو میلیون درهم و دو هزار غلام نابالغ را قبول کرد ، عبدالرحمن بعدد فقهای اسلامی به نشر اسلام پرداخت ، ولی درین وقت خبر شهادت حضرت عثمان بسیستان رسید ، و عبدالرحمن از طرف خود امیر بن احمر را در زرنج گذاشت ، و خود وی عازم بصره شد ، مردم سیستان باز از غیاب عبدالرحمن استفاده کرده بر امیر شوریدند ، و او را از آنجا راندند ، و بدینطور باز سیستانیان توانستند ربقه اطاعت حکام عربی را از گردن بکسلانند .

عصر خلافت علی (رض)
(۳۵-۴۰هـ)

حضرت علی د ر خلافت خود ، عبدالرحمن بن جروالطایی را به حکم داری سیستان فرستاد (سنه ۳۶هـ ۶۵۶م) که این شخص در جنگی که با حسکه بن عتاب کرد کشته گردید ، و عبدالله بن عباس که والی بصره بود ، چهار هزار لشکر را بقیادت ربیع بن کاس عنبری ، بسر کوبی ابن عتاب فرستاد .

ربعی ابن عتاب را بکشت و سیستان را گرفت ، و بقیادت ناغر بن دعور و حارث بن مره تا قیقان (کلات کنونی بلوچ) پیش رفت .

بیست هزار قیقانی بشدت نبرد کردند ، و بعد از جنگهای خونین محاصره در حالیکه هزاران نفرشان در دست مسلمانان اسیر افتادند برانگنده شدند (سنه ۳۸هـ ۶۵۸م)

یک لشکر عرب در سنه ۳۶هـ بقیادت عبدالرحمن بن سمره از راه سیستان و وادی ارغنداب پیش رفته و کابل را گرفت ، درین جنگ

کابلشاه خودش شرکت داشت ولی اخیراً در مقابل لشکریان عرب تسلیم شده بود.

همچنان ماهوی مرزبان مرو در عهد خلافت حضرت علی بکوفه رفت، و اظهار اطاعت نمود. حضرت علی باو فرمانی داد: تا دهقانان و دهسالاران خراسان جزیره را باو دهند، ولی خراسانیان شوریدند، تا که جده بن هبیره مخزومی (مادرش ام هانی بنت ابوطالب) بسر کوبی ایشان آمد، ولی این شخص نیز خراسان را فتح کرده نتوانست.

عصر اموی

(۴۱-۵۱۳۲)

در سال (۴۰ = ۶۶۰ع) چون حضرت معاویه بن ابوسفیان از بنی امیه حجاز بر مملکت اسلامی تسلط یافت، وی لشکر اسلامی را بدوجبه شمالی و جنوبی خراسان سوق داد، در جبهه شمالی بطرف هرات قیس بن الهیثم سلمی، بادغیس و فوشنج را تسخیر کرده به بلخ رسید، و معبد نو بهار آنجا را ویران کرد، و عامل زیر دست وی عطاءخشک بر سه رود بلخ سه پل بست، که مشهور بودند به پلهای عطا، بعد ازان تا سال (۴۵ = ۶۶۵ع) عبدالله بن خازم در حدود بلخ، و نافع بن خالد در هراة و بادغیس و فوشنج و قادن، و قیس بن الهیثم در طالقان و فاریاب و مروالرو و امیر بن احمد در مرو و حکم بن عمر الغفاری در حصص دیگر خراسان از طرف دربار اموی امارت داشتند. و در سال (۵۱ = ۶۷۱ع) که ربیع بن زیاد حارثی والی خراسان شد، پنجاه هزار نفر عرب را به اینطرف آمو سکونت داد، و بعد از آن سعید بن عثمان (رض) بولایت خراسان گماشته شد، که لشکر عرب را بار اول به ماورای آمونیز سوق کرد، و پس از سعید، عبدالرحمن بن زیاد حکمدار خراسان شد، که تا مردن معاویه در اینجا ماند.

بعد از مرگ معاویه از طرف یزید، سلم بن زیاد با میری خراسان آمد، وی بعد از مرگ یزید، مهلب را بر خراسان امیر کرد، چون از آنجا برآمد، مردم بر مهلب شوریدند، بنابراین سلیمان بن یزید به مرو و طالقان و گوزگان، و عبدالله بن خازم بدیگر حصص خراسان امیری یافتند. ولی درینوقت بین سرداران عرب منازعتی بدید آمد، و عبدالله پسر خود موسی را بجای خود نشانده، و خودوی در هرات بنی ربیع و بنی تمیم را بحصار گرفت، و بعد از یکسال در جنگی که هشت هزار نفر کشته شده بودند، هرات را به قهر گرفت و به پسر خود سپرد (بعد ۶۴ = ۶۸۳م)

عبدالله بن خازم تا عصر عبدالملک اموی در خراسان ماند، بسال

(۵۷۲ = ۶۹۱ع) و کعب بن عمیر از طرف خلیفه گماشته شد، که عبدالله را بکشد، او سر عبدالله را بریده و بر خراسان مسلط گشت، ولی بسال (۵۷۸ = ۶۹۷ع) از طرف حجاج والی عراق، خراسان به مهلب سپرده شد، مهلب از مروالرو گذشته تا بلخ پیش رفت، و از آنجا آمویه را عبور نموده تا دو سال جنگ خود را بماوراءالنهر ادامه داد، و باز بلخ برگشت.

چون مهلب در زاغول مروالرو در سنه ۸۲ ه از جهان در گذشت، حجاج پسر او یزید بن مهلب را به حکمرانی خراسان گماشت، و بعد از او برادرش مفضل بن ابی صفره امیر خراسان گشت و وی در حدود (۸۵ = ۷۰۳ع) بادغیس را بکشد، و بسال (۸۶ = ۷۰۵ع) فاتح معروف عرب

قتیبه بن مسلم از سیستان برگشت، و حجاج در حضرت خلیفه عبدالملک وساطت نمود تا قتیبه را بخراسان حکمران کرد، قتیبه بمرو آمد، و از آنجا بلخ و تالقان و طخارستان را فتح کرد، و از بلخ بردگان زیاد گرفت.

و بعد از آن به فتوحات خود در ماوراءالنهر پرداخت. قتیبه خراسان و طخارستان و بلخ را مبدأ سوقیات عظیم لشکری خود قرار داد، و هر وقتی که از تاختهای مکرر خود از ماوراءالنهر بر میگشت، در بلخ و مرو و خراسان تجدید قوت می نمود (از ۸۶ تا ۹۶ ه) قتیبه مرد آهنینی بود، که در ولایت خراسان تا اقصی طخارستان تمام عناصر مخالف را بوسیله

۵۲ هزار لشکر خود فرو کوفت، یکی از مدافعین این سرزمین که افغانستان شمالی باشد، نیزک بادغیسی است، که از طرف یبغو ملک طخارستان مقام حکمرانی داشت (۸۴ ه) وی مدتی در فتوحات دو طرف نهر آمویه با قتیبه همراه بود، چون به نوبهار بلخ رسید، لوی استقلال افراشت، و مردم بلخ و مروالرو و طالقان و فاریاب (میمنه کنونی) و گوزگانان (سرپل حالیه) را بر خلاف قتیبه بدور خود فراهم آورد، و از کابلشاه هم

و عده امداد گرفت. قتیبه در بهار سال دیگر ۹۱ ه از بلخ بر طخارستان تاخت، و باقوای نیزک در تالقان پیکار کرد، نیزک هزیمت یافت، و قتیبه قوای او را تارو مار نمود، و تا چهار فرسخ همراهان نیزک را بردار کرد، و دو پسر نیزک را بکشت، خود نیزک به مرکز خود در بغلان آمد، و قتیبه سمنگان را گرفته و تا دو ماه در «دزکرة» نیزک را حصار داد، ولی نتوانست آن را

تسخیر کند، عاقبت سلیم نام را بغرض مصالحه پیش نیزک فرستاد، و نیزک را به وعده زینهار پیش قتیبه برد، ولی قتیبه نیزک و دو برادر زینهارش سول و عثمان را با ۱۲ هزار نفر همراهان او بکشت، و با اینصورت تمام ولایات

شمالی افغانستان امروزه را از اغتشاش پاك نمود (۹۱ = ۷۰۹ع) و قتیبه را با مرکز سلطنت اموی ، و ولید بن عبدالملک خلاف افتاد ، و خراسان بنای بغاوت را نهاد ، در باراموی بعد از جهد زیاد او را بذریعہ وکیع نام قاید لشکری خود بکشت (۹۶ = ۷۱۴ع) بعد از قتیبه در خراسان مدتی وقایع مهم بظهور نرسید ، ولی مردم همواره مخالف بنی امیه بودند و میخواستند خلافت را بآل رسالت باز گردانند ، چون بنی امیه را با بنی هاشم و خاندان امامت مکاوحتی بود ، بنا بران حضرت یحیی بن زید (از علی رض) از کوفه آهنگ بلخ کرد ، امیر بلخ که گماشته دربار اموی و نامش عقیل بن مفضل بود ، او را بگرفت و بزندان انداخت ، ولی درینوقت (۱۰۵ = ۷۲۳ع) هشام اموی بمرد ، و ولید بن یزید به نص سیار امیر خراسان نامه نوشت که یحیی را رها کند ، اما یحیی بعد از رهایی در گوزگانان با ۷۰ نفر بچنگ گماشتگان اموی افتاد ، و بعد از نبرد شد شهادت یافت (شعبان ۱۲۵هـ) و جسد او در گوزگانان تا خروج ابو مسلم بردار بود .

از وقایع دیگر حدود (۱۰۷ = ۷۲۵ع) پیشرفت اسد بن عبداللہ حکمران عربی خراسانست در غور و غرجستان و جنگ با حکمدار بوم غرجستان «نمرون» و مردم غور ، که درین رزم شورش این حدود را فر نشانده و نمرون را بدین اسلام داخل نمود .

امادر جبہ جنوبی:
بسال (۴۳ = ۶۶۳ع) از حضور معاویه باز عبدالرحمن بن سمر مکررا به حکمداری سیستان فرستاده شد ، و مشارالیه تا سال ۴۴ تمام شورشهای آن سرزمین را فرو نشانده ، بعد ازان بطرف بست و کتک (کشک نخود قندهار) و داور (زمینداور کنار هیرمند) و رخج (ارخودیا وادی ارغنداب) پیش رفته و بکوه زور (واقع بین زمینداور و غور) و بعد بزرگ آنجا رسید ، و بت طلائی بزرگی که چشم آن از یاقوت بود ، بدست عبدالرحمن شکسته شد ، بعد از آن عبدالرحمن به زابل و وادی ترنگ تاغزنه و کابل رفت ، و این شهر را بعد از محاصره بزدن سنگ منجین فتح کرد ، و تا مدتی در آن ماند ، درین جنگها در سنه ۴۴هـ ، یکی از فضلا صحابه ابورفاعه عبدالله عدوی تمیم بن اسید (و بقولی ابو قتاده العدوی) در کابل بشهادت رسید که قبروی در کابل مشهور است .
در همین سال ابن سمره لشکری را بقیادت فارس الفرسان مهلب بن ابی صفره بفتح ولایات شرقی گماشت ، مهلب از کابل به وادی پشاور پیش رفت ، و کابلشاه را که در راه بقوت هفت ژنده پیل (باهریلی چپا

ابوالعنبر همراه او را بگرفت و خواست به سفیر حجاج بسپارد، ولی هر دو خود را از بام فروانداختند و جان بدادند، این وقایع در رخج (رخد) وادی ارغنداب قندهار تا سال (۸۴-۸۵هـ) روی داد.

بعد ازین سال (۸۶هـ = ۷۰۵ع) مسمع بن مالک بسیستان گماشته شد، وی با ابوخلده خارجی نبردها بکرد، و او را بگرفت، ولی چون مسمع در همین سال بمرد، بجای وی قتیبه بن مسلم آمد، چون قتیبه به خراسان شمالی روی آورد، اشعث بن بشر را بسیستان گذاشت، وی بسال (۸۸هـ = ۷۰۶ع) در بست بارتبیل مصاف داد، و بعد از عمرو بن مسلم (برادر قتیبه) همین کار را تکرار کرد، و به هشتصد هزار درم صلح نمود، چند سال بعد در (۹۴هـ) خود قتیبه بن مسلم از خراسان به سیستان روی آورد، ورتبیل ازو بترسید، و یک میلیون درهم سالیانه خراج پذیرفت.

بعد ازین تا (۱۰۸هـ = ۷۲۶ع) اشخاص متعددی بامیری سیستان آمدند، ولی از سیستان پیش نرفتند، در عصر هشام اموی، اصف بن عبدالله به سپه سالاری محمد بن جحش باینجا آمد، وی بسال (۱۰۹هـ) از سیستان برآمد، و بارتبیل زابلی نبرد های سخت کرد، که دران بسی از مسلمانان و خود اصف کشته شدند، و پس ازین درسیستان بین قبایل عربی نزاع افتاد و تا (۱۳۰هـ = ۷۴۷ع) دوام کرد، و از مرکز دولت اموی نیز اشخاص زیادی بامیری اینجا آمدند، و این دوره تا سقوط دولت اموی، به خانه جنگی درسیستان گذشت ولی لشکر های اسلامی از راه بحر بر سرزمین سند تصرف کرده و شهر های معروف آن مانند ارمابیل دیبل، نیرون، سیوستان، اشیهار، برهن آباد، ارور (روهری) بایه، ملتان و غیره را تا سال (۹۶هـ = ۷۱۴ع) در عصر اموی، بقیادت فاتح بزرگ محمد بن قاسم بدست آوردند، و بعد از آن هم سرزمین سند تا قاصی ملتان و حدود پشاور در تحت امیری سلالاران اسلامی باقی ماند باینصورت مسلمانان در عقب جبهه افغانستان نیز فتوحات خود را دوام داده بودند، ولی طوریکه در بالا دیدید، مردم افغانستان از مرو و سیستان گرفته تا کابل و پشاور در مدت یکصد و اند سال بالشکرهای فاتح عرب مقاومت کردند، و این کوهسار همواره میدان نبرد و خونریزی بود، و وقتی که رتابل و کابلشاهان در زابل و کابل از فاتحان عرب شکست میخوردند، به عقب جبهه یعنی گردیز و پشاور و ویند پناه می بردند، و بعد از تجدید قواء باز بر کابل و زابل تاخته و ساخلوهای عرب رانا بود می ساختند، یک قرن باین

در آویخت، و او را بشکست، و بعد از تصفیه کابل و زابل باغنائیم عظیم بردگان بسیار بسیستان برگشت وی تا سال (۷۲هـ = ۶۹۲ع) و روزگار عبدالملک اموی درسیستان بامیری ماند، تا که در همین سال عبدالملک حجاج را به امیری خراسان گماشت، و حجاج از طرف خود امیه بن عبدالله را بسیستان فرستاد، وی بسال (۷۴هـ) بربست بتاخت و بارتبیل شاه زابل حرب کرد، و او را بدادن یکخروار زر، و دو میلیون درهم مجبور نمود، و هم شخصاً ازو سیصد هزار درهم بستد بسال (۷۵هـ = ۶۹۴ع) عبدالملک اموی، عبدالله را از امیری سیستان معزول داشت، و عوض وی موسی بن طلحه را فرستاد، ولی چون امور سیستان آشفته گردید، باز همان عبیدالله بن ابی بکره (عبیده بن بکره) که در امور سیستان بصیرتی داشت به نیمروز گماشته شد، وی بسال (۷۸هـ) سپاهی بزرگ به سپه سالاری حریش بن بسطام به سیستان آورد، و شهر زرنج را بگرفت، و از راه بیابان (بکوا) بربست و بلاد زابل و کابل بتاخت، ولی رتبیل این سپاه را از بین برد که جیش الفنا نامیده شد، و عبیدالله را بدادن (۷۰۰) هزار درهم مجبور کرد، و باوی صلح نمود (۷۹هـ). چون عبیدالله در ماتم این شکست در بست بمرد، بو بردعه پسر او بارتبیل در آویخت، و ازو (۷۰۰) هزار درهم بستد و بسیستان آمد. و از انطرف حجاج ده هزار سوار آراسته (جیش الطواغیس) را بامیری عبدالرحمن بن اشعث بسال (۸۰هـ = ۷۰۰م) برسیستان سوق کرد.

چون عبدالرحمن بسیستان رسید، همیان بن عدی سالار بزرگ خوارج با سپاه قوی در سیستان باوی حرب کرد، ولی همیان هزیمت یافت، عبدالرحمن بسی از سران خوارج را بکشت، و بعد ازان بر بست حمله آورد، و باز بارتبیل زابل حربی سخت کرد، و باغنائیم فراوان بسیستان باز آمد، چون عبدالرحمن را در سیستان و زابل و کابل و سند قدرتی بزرگ دست داد، باغی شد و بحرب حجاج بعراق رفت (۸۲هـ) ولی چون از انجا شکست خورد، پس به زرنج سیستان باز آمد، درینوقت حجاج، مهلب امیر خراسان شمالی را نامه کرد، و وی مفضل را بالشکر فراوان بسرکوبی عبدالرحمن گماشت، عبدالرحمن از سیستان به بست عقب نشست و لشکر مفضل تعقیبش کردند، و اندر میان بست و رخد حربی سخت کردند، که عبدالرحمن هزیمت یافت و بزابلستان به رتبیل پناه برد، ولی حجاج، عماره بن تمیم را برسولی نزد رتبیل فرستاد، و تمام تکالیف مالی را باو بیخشود با وعده دوستی دائمی، رتبیل عبدالرحمن و

گیرودار گذشت ، و مردم افغانستان درین مقاومت‌های عتیف ، بمردانگی از استقلال خود دفاع کردند ، ولی دین اسلام را هم بتدریج پذیرفتند . درین اوقات ولایت گندهارا از کابل تا پشاور و ویند کندر دریای سندو تکسیلا کانون مدنیت و صنعت گریکوبود یک بود، و معابد بزرگ بودائی و برهمنی اندرین سرزمین وجود داشت .

مآخذ: فتوح البلدان البلاذری - طبری - چچ نامه - تاریخ سیستان - الاصابه - افغانستان بیک نظر - جغرافیای تاریخی ایران - دائرة المعارف اسلامی - فتوحات عرب در آسیای میانه - خلافت از قلم میور - معجم الانساب زمباور - تاریخ یعقوبی - الکامل ابن اثیر - البلدان یعقوبی - زین الاخبار گردیزی - مجمل فصیحی - سی - یو - کی هیون تستگ - راجه ترنگینی کلپنه - تاریخ هند ایلیت - تاریخ افغانستان ۱-۲ - کتاب الهند - مروج الذهب - مادر زبان دری - طبقات ناصری - تاریخ سندنودی .

عصر عباسیان

(۱۳۲-۵۲۰هـ)

یکصد و سی سال دوره اسلامی خلافت راشد و امارت اموی با کشمکش و جنگ در افغانستان سپری شد ، و مردم این سرزمین اولاً مخالف بسط اقتدار سیاسی و لشکری دولت عربی بودند ، و ثانیاً در اختلاف بنی هاشم و بنی امیه ، طرفداران آل هاشم بودند ، و بعد از آنکه اسلام را قبول کردند ، و سلاح از دست گذاشتند ، همواره فرصت می طلبیدند ، تا خلافت را به بنی هاشم انتقال دهند ، و در ضمن این انقلاب ، استقلال و اقتدار خود را نیز باز قایم سازند .

چنانچه یکی از رجال معروف خراسان عبدالرحمن مشهور بابومسلم مروزی (متولد ۱۰۰هـ) بن بندادهرمزد از مردم ماخان سه فرسخی مرو ، پیشوای این دعوت گردید ، و بسال (۱۲۴هـ = ۷۴۱ع) بعمر ۲۳ سالگی بکوفه سفر و با امام ابراهیم عباسی در مکه دیدار کرد ، و مردم را به تأیید دعوت آل عباس بخواند ، بعد از بازگشت این سفر به (۱۲۹هـ = ۷۴۹ع) در ولایات شمالی افغانستان از مرو تا طخارستان مردم را بدور خود فراهم آورد ، و خلافت آل عباس را اعلان کرد ، و بیرق سیاه را که آیت این دعوت بود برافراخت ، و در لشکرگاه خود آتشی عظیم برافروخت ، و خوگرا بلقب «شهنشاه» نامید . حکمران اموی خراسان نصر بن سیار را بابومسلم مکا و حتی شدید روی داد ، و مروان اموی بسال (۱۳۱هـ = ۷۴۸ع) سر ابراهیم امام را در انبان چونه پیچیده و او را بکشت ، و برادرش عبدالله سفاح بکوفه بگریخت ،

ولی ابومسلم از خراسان پیش رفت ، و بالشکریان خراسانی بکوفه داخل گردید ، و بسال (۱۳۲هـ) در مسجد جامع کوفه خطبه را بنام عبدالله سفاح عباسی فرو خواند ، و انقراض دولت امویان را اعلان کرد ، و بعد از انجام این امر مهم و بنیادگذاری خلافت آل عباس به مرو بازگشت ، وی تا (۱۳۵هـ = ۷۵۲ع) خراسان را تنظیم داد ، و ماوراءالنهر را نیز تسخیر کرد ، و بسال (۱۳۶هـ) با جلال و جبروت شاهانه عازم مکه گردید ، ولی خلیفه منصور دوانیقی برادر سفاح از شخصیت عظیم ابومسلم بترسید ، و او را در سال (۱۳۷هـ - ۷۵۵م) بعمر ۳۷ سالگی بکشت و خراسان را اندر امپراطوری عباسیان نگه داشت ، ولی در همین سال کانون برافروخته ابومسلم یاز به اشتعال آمد ، و فیروز سنباد زردشتی از قریه اهروانه غرب هرات با صد هزار لشکر به خونخواهی بومسلم و تحصیل استقلال ، بر ضد عباسیان قیام کرد ، و بطرف غرب تازی و طبرستان پیش رفت ، خلیفه عباسی ، منصور ، جهورین مراد عجلی را بجنگ وی با قوای عظیم سوق کرد و سنباد اندرین نبرد گاه با شصت هزار پیروان خود کشته شد ، حرکت دیگر خراسانیان در سنه ۱۴۱هـ بقیادت برازنده در تحت شعار رایت سپید بود ، که خلیفه منصور پسر خود المهدی را بدفع آن گماشت ، و قوای برازنده را از بین برد و خودش را در میدان پیکار بکشت و این هزینهت روز دوشنبه ۷ ربیع الاول ۱۴۲هـ بود .

بسال (۱۴۴هـ = ۷۶۱ع) مردم بست و قندهار نیز بر خلاف منصور شورش کردند و با زهیر بن محمد ازدی حکمران سیستان جنگ سختی نمودند ، و باز در (۱۰۰هـ = ۷۶۷ع) استاد سیس هروی از بادغیس باتفاق حریف سیستانی برخاست ، خلیفه ۲۴ هزار لشکر را با خازم بن خزیمه بدفع او فرستاد ، زعمرو ، و ابی عون پسران قتیبه نیز بحکم خلیفه از طخارستان پرو تاختند و در حدود ۷۰ هزار پیروان سیس را بکشتند و خود او را اسیر گرفتند که در بغداد کشته شد و مرجیله دخترش را هارون بزنی گرفت ، که مادر مامون بود ، بسال (۱۵۱هـ) شهر زرنج نیز شورش کرد ، و مردم سیستان بقیادت پیشوایان محلی خود محمد بن شداد و آذرویه بن مرزبان زردشتی بر ضد خلیفه منصور جنگیدند ، و والی سیستان یزید بن منصور خلیفه را مغلوب کردند ، بعد ازین بسال (۱۶۱هـ = ۷۷۷م) مرد دیگری مشهور به مقنع بنام هاشم بن حکیم ازدی که کازه مرو برخاست ، و جماعتی را بنام سپید جامکان در هرات و بادغیس و مرو بدور خود فراهم آورد ، و به ماورای آمو گذشت ، و همدرانجا با ۳۰ هزار نفر

پیروان خود از طرف قوای عباسیان محو گردید ، (۱۶۳هـ) و هم در حدود (۱۶۰هـ ۷۷۶م) یوسف البرم در خراسان برخاست و در میمنه و مرغاب و پوشنج علم شورش افراشت ، ولی در جنگی بدست یزید بن مزید حکمدار خراسان اسیر گشت و در بغداد کشته شد .

در جبهه سیستان در عصر سفاح یکنفر بستی که بوعاصم نام داشت امیری سیستان را بدست گرفت ، از طرف دربار عباسی ، سلیمان کننی از خراسان آمد و بوعاصم را از بین برد ، و در بست هم با رتبیل جنگ کرده و او را بشکست (۱۳۸هـ ۷۷۵ع) ولی بازمردم سیستان بقیادت حصین بن رقاد بسال (۱۴۱هـ ۷۵۸ع) شورش کردند ، از طرف منصور عباسی اولا هنادی السری و بعد از آن در (۱۴۶هـ = ۷۶۳ع) خال المهدی یزید بن منصور بحکومت سیستان آمد ، ولی پس از چندی واپس باز رفت ، و عوض وی معن بن زایده بسال (۱۵۱هـ = ۷۶۸ع) بسیستان آمد و تارخج (وادی ارغنداب) پیش رفت ، و در جنگی که بارتبیل کرد ، داماد او را که (ماوند یا ماوید) نام داشت باسی هزار لشکرش اسیر گرفت و به بغداد فرستاد ، ولی بسال (۱۵۲هـ) مردم سیستان شکم معن را دریدند ، درینوقت شورش خوارج در سیستان شدت داشت و بسال (۱۵۹هـ = ۷۷۵ع) حمزه بن مالک از طرف خلیفه مهدی به سیستان آمد ، و نوح خارجی سیستانی را مستأصل کرد ، دیگر از وقایع مهمه سیستان امیری تمیم بن سعید است ، که از دربار مهدی بسال (۱۶۹هـ = ۷۸۵ع) بسیستان آمد ، و بر بست و رنج لشکر کشید ، و بارتبیل حرب کرد ، و برادر او را اسیر گرفت و بعراق فرستاد .

اما در عصر هارون الرشید از سال (۱۷۱هـ ۷۸۷ع) جعفر بن محمد طوسی و بعد از او عباس بن جعفر در سال (۱۷۳هـ) حکمرانان خراسان بودند ، و باز در سال (۱۷۴هـ) خالد الغطریف و بسال (۱۷۶هـ) حمزه بن مالک بامیری خراسان مقرر شدند ، و بسال (۱۷۷هـ) فضل بن یحیی برمکی بلخی از دربار بغداد حکمران خراسان شد ، و درینجا لشکری قوی را به نام لشکر خراسان تشکیل داد ، که عدد آن به نیم ملیون میرسید ، و نفوذ بزرگی را کسب کرد ، و بسال (۱۷۹هـ ۷۹۵ع) از خراسان به بغداد برگشت وی بقون مردم خراسان یکی از صنایع دربار عباسی گردید ، و همین خانواده معروف بر مکیان بلخی از اولاد یحیی بن خالد برمکی بودند ، که در عصر هارون الرشید دو نفر پسران او فضل و جعفر به وزیری دربار عباسی رسیدند ، ولی بالاخر در بار خلافت از نفوذ عظیم شان

بترسید ، و چون خراسانیان همواره برای تحصیل استقلال قیامها می کردند ، بنا بران هارون الرشید این خانواده بزرگ را که زمام اقتدار تمام دولت عباسی بکف گرفته بودند ، به کشتار عام مستأصل ساخت ، (۱۸۷هـ = ۸۰۳ع) .

بعد از امارت فضل برمکی ، علی بن عیسی بن ماهان بسال (۱۸۰هـ) و باز هرثمه بن اعین بسال (۱۹۱هـ) و عباس بن جعفر بسال (۱۹۳هـ) امیران خراسان بودند ، اما در سیستان به سال جلوس هارون شورش افتاد ، و کثیر بن سالم حکمران عربی به بغداد گریخت ، بعد از عثمان بن عماره سیستان را مطیع کرد ، و با رتبیل در رنج جنگ نمود ، و با بشر بن فرقد و حصین سیستانی که با سواران خود در بست و سیستان سر برداشته بودند ، جنگهای سخت کرد ، و بعد از بسال (۱۷۶هـ = ۷۹۲ع) داؤد بن بشر سیستانی امیر سیستان شد ، و دربار خلافت مجبور گشت ، برای فرو نشاندن نوایر فتن ، از لیاقت خود سیستانی کار بگیرد ، داؤد نخست حصین را از بین برد ، و سیستان را رام کرد ، ولی برای اینکه داؤد در نیمروز کسب نفوذ نماید ، بزودی او را موقوف داشتند ، و عوض وی بسال (۱۷۸هـ) یزید بن جریر بحکمرانی سیستان گماشته شد ، این شخص برزابل و کابل بتاخت ، و بعد از بسال (۱۸۲هـ) عیسی نام حکمران سیستان تا کابل پیش رفت .

دیگر از حوادث بسیار مهم این عصر اینست که بسال (۱۸۲هـ) در سیستان پهلوان ناموریکه امیر حمزه بن عبدالله سیستانی (از نسل زو طهماسب) باشد ظهور کرد ، این شخصیت تابع به پیروی رجال استقلال طلب سابق خراسان ، ولوله آزادی درین سرزمین افکند ، و عیسی بن علی حکمران هارون الرشید را براند ، و بر زنج تصرف جست ، و به تعقیب عیسی تا هرات و پوشنج پیش رفت ، ولی عیسی او را واپس به سیستان عقب راند ، حمزه در نیمروز قوای تازه دم فراهم آورد ، و باز بر نشاپور حمله کرد ، و جنگهای صعوبت نمود و بسال (۱۸۸هـ) بسیستان باز گشت ، چون ظهور این پهلوان نیروزی تزلزلی در بنیان اقتدار عباسیان افکند ، و باز خراسانیان و نیمروزیان صداهای فلک شکاف استقلال طلبی را بلند کردند ، بنا بران بسال (۱۹۳هـ = ۸۰۸ع) خود خلیفه هارون الرشید به خراسان آمد ، و حمزه باسی هزار لشکر جرار بطرف نشاپور حرکت کرد ، ولی چون در ربیع الاخر سال (۱۹۳هـ) خلیفه در طوس خراسان از جهان رفت ، حمزه با یازماندگان عزادار عباسیان جنگی نکرد ، و بسیستان

بازگشت ، و بطرف بلوچستان و سند مارش کرد ، و بقتوح زیاد نایل آمد ، و بسال (۹۹۹ھ = ۸۱۴ع) ازین سفر باز آمد ، و بسال (۲۱۳ھ) کشته شد ، در حالیکه داستان رادی و پهلوانی او تا قرن ها زبانزد مردم بود ، و بحیث پهلوان ملی شناخته میشد ، و به پیروی او حرب بن عبیده از بست خروج کرد ، وی از اهالی خاش سیستان بود ، و تا (۱۹۹ھ) با حکمداران عباسی نبردها کرد ، و کانون آزادیخواهی را گرم داشت ، و بعد از آن حکام عباسی بسیستان می آمدند ولی اقتدار حقیقی بدست آل ظاهر افتاده بود .

اما از خاندانهای مقتدر افغانستان که با ابومسلم خراسانی در تشکیل خلافت آل عباس همراهی کردند ، سوریان غور بودند ، که بقایای همان خاندان ماهوی سابق الذکراند ، ازین دودمان شنسب بن خرنک در اواخر امویان در جبال غورامارت داشت ، و پسرش امیر یولاد در حدود (۱۳۰ھ - ۷۴۷ع) بابومسلم در حرکات خراسان همتا بود ، که تفصیل آن در شرح حال غوریان داده خواهد شد .

ماخذ: طبری - البلاذری - تاریخ سیستان - طبقات ناصری - پنه خزانه - یعقوبی - تاریخ برامکه - البرامکه - انسکلوپیدی اسلامی - ابن اثیر - تروج الذهب - معجم الانساب - زین الاخبار گردیزی - افغانستان بعد از اسلام ج ۱ - الکامل ابن اثیر - مجمل فصیحی - ابن خلدون .

احوال اجتماعی و مدنی افغانستان در دوره اموی و عباسی

چنانچه در فصول گذشته خواندید ، در عصر خلفای راشدین و امویان مکرراً مردم خراسان از هرات و مرو و سیستان تا زابل و کابل و تخارستان بارها برخلاف بسط اقتدار سیاسی عربی شوریدند کابلشاهان برهمنی و رتأبله تا حدود (۱۸۰) سال بعد از هجرت نیز کابل و زابل مقاومت میکردند ، و اثر مدنیت بودائی و برهمنی در زابل ، زابل و تخارستان و بلخ باقی بود ، و در ناحیت های غرب مملکت افغانستان مانند سیستان و هرات و گوزگانان و مرو نیز آثار ثقافت زردشتی مشاهده میشد .

اما مقاومت مردم چه بودائی و چه زردشتی ، صعب و عنیف بود ، و مردم این کشور نمی خواستند ، ربقه اطاعت دیگران را بگردن کشند ، در امویان پیشوایان خراسان ، این مقاومت را رنگ اسلامی دادند ، یعنی که بر خلاف امپراطوری امویان بطرفد ، آل هاشم دست بسلاح

بردند ، و خراسان ماوای پناهندگان آل هاشم گردید . ولی این نکته را فراموش نباید کرد ، که این مقاومت اگر چه صبغه طرفداری هاشمیان را گرفت ، اما در حقیقت مبنی بر حس نهفته استقلال خواهی این مردم بود ، و دلیل آن اینست که همین مردم بنیان امپراطوری امویان را از ریشه بر آوردند ، و امپراطوری عباسیان هم بدست خراسانیان شالوده ریزی شد ، و بومسلم خراسانی ابراهیم امام و سفاح را بمنبر و تخت بغداد برد ، ولی چنانچه دیدیم ، شورشها و اضطرابات متمادی در خراسان فرو نشنست ، و خراسانیان همانطوریکه با امویان جنگیده بودند ، با آل عباس نیز نبرد کردند ، و پهلوانان ملی اندرین سرزمین برای تحصیل استقلال پیدا شدند ، و اگر نبرد های خراسانیان با امویان صرف مبنی بر طرفداری آل هاشم بودی ، هر آینه باید بعد از استقرار آل هاشم و عباسیان بغداد ، این نوایر خونین و جانگاہ فرو نشستی!

اما خراسانیان و مردم افغانستان مدتی بنام دفاع از ادیان قدیمه ، و زمانی بنام شعوبیه و وقتی بنام دوستداری آل هاشم ، و گاهی بنام خوارج و غیره يك مقصد را پیش می بردند ، که عبارت از تحصیل استقلال ، و اضمحلال سلطه اجنبی بود ، چنانچه بعد ها به ظهور آل طاهرو آل سامان و غیره فرمانروایان محلی ، این مقصد عظیم را بدست آوردند .

این نبرد دو صد ساله برای مردم افغانستان مفید بود ، باین معنی که دین اسلام را با روح جدید ترقی پسند آن قبول کردند ، ولی در نتیجه جهاد متوالی دارای حکومتهای محلی نیز شدند ، و ثقافت خراسانی را با روایات اسلامی و عربی بیامیختند ، و در آینده برای دفاع و نشر اسلام عناصر قوی و برگزیده بار آمدند ، در حالیکه ادیان گذشته شان فرسوده شده و پر از خرافات و اوهام بودند ، و در آن عصر استفاده از آن ممکن نبود .

در دو صد سال اول هجری دیانت اسلام جای دین زردشتی و بودائی و برهمنی را در افغانستان گرفت ، و زبان عربی نیز با رسم الخط خود ، در تمام افغانستان نشر گردید ، و تا دو نیم صد سال هم در قسمت های شرقی افغانستان زبان و رسم الخط سنسکریت (سرداو ناگری مخلوط) توأم با خط کوفی عربی موجود بود ، چنانچه قدیمترین کتیبه عربی که در وادی توجی (شرقی افغانستان) بدست آمده (جمادی الاولی ۲۴۳ھ = ۸۵۷ع) به عربی و سنسکریت است ، و اکنون بر سنگی در موزیم پشاور محفوظ است . در خراسان و هرات و سیستان نیز زبان پهلوی در همین وقت جای

خود را بزبان دری گذاشت ، و علوم اسلامی تفسیر ، حدیث ، رجال ، سیرنیز در افغانستان رواج یافت ، و مدارس بزرگ اسلامی در زرنج و بلخ و هرات و مرو و غیره بوجود آمد ، و علمای بزرگ و زهاد مشهور اسلامی مانند امام اعظم ابوحنیفه بن ثابت بن زوطی (شمال کابل) ابن المبارک مروزی و محمد بن کرام سیستانی مؤسس مذهب کرامی ، و ابراهیم بن طهمان محدث باستانی (هراتی) ، و ابواسحق ابراهیم بن یعقوب محدث جوزجانی ، و ابراهیم ادهم صوفی بلخی ، و ابوسلیمان موسی جوزجانی فقیه حنفی ، و ابراهیم بن رستم مروی از اصحاب ابوحنیفه ، و ابوداود سجستانی صاحب سنن معروف ، و ابوحاتم سهل بن محمد محدث سیستانی و ابوجعفر منجم بلخی ، و ابو قتیبه مورخ مروزی ، و بشار بن برد شاعر عربی تخارستانی ، و علی بن الجهم شاعر عربی خراسانی و غیره از مردم این سرزمین برآمدند ، و مدنیت و آداب و اصول اداره عجمی نیز بذریعه مردم خراسان مانند برمکیان و غیره بدربار خلافت عباسی نقل داده شد ، و کلمات زبان عربی به زبان دری مخلوط شده و زبان کنونی فارسی بوجود آمد ، و مدنیت مخلوط عربی و خراسانی درین سرزمین پیدا گردید ، و عربهای فاتح در شهرهای بزرگ مانند هراة و زرنج و بلخ و مرو و غیره بتعداد زیاد سکونت گزیدند . و ازینرو اختلاط نسل عربی (سامی) با نژاد آریائی افغانستان و نشر آداب و رسوم عربی درین سرزمین آغاز شد ، علاوه بر عربهای ساکن و شهر نشین ، عساکر مسلح عربی نیز بتعداد زیاد در خراسان بحرب و ضرب مشغول بودند ، چنانچه بقول ابن اثیر در تحت قوماندانی قتیبه در عصر اموی نه هزار اهل بصره ، و هفت هزار از قبیلۀ بکر ، و ده هزار از تمیم و چهار هزار از عبدقیس ، و ده هزار از ازد ، و هفت هزار کوفی بودند ، که جمله (۴۷) هزار لشکر عربی نژاد خالص ، و هفت هزار هم موالی در تحت قیادت حیان بنطی بودند . قتیبه همواره از مردم بومی نیز لشکری را می آراست ، چنانچه از مردم خراسان نیز ده تا بیست هزار نفر لشکر گرفته بود ، که باللشکر عربی خدمت میکرد . و ازین بر می آید ، که عساکر تحت السلاح دولت عربی در خراسان بیش از صد هزار نفر نبودند ، و همین عده لشکر فتوحات اسلامی را در ماوراءالنهر تا حدود چین توسیع میدادند .

در عصر اموی و عباسی فتوحات اسلامی باکثر بلاد هند و هند غربی رسید ، بنابراین اکثر پیداوار هند از قبیل ادویه و عقاقیر و منسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجارتي ملتان و دیبل و منصوره و وینهند و

ارور (رهري) و قندابیل (کنداوی) و قزدار (خضدار کنونی) و غیره شهرهای معمور طوران و وادی سند از کشمیر تا مصب دریای مهران (سند) براه زابل و سیستان و هراة بایران و عراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد و دمشق و غیره بطور تجارت برده میشدند ، و بقول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکرسپید) قزدار و مکران و طوران (بلوچستان کنونی) در تمام خراسان و عراق تجارت میشد ، و طوریکه البشاری مقدسی گوید کارخانهای بزرگ نوع اعلی و سفید دانه دار شکر در طوران بود . هکذا قوافل تجارتي پنجاب از راههای پشتونستان کنونی بکابل و غزنه و خراسان به بخارا و ماوراءالنهر نیز میگذشتند ، و از آنجا اموال چینی را بهیند انتقال میدادند ، از امتعه معروف تجارتي ، منسوجات ابریشمی خراسان و مرو بودند ، که قوافل آن بچین نیز می رفتند ، و بقول هید این تجارت در عصر عباسی وسعت تمام یافت که ظروف هندی و آهن خراسان و منسوجات رنگین کشمیر ، و عود و مشک و دارچینی از چین ، و عود و قرنفل و نارگیل و البسه نخی و فیل از هندوستان از راه افغانستان باراضی غربی کشور عربی برده میشدند چون باثر استقرار حکومت اسلامی در خراسان امنیت روی داد ، لہذا در بلاد سامانیان تجارت چین اندر زیادت شد ، و هم چون فتوحات سلطان محمود کشور وسیع هند را بممالک عربی وصل کرد ، لہذا اوضاع تجارتي تمام خراسان و ممالک آسیای وسطی پیشرفت نمایانی کرد .

ابوزید سیرافی گوید : که از هندوستان قوافل متواتر بخراسان و از آنجا بهیند می آیند ، راه این قوافل بزرگ : زابلستان است که از همین جا براه قزدار و گیزکان (قلات) و مکران میرفتند و براه شمال (کویت) و درة بولان و سیبی (سیوی) باسند تجارت میکردند . و منسوجات ساخت هرات بقول ابن اثیر شهرت بسزایی داشت چنانچه در زبان عربی تاجر البسه هروی را هراء میگفتند ، و مقریزی هنگامیکه از انواع منسوجات معروف مصری نام می برد ، در آن پارچهایی را بنام خراسانی نیز در ردیف نفایس زربفت و مخمل و غیره می شمارد و ازین پدیدمی آید : که صنعتگران عربی در مصر نیز انواع منسوجات خراسانی را بهمان نام و جنسیت تقلید میکردند .

بقول جوزجانی : بلهاری نیز از مراکز تجارتي هند بود ، که دران تجارهند و خراسان بودند ، و تجارت مشک آن مشهور بود همچنان جلوت و بلوت و لمغان و دینور و وینهند مراکز تجارتي هند و خراسان

بودند، که امتعه تجارتي شمير اول الذکر، نيشکرو گاوو گوسپندو از آخر الذکر مشک و گوهر و جامهای گرانبها بود .

اما خراسان بقول جوزجانی مولف حدود العالم سرزمینی بود آبادان و با نعمت و دارای معادن زر و سيم و جواهر ، و پيدايشگاه اسب و جامها و پیروزه و داروها و ابريشم و پنبه ، که مرکز بزرگ تجارتي آن نساپور بود ، اما امتعه مشهور پيداوار شهر های خراسان عبارت بود : از هرات کرباس و شير خشک و دوشاب ، از مالن مویز طایفی ، از کרוخ کشمش ، از مرو پنبه اعلی و جامهای قزین و سرکه ، از گوزگانان اسپان خوب و نمد و تنگ اسب وزیلو و پلاس ، از تالقان نبیدونمد ، از کندرم نمد ، از بلخ ترنج و نارنج و نيشکرو نیلوفر ، از تخارستان گوسفند و غله و میوه های گوناگون ، از سمگان (ایبک موجوده) نبید و میوه ، از بنجسیر (پنجشیر کنونی) سيم و نقره ، از غور پرده و زره و جوشن و اسلحه نیکو ، از سیستان فرشها وزیلو و خرما و انگوزه ، از بست (مرکز بزرگ تجارت هند) میوه های خشک و کرباس و صابون ، از درغش (زمیندور) زعفران ، از زبدخشان سيم وزرو بیجاده و لاجورد .

فون کریمر المانی گوید : که شمشیرهای شبرقان (شبورغان کنونی) در کشور عباسیان خیلی شهرت داشت ، و شمشیر های هندی (مهند) نیز ازین راه تجارت میشد . نمد و فروشات پشمی طالقان و قالین آنجا شهرتی داشت ، و از منسوجات گرم آن رداء و عباء مخصوصاً مستعمل بود .

شهر های معظم که در خراسان و سیستان و زابل مراکز تجارت بودند بر ترقی زراعت و تجارت و صنعت این سرزمین دلالت دارند . تاجاییکه از اوراق تاریخ مستفاد میشود : دولت اموی و آل عباس بغداد ، عایدات ذیل را بصور خراج - جزیه - زکاة - خمس غنایم و عشور و عایدات زمین های دولتی ، ازین سرزمین ها داشت :

بقول جهیشیاری و ابن خلدون :

از خراسان : (۲۸،۰۰۰،۰۰۰) درهم (۲،۰۰۰) قطعه نقره (۴،۰۰۰) ستور (۱،۰۰۰) غلام (۲۰،۰۰۰) لباس (۳۰،۰۰۰) رطل هلیله .

از سیستان : (۴،۰۰۰،۰۰۰) درهم (۳۰۰) لباس (۲۰) هزار رطل فانید (شکر سپید)

از طوران و مکران : (۴۰۰،۰۰۰) درهم .

اما بقول قدامه بن جعفر در حالت صلح عایدات دولت عباسی چنین بود :

از خراسان : (۳۷،۰۰۰،۰۰۰) درهم
از سیستان : (۱،۰۰۰،۰۰۰) درهم
از طوران و مکران : (۱،۰۰۰،۰۰۰) درهم .
اما مولف تاریخ سیستان ، عمل سیستان را پس از اسلام بقزار صلح قدیم چنین مینویسد :

از کورتهای سیستان : بست - رخد - کابل - زابل - نوزاد - زمیندور اسفزار - خجستان : الف الف درهم (یک میلیون)
عمل خراسان تا غایت حد اسلام در حدود ۲۰۰ هـ : سی و هشت میلیون درهم باز همین مولف در شرح خراج سیستان گوید : که تمام مالیات سیستان (۵،۳۹۷،۰۰۰) در همست ، که از آن جمله (۸۵،۰۰۰) درهم عایدات خالصه و جزیه و باقی (۵،۳۱۲،۰۰۰) درهم انواع خراجست .

اما ابن خردادبه در حدود (۲۳۲ هـ) از روی اسناد معتبر رسمی معلومات مهمی را فراهم آورده ، که سازمان اداری و مالیاتی خلافت همان بوده ، که قبل از اسلام در خراسان رواج داشت . یول طلا دینار بود ، که ۴،۲۵ طلا داشت ، و پول نقره درهم بود که ۲،۹۷ نقره داشت ، در مالیات جنسی کیلی معمول بود ، که کر (بضمه اول) میگفتند معادل ۶ خروار .

ابن خردادبه به درآمد سرزمین های شرقی خلافت را چنین مینگارند :
سیستان : (۶،۷۷۶،۰۰۰) درهم .
رخج و زابلستان و زمیندور تا تخارستان : (۱۴۷،۰۰۰) درهم .
سرخس : (۳۰۷،۴۰۰) درهم .
مرو شاهجان : (۱،۱۴۷،۰۰۰) درهم .

مرو رود : (۴۲۰،۴۰۰) درهم .
بادغیس : (۴۴۰،۰۰۰) درهم .
هرات و اسفزار و کنج رستاق : (۱،۱۵۹،۰۰۰) درهم .
پوشنگ : (۵۵۹،۳۵۰) درهم .

طالقان بین مرو و رود و بلخ (۲۱،۳۰۰) درهم
غرجستان میان هرات و مرو رود و غزنه (۱۰۰،۰۰۰) درهم و دوهزار گوسپند .

نواحی تخارستان بین بلخ و جیحون : زم (۱،۰۶،۶۰۰) درهم .
فاریاب (۵۵،۰۰۰) درهم - قبروغن (فته غن؟) ۴،۰۰۰ درهم .
گوزگانان (۱۵۴،۰۰۰) درهم - بونده ۲۰۰۰ درهم - برمخان و بنجار ۲۰۶،۵۰۰ -

ختلان و بلخ و کوهستان آن (۱۹۳,۳۰۰) درهم - مندجان ۲۰۰۰ درهم
 خلم (۱۲,۳۰۰) درهم روب و سمنگان (۱۲,۶۰۰) درهم .
 بامیان (۵,۰۰۰) درهم ، کابل: (۲,۰۰۰,۵۰۰) درهم نقد و دو هزار کنیز
 بقیمت شش صد هزار درهم . ریوشاران ۱۰,۰۰۰ درهم

مکران (۱,۰۰۰,۰۰۰) درهم، شغنان (۴۰,۰۰۰) درهم و خان (۲۰,۰۰۰) درهم ، کست (خوست) (۱۰,۰۰۰) درهم ، اخرون (۳۲,۰۰۰) درهم .
 درین عایدات مبالغی که از جزیه بدست می آید ، از اهل ذمه و ارباب
 ادیان دیگر سماوی غیر از اسلام گرفته میشد، و بقول امام ابو یوسف در
 خراسان فی نفر سه دینار معین بود ، که فقراء و نیازمندان از آن مستثنی
 بودند ، و این مبلغ در عصر عبدالملک اموی مقرر شده بود . اما در قسم
 خراج بقول مقریزی در عصر اموی از یکجریب تا کستان ده درهم و از
 نخلستان هشت درهم و از نیشکر زارشش درهم ، و از میوه زارینج درهم و
 از گندم زار چاردرهم و از زمین جود و درهم اخذ میشد .

حالا ما از مطالعات تاریخی فوق یک نتیجه میکشیم ، مجموعه عواید مالی دولت
 عربی از اراضی خراسان از نشاپور تا مجاری سند و از جیحون تا بحیره عرب
 بقول قدامه و مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان در حدود ۴۴ میلیون درهم ، و بقول
 جهشیاری و ابن خلدون در حدود ۴۵ میلیون ، و بقول ابن خرداد به در حدود ۴۵
 میلیون درهم بود ، و اگر بقول مقریزی وزن هرده درهم را ۶ تا ۷ مثقال نقره
 بشماریم ، و هر مثقال (۵) افغانی بهاد داشته باشد ، مجموعاً در حدود ۲۲۵
 میلیون افغانی خواهد بود .

راجع به درآمد مالی دولتهای عربی معلومات متفرق در دست است ، اما
 از مصارف آن اطلاعی نداریم . تنها مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان ، فهرست
 دقیقی از مصارف دولت در سیستان داده است ، که میتوان از آن انواع
 و اندازه مصارف حکومت را در آن عصر فهمید ، و ما آنرا می آوریم : تافی
 الحمله موازنه کوچکی از عواید و مصارف دولتی در یکی از ولایات حکومت
 عربی بر اساس بودجه های مروجه عصر حاضر بدست آید:

مؤلف مذکور عمل خراج سیستان را در حدود (۵,۳۹۷,۰۰۰) درهم

بقلم داده و مصارف آنرا چنین شرح میدهد :

زده‌اند ، که نمونه‌های آن موجود است . و هم ابو مسلم خراسانی در حدود (۱۳۳هـ) در مرو بنام ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم سکه زده که تاکنون موجود است .

بافتوحات لشکر اسلامی طبعاً مسکوکات دولت عربی در تمام ممالک مفتوحه رواج یافته است و طوریکه مقریزی شرح میدهد ، در عصر اسلامی حضرت عمر فاروق اولین بار مسکوکاتی را به پیروی صورت و شکل و وزن دراهم کسروی (ساسانی) نشر کرد ، و بران لاله‌الاله وحده و محمد رسول‌الله را نوشت ، وزن این دراهم هرده درهم شش مثقال نقره بود ، و حضرت عثمان بران الله اکبر را نوشت ، در عصر امیر معاویه ، زیاد بن ابوسفیان در بصره و کوفه دراهمی را رواج داد که هرده درهم آن هفت مثقال نقره وزن داشت ، و سکه‌یی که در دمشق از طرف امیر معاویه ضرب گردیده ، شکل انسانی داشت که در گردن وی شمشیر حمایل بود در عصر اموی مصعب بن زبیر نیز در عراق بر اساس دراهم اموی سکه زد ، و عبدالملک اموی نیز بذریعه حجاج در عراق دراهم مصوری را بوزن هر درهم شش دانگ (دوانیق) رواج داد ، و بران قل‌هو الله احد نیز نوشت . بعد از ۲۰۰ هـ در خراسان سلسله های شاهان داخلی اینجا بوجود آمدند ، و هر یکی از شاهان خراسان مانند طاهریان و سامانیان و صفاریان و غزنویان که معاصر خلفای عباسی بودند ، در نشاپور - طوس - هرات - زرنج - بست - غزنه - بخارا - سمرقند - مرو - بلخ - ری - و دیگر بلاد ممالک خود دارالضرب داشته و مسکوکات طلائی و نقره در رسم الخط کوفی رواج داده بودند ، که نام شاه و خلیفه هر دو بران ضرب میشد ، برخی از مسکوکات سلطان محمود بر رسم الخط سنسکریت هم ضرب شده است ، و شاید این مسکوکات در بلاد مفتوحه محمودی در هند ضرب شده باشد .

بقول اصطخری وابن حوقل از مسکوکات رایج در سمت شرقی افغانستان تا مجاری سند سکه‌یی بود بنام قنهری یا قنهریات (گندهاری) که منسوب بوده به (گندهارا) سرزمین بین کابل و راولپندی ، و از ملتان حکمرانان اسمعیلیه و لودیه ضرب کرده بودند . مساوی پنج درهم عراقی ، و كذلك مسکوک خالص طلائی مساوی ۳ درهم هندی بود . قراریکه مقدسی اشاره میکند ، معیار وزن «من» در منصوژه و ملتان و قندهار و طوران مساوی من مکی بود ، و پیمانۀ دیگر را «کیجی» میگفتند ، مساوی (۴۰) من که در کیج و طوران رواج داشت .

اما تقسیمات سیاسی مملکت اموی این بود : که تمام اراضی مفتوحه خراسان و ماوراءالنهر تا کابل و پنجاب و سند مربوط ولایت عراق عجم بودند ، و از طرف والی عراق دونفر عامل فرستاده میشدند که مرکز یکی مرو بود برای خراسان ، و دیگری هم برای اراضی کابل و پنجاب و سند گماشته میشد ولی این تقسیمات در دوره عباسی با وسعت فتوحات اسلامی در افغانستان تغییر کرد ، و بر چند ولایت مهم و اساسی دیگر تقسیم شد :

اولا ولایت خراسان که از مرو و هرات تا بلخ و طخارستان وسعت داشت (رجوع به نقشه خراسان ۳۹) .

دوم ولایت سجستان که وسعت آن تا کابل میرسید . سوم طوران تا مکران و مجاری سند که درین ولایات نظام مالی و دفاتر اخذ مالیات با اصطلاحات خاص اداری آنوقت وجود داشت و خوارزمی شرح مفیدی راجع به آن نوشته است ، و خراج اراضی را هم بیکی از سه صورت :

اول محاسبه (نقدی یا جنسی) دوم مقاسمه (مالیه بر پیداوار) و سوم مقاطعه (مالیه‌ایکه بین حکومت و جاگیردار تعیین میشد) بحکومت میدادند ، و دو اوین خراج (مالیات) و برید (پوسته) و جیوش (عسکر) و نفقات و رسایل (مکاتبات) و صدقات و مصادرات و اوقاف و رواتب (تنخواه) شرطه (پولیس) قضا (عدلیه) و غیره در تمام ولایات و بلاد وجود داشت ، و بقول ابن خلدون کاتب عهده مهمی داشت که در نزد حکمداران عربی صاحب السرو معتمد خاص بود ، و چندین نفر را در یک وقت بدین کار می‌گماشتند ، فرامین و اسناد رسمی تماماً از طرف کاتبان نوشته و فرستاده میشد ، و کاریکه امروز وزیر و سکرتری دارد ، در آنوقت به کاتبان محول بود ، بعد از کاتب حاجب تقریباً وظایف وزیر دربار کنونی را داشت ، که اکثر امور بذریعه حاجب اجرا شدی ، و عساکریکه از طرف دیوان الجند یا دیوان الجیش اداره میشدند ، عموماً به صنوف الفرسان (سوار) الرجاله (پیاده) تقسیم شده و با سلاح شمشیر و زره و خود و نیزه و تیرو کمان و منجنیق و دبابه و ضبور (نوعی از تانک) مسلح بودند . لباس عساکرشان قمیص و تنبان کوتاه و چپلی (مثل لباس افغانان کوهسار) بود و دستهای جیوش بر پنج قسم بودند : اول قلب که در آن قاید عمومی بودی . دوم طرف راست (میمنه) سوم طرف چپ (میسره) چهارم طرف پیش (کتیبه یا مقدمه) از سواران غالب . پنجم بعد از جیش ساقه قرار داشت و قایدان بزرگ لشکری هم غالباً عرب بودند .

بخش سوم
دوره مستقل اسلامی
طاهریان
(۲۰۵-۲۰۹هـ)

سر سلسله این دودمان طاهر فرزند حسین بن مصعب بن رزیک بن ماهان است که یکی از خاندانهای مقتدر پوشنگ (زنده جان امروز غرب هرات) اند، مصعب بن رزیک از مشاهیر بلاغت و ادب بود که در عصر عباسیان شغل حکومت پوشنج داشت، و بعد از وحسین پسر او در حدود (۱۸۰هـ-۷۹۶ع) بحکومت پوشنج منصوب بود، حسین که در پوشنج بسال (۱۵۹هـ) بدنیا آمده بود، و ازدربار آل عباس حکمرانی شام و بغداد نیز داشت، در (۱۹۹هـ) بمرد، و طاهر فرزند او یکی از دلوران و آزادی خواهان خراسان بار آمد، و بدست وی اساس اولین حکومت ملی در خراسان اسلامی گذاشته شد، و آمال گذشتگان فداکار راه استقلال که مدت دوصد سال برای این مقصد بزرگ کوشیده بودند بهمت این راد مرد تحقق پیدا کرد باین تفصیل:

بعد از درگذشت هارون الرشید بین فرزندانش امین و مأمون اختلاف پیدا آمد و امین که در بغداد خلیفه شده بود، علی بن ماهان را با (۶۰ هزار لشکر بجنک برادر فرستاد (۱۹۸هـ) ولی مأمون که در خراسان بود، چهار لشکر خراسانی را به قیادت همین طاهر پوشنجی ارسال کرد، و علی سردار لشکر بغداد بدست طاهر کشته و لشکریان امین شکسته شدند. طاهر بر بغداد بتاخت و سرامین را بیرید، و مأمون را بر تخت بغداد نشاند و شوکتی عظیم بدست آورد، که در ازای این خدمات او را به حکومت شام و شحنگی بغداد و بعد از آن بحکمرانی خراسان و لقب ذوالیمنین ملقب گردید. (۱۹۹هـ-۸۱۴م)

طاهر بعد از وصول بخراسان اولادرتوحیداداره و استقرار مرکزیت خراسان کوشید و در مدت دوسه سال کرمان-سیستان-هرات-نشاپور-مرو-جوزجان-بلخ-طخارستان را بمركز خود وصل کرد، و تا (۲۰۵هـ-۸۲۰ع) ازین فتوحات مهم فارغ گشت و نقشه استقلال را طرح نمود، و بخراسانیان داستان فرکهن را یاد آوری کرد، بعد از آنکه از تمرکز ولایات مطمئن شد و مردم خراسان را بدور خود فراهم آورد، روز جمعه ۲۴ جمادی الاخری سنه (۲۰۷هـ-۸۲۲ع) بود که طاهر اعلان

اما نظام قضا:

در عصر اموی چنین بود: که علما و صلحای صحابه و تابعین از حضرت خلیفه و یا از طرف حکمرانان ولایات بحیث قاضی در مراکز و بلاد مهمه مقرر میشدند، و این قضات بر حسب قرآن و سنت و اجماع و قیاس یعنی ادله اربعه حل منازعات مردم را میکردند، و در اجتهاد خود آزاد و در تنفیذ احکام شریعت از تاثیر سیاست امراء مستقل بودند و بقول خلیفه عمر بن عبدالعزیز (رض) صفات خمسہ (علم-بی طعمی-حلم-اقتداء بائمه و مشارکت با اهل علم و رای) را داشتند و برسجل های مدون فیصلهای قضا را می نوشتند، و برخی از قضات تنخواه را از حکومت نمیگرفتند و آنهایی که میگرفتند سالیانه تا هزار دینار و ماهوار تا ده دینار میرسید، کذلک محتسبان شرعی برای امر معروف و نهی منکر و نگرانی اکیال و اوزان و معاملات بازار و تبلیغ احکام دینی مقرر بودند و مخصوصاً علمای عربی و صلحای امت برای تبلیغ دین اسلام بممالک مفتوحه خراسان و مضافات آن می آمدند، چنانچه در حدود (۴۷هـ) ربیع الحارثی حکمران عرب در سیستان و زابلستان بمدد حسن بصری (عالم بزرگ عصر) قوانین اسلامی را نفاذ داده بود.

ماخذ: حدود العالم - تاریخ الاسلام السیاسی ۳ جلد عربی - البشاری اصطخری - فتوح البلاذری - کتاب الوزراء و الكتاب - مقدمه ابن خلدون سفر نامه سیرافی - تاریخ تجارت عصر اموی - ابن حوقل - حضارة الاسلام کتاب الخراج ابن قدامه - کتاب الهند والسند - مختصر تاریخ عرب امیر علی - فتوحات عرب در آسیای میانه - الکامل ابن الیر - تاریخ ادبیات فارسی از صفا - الفهرست ابن ندیم - کتیبه های موزیم پشاور - تاریخ سیستان - تاریخ تمدن ایران ساسانی از نفیسی - کتاب الخراج امام ابویوسف - تهذیب مشرق در عصر خلفاء (اردو) معجم الانساب زمباور - طبقات ناصری - مفاتیح العلوم - تاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زید آن تهذیب و تمدن اسلامی ۳ جلد اردو - نقود الاسلامیه مقریزی - مشرق در تحت اداره خلافت - تاریخ عرب از هتی - تاریخ تمدن عرب از گوستاولوبون.

استقلال خراسان بداد ، و در خطبه جمعه نام مأمون را ذکر نکرد . این روز تاریخی در تاریخ خراسان اولین روزیست که مساعی دو قرن این مردم در راه تحصیل آزادی بار داد ، و نخستین اساس حکومت ملی در خراسان بدست طاهر فوشنجی گذاشته شد . اما بدبختانه طاهر رادمرد دلاور و آزادیخواه ، در همین شب از جهان درگذشت ، و پسر او طلحه که مرد دانشمندی بودو از طرف پدر امیری سیستان داشت برمسند استقلال پدری نشست و شش سال بعدالت و مردم پروری حکم راند ، و دربار خلافت بغداد نیز حکومت او را برسمیت شناخت ، و از هیجان مردم استقلال طلب خراسان بترسید . طلحه در سنه (۲۱۳هـ-۸۲۸ع) در سیستان با حمزه خارجی در آویخت ، اما در همین سال این امیر فاضل و متدین و عادل درگذشت ، و برادرش عبدالله بن طاهر (متولد ۱۸۲هـ) که مدتی درشام و مصر حکمران و بعد از آن از طرف دربار بغداد برخلاف بابک خرمی در پارس جنگ میکرد امیر گشت ، و در بار بغداد او رارسا بامارت خراسان بشناخت ، روابط عبدالله بادربار بغداد خیلی صمیمانه بود و همواره با دشمنان بزرگ خلافت میجنگید ، وعناصر خطرناک دولت عربی را مقهور میکرد . چنانچه در (۸۳۴هـ-۲۱۹ع) امام زاده محمد بن قاسم را در طالقان اسیر کرده و بنزد خلیفه فرستاد ، و در (۸۳۵هـ-۲۲۴ع) مازیار بن قارن حکمران طبرستان را بطرفداری خلافت بشکست ، و حکمداران او در سیستان چندین بار شورشهای آن ولایت را فرو نشانند . عبدالله مدت ۱۷ سال بر تمام خراسان و حصص غربی افغانستان حکم راند و بسال (۸۴۴هـ-۲۳۰ع) از جهان رفت ، وی نیز شاه ادیب و عمران پسند و عالمی بود و در ایام او بسال (۸۳۸هـ-۲۲۴ع) در خراسان زلزله مدهش و درسیستان بسال (۸۳۵هـ-۲۲۰ع) خشکسالی صعب روی داده بود و آب هیرمند خشک شده بود .

بعد از عبدالله پسرش طاهر دوم تا مدت ۱۸ سال حکم راند در زمان اوقیام مردم سیستان بقیادت صالح بن نصر و یعقوب لیث روی داد ، و شالوده امارت آل صفار ریخته شد ، بدین معنی که از طرف طاهر ابراهیم بن حنین حکمران سیستان بود ، ابراهیم پسرناهل خود احمد نامی را بر بست والی گردانید ، احمد باعثمان بن نصر واحد بستی و بشار بستی که از صناید آن ولایت بودند در آویخت ، و مردم بست و سیستان از طاهریان روی برتافتند و در (۲۳۸هـ) در بست باصالح بیعت کردند ، و درین بحران و فتور یعقوب لیث صفاری قوت گرفت و در (۸۶۰هـ-۲۴۶ع)

سیستان را از حوزه اقتدار طاهر بیرون کشید و خود طاهر در (۸۶۲هـ-۲۴۸ع) از جهان رفت .

محمد پسر و جانشین طاهر دوم شخصی بی کفایت و عیاش و تنبل بود ، و یعقوب لیث صفاری از سیستان برو چیره شد ، و او را در (۸۷۲هـ-۲۵۹ع) بزندان افگند ازین خاندان ابراهیم بن محمد بن طلحه بن عبدالله بن طاهر تا ۲۶۸هـ در مرو بود ، که در ۲۷۸ خجستانی او را بشکست و احمد بن محمد در ۲۶۷هـ در خوارزم و طاهر سوم بن محمد درنشاپور از ۲۵۹ تا ۲۸۲هـ حکمران بود ، ولی ۵ نفر شاهان این سلسله فقط برافغانستان غربی و شمالی دست داشتند ، و در ولایات جنوبی و شرقی افغانستان رتیبیلان و کابلشاهان سلطنت میکردند . دودمان طاهریان با مرکز خلافت بغداد روابط دوستانه را حفظ میکردند و زبان درباری و ادبی شان عربی بود ، و برخلاف بقایای دین زردشتی درافغانستان سعی میکردند ، چنانچه در (۸۲۸هـ-۲۱۳ع) عبدالله کتب زردشتی را بسوخت . اینک لست طاهریان افغانستان:

- * ۱- طاهر بن حسین فوشنجی (۲۰۵-۲۰۷هـ)
- * ۲- طلحه بن طاهر (۲۰۷-۲۱۳هـ)
- * ۳- عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰هـ)
- * ۴- طاهر دوم بن عبدالله (۲۳۰-۲۴۸هـ)
- ۵- محمد بن طاهر دوم (۲۴۸-۲۵۹هـ)
- ۶- طاهر سوم مجهد (۲۹۵هـ)

شجره تمام خاندان طاهریان مقابل این صفحه است نمبر ۴۰
 مأخذ: طبری - زین الاخبار - تاریخ سیستان - روضة الصفا - ابن اثیر - طبقات ناصری - تاریخ ایران دوره طاهریان - طبقات سلاطین اسلام - معجم الانساب زمباور - تاریخ ادبیات ایران از دکتور صفا - تاریخ اجتماعی ایران - تاریخ ادبیات فارسی از سعید نفیسی .
 * علامت اینست که مسکوک این پادشاه موجود است

صفاریان

(۲۴۷-۵۳۹۳)

در عصر امویان و عباسیان سیستان همواره مرکز هیجانهای سیاسی بود و فرقه‌خارجیان مخصوصاً درین ولایت مرکز گرفته بودند و جمعیت عیاران (اهل فتون) که جمعیتی بود نظیر پارتنی های سیاسی و اجتماعی امروزه نیز در سیستان قوت یافتند ، ازین جمعیت يك مرد سیستانی که یعقوب فرزند لیث رویگر باشد ، و در قریه قرنین سیستان متولد شده بود برآمد ، و با برادر خود عمرو لیث بن خدمت صالح بن نصر حکمران سیستان پیوست و برتبه سیه سالاری درهم بن نصر (بقول ابن خلکان درهم بن حسین زعیم مطوعه) که از طرف صالح حکمدار سیستان بود رسید ، یعقوب مرد دلبر و داعیه طلبی بود و میخواست حکومت مقتدری را در خراسان و سیستان تشکیل دهد زیرا درین وقت طاهریان ضعیف شده بودند ، و توان مقاومت را با خلافت مقتدر بغداد نداشتند . همان بود که یعقوب بسال (۲۴۷-۸۶۱ع) روز دوشنبه ۲۵ محرم بمدد عیاران سلحشور خود درهم نصر و خوارج را هزیمت داد ، و از مردم سیستان بیعت ستد ، صالح از زاول شاه رتبیل مدد خواست ، ولی یعقوب رتبیل را بکشت و بست را تصرف کرد ، درین جنگ شش هزار نفر کشته شدند و سی هزار اسیر و بسی از پیلان و اموال غنیمت بدست یعقوب افتاد . صالح بن نصر به والشتان (شمال قندهار) عقب نشست و بزابل پناه برد ، ولی عاقبت بدست یعقوب افتاد و در زندان کشته شد . درین نبرد برادر و اقارب رتبیل بطور اسیر بسیستان آورده شدند (۲۵۱-۸۶۵ع) و نیز در همین سال عمار خارجی را در نیشک سیستان قلع نموده و در (۲۵۲هـ) صالح بن حجر عمو زاده رتبیل در کوهز (کوهک) رخج عاصی شد ، یعقوب او را تا (۲۵۳هـ) بکشت و در همین سال والشتان وزمین داور و بست را نیز تصفیه کرد ، و امیرتکین آباد (نزدیک قندهار کنونی) را بزد ، و بعد از آن در هرات با حکمران طاهریان در آویخت و هرات را نیز بگرفت ، و در حدود (۲۵۴هـ) کرمان را نیز بدست آورد ، و در سال (۲۵۷هـ) باز با پسر رتبیل که از زندان بست گریخته بود ، در رخج جنگ کرد ، ولی پسر رتبیل بکابل گریخت ، تا که بسال (۲۵۸هـ) یعقوب

۱۱۶

رخج وزابل و پنجوای (قندهار) و غزنه و کابل را بگرفت و بر قلعه گردیز که در تصرف ابومنصور اقلح بن محمد بن خاقان لویکی بود حمله کرد ، اقلح سالی ده هزار درم خراج قبول کرد ، و یعقوب از انجا بامیان و تخارستان و بلخ را بکشود و کابلشاه را قهر کرد و پیروزوند . (حدود قندهار) و بست را کشوده بسیستان آمد . و از سکه یی که به (۲۶۰هـ-۸۷۲ع) در بنج هیر (پنجشیر کنونی شمال کابل) زده معلوم میشود که کابلستان را تماماً تسخیر کرده بود .

یعقوب بسال (۲۵۹هـ) جهت سرکوبی عبدالرحمن خارجی به کרוخ هرات رفت و آن ولایت را تصفیه کرد ، در همین سال عبدالله بن محمد بن صالح سگری (اکنون هم ساگری نام طایفه افغانیست در حدود سیستان) بر خلاف یعقوب در سیستان برخاست ، ولی از دست یعقوب شکست خورد و به نیشاپور نزد آل طاهر گریخت ، یعقوب او را تعقیب کرد ، آل طاهر و سگری را از بین برد (۲۵۹هـ تا ۲۶۳هـ) و طوریکه ابن خلکان گوید : تمام ملوک اطراف از قبیل ملک ملتان ، ملک رخج ملک طبسین ، ملک زابلستان ، ملک سند و مکران را مطیع نمود .

بعد ازین یعقوب در فارس جنگها نمود ، و روز دوشنبه ۱۴ اشوال (۲۶۵-۸۷۸ع) بعد از شاهی ۱۷ سال بمرض قولنج از جهان رفت . در دوره اسلامی ، یعقوب اولین حکمران عادل و بخشاینده مقتدری بود که تمام مملکت افغانستان را از دریای آمو تا سیستان و مکران و از بادغیس و مرو و هرات تا کابل و گردیز و زابلستان بگرفت و در تنظیم جیوش و تسلیحات و آبادانی خزاین جهد نمود ، چنانچه مسعودی وی را از بزرگترین شاهان جهان شمرده و فصل مشبعی را در حسن سیاست و تدبیر او نویسد و گوید : که در لشکر او پنج هزار اشتر بختی و ده هزار استر صفاری بودی ، و بعد از مرگ وی در خزانه سیستان پنجاه میلیون درهم و هشتاد میلیون دینار وجود داشت ، وی بنژاد عجمی خود مباحث میکرد و در نامه منظومیکه به المعتمد خلیفه بغداد فرستاد ، به دودمان عباسیان بغداد اخطار داد ، که ازین کشور براینند ، والا به نیروی شمشیر و قلم کشیده خواهند شد .

خلاصه بعد از مرگ یعقوب ، عمرو لیث برادرش جانشین او شد ، دربار خلافت هم او را به پادشاهی خراسان و سیستان و فارس و کرمان و هند و سند و ماوراءالنهر بشناخت و روابط سیاسی او با عباسیان در اوایل دوستانه بود ، ولی بعد از مدت کمی المعتمد خلیفه عزل او را اعلان

زابلستان فرستاد ، و بسال (۲۹۷هـ ۹۰۹ع) تابست و رنج (رخد) و کابل مال ستد ، و به سال (۲۹۸هـ) در بست به نام خود سکه زد . ولی لیث عاقبت بسال (۲۹۸هـ ۹۱۰ع) در جنگی بدست سبکری که از طرف خلیفه المقتدر تقویه شده بود گرفتار آمد و به بغداد زندانی شد ، و مردم سیستان ازین خاندان علی یا ابوعلی محمد بن محمد بن لیث اول را در سال (۲۹۸هـ) بیعت کردند و تا بست و غزنه و کابل نیز خطبه بنام او خواندند ، ولی محمد از دست حکمران سامانی سیستان شکست خورد ، و به بست رفت اما که لشکریان احمد بن اسمعیل سامانی او را بسال (۲۹۸هـ) در رنج گرفتار ساختند ، و به بست آوردند و او را با سبکری مذکور به بغداد فرستادند ، و در آخر همین سال خطبه سیستان بر آل سامان خوانده و خاندان صفاریان منقطع شد .

اما در سال (۲۹۹هـ) مردم سیستان بر منصور اسحق حکمران سامانی شوریده و ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو لیث طفل ده ساله خاندان صفاری را کشیده ، بقیادت مولی سندی که از مولی صفاریان بود ، حکمران سامانی را بگرفتند ، و بمدد عیاران سیستان بنام ابو حفص مذکور خطبه خواندند . ولی در بارسامانی حسین بن علی مروزی را به سیستان فرستاد و بازو منصور جیهانی وزیر سامانیان ، سیستان را تا زمیندور و زابلستان تصفیه کرد (۳۰۳هـ ۹۱۵ع) بدینطور امرای دربار سامانی تاریخ و وادی ارغنداب بدست آوردند ، و بقایای زمامداران سابق (طرابیل شاید مصحف رتایل باشد) را از زابلستان برانداختند ، بسال (۳۱۰هـ ۹۲۲ع) احمد بن قدام و عزیز بن عبدالله برسیستان امیر بودند ، که باز مردم سیستان در (۳۱۱هـ) بشوریدند و امیر ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث را از خاندان صفاریان بیرون آورده و بامیری سیستان بنشانند و در رخد هم خطبه بنام او خوانده شد ، از طرف او حکم حکمران رنج و محمد به بست گماشته شد ، و مملکت را تا رنج و حدود هرات بدست آورد ، و تا سال (۳۵۲هـ ۹۶۳ع) باستقلال حکم راند ، و مردی پسندیده اخلاق و مدبر بود ، ایام حکومت او تا چهل سال در سیستان بخوبی گذشت و عاقبت بسال (۳۵۲هـ) در سیستان کشته شد . و بعد از وی امیر خلف بانو پسرش بجایش نشست ولی او را بر امارت سیستان بامیر طاهر بوعلی از اخلاف برادر جد یعقوب لیث مکاوحت پیدا گشت و چون طاهر مذکور بسال (۳۵۹هـ ۹۶۹ع) در گذشت ، پسرش امیر حسین بامیر خلف بانو می جنگید ، و بسال (۳۷۳هـ) از امیر سبکتگین

و قلع و لمن او را در پیشگاه جماعتی از حجاج خراسان اظهار کرد . حدود سال (۲۶۶هـ ۸۷۹ع) بود که در خراسان یکی از بقایای امرای شاهان طاهری احمد بن عبدالله خجستانی شورش کرد ، و تا هرات و حدود سیستان پیش آمد ، ولی عمرو لیث او را پیشکست (۲۶۷هـ ۸۸۰ع) و بعد ازین رافع بن هرثمه که بقول ابن خلکان از طرف خلیفه معتمد تحریک میشد ، در خراسان بر خلاف عمرو بشورید و هرات و فراه را بگرفت ، و از دوری عمرو که در فارس و عراق میجنگید استفاده کرد ، ولی عمرو بروغلبه یافت ، و رافع به ماوراء النهر رفته از پادشاه سامانی نصر بن احمد یاری خواست و بسی از شورشیان خراسان نیز به رافع پیوستند ، مگر عمرو او را از خراسان تا خوارزم عقب راند ، و در آنجا بدست محمد بن عمرو خوارزمی حکمران عمرو لیث در سال (۲۸۳هـ ۸۹۶ع) کشته شد . بعد از تصفیه خراسان محمد بن حمدان از طرف عمرو لیث والی زابلستان شد ، و برد عالی عامل غزنه بود درینوقت دو نفر شاهان محلی وادی گندهار اناسد و المان (کذا در تاریخ سیستان) بر غزنه حمله کردند ، در حالیکه عمرو لیث در بلخ با لشکر اسماعیل بن احمد سامانی بمدد (۷۰ هزار سوار نیزه دار مشغول مقابله بود ، و در جنگی بسال (۲۸۷هـ ۹۰۰ع) گرفتار آمد ، و به بغداد فرستاده شد ، تا در آنجا در حدود (۲۸۹هـ ۹۰۱ع) کشته شد . عمرو نیز پادشاه عمران دوست و عادل بود ، که هزار رباط و پنجصد مسجد آدینه و پل ها و راههای زیاد ساخت ، و بقول ابن خلکان در حسن سیاست و تدبیر مملکت داری نظیر نداشت ، و طوریکه ابن اثیر تصریح کرده باحوال کشور و جیوش و افسران لشکر خود خیلی آگاه بودی و احدی نتوانستی که کسی را بدون اجازت عمرو مجازات کند .

بعد از عمرو لیث دولت صفاریان ضعیف گشت ، و سامانیان بلخی بر افغانستان شمالی و هرات تا حدود سیستان قابض گشتند ، و اخلاف صفاریان تا مدتی حکمران سیستان بودند ، چنانچه بسال (۲۸۹هـ ۹۰۱ع) تواسه های عمرو که طاهر بن محمد و برادر وی یعقوب باشد امارت را بدست گرفتند ، و مدتی در فارس بجنگ پرداختند ، و بسال (۲۹۱هـ ۹۰۳ع) تابست و رنج پیش رفتند تا که بسال (۲۹۶هـ ۹۰۸ع) لیث بن علی بن لیث ازین دودمان برآمد ، و طاهر و یعقوب را بمدد سبکری غلام عمرو لیث بگرفت و به بغداد فرستاد ، و خودش بنام (شیر لباده) برسیستان امیر شد و تابست و کش و فراه خطبه او را خواندند ، لیث برادر خود معدل را به

- ۱۱- بهاءالدين طاهر بن نصر بن احمد ۴۸۰هـ
- * ۱۲- تاج الدين نصر بن طاهر بن محمد در حدود ۴۸۲هـ (متوفى ۵۵۹هـ)
- ۱۳- شمس الدين ابوالفتح احمد بن نصر ۵۵۹هـ
- ۱۴- عزالملوك محمد بن نصر ؟
- * ۱۵- تاج الدين حرب بن محمد ۵۶۲هـ متوفى ۶۱۲هـ
- * ۱۶- شمس الدين يمين الدوله بهرامشاه بن عثمان ۶۱۲هـ
- * ۱۷- تاج الدين نصر بن بهرامشاه ۶۱۸هـ
- * ۱۸- ركن الدين ابو منصور بن بهرام شاه ۶۱۸هـ
- ۱۹- شهاب الدين محمود بن عثمان ۶۱۹هـ
- * ۲۰- على بن عثمان ۶۲۲هـ
- * ۲۱- شمس الدين على بن مسعود بن خلف بن مهربان بن طاهر ۶۲۶هـ
- * ۲۲- نصرالدين بن ابوالفتح بن مسعود ۶۵۲هـ
- * ۲۳- شاه نصرت بن نصرالدين ۷۲۸هـ
- * ۲۴- قطب الدين محمد بن ركن الدين محمود ۷۳۱هـ
- * ۲۵- تاج الدين بن محمد ۷۴۷هـ
- * ۲۶- سلطان محمود بن شاه على ۷۵۱هـ
- * ۲۷- عزالدين بن ركن الدين محمود ۷۳۳هـ
- * ۲۸- قطب الدين بن عزالدين ۷۸۴هـ
- * ۲۹- شاه شاهان تاج الدين بن قطب الدين ۷۸۸هـ
- * ۳۰- قطب الدين بن تاج الدين ۸۰۵هـ
- * ۳۱- شاه شاهان شمس الدين بن قطب الدين ۸۲۲هـ
- * ۳۲- نظام الدين يحيى بن شمس الدين ۸۴۲هـ
- * ۳۳- شمس الدين محمد بن يحيى ۸۸۵هـ
- * ۳۴- سلطان محمود ؟
- * ۳۵- امير محمد مبارز الدين حدود ۸۴۵هـ
- * ۳۶- قطب الدين على ۸۲۲-۸۴۲هـ
- * ۳۷- شاه حسين بن ملك غياث الدين محمد مولف احياء الملوك در ۱۰۲۷هـ

ماخذ: گردیزی - تاريخ سيستان - تاريخ ادبيات از براون - طبقات سلاطين اسلام - ابن الاثير - طبری - طبقات ناصری - ابن خلکان - تاريخ الاسلام السياسي - مروج الذهب - تاريخ عرب و روضه اصفاء لب

که بر غزنه تا بست متصرف شده بود امداد خواست . ولی امير سبکتگين به خلف ياورى داد و در همين سال بين شان صلح شد . چون حسين از جهان رفت امارت سيستان بر امير خلف قرار گرفت وى بخوبى واستقلال تا (۳۹۰-۹۹۹ع) حکم راند ، چون در همين اوقات سلطان محمود از غزنه امارت سيستان را تهديد ميکرد ، بنا بران خلف اطاعت او را قبول کرد که سالانه صد هزار دينار را بخزانة غزنى بپردازد .

اما سلطان محمود سيستان را از مملکت مجزا نگذاشت . و بسال (۳۹۳-۱۰۰۲ع) بران سرزمين بتاخت و خلف را در حصار طاق سپهبد محاصره کرد . وى پيش سلطان رفت ، ولی سلطان او را بگوزگانان خراسان تبعيد کرد و سيستان جزو سلطنت آل سبکتگين شد ، از نسل همين خلف بانو امرای محلی همواره در سيستان بنام ملوک تا حدود (۸۸۵-۱۴۸۰ع) و حتى تا عصر صفويان موجود بودند که باطاعت غزنويان و غيره در سيستان حکمدرارى ميکردند .

ملوک صفارى در افغانستان اولين پادشاهان علم دوست و عمران پرور و عادل اسلامى بودند که مملکت را وحدت سياسى و دينى دادند . در زمان صفاريان بود که زبان درى زبان دربارى و ادبى گرديد ، و محمد بن وصيف سگزی او لىن قصيده درى را در مدح شاه صفارى سرود و هم دزين زمان حصص شرقى افغانستان مانند کابل و گرديز از نفوذ کابل شاهان رستند و بساط رتبيلان و کابلشاهان از افغانستان برچيده شد . (شجره مکمل صفاريان و ملوک سيستان مقابل اين صفحه است)

نمبر ۴۱

- * ۱- يعقوب بن ليث (۲۴۷-۲۶۵هـ)
- * ۲- عمرو بن ليث (۲۶۵-۲۸۷هـ) قتلش در بغداد ۲۸۹هـ
- * ۳- طاهر بن محمد بن عمرو ليث و برادرش يعقوب (۲۸۹-۲۹۶هـ)
- * ۴- ليث بن على بن ليث اول (مشهور به شير لباده) (۲۹۶-۲۹۸هـ)
- ۵- ابو على معدل بن على بن ليث اول (۲۹۹هـ)
- * ۶- ابو حفص عمرو بن يعقوب بن محمد بن عمرو ليث (۳۰۰هـ)
- * ۷- امير ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن ليث (۳۱۱-۳۵۲هـ)
- * ۸- ابو احمد خلف بن احمد (حدود ۳۴۴هـ متوفى ۳۹۹هـ) ابن بانو
- ۹- امير طاهر بوعلی بن محمد بن طاهر (از طرف مادر صفارى) (۳۵۲-۳۵۹هـ)
- * ۱۰- امير حسين ولد طاهر (۳۵۹-۳۷۳هـ)

التواریخ - گزیده - معجم البلدان - معجم الادبا - تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان - احیاء الملوك طبع تهران - تاریخ ادبیات از دکتر صفا - تاریخ ادبیات فارسی از سعید نفیسی - (منظری از بقایای خرابه های قصور صفاریان در سیستان عکس نمبر ۴۲)

سامانیان

(۲۷۹ - ۳۸۹ هـ)

خاندانیست از اولاد (سامان خداه) مرد نجیبی که در روستای سامان بلخ حکمرانی و کیش زردشتی داشت ، وی بقول گردیزی بردست مأمون الرشید در حدود (۱۹۷ هـ ۸۱۲ ع) مسلمان شد ، و اسد فرزند سامان بحضرت مأمون راه یافت ، این اسد چهار پسر داشت : نوح - احمد - یحیی - الیاس که از طرف غسان بن عبد حکمران خراسان ، سمرقند و سفید به نوح و فرغانه با احمد و چاچ و اسروشنه به یحیی ، و هرات به الیاس سپرده شد ، و ابراهیم پسر الیاس به سپه سالاری دودمان طاهریان رسید . فرزند احمد بن سامان که امیر نصر نام داشت از طرف خلیفه معتمد بسال (۲۶۱ هـ ۸۷۴ ع) بامارت ماوراء النهر شناخته شد ، وی حکومت بخارا را برادرش اسمعیل بن احمد گذاشت ، تا که بسال (۲۷۵ هـ ۸۸۸ ع) در بخارا بین دو برادر جنگی سخت روی داد ، و نصر بدست اسمعیل افتاد ، و به سمرقند فرستاده شد ، و بسال (۲۷۹ هـ ۸۹۲ ع) از جهان رفت و تمام ماوراء النهر و خراسان بدست اسمعیل افتاد ، و دربار خلیفه معتمد و مکتفی نیز رسماً او را به پادشاهی شناخت وی مؤسس سلسله آل سامان است که بسال (۲۸۷ هـ ۹۰۰ ع) قوت گرفت و در بار خلافت بغداد نیز او را در مقابل آل صفار سیستان که دم از استقلال میزدند تقویت کرد و همدرین سال در بلخ عمر ولیث صفاری را اسیر نمود و افغانستان شمالی و غربی را از تخارستان تامرو و هرات و شمال ایران و ممالک ماوراء النهر را ضمیمه مملکت سامانی گردانید . و بقول مجمل فصیحی اسمعیل بر برخی از ناحیت های غربی هند نیز دست یافته بود که شاید مقصد آن گندهارا باشد محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی مترجم تاریخ طبری بزبان دری وزیر فاضل این پادشاه بود ، اسمعیل بسال (۲۹۵ هـ ۹۰۷ ع) از جهان رفت . (عکس مقبره اسمعیل سامانی نمبر ۴۳)

بعد از مرگ اسمعیل فرزندش احمد بجای او نشست ، وی در سال (۲۹۷ هـ ۹۰۹ ع) بهرات آمد ، و حسین بن علی مروزی را بسیستان فرستاد ،

۱۲۲

تا حکمرانان صفاری معدل و ابوعلی را که تا بست و رخج دست یافته بودند از بین برد ، و سیستان را بمنصور بن اسحاق سامانی داد ، ولی مردم سیستان چنانچه گذشت بقیادت سندلی او را گرفتند (۳۰۰ هـ ۹۱۲ ع) احمد بسال (۳۰۱ هـ) بدست غلامانش کشته شد ، و مردم پسر عشت ساله او نصر بن احمد را بتخت برداشتند ، و ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی وزیر دانشمند او امور مملکت را اداره می کرد .

بسال (۳۰۲ هـ ۹۱۴ ع) منصور بن اسحاق سامانی در خراسان سر برداشت و حسین علی مروزی نیز از سیستان و هرات بدو پیوست . ولی از دربار سامانی احمد بن سهل سپه سالار بهرات آمد ، چون منصور در نیشاپور مرد ، حسین در سال (۳۰۶ هـ ۹۱۸ ع) بعد از نبرد های صعب تسلیم و عفو شد . در عهد نصر چنانچه گذشت ولایت سیستان بین حکمرانان محلی و امرای سامانی دست بدست میگشت ، دیگر از وقایع این عصر به تاریخ افغانستان ربطی ندارد . نصر بسال (۳۳۱ هـ ۹۴۲ ع) بعد از شاهی سی سال در گذشت ، و نوح اول پسرش بر تخت سامانی نشست . از وقایع مهم عهد وی در صفحات افغانستان شمالی و خراسان شورش ابوعلی چغانی بن محتاج است که حکمران این نقاط بود ، و بعد امیر ختلان در بلخ و گوزگانان و سمنگان و تخارستان لشکر فراهم آورد ، ولی از لشکر امیر نوح شکست خورد ، و بسال (۳۴۱ هـ ۹۵۲ ع) بازار طرف دربار سامانی بامارت خراسان شناخته آمد . نوح بسال (۳۴۳ هـ ۹۵۴ ع) مرد ، و فرزندش عبدالملک اول بر تخت نشست . در عصر وی ابوالحسن سیمجور بسال (۳۴۵ هـ ۹۶۰ ع) بسپه سالاری خراسان مقرر شد ، ولی مردم از وی شکایت کردند ، و عوض او ابو منصور عبدالرزاق بخراسان آمد (۳۴۹ هـ ۹۶۰ ع) و بعد از وهم الپتکین حاجب الحجاب به سپه سالاری خراسان گماشته شد ، و ابوعلی محمد بلعمی حکمران آنجا بود ، و بکر بن مالک بقول ابن مسکویه برای قلع و قمع بوعلی محتاج مقرر شد ، تا او را از خراسان برکنند ، بکراو را با قاصی خراسان دوانید ، تا که عبدالملک اول بسال (۳۵۰ هـ ۹۶۱ ع) درگذشت ، و برادرش منصور بن نوح اول جانشین او شد ، وی ابو منصور عبدالرزاق را به حکمدراری خراسان و دفع الپتکین گماشت ، این شخص بسال (۳۵۰ هـ ۹۶۱ ع) از نیشاپور عقب نشسته بلخ و خلم و تخارستان را غزنه آمد و اساس دولت غزنوی را نهاد . به سال (۳۵۳ هـ ۹۶۴ ع) سرهنگ ابوعلی محمد بن عباس در حصار تولک هرات عاصی شد . از طرف ابوالحسن سیمجور حکمران خراسان ، بو جعفر نامی

۱۲۳

احمد جیپانی (جامع جغرافیای مفقود) و محمد بن محمد بلعی (مترجم تاریخ طبری به دری) و از شعرای قدیم دری هم ابوشکور بلخی، ورودکی، و دقیقی بلخی، و ابومحمدهاشم (شاعر پنبنتو متوفی ۲۹۷ هـ در بست) و غیره اند.

در عصر سامانیان دیانت اسلام و مدنیت اسلامی با زبان و ادب عربی تا کابل روانی یافت، ولی سرحدات شرقی مملکت مانند ننگرهار - لغمان - درهای کنرو کوهسار خوست و منگل با مدنیت و وضع وادیان و زبانهای قدیم ماند. و ادبیات دری نشو نمای خوبی نمود. (شجره آل سامان نمبر ۴۴)

- ۱- نصر اول بن احمد سامانی (۲۶۱-۲۷۹ هـ)
- ۲* - اسمعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵ هـ)
- ۳* - احمد بن اسمعیل (۲۹۵-۳۰۱ هـ)
- ۴* - نصر ثانی بن احمد (۳۰۱-۳۳۱ هـ)
- ۵* - نوح اول بن نصر (۳۳۱-۳۴۳ هـ)
- ۶* - عبدالملک اول بن نوح (۳۴۳-۳۵۰ هـ)
- ۷* - منصور اول بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ هـ)
- ۸* - نوح دوم بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ هـ)
- ۹* - منصور دوم بن نوح دوم (۳۸۷-۳۸۹ هـ)
- ۱۰* - عبدالملک دوم بن نوح دوم (۳۸۹ هـ)

۱۱- ابوابراهیم منتصر بن نوح دوم ۳۹۰ تا قتل او در ۳۹۵ هـ
مآخذ: گردیزی - ابن اثیر - طبقات ناصری - دائرة المعارف اسلامی تاریخ سیستان - تجارب الامم - تاریخ الاسلام سیاسی ... مختصر تاریخ ایران از پاول هورن - روضة الصفا - طبقات سلاطین اسلام - معجم الانساب زمباور - تاریخ بخارا - لب التواریخ - تاریخ یمینی - ترکستان بارتولد - حبیب السیر.

حکمرانان پنبنتون
(حدود ۳۰۰ هـ)

دودمان بسیار قدیم که در کوه سلیمان تا کوهسار غور و نواحی آن در بین پنبنتون ها حکمرانی و رهنمائی داشتند سه برادر مشهورند: که غرغبت و بیتنی و سر بن باشند، پسران پنبنتون (پتبان) مشهور به عبدالرشید کیس، که درباره این دودمان افسانههای محلی پنبنتون منقولست

بدفع او گماشته شد، که بعد از تسخیر حصار تولک برخی از قلاع غور را نیز کشود. در عصر منصور خلف بن احمد حکمران سیستان نیز از طرف دولت سامانی تقویه شد، ولی بعد ازین خلف مذکور در سیستان سر از اطاعت سامانیان برداشت، و منصور را با او هفت سال جنگ روی داد، که در نتیجه بصلح انجامید (۳۷۳ هـ) ولی همین وقایع بقول ابن اثیر سبب وهن دولت سامانی شد، و حکمرانان اطراف راطمع خام بمرکز آنان پیداگشت. منصور بسال (۳۶۶ هـ-۹۷۶ ع) از جهان رفت، و بجای او نوح دوم بن منصور بنشست، در عصر او حکمرانی خراسان تا موقع مرگش (۳۷۸ هـ-۹۸۸ ع) به ابوالحسن سیمجور تعلق داشت، والپتگین از جهان رفته و عوض او داماد وی سبکتگین امور غزنی را بدست گرفته بود. و ابوعلی سیمجور که بعد از مرگ پدرش ابوالحسن خراسانرا در دست داشت، با فایق خاصه حکمران بلخ همدست شد، و خود سری آغاز نهادند، نوح برای سرکوبی آنها و اصلاح امور خراسان یکی از رجال دربار ابوالعباس تاش را بخراسان فرستاد، و از سبکتگین امدادخواست، سبکتگین با پسرش محمود بکمک نوح دوم بیامد، و در نزدیکی هرات در سال (۳۸۴ هـ-۹۹۴ ع) ابوعلی را بشکست و آنها بدربار دیلمیان پناه بردند، و امیر نوح دوم، سبکتگین را بلقب «ناصر الدین» به حکمداری خراسان تا غزنی و کابل و بلخ بشناخت، و محمود پسرش را بلقب «سیف الدوله» به حکمداری نشاپور نواخت. امیر نوح دوم و سبکتگین بسال (۳۸۷ هـ) درگذشتند، و منصور دوم فرزند نابالغ نوح دوم بر تخت سامانی نشاندند شد، ولی نظام دودمان آل سامان از هم گسیخت، و ایلك خان بخارا را گرفت و فایق و بکتوزون منصور دوم را کور کردند (۳۸۹ هـ-۹۹۸ ع) و برادرش عبدالملک دوم بن نوح دوم را بتخت برداشتند. اما سلطان محمود به انتقام آن پادشاه کور بمر و آمد، و بالاخر با بکتوزون و فایق چنین کرد: که هرات و بلخ (یعنی افغانستان تا کابل) ازان محمود باشد، و نشاپور و مرو ایشانرا. محمود ازین جنگ بسال (۳۸۹ هـ) بازگشت، و همدین سال ایلك خان بر بخارا تصرف کرد، و عبدالملک دوم سامانی را به اوزگند زندانی گردانیده و بکشت. ابونصر ابراهیم منتصر پسر نوح دوم شهزاده آخرین سامانی دلیرانه بانصر برادر محمود و ایلك جنگ میکرد و سر انجام بسال (۳۹۵ هـ-۱۰۰۱ ع) بتحریک محمود کشته شد و سلسله سامانیان منقرض گردید.

از مشاهیر علمی واداری این عصر دو نفر وزرای معروف محمد بن

فریغونیان

(حدود ۲۵۰ تا ۴۱۰ هـ)

این ذودمان در عصر سامانیان و غزنویان در گوزگانان حکمرانی داشتند و روابط دوستی را با هر دو خانواده سلطنت حفظ میکردند ، و شاهان صلح دوست و علم پروردانشمند بودند ، سر حد حکومت شان شمالاً دریای آمو و جنوباً غرستان و غور و تالقان (نزدیک رباط کروان) تا حوالی زمینداور و هیرمند بود ، که در غور حکمرانی بنام غور شاه زیر دست فریغونیان بودی ، خود گوزگان برحوالی سرپل موجوده اطلاق شدی و این ذودمان از نسل شاهان قبل الاسلام (گوزگان خدایه) مربوط رباط فریغون بودند که بقول مقدسی بفاصله راه یکروزه اند خود (اندخوی کنونی) و کرکی واقع بود . و کلمه افریغ در اعلام قدیم این سرزمین تا خوارزم بنظر می آید از خود فریغون سر سلسله این خاندان معلوماتی نداریم ، جز اینکه بقول العتبی در حدود قرن سوم هجری در نواحی رباط افریغون میزیست ، اما فرزند او احمد بن فریغون نخستین مردیست که در تاریخ دوره اسلامی ازین خاندان او را میشناسیم ، نرشیخی گوید : بسال (۲۸۷ هـ - ۹۰۰ ع) که امیر اسمعیل سامانی با عمرولیث صفاری در بلخ لمصاف داد ، امیر احمد فریغونی از طرف عمرولیث حکمران بلخ نیز شناخته شد . قابوس نامه او را مالک بسی از گله های اسپان میشمارد ، که روزی هزار کوره ارزق می آورد ، و این سخن مبالغه نیست ، زیرا مردم آن سرزمین تاکنون بگلگه داری اسپ مشهورند .

دیگر از حکمداران این خاندان ابوالحارث محمد بن احمد است که ما او را از کتاب جغرافی قدیم زبان دری حدود العالم میشناسیم او حکمدار علمدوستی بود ، و کتاب مذکور بسال (۳۷۲ هـ - ۹۸۲ ع) به وی تقدیم شده بود ، و درریعان اقتدار این خاندان حکمرانی داشت ، و اصطخری در حدود (۳۴۰ هـ - ۹۵۱ ع) از ذکر وی دارد ، و بقول بار تولد بسال (۳۶۵ هـ - ۹۷۵ ع) دختر خود را به شاه جوان سامانی نوح بن منصور داد ، و بعد از (۲۸۰ هـ - ۹۹۰ ع) بقول العتبی نوح بن منصور او را به پیکار فایق طلبید ولی شکست خورد . ابن اثیر گوید که بسال (۳۸۳ هـ) نوح از خراسان به گوزگانان آمد ، و ابوالحارث بدو پیوست و بسال (۳۸۵ هـ) که سبکتگین با فایق مصاف داده بود ، ابوالحارث به کمک سبکتگین بهرات آمد ، و در همین اوقات بقول العتبی دختر دیگر خود را به محمود پسر سبکتگین داد ، و یک

ولی آنچه مورخ قدیمتر افغانی سلیمان ماکو در حدود (۶۱۲ هـ - ۱۲۱۵ ع) در تذکره خود نگاشته ، و بعد از آن مورخین دیگر مانند ابوالفضل علامی در آئین اکبری (۱۰۰۶ هـ - ۱۵۹۷ ع) واخوند درویزه (متوفی ۱۰۴۸ هـ - ۱۶۲۸ ع) در تذکره الابرار و مخزن اسلام ، و نعمت الله هروی در مخزن افغانی (۱۰۱۸ هـ - ۱۶۰۹ ع) و شیخ امام الدین خلیل متوفی (۱۰۶۰ هـ) در تاریخ افغانی تأیید نموده اند ، و حقایق تاریخی است از آن پدید می آید که این سه برادر در حدود (۲۵۰ تا ۳۰۰ هـ) در افغانستان از کوهسار غور تا کوه سلیمان فرمانروائی و نفوذ روحانی و قبیلوی داشتند و برخی از مناجاتهای پشتوی شیخ بیتنی در ادبیات پشتو منقول و در دست است . و بعد از آن خرشبون بن سربن از کوه سلیمان تا کوه غوندان کلات غلزائی اقتدار داشت ، و بسال (۴۱۱ هـ - ۱۰۲۰ ع) در مرغه دامنه جنوبی کوه سلیمان وفات کرد ، همچنان اسماعیل بن بیتنی در کوه سلیمان نفوذ روحانی و حکمرانی داشت و دامنه اقتدار او بطرف شمال غربی کوه سلیمان (وازه خوا) تا غزنی میرسید ، و ازین دو نفر هم اشعار قدیم پشتو منقولست حدود (۴۰۰ هـ - ۱۰۰۹ ع) . سه نفر اولاد خرشبون بنام کندوز مندو کاسی از اجداد معروف اقوام افغانی اند ، که سلسله اولادشان در علم الانساب افغانی شرح شده است .

مخفی نماند که افغانان خرشبونی در شرق افغانستان پراکنده بودند ، چنانچه عبدالرزاق سمرقندی ذکر آنان را در غزنین و برمل بنام (افغان خرشوانی) می کند ، و این در حدود ۸۲۰ هـ است . (مطلع سعدین ج ۲ جزو اول ص ۳۵۹ طبع لاهور) در کتب انساب افغانی این سه برادر غرغنبیت - بیتنی - سره بن سر سلسله تمام قبایل پشتون شمرده می شوند ، که درینجا شجره نسب شعبه های مهمه آن نوشته می شود . (رجوع به شجره نسب نمبر ۴۵)

ماخذ: تذکره الاولیا سلیمان ماکو - پستانه شعراج - آئین اکبری مخزن افغانی - تذکره الابرار درویزه - پته خزانه - تاریخ ادبیات پشتو ج ۲ - مطلع سعدین ج ۲ - حیات افغانی - شوکت افغانی - صولت افغانی - خورشید جهان - پتهانان سراولف کیرو - گزیتیر صوبه سرحد و بلوچستان گزیتیر افغانستان - تاریخ سلطانی.

۲- امیر احمد بن فریفون (۲۷۹- حدود ۳۳۷ هـ)

۳- ابو حارث محمد بن احمد (۳۲۷-۳۸۹ هـ)

۴- فریفون بن محمد (حدود ۳۹۴ هـ)

۵- ابونصر احمد بن محمد (۳۹۰-۴۱۰ هـ)

۶- حسن بن ابو نصر احمد؟ (۴۱۰ هـ)

مآخذ: العتبی- گردیزی - اصطخری - نرشخی- مقدسی - بیهقی
قابوس نامه - عوفی - ابن اثیر - مینورسکی در حواشی حدود العالم -
جغرافیای تاریخی ایران از بارتولد . معجم الانساب - مقالات مینورسکی
طبع لندن .

لودیان ملتان

(حدود ۳۷۰- ۴۰۱ هـ)

در حدود (۳۶۶ هـ- ۹۷۶ ع) سبکتگین در غزنه اقتداری بدست آورد و حکمداران سامانی ضعیف گشتند . بنابراین بلاد افغانستان از تخارستان و بلخ تا گوزگانان و هرات و سیستان و بست و کابل تا گردیز مربوط به پایتخت غزنه گشتند (۳۶۸ هـ- ۹۷۸ ع) درینوقت قسمت های شرقی افغانستان تا ماورای سند و ملتان بدودمان معروف لودیان ملتان تعلق داشت و از لاهور تا خیبر جیه پاله کابلشاه حکم میراند . چون سبکتگین بر کابل و ننگرهار تاخت آورد ، جیه پاله پیش آمد و در حدود غزنه با او جنگ کرد و شکست خورد، و بعد از دادن خساره جنگی به لاهور بازگشت ، و راجهای قنوج، دهلی ، اجمیر ، کالنجررا هم با خود همراه ساخته با یک لک سوار جرار از خیبر گذشته و به لغمان کنار دریای کابل رسید ، سبکتگین با او پیکار کرد ، و هزاران نفرشانرا بکشت و عقب راند ، و تا دریای سند تعقیب کرد ، و یکنفر امیر خود را بادو هزار سوار در پشاور گذاشته بغزنه آمد (۳۸۱ هـ- ۹۹۱ ع) درینوقت ملتان بدست شیخ حمید لودی بود که طایفه معروفیست از افغانان . و این لودیان چون اقتدار روز افزون سبکتگین را دیدند با او صلح کردند ، و چون جیه پاله شکست خورد ، شیخ حمید در ملتان بر حال خود ماند ، و با سبکتگین معاهده بست (۳۸۲ هـ) و برادر زاده اش شیخ رضی بقول احمد لودی در اخبار اللودی از شعرای زبان پینپتو بود که در عصر حمید لودی بکوهسار افغانان (کوه سلیمان) تبلیغ اسلام میکرد ، و ازین بر می آید که بعضی افغانان بین مجرای سند و غزنی تا این اوقات دین اسلام را قبول نکرده بودند .

دختر سبکتگین را به پسر خود ابوالنصر احمد بن محمد نکاح کرد. و بسال (۳۸۶ هـ- ۹۹۶ ع) چون سبکتگین درگذشت ، همین ابوالحارث بین محمود و برادرش اسمعیل صلح کرد و با محمود بغزنه رفت و بسال (۳۸۹ هـ- ۹۹۸ ع) محمود گرفتاری اسمعیل را نیز به ابوالحارث سپرد و این آخرین ذکر است از ابوالحارث در اوراق تاریخ .

العتبی بسال (۳۹۴ هـ- ۱۰۰۳ ع) ذکری از یکنفر بنام فریفون بن محمد دارد که محمود او را از بلخ به تعقیب آخرین شهزاده سامانی منتصر بحدود اند خود و مرورود فرستاده بود ولی تحقیقی از احوال او در دست نیست اما شخص دیگر ازین خاندان ابونصر احمد بن محمد ابوالحارث است که بقول العتبی و گردیزی والی گوزگانان بود ، بسال (۳۹۸ هـ- ۱۰۰۷ ع) در جنگ پل چرخیان بین قراخانیان و برادر محمود در قلب لشکر محمودی قیادت میکرد ، و بسال (۳۹۹ هـ- ۱۰۰۸ ع) در جنگ بهیم نگرهنگ نیز با محمود همراه بود ، و بسال (۴۱۰ هـ- ۱۰۱۰ ع) از جهان رفت . بیهقی در حوادث سال (۴۱۰ هـ- ۱۰۱۰ ع) گوید که در همین سال محمود به جنگهای غور رفت ، ولی شهزادگان او مسعود و محمد بعمر ۱۴ سالگی در زمینداور بمرافقت حسن نام فرزند امیر فریفون گوزگانان میزیستند . چون درین سال امیر ابوالحارث مرده بود ، لهذا حسن فرزند جوان او از بطن دختر سبکتگین نامزد تاج و تخت گوزگانان بود ، ولی بیقین معلوم نیست که این حسن فرزند همان فریفون بن محمد بود یا فرزند ابونصر ؟ اما میدانیم که سلطان محمود بقول العتبی و عوفی دختر ابو نصر فریفونی را برای پسر خود محمد گرفت ، و سرزمین گوزگانان را به ابو نصر باز داد و ابو محمد حسن بن مهران را بکفالت امور آنجا باوی مقرر کرد ، گویا خطه گوزگان بسال (۴۰۸ هـ- ۱۰۱۷ ع) کاملا در تحت اقتدار غزنویان آمده بود ، و ناصر خسرو علوی درین بیت اشاره کرد :

کجاست آنکه فریفونیان زهیت او

زدست خویش بدادند گوزگانان را

باینصورت دودمان فریفونیان شاهان محلی شمال غربی افغانستان بودند که بپرورش علوم و عدالت و نیکنامی شهرت داشتند و بدربار آل فریفون علما و نویسندگان معروفی پرورده شده اند، که لفظ آنجمله اند: بدیع الزمان همدانی - ابوالفتح بستنی - خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم - و مؤلف نامعلوم حدود العالم .

۱- امیر فریفون (۲۵۰ هـ)

این خاندان ممثل اولین ثقافت اسلامی و افغانی در هند است و دو نفر شیخ رضی برادر زاده حمید و نصر بن حمید شعرای زبان پښتواند، و پته خزانه تذکره شعرای پشتو اشعار آنها را با احوال شان بحواله اعلام اللوذعی فی اخبار اللودی تالیف شیخ احمد ابن سعید اللودی (۶۸۶هـ - ۱۲۸۷ع) آورده است و فرشته نیز افغانیت آنها را نوشته است. و ما می بینیم که لودیان بازر در سال (۸۵۵هـ) بقیادت بهلول لودی در هند خاندان دوم سلطنت را تشکیل کرده و مدت یکصد سال حکم رانده اند (۹۳۲هـ) ولی خاندان اول بتاریخ افغانستان ربط دارد، و خاندان بهلول در هند سلطنت کرده اند.

۱- شیخ حمید لودی (حدود ۳۷۰هـ)

۲- شیخ رضی برادر زاده حمید (حدود ۳۸۰هـ)

۳- نصر بن حمید (حدود ۳۹۰هـ)

۴- ابوالفتوح داؤد بن نصر (۳۹۵-۴۰۱هـ)

۵- شیخ ... بن داؤد (حدود ۴۳۲هـ)

مآخذ: تعلقات هند و عرب - زین الاخبار - تاریخ ادبیات پښتو ج ۲ - شوکت افغانی - تاریخ یمینی - فرشته - طبقات اکبری - حدود العالم - تاریخ سند - ابن اثیر - حیات افغانی - خورشید جهان - پته خزانه آداب الحرب.

آل بانيجور تخارستان

(۲۳۲-۳۷۲هـ)

این سلسله امرا در تخارستان و بلخ و خلم و ترمذ و اندراب و پنجپیر و بامیان و وخش حکمرانی داشته و منسوبند به بانيجور شخصیکه معاصر خلفاء عباسی منصور و مهدی بود و غالباً از بقایای تگین شاهیان قبل از اسلام باشند.

ازان جمله اند:

* ۱- داؤد بن الیاس که در حدود ۲۳۲هـ سکه زده و در سنه ۲۵۸هـ یعقوب لیث صفاری بلخ را ازو گرفت. وی از سنه ۲۳۲ تا ۲۵۸هـ حکمران بلخ بود و در سنه ۲۵۹هـ از جهان رفت.

* ۲- ابوداؤد محمد بن احمد بن بانيجور، که در حدود ۲۶۰هـ سکه زده است. وی از سنه ۲۶۰ تا ۲۶۵هـ حکمران بلخ و بعد از ان تا ۲۷۹هـ حکمران تخار و جوزجان و ختلان و ترمذ نیز بود.

چنانچه بسال (۳۷۲هـ) نویسنده جغرافیای حدود العالم، شهر قندهار (کنار اندس) را جای برهمنان و بتان و لغمان را جای بتکدها و بنیهار (بنیر) را جای افغانان و هندوان بت پرست میداند، در حالیکه در همین وقت بست و غور و خد شهرهای اسلامی بودند و کابل شهری بود که نصف آن مسلمان و نصف مردم هند و مذهب بودند. از وفات شیخ حمید خبری در تاریخ وارد نیست و همین قدر پدید می آید که اقتدار او در ملتان تا کنار های سند و کوه سلیمان محصور بود و لاهور تا تکسیلا و وپهند و قندهار (کنار دریای سند) به جبه پاله تعلق داشت، ولی محمود بسال (۱۰۰۱هـ/۳۹۲ع) وپهند را کشوده و بسال (۳۹۶هـ/۱۰۰۵ع) چون بر ملتان حمله نخستین کرد، حکمران ملتان ابوالفتوح داؤد بن نصر بود، پس پدید می آید، که نصر بن شیخ حمید حکمران دوم لودیان در حدود (۳۹۰هـ/۹۹۹ع) حکم رانده بود، و وی بعد از حمید جانشین او گردیده و در رقابت سیاسی خاندان لودیان با غزنویان از طرف سلطان محمود به سوء عقیدت و گرویدن به کیش ملاحده اسمعیلی متهم شده بود. ولی از مآخذ بومی پښتو مانند پته خزانه و شعر پښتوی او پدید می آید که این اتهام غلط بود و وی ملحد بیدین نبود.

ابوالفتوح داؤد بعد از نصر بتخت ملتان رسید، و بسال (۳۹۵هـ - ۱۰۰۴ع) که سلطان محمود بر حکمران بهاتیه (بجی راؤ) تاخت، داؤد اعتنائی نشان نداد و بنابراین بسال دیگر محمود بالشکر تازه دم از راه ننگرهار گذشته بعد از شکست دادن به راجه اننیده پاله در پشاور به ملتان رسید، و بعد از محاصره هفت روزه داؤد لودی سالانه دو لک و بقولی هم دو کور در هم خراج قبول کرده و بیست هزار درهم غرامت داد، و معاهده صلح با محمود بست و تا سال (۴۰۱هـ/۱۰۱۰ع) بر ملتان و حصص شرقی افغانستان حکم راند، تا که در همین سال محمود بر ملتان تاخته و او را بگرفت و در قلعه غورک (شمال قندهار) زندانی ساخت و در همانجا از جهان رفت. با استیصال داؤد اگرچه دودمان لودیان قدیم از بین رفت، ولی اعقاب داؤد بعد ازین هم در ملتان بودند، چنانچه بقول فخر مدبر، شیخ بسرداؤد بعد از مرگ سلطان مسعود در ملتان شورش کرد و لشکری از طرف سلطان مودود بسپه سالاری احمد محمد حاجب بزرگ و فقیه سلیطی بسر کوبی او گماشته شد، چون لشکر به قلعه واپوه رسید، شیخ مذکور با همراهان خود به منصوره رفت و لشکریان غزنه ملتانرا بگرفتند، و این آخرین ذکر بیست از بقایای دودمان لودی در ملتان.

شاران غرستان

(۲۸۹-۵۵۵۰هـ)

قراریکه مارکوارت در ایرانشهر تصریح کرده، شار کلمه بیست که با شیر و شاه هم ریشه است. و این لقب يك عده حکمرانان سرزمین مرکزی افغانستان بود، که سرزمین حکمرانی ایشان با کشور شیران بامیان شرقاً مجاور بوده است و طوریکه در مباحث نخستین این کتاب گفتیم، این دودمانهای شاهی از بقایای عناصر کوشانی هپتالی این سرزمین اند. و مرکز حکمرانی ایشان در بشین بود، که شورمین و بغشور نیز از بلاد آنجااند. واصل نام این کشور به تلفظ اوستایی غرستانه و در طبقات ناصری نیز غرستان (غردر پشتوکوه + ستان) است و فردوسی در شاهنامه غرچگان گوید، و معرب آن غرجستان یا غرشتان باشد. و شاران حکمرانان این سرزمین بعدل و داد مشهور بودند و ناصر خسرو قبادیانی درین بیت این خاندانها و مراکز حکمرانی ایشانرا یاد کرد:

استاده بد به بامیان شیری
 بنشسته بعزدر بشین شاری (۱)

چنین بنظر می آید که شاران غرستان در ازمئه قبل از اسلام نیز در همین سرزمین حکمرانی داشتند، و تصویر یکی از اسلاف ایشان که بدست آمده عیناً با چهره شاهان هپتالی (هیاطله = هون) شبیه است.

در عصر اسلامی ذکر شاران غرستان بافتوحات سلطان محمود و تمرکز اداری کشور در تحت اداره سلطنت غزنه می آید، که یکی ازین شاران غرستانی مسمی به شار رشید در سنه ۳۸۹ هـ به سیادت سیاسی سلطان محمود و توحید اداری کشور خاضع شده بود. دیگر شارابونصر محمد بن اسد است که در سنه ۴۰۵ هـ سلطان محمود او را اسیر ساخت، و در سنه ۴۰۶ هـ در هرات از جهان رفت.

۳- شارشاه ابومحمد بن محمد در زندگانی پدر بجایش نشست و با سلطان محمود وابوعلی سیمجور جنگید و قبل از سنه ۴۰۶ هـ درگذشت.

۴- شار اردشیر.

۵- شار ابراهیم بن اردشیر.

۶- شار شاه بن ابراهیم که دخترش حور ملک در حیات سلطان حسین جهانسوز غوری بود.

(۱) در دیوان ناصر ۴۶۸ این بیت مفلوط طبع شده، تصحیح شد.

* ۳- ابو جعفر احمد بن محمد بن احمد که از حدود ۲۷۹ حکمران بود، و در سنه ۲۸۸ هـ در اندراب سکه زده است.

* ۴- جعفر بن احمد بن محمد که از ۳۱۰ هـ بعد حکم رانده و درختل در ۳۱۰-۳۱۲ هـ سکه زده که اکنون هم موجود است.

۵- احمد بن جعفر بن احمد که در حدود ۳۷۲ هـ حکمران بود و بقول کردیزی از اعوان ابی علی احمد بن محتاج چغانیان است.

از افراد این خاندان حکمرانان دیگر هم بوده اند، مانند داؤد بن بانیجور در سنه ۲۰۶ هـ عامل بصره- و هاشم بن بانیجور متوفی ۲۴۳ هـ حکمران و خش و هلاورد- و بیگ بن عباس بن بانیجور صاحب ختل و حارث که از ۲۷۲ تا ۲۹۳ حکمران ختل بود و سکه هم زده و داؤد بن ابو داؤد بن عباس که در حدود ۲۷۲ هـ زندگی داشت- و حاتم بن داؤد بن بانیجور که در حدود ۲۵۱ هـ در جوزکرمان حکم میراند- و الیاس بن هاشم که در سنه ۲۱۱ هـ سرلشکر مصر بود- شجره نسب این دودمان را ببینید (انمبر ۴۶)

شارانیکه بعد از عهد سلطان محمود گذشته اند ، در تحت سلطه مرکزی غزنه و غور میزیستند ، ولی اشخاص عالم و دانش دوست علم پروری بودند .

مآخذ: ابن اثیر- تاریخ یمنی عتبی - دایرة المعارف اسلامی ماده غرجهستان - نامهای ایرانی جستی - روضة الصفا - تاریخ گزیده - معجم الانساب زمباور - ابن خرداذ به ۳۹ - معجم البلدان ۲- ۷۸۵ .

امرای اندراب

این امراء نیز از بقایای حکمرانان قدیم کوشانی هپتالی بنظر می آیند . که در عصر اسلامی قبول اسلام نموده و در کوهسار اندراب باقی مانده اند . و چون سرزمین حکمرانی ایشان در بین کوهسار دشوار گذار افتاده بود ، البته از تسلط جهانگیران نجات یافته اند .

از نامهای این امراء فقط نام دو نفر بوسیله مسکوکاتیکه از ایشان بدست آمده معلومست ، و این مسکوکات درموزه ارمنی تاج موجود است :

۱- مکتوم بن حرب در حدود ۳۵۹ هـ

۲- سسلان بن مکتوم از حدود ۳۶۵ تا ۳۷۴ هـ

مآخذ: معجم الانساب زمباور- فهرست ارمنی تاج از مارکوف .

امرای چغانیان - آل محتاج

چغان (صغان مغرب) سرزمینی است دران طرف دریای آمو که اکنون قسمت جنوبی جمهوری تاجیکستان شوروی باشد . درین سرزمین از زمانهای قدیم خانواده سلطنتی بنام (چغان خدان) حکم میراندند ، که از عناصر تاجیک آریایی بوده اند . و در عصر اسلامی و اوایل قرن سوم امیر محتاج منسوب به چغان خدان به حکمرانی رسیده بود ، که پس از و خاندانش در تاریخ بنام «آل محتاج» مشهور گردیده و امرای باداد و دانش ازان برآمدند ، و در عهد سامانیان و غزنویان بر دو طرف دریای آمو و بلخ و تخار تا دامنه های شمالی هندوکش حکمرانی کرده اند . پدر محتاج که احمد نام داشت ، ذکرش در معجم الادباء یا قوت آمده است . و ایام حیاتش در حدود ۲۵۰ هـ تخمین شده میتواند . افراد دیگر این خاندان :

۱- از محتاج پسری بنام ابوسعید مظفر ماند که در حدود ۳۰۰ هـ زندگانی و حکمرانی داشت . و پسرش ابوبکر محمد بن مظفر امیر دربار نصر بن احمد سامانی بود ، که در سنه ۳۲۱ هـ سپه سالار کل عساکر خراسان و حکمران آن بود و پیش ازین در معجم ۲۹۸ هـ از دربار احمد بن

اسمعیل سامانی به فتح سیستان فرستاده شد ، و باز در کرکان حاکم گشت . ایام حکمرانی او در خراسان از ۳۲۱ هـ تا سنه وفاتش ۳۲۹ هـ هجریست . این شخص در حوادث خراسان بحیث حکمران قوی و مؤثر همواره دست داشت ، و در چغانیان مدفون گردید .

۲- ابوعلی احمد بن محمد بن مظفر که در سنه ۳۲۷ هـ حین مرضی پدرش سپه سالار و حکمران خراسان بود ، و در سنه ۳۲۹ هـ در جرجان وری با ماکان بن کاکلی جنگید و او را بکشت ، ولی در سنه ۳۳۳ هـ چون از دربار امیر نوح بن نصر سامانی از حکمرانی خراسان معزول شد ، سر از اطاعت کشید و نوح را خلع و خودش بر خراسان مستولی شد ، و تا آخر عمرش با دربار سامانیان زود خوردی داشت تا که در ۲۹ رجب ۳۴۴ هـ بمرد و در چغانیان مدفون شد .

۳- ابو العباس فضل بن محمد بن مظفر در سنه ۳۳۳ هـ از جانب برادرش ابوعلی بحکومت بلاد جبل (عراق عجم) مامور شد ، و بعد ازین سپه سالار بزرگ عساکر سامانی بود ، که با برادرش هم جنگها کرد ، ولی در سنه ۳۳۶ هـ در بخارا محبوس شد .

۴- ابوالمظفر عبدالله بن احمد بن محمد بن مظفر که از ۳۳۷ هـ بعد بدربار امیر نوح سامانی بطور رهین بسر می برد و در سنه ۳۴۰ هـ از اسب افتاد و بمرد و در چغانیان مدفون گشت .

۵- ابو منصور بن احمد بن محمد که در سنه ۳۴۰ هـ نیابت حکمرانی چغانیان داشت .

۶- ابوالمظفر طاهر بن فضل بن محمد بن مظفر والی چغانیان و مرد فاضل و ادب پروری بود ، منجیک ترمذی از مداحان اوست و در سنه ۳۷۷ هـ درگذشت .

۷- فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد والی ادب پرور و مدوح دقیقی و فرخی بود ، که قصیده معروف داغگاه فرخی «تا پرند نیلگون بر روی بؤشدمرغزار» در مدح اوست ، اوسکه هم زده است .

امرای آل محتاج عموماً با دودمانهای سلطنتی سامانیان و غزنویان روابط نیک خود را حفظ میکردند و در تحت حمایت ایشان حکمرانی ولایات شمالی هندوکش از بدخشان و تخار تا بلخ و جوزجان داشته اند . و این خاندان از پرورندگان ادب دری بشمار می آیند . (شجره نسب دیده شود نمبر ۴۷)

سیمجوریان

کلمه سیمجور بقول جستی در نامهای ایرانی بمعنی کورخر سیمین است (سیم + گور) و این نام ابوعمران سیمجور یکی از سرداران خراسانست که به دربار اسماعیل بن احمد سامانی وظیفه دوات داری (سرمنشی) داشت (۲۸۷هـ) و او را دواتی گفتندی. که يك خانواده بزرگ خراسانی بود.

ابوعمران سیمجور دواتی در سنه ۲۹۸هـ از دربار احمد بن اسماعیل سامانی به حکمرانی سیستان گماشته شد، ولی یکسال بعد (۳۰۱هـ) سیستانیان با نصر بن احمد مخالفت کردند، و سیمجور از آنجا بیرون رفت. در سنه ۳۱۴هـ چون امیر نصر بن احمد زی را فتح کرد، حکومت آنرا به سیمجور داد، و او از لشکر کشان و دلاوران عصر خود بود، که در سنه ۳۱۶هـ با ابوالحسن بن ناصر اطروش هم در حواشی خراسان جنگیده است.

۲- ابوعلی ابراهیم بن سیمجور پس از پدر خویش حاکم مرو و هرات و نیشاپور و قهستان بود (۳۳۳-۳۳۵هـ) و نوح بن نصر او را بعد از عزل ابوعلی احمد چغانی به حکمرانی خراسان گماشت، و مدتی هم والی گرگان بود، وفاتش در ۳۳۶هـ بود.

* ۳- ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور: بعد از مرگ پدر سپهسالاری خراسان و لقب ناصرالدوله داشت، و در سنه ۳۵۶هـ با لشکری به تسخیر ری گماشته شد، و در ذیحجه ۳۷۸هـ بمرد.

* ۴- ابوعلی محمد مظفر بن محمد بن ابراهیم، بعد از وفات پدر جانشین او شد و حاجب الباب و مدتی در حیات پدر حاکم هرات بود، ولی بعد از آن فرتر ماوسپه سالار خراسان در نیشاپور مقرر گردید. اوسکه هم زده و دعوی استقلال میکرد، تا که با فایق حکمران بلخ متحد گردیده و بر ضد امیر نوح سامانی بغاوت کردند، ولی امیر سبکتگین و پسرش محمود با ایشان جنگیدند، و در روز ۱۵ رمضان ۳۸۴هـ در طوس آنها را شکست دادند، ابوعلی به خوارزم گریخت و در آنجا در غره رمضان ۳۸۶هـ گرفتار شد، و عاقبت او را به سبکتگین دادند، و در قلعه گردیز محبوس بود تا در ۳۸۸هـ بمرد.

۵- ابوالقاسم علی بن محمد بن ابراهیم: والی هرات بود، و در سنه ۳۸۶هـ به نیشاپور افتاد، و به سلك رجال دربار سبکتگین پیوست، و حکمرانی قهستان یافت. و بعد از دیدن نشیب و فراز به منتصر سامانی

مآخذ: تعلیقات چهار مقاله از دکتر معین - معجم الانساب زمباور - ابن اثیر - تاریخ یمنی - معجم الادباء - رودکی سعید نفیسی - ابن خلدون روضة الصفاء - دایرة المعارف اسلامی - دیوان فرخی - چهار مقاله عروضی سمرقندی.

مآخذ:

الكامل - تاريخ يميني - طبقات ناصري - نامهای ایرانی - تركستان
بارتولد - معجم زامبا ور ۳۱۰

پیوست (۳۹۱ هـ) و در سر خس بانصر بن سیکتگین جنگ کرد و گرفتار شد، و او را بغزنه فرستادند.

۶- ابوالحسن بن ابوعلی سیمجوری: چون در سنه ۳۸۵ هـ پدرش مغلوب شد، او به ری رفت ولی در نیشابور بدست امیر محمود گرفتار آمد، و بغزنه فرستاده شد، و در قلعه گردیز محبوس بود.

۷- ابوسهل بن ابوالقاسم علی بن محمد: در حدود ۳۸۸ هـ زندگی داشت.

رجال معروف این خاندان در حوادث عهد سامانی و اوایل غزنوی خراسان سهم بزرگی دارند، و مدت‌ها با استقلال و قوت تمام حکم رانده‌اند، و گاهی بعنوان پادشاه سکه نیز زده‌اند، چنانچه سکه ابوالحسن محمد ناصر الدوله که از ۳۷۲ هـ تا ۳۷۷ هـ حکم رانده موجود است، و یک دختر او در خیالت نوح بن منصور پادشاه سامانی بود. همچنین ابوعلی محمد مظفر ملقب به عماد الدوله (۳۷۷-۳۸۷ هـ) نیز سکه زده و استقلال داشته است.

(نسب نامهٔ نمبر ۴۸ دیده شود)

غزنویان

(۳۵۱-۵۸۳ هـ)

در ذکر سامانیان خواندید که بسال (۳۴۹ هـ ۹۶۰ م) از دربار عبدالملک اول سامانی امیر حاجب الپتگین بسپه سالاری خراسان گماشته شده بود ولی بعد از مرگ عبدالملک الپتگین از منصور بن نوح سامانی سر برداشت و بغزنه و زابلستان افتاد (۳۵۰ هـ) درینوقت حکمران حدود غزنه شخصی بود از خاندان لویک که ذکر ایشان در اوایل کتاب گذشت. و شاید از بقایای امرای کوشانو هپتالی افغانستان باشند، زیرا خود الپتگین و جانشینان او که آخر نامهای آنها کلمه (تگین) دارد، نیز منسوب به خانواده سلطنتی تگین شاهی از عنصر مخلوط ترکی افغانی اند. که در حدود (۷۶۰ ع) بشهادت سیاح چینی و کونگ Wou-Kong بر حصص شرقی افغانستان و بجنوب هندوکش حکمرانی داشتند، و شهر تگین آباد بنام شان تا عصر اخلاف محمود هم بطرف شمال غرب قندهار کنونی کاین بود، و مسکوکات آنها مربوط اوایل عصر اسلامی در حدود هندوکش پیدا میشود.

بهر حال الپتگین غزنه را از لویک (انوک) بدست آورد (۳۵۱ هـ) و تا مرگ خود مدت یکسال بر غزنی و زابلستان حکم راند، و بسال (۳۵۲ هـ) در غزنی درگذشت، و اسحاق فرزند وی بجایش نشست درینوقت باز امیر لویک بغرض تسخیر غزنه آمد، اسحاق به بخارا نزد منصور بن نوح شتافت، و از او امداد خواست و غزنه را واپس تصرف کرد، و بعد از سه سال حکمرانی بسال (۳۵۵ هـ - ۹۶۵ ع) درگذشت. بعد از او یکی از همراهان الپتگین که مردی متقی و مبارز و عادل و نامش بلکا تگین (با احتمال غالب منسوب بهمان تگین شاهان افغانی) بود. بجایش نشست و ده سال در غزنه امارت کرد در حدود (۳۵۹ هـ) بغزنه سکه زد، و در حدود (۳۶۵ هـ) در محاصره گردیز درگذشت، و امیر پیری تگین که مردی مفسد و از همراهان الپتگین بود، بر غزنه مستولی گشت، مردم از و رنجیده لویک امیر دودمان قدیم غزنه و گردیز را خواستند، لویک بمدد پسر کابلشاه در حدود چرخ (لوگر جنوبی کابل) حمله آورد، ولی امیر سبکتگین (داماد و همراه الپتگین) آنها را بشکست و ده پیل گرفت، و بغزنه آمد، چون مردم از ستم پیر تگین بستموده آمده بودند، باتفاق امیر

سبکتگین ولد جوق قرا بجکم بن قرا ارسلان (غالباً منسوب به تگین شاهیان) را به امارت غزنه قبول کردند (۲۷ شعبان ۳۶۶ هـ - ۹۷۶ ع) امیر سبکتگین مردی نومسلم کافی و دلاور بود، وی بقول سیاست نامه نظام الملك و حمد الله در تاریخ گزیده دختر یکی از روسای زاول را خواست، و چون داماد افغانان شد، تمام افغانان در لشکر او میجنگیدند، او بست و قصد ار (خضدار کنونی جنوب کلات بلوچستان) و زمیندا و ربامیان و طخارستان و غور و زابلستان و کابل را که در دست گماشتگان قرا تگین نامی بود تسخیر کرد، و در پروان شمالی کابل سکه زد. چنانچه در احوال لودیان گفتیم با جیپاله کابل شاه و یهپند برکنار در یای کابل در لغمان پیکار کرده و صد هزار لشکر او را بشکست و لغمان را تاپشاور گرفت، و دین اسلام را ب مردم این ناحیت ها تبلیغ کرد (۳۸۱ هـ - ۹۹۱ م) درین جنگ ها غنایم زیاد بدست سبکتگین افتاد، و خیلی قوی شد، و بقول عتبی و ابن اثیر افغانه و خلیج (غلجی های امروزه) بعد از آن مطیع او شدند. دیگر از کارهای مهم سبکتگین چنانچه در احوال نوح دوم سامانی گفتیم امداد سبکتگین و پسرش محمود است در جنگ هرات (۳۸۴ هـ - ۹۹۴ م) که در نتیجه آن مخالفان دربار سامانی از پادر آمدند، این امیر نا مدار و عادل و شجاع و صادق بعد از ۲۱ سال حکمرانی ب عمر ۶۶ هسا لکی در سنه (۳۸۷ هـ) در دیده مد رموی بین بلخ و بامیان در گذشت، و بغزنی دفن شد، در حالیکه مملکتی را از دریای آمو تا قصدار (بلوچستان) و از دریای سند تا نشاپور و سیستان در تحت مرکزیت غزنی تشکیل کرده بود، و دودمانهای بومی حکمرانان محلی مانند اخلاف صفاریان در سیستان و امرای آل فریغون در گوزگانان و پادشاهان لودی ملتان در شرق مملکت سیادت او را تسلیم کرده بودند.

بعد از مرگ امیر سبکتگین از جمله شش پسرش اسمعیل بغزنی آمده و جانشین او شد، ولی چون کفایتی نداشت شورشیان سر برداشتند و برادر بزرگش امیر محمود که به نشاپور حکمران خراسان بود در همین سال (۳۸۷ هـ) از خراسان لشکر کشید، و در غزنین با برادر جنگ کرد، چون مادر محمود زاولی بود، و فردوسی هم او را زابلی گفته (خجسته درگه محمود زابلی دریاست) پس بامداد مردم زابل، اسمعیل و لشکرش راهزیمت داد، و اسمعیل بعد از هفت ماه شاهی ب زندان درگذشت. محمود پس از تصفیة غزنه روی ببلخ نهاد و در همین سال افغانستان شمالی را تسخیر کرد و در بلخ بر تخت شاهی جلوس نمود و بمرور پیش رفت تا بالشکر عبدالملک بن نوح حرب کند، ولی عاقبت صلح افتاد، و

محمود به شاهی خراسان از تخارستان تا بلخ و هرات از دربار سا مانی شناخته شد (۳۸۸ هـ ۹۹۸ع) و وقتیکه از مرو ببلخ بازگشت ، از طرف القادر بالله خلیفه بغداد عهد و لواء خلعت بر سید، و رسمآشاهی او بر خراسان بالقاب «یمین الدوله و امین المله ولی امیرالمومنین» تصدیق گردید (ذیقعه ۳۸۹ هـ - ۹۹۸م) امیر محمود در مسکوکات به القاب نظام الدین و ملک الممالک و ملک الملوک نیز یاد شده و فردوسی او را شاه و العتبی احياناً سلطان می نویسد . مورخین دیگر دوره غزنوی مانند بیهقی و کردیزی «امیر» گویند . امام نظام الملك در سیاست نامه و ابن اثیر در الکامل و منهاج سراج در طبقات ناصری گفته اند: که محمود دفعه اول به لقب «سلطان» ملقب گردید . و بقول مؤلف مجمل التواریخ و القصص (طبع تهران) محمود این لقب را از قول امیر خلف صفاری گرفت ، و وقتیکه خلف گفت محمود سلطان است از آن پس محمود باین لقب مشهور شد (ص ۴۰۶) .

در حالیکه این لقب بر مسکوکات وی و اخلاف او موجود نیست و دفعه اول بر سکه ابراهیم غزنوی که بسال (۴۵۱ هـ - ۱۰۵۹ م) بر تخت نشست ضرب شده است . اما کتیبه مزار سلطان محمود در غزنی که بخط قدیم نزدیک بکوفی باقیمانده و مقارن ایام وفاتش نوشته شده او را «الامیر الاجل السید نظام الدین ابی القاسم محمود بن سبکتگین» میگوید و این سند محکم قدیمتر است .

سلطان محمود بسال (۳۸۹ هـ) بکتوزون و فایق خاصه امرای منصور و عبدالملك سامانی را با المنتصر شهزاده آخرین سامانی چنانچه گذشت مغلوب کرد، و در بقیه عمر خود بین سنوات (۳۹۲ - ۴۱۶ هـ) هفده بار برهند هجوم کلی یا جزوی برد، و از ۳۹۰ تا ۳۹۲ هـ به ولایت و پهنه (هونیه خالیه کنار اٹک) و لغمان و پشاور با جیبیاله در آویخته پشاور را فتح کرد، و بلقب «غازی» مشهور شد . در (۳۹۳ هـ ۱۰۰۲ م) خلف بن احمد صفاری را بشرف حیکه در احوال صفاریان گذشت بگرفت ، و سیستان را به قبجی حاجب و کده خدای بوعلی شاد سپرد ، ولی بوبکر عبدالله که نبیره دختری خلف بود و بوالحسن حاجب پرانها شوریدند تا سلطان بسال (۳۹۴ هـ) بسیستان باز آمد ، و آن شورش را فرو نشانند .

بسال (۳۹۶ هـ - ۱۰۰۵ م) از رود سند بگذشت و بشرف حیکه در مبحث لودیان گفته شد ملتانرا تسخیر کرد و در (۳۹۷ هـ ۱۰۰۶ م) ایلک خان ترکستان را که بر بلخ و هرات تانشاپور قبضه کرده بود شکست داد و در (۳۹۹ هـ ۱۰۰۸ م) راجگان هند را بااننده پاله در وینند بشکست

وبین (۴۰۲ - ۴۰۳ هـ) در پنجاب و کشمیر فتوحات کرد و به (۴۰۳ = ۱۰۱۲ م) غرجهستان (شمال غور) را نیز گرفت و بقول بیهقی بسال (۴۰۵ هـ = ۱۰۱۴ع) از راه بست بر غور حمله کرد ، و امیر محمد سوری حکمران غور باده هزار لشکر در قلعه آهنگران محصور و اسیر شد . و در حدود (۴۰۷ هـ ۱۰۱۶ م) حملاتی بر پنجاب و کشمیر کرد، و یکسال بعد مردم خوارزم بر ما مون خوارزمشاه (شوی خواهر سلطان محمود) شوریده و او را بکشتند ، ولی محمود خوارزم را فتح کرده و التو نتاش را درانجا نصب کرد (۴۰۸ هـ) در سنه (۴۰۹ - ۴۱۰ هـ) در هند قنوج و سواحل گنگ را با غنایم و اسرای زیاد گرفته با سه میلیون درهم به غزنه آمد . و بقول ابن اثیر در راه با افغانان در آویخت زیرا همواره در راه

هند و غزنه پیش روی او را میگردفتند به (۴۱۱ هـ ۱۰۲۰ م) فتح غور و به (۴۱۲ هـ) محاصره حصار لوهر کوت کشمیر و به (۴۱۳ هـ) فتح قلاع گوالیار و کالنجرو در (۴۱۴ هـ) فتوح جبال سلیمان و افغانان تکمیل شد، و در سال (۴۱۵ - ۴۱۶ هـ) بماوراء النهر رفت و امرای بلخ و سواحل آمو به را منقاد کرده با قدرخان کاشغری معاهده بست ، و چهار هزار خانواده سلجوقیان را بخراسان آورد، در (۴۱۶ هـ) محمود بر سومات کاتیا و ارجنو بی هند یورش برد، و معبد معروف آنرا تخریب کرد و غنایم زیادی بدست آورد و گجرات را نیز فتح نمود . آخرین هجوم محمود بسال (۴۱۸ هـ ۱۰۲۷ م) بر ای تادیب طوایف جت بمولتان صورت گرفت و در ایام عمر خود موفق شد که شاهنشاهی بزرگی را از اصفهان و عراق و همدان و طبرستان گرفته ، شرقاً تا سواحل گنگا و شمالاً تا سیر دریا و خوارزم و جنوباً تا سواحل بلوچستان و کاتیاوار تاسیس نمود . و فرزندش مسعود را باصفهان بنشانند (۴۲۰ هـ - ۱۰۲۹ م) و این مملکت بزرگ را از گنگا تا سواحل دجله و فرات در تحت مرکزیت غزنه در آورد، و امپراطوری عظیمی را در آسیا تشکیل داد . وی در غزنه پروان - نساپور - هرات - جوزجان - بلخ - ولوالج (تخارستان) و در لاهور (بنام محمود پور) و غیره بلاد کشور سکه زد، و در بارش همواره مجمع شعرای بزرگ دری مانند فردوسی - فرخی - منوچهری - عنصری و علمایی مانند البیرونی و ابن سینا و ثعالبی و خمار و العتبی و غیره بود، وی پادشاهی بود بزرگ و با کفایت و دلیر و بخشاینده و بامور جهانداری آگاه که بقول العتبی لشکر بزرگی را مرکب از عناصر ترکی و افغانی و تاجیک و هندو و خلجی (غلجی) که بگفته اصطخری و یاقوت در خراسان و سیستان تا کابل میزیستند) تشکیل داد، و طوایف افغانی را در کوهسار غور و

سلیمان و سپین غر و غیره منقاد و مشرف باسلام ساخت ، و بقول ذ هبی و ابن اثیر فرق معتزله و باطنیه و جهنمیه و مشبیه و روافض را نکال کرد ، و کتب آنان را بسوخت . وی بقول ابن خلکان هر سال غزوی را درهند بر خود فرض گردانیده بود ، و مذهباً شافعی بود ، و ابن خلکان به نقل از کتاب مغیث الخلق فی اختیار الاحق اثر امام الحرمین عبدالملک جوینی (معاصر سلطان) گوید که محمود بر مذهب امام ابوحنیفه بودی و به احادیث و لعی تمام داشتی ، همواره آنرا از مشایخ بزرگ شنیدی ، ولی در اثر تلقین قفال مروزی فقیه معروف شافعی به مذهب امام شافعی گروید .

خلاصه سلطان محمود پادشاه سرسخت و دلاور که بقول ابن اثیر روی خوب و رنگی ملیح و چشمان کوچک و موی سرخ داشت و بگفته ابن خلکان در شب عاشورا سنه (۳۶۱ هـ) تولد شده بود بعد از تشکیل دولت بزرگی در قلب آسیا ، بمرض سل گرفتار آمده و بعمر (۶۱) سالگی بعد از پادشاهی (۳۳) سال در پنجشنبه ۲۳ ربیع الآخر سال (۴۲۱ هـ ۱۰۳۰ م) از جهان رفت و در قصر فیروزی غزنه مدفون گشت . اکنون از قصر فیروزی در غزنی اثری نیست ولی تنها لوح سنگی مزار سلطان باقی مانده و بران بخط کوفی چنین نوشته اند :

«غفرانا من الله للامير الاجل السيد نظام الدين ابي القاسم محمود بن سبکتگین غفرله ، توفي رحمة الله عليه ونور حفرته وبيض وجهه عشية يوم الخميس لسبع بقين من شهر ربيع الاخر سنة احدى وعشرين واربعمائة ، گنبد کوچکی که امروز بر مزار سلطان آباد است در سال ۱۳۲۴ ق با مر امیر حبیب الله خان ساخته شده است . (عکس ۴۹-۵۰)

بعد از محمود پسرش محمد از گوز گانان آمده در غزنی بجایش نشست ، و عم خود امیر یوسف بن سبکتگین را سپه سالار و خواجه ابوسهل احمد حمدوی را وزیر و علی قریب را حاجب بزرگ مقرر کرد ، ولی بعد از (۵۰) روز ابوالنجم امیر ایاز ایماق و علی دایه از غزنی برآمدند تا پیش امیر مسعود فرزند بزرگ سلطان محمود ، که حکمران ری و اصفهان بود روند ، و او را از طرف مردم دعوت به آمدن غزنه نمایند . محمد سپهسالار لشکر هندوان سوند هرای را به تعقیب ایشان گماشت ، ولی غلامان سرای سوند هرای را کشتند ، و درنشاپور پیش امیر مسعود رفتند ، درینوقت خلیفه بغداد القادر بالله عهد ولوای امارت را بذریعه مرسل بن منصور بن افلح گردیزی بامیر مسعود فرستاد ، و او را بقول دایرة المعارف اسلامی ناصر لدین الله و حافظ عبدالله و ظهیر خلیفة الله لقب داد ، که ابن اثیر این لقب را سید الملوك و السلاطین نیز نوشته است ، و بدینصورت

مسعود را رسماً پادشاه خراسان بشناخت .

امیر مسعود از هرات به بست آمد ، و محمد از غزنه به تگین آباد (بین ارغنداب و هلمند) لشکر آورد ، ولی بعد از (۷) ماه پادشاهی امیر یوسف و علی قریب او را در تگین آباد گرفته و کور کردند ، و امیر مسعود را بجای او بنشاندند (شوال ۴۲۱ هـ) سلطان مسعود خواجه احمد بن حسن میمندی (متوفی ۴۲۴ هـ) را از زندان هند بر آورد و وزیر خویش گردانید ، و حسن میکالی (وزیر معروف بامیر حسنک) را به تهمت قرمطی بودن در بلخ بردار کشید ، و از احمد ینالتگین خازن محمود مالی عظیم بستد و بهندش فرستاد ، و در سنه (۴۲۲ هـ) بر کرمان و مکران تصرف کرد ، و بسال (۴۲۳ هـ = ۱۰۳۱ م) به هرات رفته و سپه سالار عبدالعبدوس را بدفع فساد ترکمانان خراسان مقرر داشت ، و در (۴۲۴ هـ) بر سر سستی کشمیر لشکر کشید ، و در (۴۲۵ هـ = ۱۰۳۳ م) بر آمل و ساری و طبرستان غلبه جست ، و امیر بکتغدی را با سپاه زیاد بدفع ترکمانان صحاری شمالی خراسان فرستاد ، ولی ناکام برگشت و بسال (۴۲۶ هـ = ۱۰۳۴ م) لشکری را بقیادت تلك بن جهان سپهسالار هندو بمقابل احمد ینالتگین که در هند وستان شورش کرده بود ارسال داشت ، احمد هزیمت کرد و به منصور ه گریخت و در آب سند غرق شد (۴۲۷ = ۱۰۳۵ م) و در همین سال برهانسی و دیگر قلاع هند هجوم برد ، بعد از فتوحات فرزند خود امیر مجددود را در لاهور حکمران ماند و تا (۴۲۸ هـ ۱۰۳۶ م) بغزنه برگشت چون همواره ترکمانان سلجوقی در خراسان فتنه برپا میکردند ، بنابراین در همین سال از راه بلخ به ماوراء النهر روی نهاد ، ولی داؤد ترکمان بر بلخ تاخت ، و چون امیر مسعود پس به بلخ آمد ، داود به مرو پس نشست ، و مسعود علی قندزلی را از گوزگانان در (۴۲۹ هـ) بر انداخت و برخی از سلجوقیان را بدادن چراگاه راضی ساخت و با برخی در صفحات شمالی خراسان (۴۳۰ هـ) پیکار کرد ، و تا سال (۴۳۱ هـ = ۱۰۳۹ م) از راه هرات و غور بغزنه آمد ، و سپه سالار علی دایه و سپاهی حاجب بزرگ و بکتغدی حاجب را که درین جنگها بیفرمانی کرده بودند مصادره و در هند موقوف کرد . درینوقت طغرل و چغری بیگ فرزندان میکائیل سلجوقی بر خراسان تا نشاپور و هرات و بلخ و سیستان تصرف کردند و مسعود را در جنگ دندا نقان بین مرو و سمرخس بشکستند ، و آخرین سکه ایکه مسعود در نشاپور زد بسال (۴۳۱ هـ) بود ، که بعد از آن بسال ۴۳۳ هـ طغرل سلجوقی دران شهر سکه زده است .

امیر مسعود چون اوضاع مملکت را مشوش دید، فرزند خود مودود را در غزنه گذاشته خودش با خزاین محمودی و لشکر و برادر کور خود محمد روی به هندوستان نهاد، و در ماریکله (شرقی حسن ابدال کنونی) لشکریان بر او شوریدند، و امیر محمد کور را بیادشاهی برداشتند، و مسعود رادر قلعه گیری (گهری) زندانی و بذریعه طاهر بن محمد قتل کردند (۱۱ جمادی الاولی ۴۳۲ هـ = ۱۰۴۰ م) درینوقت امیر مودود در غزنه بر تخت نشست و با لشکر خود روی به هندوستان نهاد، و در ننگرهار در موقع دنبور (نزدیک جلال آباد کنونی = آدینه پور بابری) با لشکر عم خود محمد دراویخت و کشندگان پدر خود را از ترک و تاجیک بکشت، و محمد را با پسرش طاهر گرفته و بقتل رسانید، (۴۳۲ هـ) و در آنجا شهری بنام «فتح آباد» بنا نهاد، که تاکنون بهمین نام باقی مانده است.

سلطان مودود با ترکان سلجوقی که نفوذ روز افزون شان در ماوراءالنهر و خراسان بسط میشد، در طرح روابط دوستانه کوشیده و دختر چغری بیگ را ازدواج کرد، ولی با وجود آن از شر آنها مصئون نماند، و بدین سبب غزنیان از خراسان بر مستملکان هندی خود اعتماد کردند، و این کار اولاً در مسکوکن مودود دیده میشود که پیکر گاو سیوا Siva را با کتیبه سری سمنته دیوه Sri Samanta Diva بر سکه خود نقش کرد، که مأخوذ است از مسکوکات کابل شاهان و بهند. مودود بعد از پادشاهی ۹ ساله بعمر ۳۹ سالگی بسال (۴۴۱ هـ = ۱۰۴۹ م) از جهان رفت و مدت دو ماه سلطنت غزنی بنام مسعود دوم بن امیر مودود و عمش علی بن مسعود اول بود، تا که عبدالرشید بن سلطان محمود بر آنها غالب گردیده و در همان (۴۴۱ هـ) بر تخت غزنه نشست. ولی داؤد سلجوقی که حکمدار خراسان بود از راه سیستان بر بست وزمینداور تاخت بر سرش الپ ارسلان از طرف طخارستان بر غزنه پیش آمد، سالار لشکر عبدالرشید که طفرل نام داشت و یکی از بستگان سلطان محمود بود، الپ ارسلان رادر چوره خمار (شاید کهنه خمار کنونی میدان) بشکست و نیز در بست داؤد را هزیمت داده، و در سیستان بیغوم داؤد را نیز شکست داد، و متعاقباً بغزنه آمده عبدالرشید را با برخی از شهزادگان آل محمود بکشت (حدود ۴۴۳ هـ = ۱۰۵۰ م) ولی مردم غزنه بر طفرل شوریدند و نوشتگین نامی او را بکشت، و سلطان فرخزاد بن مسعود بن محمود بر تخت غزنه نشاندند (۴۴۴ هـ) وی مالیات سنگین را از دوش مردم زابلستان برداشت لهذا در بین مردم محبوب گردید، فرخزاد اداره مملکت

سلطان ابراهیم در حدود (۵۰۹ هـ = ۱۱۱۵ م) وفات کرد و فرزندش ارسلان شاه در غزنه بر تخت سلطنت نشست، و شیرزاد برادر خود را کشته و مادراندر خود که خواهر سلطان سنجر کبیر بود توهین کرد لهذا بهرامشاه برادر دیگرش از پیش وی بدربار سنجر گریخت، سنجر بهرامشاه را امداد کرد، تا در غزنه ارسلان شاه را بشکست و بطرف هندوستان او را مجبور به گریختن کرد، تا که بسال (۵۱۱ هـ = ۱۱۱۷ م) در آنجا بمرد، و بجایش بهرامشاه در حمایت سنجر سلجوقی بر تخت نشست. و نام سلطان سنجر را بر سکه خود بزد، وی بر هندوستان لشکر کشید، و محمد باهلم را باده پسر در ملتان به (۵۱۲ هـ = ۱۱۱۸ م) از بین برده و قلعه ناگور را در سواک بنا کرد.

وقتیکه بغزنه آمد او را با سلطان علاءالدین جهانسوز غوری مصاف افتاد، و فرزندش دولتشاه در آن جنگ کشته شد، و خود بهرامشاه به هندوستان عقب نشست و غزنه بدست غوریان افتاد. چون غوریان باز گشتند، وی بغزنه آمد و بسال (۵۵۲ هـ = ۱۱۵۷ م) درگذشت، و بعد از خسرو شاه بن بهرامشاه (۵۵۲-۵۵۷ هـ) و خسرو ملک بن خسرو شاه (۵۵۷ هـ = ۵۸۳ هـ) در غزنه و لاهور بر تخت نشستند، ولی خسرو از دست غزان شکست خورده و بر غزنه قابض شدند، و وی به لوهور افتاد، و باز

در سال (۵۸۲هـ) سلطان معزالدین محمد سام غوری خسرو را در لاهور گرفته و به قلعه بلروان غرجستان محبوس کرده ، و بسال (۵۸۷هـ) او را بکشتمند و دودمان غزنویان آل سبکتکین بروی ختم شد .

دولت غزنویان در افغانستان و ایران و هندوستان و ماوراءالنهر از سواحل دجله تا کنگمدت دو نیم قرن دوام کرد ، و غزنه و بلخ و لاهور و بست پایتخت های ایشان بود . درین عصر مدنیت اسلامی و زبان دری ترقی زیادی کرد ، دین اسلام در مملکت رواج کامل یافت ، و هند هم بنور آن روشن گردید ، و آثار دیانت و حکومت کابل شاهی از شرق مملکت نابود شد . و وزرای معروف غزنویان ابوالعباس اسفراینی ، احمد بن حسن میمندی ، حسن بن محمد میکالی ، خواجه عبدالصمد ، خواجه طاهر مستوفی و غیره بودند . و بلاد افغانستان و هندوستان و ماوراءالنهر و ایران آبادان و تجارت بارونق بود . از علما و نویسندگان معروف البیرونی ابن سینا ، ابوالفتح بستی ، ثعالبی ، عبدالجبار العتبی ، بونصر مشکان ابوالفضل بیهقی ، نصرالله صاحب کلیله و دمنه ، ابو منصور موفق هروی نویسنده کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ، عبدالحی گردیزی ، فخر مدیر مبارکشاه نویسنده آداب الحرب و الشجاعه ، ابوالحسن هجویری غزنوی صوفی معروف نویسنده کشف المحجوب است .

واژ شعرا : فردوسی - فرخی - عنصری - عسجدی - منوچهری - سنائی - مسعود سعد سلمان - ناصر خسرو - اسدی طوسی - سیدحسن غزنوی - ابوالفرج رونی - مختاری غزنوی مشاهیر این عصراند .

دربار غزنویان در آسیا پرورشگاه شعرا و علما و ارباب فن بود ، خود سلطان محمود پادشاه عالم و ادیب پرور بود ، برخی از علماء کتابی را در فقه بوی نسبت میدهند و از اشعار او قطعاتی را نقل میکنند در عصر غزنویان صنایع نفیسه و فن عمران نیز ترقی شایانی کرده بود ، اگرچه هجوم تاتار تمام بقایای صنعت را در شهر های بزرگ افغانستان از بین برد ، ولی از صنعت عمران و سنگراشی و خطاطی قبر های سبکتکین و سلطان محمود و دومنارغزنی و بقایای قصر مسعود سوم از دستبرد روزگار در غزنی باقی مانده است ، و از بقایای آثار لشکرگاه شهر بست که در سال ۱۹۵۰ از طرف باستان شناسان فرانسوی در افغانستان حفاری شده ، آثار هنری و نقاشی های رنگین را بردیوار های آن یافته اند ، که طراوت صنایع و هنر دوره غزنوی ازان ظاهر میشود .
در دوره غزنوی اداره مملکت در ولایات بذریعه حکمرانانی میشد که

از دربار سلاطین غزنی برای امور ملکی و لشکری از سپه سالاران و حاجبان بزرگ در بار و یا شهزادگان و اقارب شاه کماشته میشدند ، در مرکز سلطنت غزنی بقول بیهقی یکنفروزی دیوان و خواجه بزرگ (بحیث وزیر مالیه و صدراعظم) میبود و دیوان عرض (امور وزارت حرب در تحت امر سپه سالار) و دیوان رسالت کار های دفتر تحریرات سلطنت را در تحت امر دبیر بزرگ - و دیوان وکالت در تحت امر حاجب بزرگ و ظایف وزارت در بارایفا کردند . و هکذا در دربار سلطنت بزرگانی بنام (ندیم) وزیر و خازن و کوتوال میبودند ، چون مملکت بمرکز خود وصل شده و امنیت هم حاصل بود ، لهذا وفور مالیات دولتی یقینی است ، و از قراریکه بقول مورخان اوائل دوره عباسی مالیات خراسان را بصورت متوسط در حدود (۴۵) ملیون تخمین کردیم اکنون هم میتوانیم به همین مقیاس عایدات تمام خراسان و ولایت های غزنه و زابل و طخارستان و پشاور و لاهور و ملتان و سند و ماوراءالنهر و خوارزم را بخزانه دولت غزنی زیاده از صد ملیون درهم تخمین کنیم . البته مقدار عظیم غنایم و جواهر و طلا که در جنگهای هندوستان بدست می آمد ، ازین حساب مستثنی است . صاحب برید (پوسته) و دیوان آنها (جاسوسی) و سالار (لشکردار) و کوتوال (افسر پلیس و حافظ قلعه شهر) در اکثر شهر های بزرگ و ظایف حکومتی را اجراء میکردند ، و امور عدلیه بقاضی شرع مفوض بود چنانچه در عصر محمود قاضی ابوالحسن بن قاضی ابو محمد الفزازی از یارس برسولی غزنه آمد ، و سلطان او را بسبب مقام علمی و ورع او نگهداشت ، وقضاء غزنه بدو داد ، احفاد او مدت ها دران پایتخت قاضی بودند اماروابط سیاسی غزنویان همواره با دربار خلافت بغداد و خوانین ماوراءالنهر دوستانه بود و همواره رسل (سفرای) خلافت و امرای ماوراءالنهر و چین بدربار سلاطین غزنه می آمدند ، و از طرف رسولدار (رئیس تشریفات) بکمال احتشام پذیرائی میشدند . در مأمورین دولت غزنوی تمام مردم ما تحت سلطنت غزنوی شامل بودند ، و حتی در جمله بزرگترین رجال لشکری و منصبداران نظامی دژ بار غزنه هندوان نیز موجود بودند ، و افغانان در لشکر غزنه به تعداد کثیر وجود داشتند ، که در فتوحات هندبهره بزرگ میگرفتند .

شاهان غزنه :

- * ۱- امیرالپتگین (۳۵۱-۳۵۲هـ)
- ۲- امیر اسحاق بن الپتگین (۳۵۲-۳۵۵هـ)

نفوذ سلجوقیان و خوارزم شاهیان و مختصری از زملوکیسیستان (۴۲۹-۶۳۲هـ)

سلجوقیان طایفه‌ئی بودند از ترکمان شمال سیحون و دریاچه اول، که در عصر سامانیان بماوراء النهر و نور شمالی بخارا (اکنون نووانا) آمده و قبول اسلام نموده بودند، چون شغل شان کله داری بود بغرض یافتن مراتع در گردش بودند، رئیس یک طایفه شان درجند، سلجوقی پسر توقاق یا یقاق تیموز چهار پسر داشت: بیفوارسلان مشهور به اسرائیل، و میکائیل و یونس و موسی:

سلطان محمود سهواً چار هزار خانواده طایفه سلجوق را از جیحون گذرانیده و در خراسان تا نساپور چرا خورداد، و پسر سلجوق اسرائیل را که بقول منهاج سراج برق جهنده و شیردمنده را مانست، در کالنجر هند مجبوس کرد (حدود ۴۱۶هـ = ۱۰۲۵م) ولی پسران میکائیل: طغرل بیگ و داؤد و چغری بیگ بزودی قبایل خود را فراهم آورده و خراسان را تا غزنی و سیستان و بلخ و نساپور و کرمان بدست آوردند، طغرل (۴۲۹-۴۵۵هـ) بشرحیکه در احوال مسعود غزنوی گفته شد، در جنگ دندانقان، سلطان مسعود را بشکست، و در سال (۴۲۹هـ = ۱۰۳۷م) در نساپور تاج شاهی بر سر نهاد و برادر خود بیفورا به حکمداری افغانستان غربی و پوشنج و هرات و سیستان گماشت وی در (۴۳۲هـ) تاپست پیشرفت، و برادرانش داؤد و چغری بیگ صفحات شمالی افغانستان را از مرو و سرخس تا بلخ و شبورقان گرفته، و در علیاباد بلخ از لشکر سلطان مسعود شکست خوردند، ولی بعد از آن در جنگ دندانقاق (۴۳۱هـ) تمام قوای سلجوقیه به مسعود شکست آخرین دادند، و داؤد نفوذ خود را جنوباً تا سیستان و شمالاً تا بلخ و طخارستان بسطداد، اگرچه سلطان مودود از غزنه وزیر خود عبدالرزاق پسر احمد میمندی را بجنگ سلاجقه در سیستان فرستاد (حدود ۴۴۰هـ = ۱۰۴۸م) ولی کاری پیش نبرد، و الپ ارسلان پسر چغری بیگ (۴۵۵-۴۶۵هـ = ۱۰۶۳-۱۰۷۲م) طخارستان و بلخ و ترمذ و قبادیان روخس و ولوالج را بدست داشت، خود وی و ملکشاه فرزندش (۴۶۵-۴۸۵هـ = ۱۰۷۲-۱۰۹۲م) با سلطان ابراهیم غزنوی روابط دوستانه را حفظ کردند و زابلستان و کابل را تالاهور بدولت غزنوی واگذاشتند، درینوقت تکش برادر ملکشاه در بلخ بغاوت کرد، و ملکشاه او را بسال (۴۷۷هـ) در ترمذ بدست آورده و کور ساخت، فرزند ملکشاه سلطان سنجر (۵۱۱هـ = ۱۱۱۷-۱۱۵۷م) که از شاهان معروف و دودمان سلجوقیانست بشرحیکه در احوال غزنویان گذشت، بهرامشاه غزنوی را در مقابل ارسلانشاه

- ۳- امیر بلکاتکین (۳۵۵-۳۶۵هـ)
- ۴- امیر پیری تکین (۳۶۵-۳۶۶هـ)
- * ۵- امیر سبکتکین (۳۸۷-۶۶هـ)
- * ۶- امیر اسماعیل بن سبکتکین (۳۸۷هـ)
- * ۷- سلطان محمود بن سبکتکین (۳۸۷-۴۲۱هـ)
- * ۸- امیر محمد بن محمود (۴۲۱هـ)
- * ۹- سلطان مسعود بن محمود (۴۲۱-۴۳۲هـ)
- ۱۰- محمد دفعه دوم (۴۳۲هـ)
- * ۱۱- سلطان مودود بن مسعود (۴۳۲-۴۴۱هـ)
- * ۱۲- مسعود ثانی بن مودود (۴۴۱هـ)
- ۱۳- علی بن مسعود اول (۴۴۱هـ)
- * ۱۴- عبدالرشید بن محمود (۴۴۱-۴۴۴هـ)
- ۱۵- طغرل (بنده محمود) (۴۴۴هـ)
- * ۱۶- فرخزاد بن مسعود اول (۴۴۴-۴۵۱هـ)
- * ۱۷- سلطان ابراهیم بن مسعود اول (۴۵۱-۴۹۲هـ)
- * ۱۸- علاءالدین مسعود سوم (۴۹۲-۵۰۹هـ)
- ۱۹- شیرزاد بن مسعود سوم (۵۰۹هـ)
- * ۲۰- ارسلان شاه بن مسعود سوم (۵۰۹-۵۱۱هـ)
- * ۲۱- بهرامشاه بن مسعود سوم (۵۱۱-۵۵۲هـ)
- * ۲۲- خسرو شاه بن بهرامشاه (۵۵۲-۵۵۷هـ)
- * ۲۳- خسرو ملک بن خسرو شاه (۵۵۷-۵۸۳هـ)

(به شجره نمبر ۵۱ رجوع شود) و نقشه ۴۹

مآخذ: تاریخ سیستان - بیهقی - طبقات ناصری - ابن اثیر - طبقات سلاطین اسلام - گردیزی - العتبی - باول هورن مختصر تاریخ ایران آداب الحرب - دائرة المعارف اسلامی تاریخ ایران رازی - زراعتی - افغانستان سیاست نامه - ابن خلکان - ابن خلدون - تجارب الامم - فرشته - روضة الصفا - حبیب السیر - تاریخ گزیده - مجمل التواریخ و القصص - تاریخ الاسلام سیاسی - تاریخ الاسلام ذهبی - مجله آریانا - لیاب الالباب - معجم الانساب زمباور - پنهانها از سر اولف کیر - اخبار الدولة السلجوقیه راحة الصدور - افغانستان بعد از اسلام جلد اول - مادر زبان دری - فتوح السلاطین - غزنویان بوسورت.

جلال‌الدین محمود خان امیر سیستان به (۱۶) پشت بعمیر ولیث صفاری میرسید ، و هم شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد که تاریخ صفاریان را از زمان قدیم تا عصر خود بنام کتاب احياءالملوك نوشته است بصفاریان منتسب بود .

مآخذ: طبقات ناصری - اخبارالدولة السلجوقیه - لب التواریخ - تاریخ سیستان - ابن اثیر تاریخ مختصر ایران پاول هورن - دول اسلامیة خلیل ادهم - معجم الانساب زمباور - راحة الصدور . (به شجره‌نمبر ۵۲ رجوع شود).

غوریان

(۴۰-۶۱۲هـ)

سوریان طایفه‌ای بودند از افغانان خراسان و غور که تاکنون هم بنام (زوری) در بادغیس هرات در حدود زور آباد (زور ابدیاقوت) شمال غرب هرات موجودند ، در دوره قبل الاسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و بلقب غرشاه (غردر پنبتو = کوه) یاد میشدند و منسوبند به شخصیت افسانوی قدیم ضحاک فردوسی (در منابع پشتو بحواله تاریخ سوری سهاک ، در طبری والبیرونی و ابن بلخی : بیوراسپ ازدهاق - در مسعودی دهاک) که بقول طبری شکل معرب آن ازدهاق است (اوستا: دهاک = اژی‌دها = اژدها فارسی - اژدها پنبتو) و اعلام خراسانی مانند ضحاک (حدود ۴۰۰) اسم پدر عبدالحی گردیزی نویسنده زین الاخبار و ضحاک شیبانی (حدود ۲۸۷هـ) فقیه ظاهری ، وضحاک شهری نزدیک بامیان و سهاکا (قبیله معروف آریائی قدیم که سکستان بنام شانست) و سهاک (صورت مفغن آن) و سهاکزی که نامهای اعلام و قبایل افغان است و انمود میکنند که این نام ریشه قدیمی در اعلام افغانستان قدیم دارد . دیگر از اعلام این دودمان بسطام (صورت معرب گسته‌م = وستهم بمعنی پهلوان) است که فردوسی هم از و ذکر کرده دارد . این شخص در شغنان و بامیان و تخارستان و غور حکمرانی کرد ، و بعد از آن امیرسور و سام سپه سالار دو برادر از همین طایفه در غور دست داشتند و امرای اقوام سوری منسوب بدین نامند ، که فردوسی و مورخین دیگر ماهوی سوری نژاد ، و بلاذری جبل‌زور و بت معروف آنرا که هیون تسنگ در (۶۰۳ع) بنام (شونا) دیده بود ذکر میکنند ، و ابن‌فندق در تاریخ بیسوق نیز از سوری عمید خراسان در عصر سلطان مسعود ذکر کرده و در ازمنه بعد شیر شاه سوری معروف نیز ازین قبیله افغانی در هند برخاست .

امداد نموده ، و او را در تحت حمایت خود ، شاه غزنه تالاهور ساخت (۵۱۱هـ) و گویا با واسطه سرحدات مملکت سنجر تالاهور رسید کذلک سلطان سنجر را بشرحیکه در احوال غوریان خواهیم داد ، بسا سلطان علاءالدین حسین جهانسوز غوری در جبال هرات بموضع سه گوشه ناب مصاف افتاد و علاءالدین را گرفته و واپس بملک غور فرستاد ، حدود (۱۱۵۵هـ) بعد از آن قبایل نیم وحشی قراخانیان و غزان از کوهسار وسطایشیاخروج کرده و دولت سنجر را از بین بردند (حدود ۵۵۲هـ ۱۱۲۸م) و بر صفحات افغانستان تا غزنی و زابل و سیستان بتاختند ، و خسرو شاه غزنوی را بلاهور عقب راندند ، ولی فساد غزیزودی از طرف غوریان و خوارزم شاهیان فرو نشست و خانواده خوارزم شاهی نیز در عصر سلجوقیان بر خراسان و حصص شمالی و غرب افغانستان دست یافتند که شرح ایشان در آینده می آید .

واقعه بزرگی که در عصر خوارزمیان واقع شد ، آویزش خوارزمشاهیان است با دودمان غوری که مدت‌ها در غور و بامیان به آزادی حکم می‌راندند ، بشرحیکه در احوال غوریان و خوارزمیان خواهد آمد ، علاءالدین محمد در حدود (۶۱۱هـ - ۱۲۱۴م) غور و فیروز کوه و هرات را تا غزنین بدست آورده ، و خانواده غوری را از غور برانداخت ، و بعد از آن سلطان جلال‌الدین آخرین پادشاه خوارزمیان را با لشکر چنگیز در افغانستان جنگها واقع شد ، که در قسمت مابعد به آن تفصیل داده میشود . درینوقت مملکت افغانستان بچهار حصه تقسیم بود : ولایات شمالی از تخارستان تا مرو مستقیماً بدربار سنجر و سلجوقی مربوط بود ، سرزمین غورو بامیان و گوزگانان تا حدود هرات بدودمان غوریان تعلق داشت .

ولایت زابل از مجاری هلمند تا غزنه و کابل و ننگرهار تا پشاور و لاهور از آن آل محمود غزنوی بود . ولایت سیستان از بست و زمینه‌اور تا زرنج و فراه و نیه بملوک سیستان مربوط بود ، که این ملوک با سلجوقیان و غوریان و غزنویان و حتی با چنگیز یان نیز روابط حسنه را حفظ میکردند و از بقایای صفاریان و امرای بومی نیمروز بودند که تفصیل نامهای ایشان در مبحث صفاریان گذشت و نیز ملوک آل کرت که شرح شان خواهد آمد ، بامتهاجمین تاتاری ساخته و هرات و سیستان را بدست داشتند . از بقایای ملوک سیستان و صفاریان چنانچه در مبحث صفاریان گفتیم : ملک تاج‌الدین بود (حدود ۴۸۲هـ) از نسل این شخص در سیستان تا مدت هزار سال امرائی باقیمانده بودند که بقول ریودرسنه (۱۰۲۸هـ) ملک

یکی از مشاهیر دودمان سوری شنسب بن خرنک است که بروایت منهاج سراج بحواله کتاب نسب نامه فخرالدین مبارکشاه معاصر حضرت علی (رض) بود و بردست آنحضرت ایمان آورد ، و ازو عهد و لوای بستند و هر که ازان خاندان به تخت نشست ، آن عهد و لوای علی (رض) بدو دادندی ، و این اولین حکمدار غوریست که در دوره اسلامی ازو خبری داریم ، و امیر پولاد غوری یکی از فرزندان او بود ، که اطراف جبال غوزدر تصرف داشت ، و نام پدران خود را احیاء کرد ، و چون صاحب الدعوت العباسیه ابومسلم مروزی خروج کرد ، امیر پولاد حشم غور را بمدد ابومسلم برد ، و در تقویت آل عباس آثار بسیار نمود ، و مرکز حکمداری امیر پولاد مندیش غور بود ، و بر تمام جبال غور و مضافات آن حکم میراند (حدود ۱۳۰هـ ۷۴۷م) یکنفر فرزند امیر پولاد را که امیر کرور نام داشت از روی عنعنه مردم قندهار و متن کتاب پته خزانه بحواله تاریخ سوری محمد بن علی بستنی می شناسیم ، که بسال (۱۳۹هـ ۷۵۶م) در مندیش غور امیر و پینام (جهان پهلوان) که از القاب پهلوانان فردوسی است شهرت داشت ، وی بر بالستان (والستان شمال قندهار) و خیسا و تمران و برکوشک (قلاع معروف غور) تصرف داشت ، و پهلوانی بود که با ۱۰ تن می جنگید ، و بدین سبب اورا کرور (در پشتو بمعنی محکم و سخت) می خواندند ، اقتدار این دودمان تا زمیند اور بست و والستان میرسید ، وی نیز در جنگهای انقلاب خلافت از دودمان اموی عباسیه با ابومسلم همراه بود ، و پته خزانه یک حماسه پشتوی او را بحواله تاریخ سوری نقل کرده ، و او رادارای کلام متین می خواند ، در این حماسه قدیم خود امیر کرور جهان پهلوان ، احاطه حکومت خود را از مرو و هرات تاجروم (گرمسیر) و غرچ و تخار می شمارد و گوید که زرنج (سیستان) را بتیغ تیز کشودم . این شعر حماسی او از قدیمترین آثار حماسی پشتو و خراسانست و از روحیه قوی و غرور ملی و جهانگیری و جهانکشانای او حکایه میکند ، و الفاظ و کلماتی دارد که اکنون در زبان پشتو زنده و مستعمل نیست .

امیر کرور بسال (۱۵۴هـ = ۸۰۰م) در جنگهای پوشنگک (غرب هرات) کشته شد ، و امیر ناصر فرزندش بعد از وی بر غور و بست و زمیند اور حکم راند (حدود ۱۶۰هـ ۷۷۶م) (برای تفصیل این موضوع دلچسپ تاریخی و لسانی و ادبی به کتاب پته خزانه طبع کابل و جلد دوم تاریخ ادبیات پشتو رجوع شود.)

منهاج سراج بعد از امیر پولاد تا عهد هارون الرشید (حدود ۱۷۰هـ

۷۸۶م) ذکری از حکمرانان این دودمان ندارد ، و این خلارا خوشبختانه پته خزانه بحواله تاریخ سوری محمد بستنی پر کرده و از امیر کرور و امیر ناصر با قدری تفصیل ذکر میکند ، و باز منهاج سراج امیر دیگر این خاندان را بنجی بن نهاران شنسبی یکی از کبار ملوک غور مینویسد ، که با یکنفر امیر معاصر غوری شیش بن بهرام بدر بار هارون الرشید رفتند ، و امیر بنجی بلقب (قسیم امیر المومنین) بامارت غور ، و امیر شیش به پهلوانی لشکر غور شناخته شدند (حدود ۱۷۰هـ = ۷۸۶م) امرای غور از نسل همین بنجی و سپه سالاران غور از نژاد شیش اند ، که در عصر صفاریان از آل شنسب در مندیش امارت غور به امیر سوری رسیده بود ، در حدود (۲۵۳هـ ۹۶۷م) طوریکه در احوال صفاریان خواندید ، یعقوب صفاری بلاد نیروز و بست و داور را تا تکین آباد و رخج گرفته ، امیر آنجا را مستاصل کرد ، درینوقت امیر سوری بر جبال غور امیر بود ، و هنوز نصف مردم غور مسلمان نبودند ، و بعد ازین امیر سبکتگین نیز بر غور حمله ها نمود ، که به استقلال دودمان سوری صدمه رسانیده نتوانست و طوریکه در احوال غزنویان خواندید سلطان محمود نیز بر غور تاخت ولی امیر غور که درینوقت محمد سوری بود ، گاهی اطاعت کردی و زمانی تمرد ورزیدی ، تا سلطان محمود بقول بیهقی بسال (۴۰۵هـ ۱۰۱۴م) و بقول ابن اثیر بسال (۴۰۱هـ) از راه بست و خوابین جنوب غور بالشکرگران بغور آمد ، که در مقدمه لشکر او التوتاش حکمران هرات و ارسلان جاذب حکمران طوس بودند ، و امیر محمد را بعد از جنگی که بمدد ده هزار لشکر خود کرد ، در قلعه آهنگران محصور داشت . محمد بعد از مدتی از قلعه برآمده و بسلطان تسلیم شد ، سلطان او را با پسر کپترش شیش بغزنی برد ، و در راه بحدود گیلان (نزدیکی غزنه) زهری را که در زیر خاتم خود تعبیه کرده بود خورد و درگذشت ، و مذلت اسارت را قبول نکرد .

روایات بومی زبان پشتو که در کتاب پته خزانه بحواله کتب لرغونی پبنتانه یعنی افغانان باستانی و تاریخ سوری حفظ شده اجمال تاریخی فوق را تأیید کرده و قصیده مرثیه پبنتوی محمد را نیز می آورد ، که از طرف شیخ اسعد بن محمد سوری (متوفی ۴۲۵هـ در بغنین زمیند اور) سروده شده ، و همین شاعر در آهنگران بدر باروی محصور بود . این قصیده که از نظر بلاغت زبان ، در اوج فصاحت است دلآوری و عظمت مقام محمد و جنگ آهنگران و گرفتاری او را بدست محمود شرح داده ، و او را افتخار دودمان سور میداند ، که در راه حفظ آبروی دودمان خود در گذشت ، و این

قصیده شیخ اسعد از امهات آثار ادبیه قدیم زبان پهنمتو است .

بعد از مرگ محمد از طرف سلطان محمود امیر بوعلی بن محمد سوری در جبال مندیش غوربرجای پدر نشست و مطیع سلطان بود . و در غور به بنای مدارس و مساجد و قصر ها پرداخت و شخص علم دوستی بود ، وی تا اواخر عهد محمودی حکمرانی کرد ، ولی در عصر مسعود از حدود (۴۲۵هـ ۱۰۳۳م) عباس بن شیش (برادرزاده بوعلی) برخاسته و عم خود را قید کرد ، و بر تخت شاهی غور نشست . عباس مردی ستمگار و بیباک بود ، و در علم نجوم ذوقی داشت ، در ولایت مندیش در قلعه سنگه رصدگاهی را ساخت . ولی مردم از جور او بدربار سلطان ابراهیم غزنوی نالیدند ، ابراهیم نیز بر غور لشکر کشید ، و امیر عباس را بغزنه زندانی کرد ، و امارت غور را به فرزندش امیر محمد بن عباس که مطیع دربار غزنه و مردی پسندیده سیرت و عالم نواز و عادل بود سپرد (حدود ۴۵۰هـ ۱۰۵۸م) و بعد از محمد فرزندش قطب الدین حسن بن محمد بن عباس که پادشاه بزرگ و جد سلاطین غور است بتخت رسید (حدود ۴۶۰هـ ۱۰۶۷م) وی عصات غور را بچنگ مطیع گردانید ، و در جنگی که بیای کوشک و جیرستان (جنوب غربی غزنه) باباغیان کرد کشته شد (حدود ۴۹۳هـ) و پسرش ملک عزالدین حسین بر تخت غور نشست ، وی با دولت سنجری روابط دوستانه داشت ، و پادشاه نیکو عهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود که هفت فرزند او خراسان و غور و زابل و غزنه و بامیان و تخارستان را در سلطنت خود شامل کردند ، و هر یکی بریک حصه حکم میراند بدین تفصیل:

۱- قطب الدین محمد که رسماً لقب قدیم بومی «غرشاه» را بعربی (ملک الجبال) لقب خود قرار داد ، و قلعه شهر فیروز کوه را تعمیر کرد ، در ولایت ورشاد (ورساد) که قلمرو او بود با برادران خود مناقشتی کرد و بغزنه رفت و درانجا از طرف بهرامشاه غزنوی کشته شد (۵۴۱هـ ۱۱۴۶م) و همین قتل سبب اختلاف دودمان غوری و غزنوی گردید .

۲- بهاءالدین سام در سنگه مندیش غور بود ، چون سلطان سوری بغزنی رفت فیروزکوه رانیز باو گذاشت و در (۵۲۴هـ ۱۱۴۹م) در فیروزکوه برتخت نشست ، باشاران غرجستان دوستی کرد ، در گرمسیر قصر کجوران (کجران کنونی بین قندهار و غور) و در جبال هرات قلعه شیرسنگ و در غرجستان قلعه بندارو قلعه فیوار میان غرجستان و مادین بناکرد ، و دختر ملک بدرالدین گیلان (ملکه گیلان) که از نسب شنسبانیان

بود بحباله آورد ، که مادر دو پسر معروف او سلطان معزالدین محمدسام و سلطان غیاث الدین محمد سام باشد . سلطان بهاءالدین بغرض خونخواهی برادر خود سلطان سوری لشکر های جروم و غرجستان فراهم آورده و بر غزنین تاخت ، ولی در گیلان (غزنی) از جهان رفت ، وی در سفر غزنی تخت غور و جبال را به سلطان علاءالدین حسین برادر خود گذاشته بود .

۳- ملک شهاب الدین محمد خرنک بن حسین خطه مادین باو تعلق داشت که ولایتی بود از غور و فرزندش ملک ناصرالدین ابوبکر در حدود (۶۱۸هـ ۱۲۲۱م) بر ولایت گزیو و تمران (شمالی قندهار) حکمران بود ، و بعد از تاختن چنگیز بدلهلی بدربار التتمش بهند رفت ، و در حدود (۶۲۰هـ) درانجا از جهان در گذشت .

۴- ملک شجاع الدین علی بن حسین که در ولایت جرماس غور حکمرانی داشت ، و بعد از علاءالدین ابوعلی پسرش در غور بجایش نشست ، و در عهد سلطان غیاث الدین خطه غور و بست و وجیر و گرمسیر و درمشان و روزکان و غزنین باو سپرده شد ، و بعد از فتح خراسان در نشاپور حکمران بود ، و سلطان معزالدین او را برده بر غرجستان و زمینداور حکمران گردانید و در (۶۰۱هـ) کاخ جناباد ملاحظه قهستان را فتح کرد ، ولی بعد از شهادت سلطان معزالدین در قلعه اشیار غرجستان محبوس گشت .

۵- علاءالدین حسین بن حسین که در وجیرستان غور حکمران بود ، بعد از انتقال برادر خود سلطان بهاءالدین بر تخت ممالک غور در فیروز کوه نشست ، و لشکرهای غور و غرجستان را فراهم آورده روی بغزنه نهاد . سلطان بهرامشاه از غزنه با لشکر غزنه و هندوستان برآمد ، و از راه گرمسیر و تگین آباد به زمینداور آمد ، علاءالدین که این جنگ را به خونخواهی دوبرادر خود میکرد ، در نزدیکی های تگین آباد با لشکر بهرامشاه مصاف داد . و بعد از آن دو بار در حدود غزنه مقاومت غزنیان را شکسته بر پایتخت دولت غزنوی قابض شد (۵۴۵-۵۴۶هـ) وی آتشهر عظیم را بخاک برابر ساخت و سکنه آنرا هشت روز گشتار عام نمود ، و ازانجا روی به بست و زمینداور آورد ، شهر بست را که بمارات و قصور محمودی در آفاق مثل آن نبود ، نیز تخریب کرد ، و بنا بران به (جهانسوز) معروف شد . وی بعد ازین فتح تخارستان را نیز بدولت غوریه مرکزی ملحق کرد ، و برادر خود فخرالدین سپرد .

علاءالدین بعد ازین بادولت سنجری سلجوقی در آویخت ، سلطان

و بدخشان در ضبط آورد، و طوریکه در احوال غیاث الدین محمد میخوانید، در جنگ راغ زربدست برادر زادگان خود گرفتار آمد، و واپس به بامیان فرستاده شد، و در آنجا در گذشت (حدود ۱۱۵۵هـ.ق) بعد از پسر بزرگش شمس الدین محمد در بامیان امیر و از دربار فیروز کوه و حضرت سلطان غیاث الدین نیز بر سمیت شناخته شد وی بلخ و چغانیان و خوش و جروم (گرمسیر) و بدخشان و جبال شغنان را بدست آورد و در جنگ رودبار مروبالشکر غور بدفع سلطان شاه خوارزمشاهی مشارکت کرد و لقب سلطان یافت، و پس از وفات او فرزندش بهاء الدین سام که پادشاه بزرگ و علم دوستی بود بر تخت بامیان نشست (۱۱۸۹هـ.ق) دربار وی مجمع علماء بود، امام فخر الدین رازی و شیخ الاسلام جلال الدین و رساد و اصفح- العجم مولانا سراج الدین بدر بار او بودند. سلطنت وی از کشمیر تا کاشغر و ترمذ و بلخ و جنوباً تا قاصی غورو غرچستان میرسید، و غورو غزنه و بامیان در تحت فرمان او بود. چون سلطان معز الدین بشهادت رسید (۶۰۲هـ.ق ۱۲۰۵م) امرای مملکت او را به غزنه طلب کردند، ولی در گیلان بعد از ۱۴ سال شاهی از جهان رفت، و فرزندش جلال الدین علی بجای پدر نشست (۶۰۲هـ.ق ۱۲۰۵م) و علاء الدین برادر خود را بر تخت غزنه بنشانید. چون لشکریان غوری و غز و تاج الدین یلدوز از دره کرمان حدود کورم بر علاء الدین تاختند، بنابراین از بامیان به مدد برادر آمد، و در غیاب او عمش علاء الدین مسعود بن شمس الدین محمد بر تخت بامیان قبضه کرد، و وزارت به صاحب وزیر داد، ولی جلال الدین بزودی بعد از تصفیه غزنه بیامیان آمده عم خود را با وزیر وی بکشت. چون تاج الدین یلدوز دفعه دوم بر غزنی حمله کرد، و لشکریان علاء الدین را در رباط سنقران (شغنان) بشکست، و او را در غزنی حصار داد، جلال الدین از بامیان بمدد برادر آمد، ولی هر دو برادر بدست یلدوز افتادند، و واپس بیامیان فرستاده شدند و در آنجا در گذشتند (حدود ۶۱۲هـ.ق ۱۲۱۵م) این بود مختصری از احوال هفت برادر غوری که شهنشاهی غور را تشکیل کردند و بعد از آنها سلطان غیاث الدین بن محمد سام بهاء الدین قسیم امیر المومنین که از ملوک بزرگ غوریست پادشاه شد، وی با برادرش معز الدین به امر عم خود علاء الدین در قلعه و جیرستان زندانی بود، ولی سلطان سیف الدین بن علاء الدین آنها را رها کرد، و غیاث الدین در جنگ غزان با وی همراه بود. چون سیف الدین بدست صبه سالار خود کشته شد همین سپهسالار شیش لشکر غورو غرچستان را بیاورد و با غیاث الدین بیعت کردند، و او را بر تخت

سنجر باوی در قصبه ناب هریورود مصاف داد و چون مزدم از رفتار علاء الدین منضجر بودند، شش هزار سوار لشکریان خلجی و ترک او به سنجر تسلیم شدند، و خود علاء الدین در دست سنجر گرفتار شد، ولی چون سلطان سنجر از دست غزان مضمحل گردید، علاء الدین را نوازش و امداد داده بغور باز فرستاد. وی متمردان ولایت کاسی غور را مطیع کرده به فیروز کوه آمد، و چون مردم در غیاب وی ملک ناصر الدین حسین بن محمد را از مادین آورده و بر تخت فیروز کوه نشانیده بودند و قتیکه از عودت محمد را از مادین شنیدند ناصر الدین را بکشتند، و بعلاء الدین تسلیم شدند. وی علاء الدین و تخارستان و بلاد جروم (گرمسیر) و داووروبست و تولک جبال هرات و غرچستان و مرغاب را نیز در تحت اطاعت سلطنت غور در آورد و رسل ملاحظه الموت را نیز به کوهسار غور راه داد، و در حدود (۵۵۱هـ.ق ۱۱۵۶م) در سنگه غور از جهان رفت. چون بعد از وی پسرش سیف الدین محمد بر تخت فیروز کوه نشست رسل ملاحظه را کشتار کرد، و بدو فتنه غزان که بحدود هرات و قادس رسیده بودند همت گماشت، ولی زیاده از یکسال زنده نماند، و در روز جنگ غزان بدست سپهسالار شیش غوری کشته شد (حدود ۱۱۶۳هـ.ق ۱۱۵۸م) علاء الدین جهانسوز اولین سلطان بزرگ غوریست که مملکت افغانستان را تماماً در تحت اداره واحد در آورد و بمرکز فیروز کوه وصل کرد.

۶- سلطان سیف الدین سوری (۵۴۳-۵۴۴هـ.ق ۱۱۴۸-۱۱۴۹م) اولین پادشاهی است از غوریان که لقب سلطان گرفت، مرکز شاهی او حصار است غور بود. چون برادرش قطب الدین ملک الجبال در غزنی کشته شد سلطان سوری با بهرامشاه غزنوی جنگ کرده و او را به وادی کور دوانید، و خود وی بر تخت غزنه نشست، و غور را به برادر خود سلطان بهاء الدین گذاشت، ولی در موسم زمستان چون علاء الدین حسین برادرش از غزنی بغور رفت بهرامشاه بالشکر افغان خلجی (غلجی) از طرف شش بر غزنه تاخت آورد، و سلطان سوری را با وزیرش سید مجد الدین موسی بگرفت و بسر بل طاق غزنه بیاویخت، تا که برادرش جهانسوز باز آمد وی غزنه را ویران کرد.

۷- ملک فخر الدین مسعود از همه برادران مهتر بود و در کار غور امیر شد. چون سلطان علاء الدین جهانسوز بعد از فتح غزنه تخارستان را نیز منقاد نمود، ملک فخر الدین مسعود برادر مهتر خود را بر پای حکمران گردانید، وی جبال شغنان و تخارستان را تا دروازو بلوژ و

فیروزکوه نشاندهند (۱۱۶۲هـ/۵۵۸م) وی برادر خود معزالدین را برتبه سرجاندار حکمران ولایت استیه و کجوران گردانید ، و ابوالعباس شیش را که بعد از کشتن سلطان سیف الدین قوتی بهم رسانیده بود بکشت. درینوقت عم غیاث الدین یعنی ملک فخرالدین مسعود حکمران بامیان از ملک علاءالدین قماچ سنجری حکمران بلخ و تاجالدین یلدوز حکمران هرات امداد طلبیده با لشکر بامیان و بلخ و هرات بر فیروز کوه حمله آورد ، و در موضع راغزر مصاف آراستند . ولی پهلوانان غور در مرحله اول ملک یلدوز هرات را در بین لشکر خودش بکشتند و هراتیان را بیراگندند . بعد ازان لشکر بلخ را نیز بشکستند و سر قماچ را بریدند ، و به نزد ملک فخرالدین بامیان فرستادند ، و خود وی را محاصره کردند ، و غیاث الدین و معزالدین عم خود را محترمانه بگرفتند و بطرف بامیان باز گردانیدند . سلطان غیاث الدین بعد ازان گرمسیر و زمینداور را بدست آورد ، و قادس و کالیون و فیوارو سیفرود و غرجستان و طالقان و گرزویان را نیز به سلطنت غور ضمیمه گردانید ، و برادر خود معزالدین را از جروم (گرمسیر) و تگین آباد و سیستان بطرف غزنه و زاول و کابل فرستاد ، وی لشکر غزان را که درینوقت بر غزنه دست یافته بودند بسال (۱۱۷۳هـ/۵۶۹م) از غزنه پسرانند و پایتخت غزنویان را نیز بغورضم کرد ، و بفتح هرات نیز همت گماشت ، و بهاء الدین طغرل یکی از بندگان سنجر که بر هرات دست یافته بود از پیش لشکر سلطان به خوارزم رفت ، و هرات در سال (۵۷۱هـ) و بعد ازان فوشنج در (۱۱۷۷هـ/۵۷۳م) ضمیمه مرکز غور شد. درینوقت ملوک سیستان (که شرح آنها گذشت) نیز انقیاد نمودند، و بلاد شمالی مانند تالقان ، اندخود - میمنه - فاریاب - پنجده - مرو دژ و خلم نیز فتح شدند. چون جلال الدین محمود پسرایل ارسلان خوارزمشاه بعدد خطائیان اطراف شمالی مملکت را مزاحمت داد ، بنابراین غیاث الدین بسال (۱۱۹۲هـ/۵۸۸م) لشکر غزنه را تحت قیادت معزالدین و لشکر بامیان را بقیادت ملک شمس الدین و لشکر سیستان را برهنائی تاج الدین حرب در رود بار مرو فراهم آورد ، و در سواحل مرغاب خوارزمشاهیان را بشکست و در (۱۱۹۹هـ/۵۹۶م) خراسان را صاف کرده تا نشاپور پیش رفت ، و آنرا بملک ضیاء الدین ابوعلی شنسبانی سپرد و مروشاهجان را نیز گرفته و ملک نصیر الدین محمد خرنک را بحکمرانی آن گماشت ، و ایالت سرخس بتاج الدین زنگی پسر فخرالدین مسعود بامیانی سپرده شد . چون غیاث الدین مملکت را باز مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را از

هندوستان تا عراق و از چین و جیحون تا دریای هرمز زیر پرچم فیروزکوه غور درآورد، و یگانه شهنشاه بزرگ خراسان شمرده شد ، خلیفه بغداد الناصرالدین الله نیز سفرای خود ابن ربیع و قاضی مجدالدین قدوه و ابن الخطیب را بدربار فیروز کوه فرستاد و سلطنت غوری را برسمیت شناخت و از دربار غور نیز سراج الدین محمد جوزجانی برسم سفارت به بغدادرفت ، و بدینطور روابط حسنه سیاسی دوشهنشاهی بزرگ فیروز کوه و بغداد قایم گردید .

سلطان غیاث الدین از بزرگترین سلاطین غوریه و شرق است، که شخصی علمدوست و مهربان و عادل بود . بدرباروی علما و دانشمندان فراهم بودند ، وی بعمر ۶۳ سالگی در شهر هرات روز ۲۷ جمادی الاولی (۵۹۹هـ/۱۲۰۲م) از جهان رفت ، و در مسجد جامع بزرگ که خودش ساخته بود مدفون است . و این مسجد تاکنون در شهر هرات باقی است . وی اولامانند اسلاف خود بر مذهب محمد کرام سیستانی بود ، ولی بعد ازان مذهب شافعی را قبول کرد . از مشاهیر علمای درباروی قاضی وحیدالدین شافعی مرورودی و صدرالدین کرامی نیشابوری و قضات ممالک اوقاضی القضاة معزالدین هروی و قاضی شهاب الدین هرما بادی ، و وزیران او شمس الملک و عبدالجبار گیلانی و فخرالملک شرف الدین قزداری و مجدالملک ریوشاری و عین الملک سوریانی و ظهیرالملک سجزی و جلال الدین ریوشاری بودند . در تابستان دارالملک او فیروز کوه و در زمستان زمینداور بود، در توقیح خود (حسبی الله وحده) نوشتی . (تصویر نمبر ۵۴) بعد از مرگ سلطان غیاث الدین محمد سام فرزندش غیاث الدین محمود که مردی عیاش بود از طرف عمش معزالدین بحکمرانی بست و فراه و اسفزار گماشته شد ، وی لشکر فراهم آورده تا مروشاهجان پیش رفت ، و بعد از شهادت معزالدین بسال (۶۰۲هـ) از بست براه زمینداور برغور تاخت و فیروز کوه را از ملک علاءالدین ابوعلی گرفته سرزمین غور را باغرجستان و تالقان و گرزویان و قادسو گرمسیر در تحت تصرف گرفت و وراثت ملک پدر و عم شد. وی تاج الدین یلدوز را که یکی از خدمه معزالدین محمد بود چتر و مثال حکمرانی غزنین تا مجاری دریای سند فرستاد، و در سال (۶۰۵هـ/۱۲۰۸م) سلطان قطب الدین ایبک را مثال ممالک هندوستان داد ، و بدینطور سلطنت غور تا اقصای هند با لواسطه قایم ماند . در سال (۶۰۷هـ/۱۲۱۰ع) ملک رکن الدین ایرانشاه محمود پسر ملک علاءالدین ابوعلی با ۵۰ هزار لشکر غزنه و کاسی برغور و فیروز کوه تاخت

از وقایع مهم عصر وی در افغانستان جنگ سلطان معزالدین محمد است با کفار خطاوملوك تركستان در اندخود ، که سالارحسین خرمیل ملک گزویان در مقدمه لشکراو بود ، ولی چون لشکر غوریان کاری را پیش نبردند ملک عثمان سمرقندی ازملوك آل افراسیاب ترکستان در بین آمده وصلح کرد ، و سلطان بغزنین برگشت چون جماعت کوهبران و قبایل کوه جود در پنجاب عصیان نمودند ، لهذا سلطان محمد بغزو آنها برآمده و بعد از سرکوبی شان در راه غزنه بدست فدائی ملاحظه در منزل دمیک (واقع ضلع جهلم کنونی پنجاب) بسال (۶۰۲هـ/۱۲۰۵م) روز ۳ شعبان شهادت یافت .

سلطان محمد معزالدین غوری مملکت وسیعی را در قلب آسیا مانند برادر خود حفظ کرد و حدود شهنشاهی غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا رسانیده و هم هند را بنور اسلام روشن گردانید شرقاً مملکت وی تا سواحل گنگا و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نسا و باورد امتداد داشت ، و جنوباً به بحیره عرب میپیوست ، حکمداران او در ممالک زیر دست اینها بودند : ملک ضیاءالدین در غور و ملک تاج الدین زنگی در بامیان ، ملک حسام الدین علی کرماج در ملتان ، ملک قطب الدین ایبک در لاهور ، ملک تاج الدین یلدوز در غزنه و کرمان ، ملک ناصرالدین قباچه در سندهواچه ، سلطان بهاءالدین سام در بامیان سلطان غیاث الدین محمود در فیروز کوه ، ملک تاج الدین حرب در سیستان ، ملک تاج الدین درمکران ، ملکشاه در و خش و وزیرای معروف او ضیاءالملک در مشی و مؤیدالملک محمد عبدالله سجزی و شمس الملک عبدالجبار گیلانی اند . پایتخت سلطان در تابستان حضرت غزنه و خراسان و در زمستان لاهور هند بود . قاضی ممالک او صدرشہید نظام الدین ابوبکر و سید شرف الدین ابوبکر بن صد رشہید و قاضی لشکر او شمس الدین بلخی بود . اعلام سلطنتش بردست راست سرخ و بردست چپ سیاه بودند ، منہاج صمراج ازوفور ثروت در خزانه شاهی سلطان ذکری مینماید که بقول خواجہ اسماعیل خزانه دار در خزانه غزنی تنها از جنس الماس یکمزار و پانصدمن موجود بود .

روایات محلی زبان پشتو در کتاب پته خزانه بحواله کتب قدیم ظاهر میسازد که در دربار محمد غوری شعرای پشتو زبان موجود بودند ، که از آنجمله یکی بشکارندوی بن احمد کوتوال فیروز کوه در مدح فتوحات وی در هند قصیده بسیار غرائی را سروده که در پته خزانه نقل شده است

ولی غیاث الدین محمود سرورا ببرید و علاءالدین اتسز حسین شنسبی که بمدد سلطان محمود خوارزمشاه بالشکر بلخ و مرو و سرخس و رودبار ازراه تالقان برغور تاخته بود غیاث الدین محمود بین میمنه و فاریاب در سالوره با آنها مصاف داد ، و لشکریان خوارزمشاهی و اتسز را بشکست ، و بعد از آن چون علیشاه پسر تکش خوارزمشاه از برادر خود بدربار غور گریخت و غیاث الدین محمود او را در قصر برکوشک محبوس کرد ، چاکران علیشاه او را بسال (۶۰۷هـ/۱۲۱۰م) بکشتنه . وی پادشاه بخشاینده و عادل و حلیمی بود که خزاین پدر خود (۸۰۰) صندوق زر عین موازی چهار صد شتروار را بپردم نثار کرد .

بعد از مرگ غیاث الدین محمود فرزند چهارده ساله اش بهاءالدین سام از طرف امرای غور بر تخت فیروز کوه نشاندند شد بعد از سه ماه سلطان علاءالدین اتسز شنسبی بمدد سلطان محمود خوارزمشاه و امین حاجب ملک خان هرات بر فیروز کوه حمله کرده و در جمادی الاولی (۶۰۷هـ) این شهر را بگرفتند ، و بهاءالدین را بامخدرات دودمان شاهی به خوارزم نفی کردند . و بعد از آن علاءالدین اتسز بن علاءالدین حسین جهانسوز بر تخت فیروز کوه نشست و تا (۴) سال حکمران دودرگیلان باملك تاج الدین یلدوز و مؤید الملک محمد بن عبدالله سیستانی وزیر غزنه مصاف منہزم شد ، و بعد از آن ملک نصیرالدین حسین امیر شکار ازغزنی بر غور تاخت و در جرماس علاءالدین اتسز را بکشت و غور را در تحت سلطنت غزنی آورد . در حدود (۶۱۱هـ = ۱۲۱۴ع) بود که تاج الدین یلدوز از غزنی علاءالدین در غور را بتخت فیروز کوه باز فرستاد ، ولی علاءالدین در (۶۱۲هـ) بدست سلطان محمد خوارزمشاه افتاد ، و بخوارزم بمرود تمام غور در سلطه خوارزمشاهی آمد . اما برادر دیگر سلطان غیاث الدین محمد که ابوالمظفر معزالدین محمد بن سام قسیم امیر المومنین باشد نیز از بزرگترین پادشاهان آل شنسب و مشرق است که در حضور برادر خود سر جاندار (قوماندان گارد شاهی) بود ، و بعد از آن حکمرانی ولایت کجوران و استیبه غوریافت (۵۵۸هـ/۱۱۶۲م) و بلاد گرمسیر را تا تگین آباد بدست آورد ، و سلطه دوازده ساله غزان را در غزنه خاتمه داد ، و با مرسلطان غیاث الدین محمد بر تخت غزنی جلوس کرد (۵۶۹هـ/۱۱۷۳م) در سال (۵۷۰هـ) گردیز را فتح کرده و ملتان را از قرآطه بگرفت و بسال (۵۷۳هـ/۱۱۷۷ع) عصات سنقران را گوشمالی داد ، در (۵۷۴هـ) از جنگ بهیم دیو نهر و اله بمراد برگشت و در (۵۷۵هـ) فرشور (پشاور) و در (۵۷۷هـ/۱۱۸۱م) لاهور را بگرفت و بعد از آن تا آخر عمر تمام هندوستان را فتح کرده و بنور اسلام روشن گردانید .

فخرالدین رازی ، نظامی سمرقندی ، احمد میدانی نیشاپوری (صاحب مجمع الامثال) علی باخرزی (صاحب دمیة القصر) قاضی منہاج سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) قاضی وحید الدین شافعی مرورودی صدر الدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروی ، شیخ الاسلام جلال الدین ورساد ، مولانا سراج الدین جوزجانی ، ابونصر فراہی ، محمد عوفی (صاحب لباب الالباب) اسعدسوری ، شیخ تیمن ، تایمنی ، ملکیار غرشین قطب الدین بختیار، بشکارندوی (شعراي پښتو) ملك الكلام فخرالدین مبارکشاه (صاحب نسب نامه منظوم غوریان) وغیره. زبان درباری غوریان پښتو و دری بودو چون غوریان از طایفه سوری پښتون اند ، لهذا در عصر شان اقوام پښتون از کوههای غور و جبال سلیمان به وادیهای ترنگ و ارغنداب و هیرمند و کابل و هریرود باز سرآزیر شدند ، و در لشکرهای شاهان نیز در فتوحات هند اشتراک کردند ، و بسی از قبایل و افراد و سران قبایل باشهنشاهان و جانشینان شان در هند باقی ماندند ، که بقایای آنها تاکنون هم در سرتا سر هند فراوانند :

از قبیل لودیان - سوریان - نیازیان - مهچندان - شیرانیان بهریجان که اکثر آنها در هند به نامهای روهیلہ یا پتان یاد میشوند، و این مردم حتی تاکنون هم در مناطق مختلف هند حکومتهای خاص و مناطق ریاست و نفوذ دارند -

مشاهیر دودمان شاهی غور :

- ۱- شنسب بن خرنک (حدود ۴۰-۸۰ هـ)
- ۲- امیر پولاد بن شنسب (حدود ۱۳۰ هـ)
- ۳- امیر کروڑ بن پولاد (۱۳۹-۱۵۴ هـ)
- ۴- امیر ناصر بن کروڑ (حدود ۱۶۰ هـ)
- ۵- امیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۷۰ هـ)
- ۶- امیر سوری بن ؟ (حدود ۲۵۳ هـ)
- ۷- امیر محمد سوری (حدود ۴۰۵ هـ)
- ۸- امیر بوعلی بن محمد سوری (حدود ۴۲۵ هـ)
- ۹- عباس بن شیش برادر زاده بوعلی (حدود ۴۵۰ هـ)
- ۱۰- امیر محمد بن عباس (حدود ۴۵۰ هـ)
- ۱۱- قطب الدین حسن بن محمد (حدود ۴۶۰ هـ)
- ۱۲- ملك الجبال عزالدین حسین بن قطب الدین حسن (حدود ۵۱۰ هـ)
- ۱۳- قطب الدین محمد بن عزالدین (مقتول ۵۴۱ هـ)

و از امهات آثار تاریخی ادبی زبان پښتو است . (تصویر نمبر ۵۴ دیده شود) بعد از شهادت معزالدین محمد غوری آن مملکت بزرگ پارچه پارچه گردید ، و قسمت شرقی افغانستان از غزنی تا مجاری سند در دست تاج الدین یلدوز یکی از خدمتگاران در بار غور افتاد که خدمت محمد می کرد . این تاج الدین یک دختر بملک قطب الدین ایبک (حکمران هند) و یک دختر هم به ناصرالدین قباچه (حکمران سند) داده بود ، و غزنه را تادریای سند ضبط کرد ، ولی چون قطب الدین ایبک از لاهور بر غزنی تاخت آورد یلدوز در پنج آب دریای سند با او مصاف داد و منہزم شد . و به کرمان وادی (کورم) رفت و از آنجا بر قطب الدین ایبک در غزنی هجوم آورد ، و قطب الدین بعد از چهل روز سلطنت غزنی واپس به هند رفت ، و غزنه در دست یلدوز باقی ماند ، و چنانچه گذشت بممد سلطان غیاث الدین محمود بمقابل سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ هرات شامل شد و برسیستان نیز لشکر کشید و با تاج الدین حرب ملك سیستان صلح کرد (۶۰۲ هـ) وی مدت نه سال بنام معزالدین محمد سکه زد و بران (عبده) نوشت چون لشکریان سلطان محمد خوارزمشاه از تخارستان بر غزنین آمدند و تا گردیز به مغافسه بگرفتند تاج الدین یلدوز بهندوستان و لوهور رفت و در جنگی که در تراین با سلطان التتمش کرد گرفتار آمد ، و در بداون کشته شد (حدود ۶۱۱-۱۲۱۴ م) در وقت انقراض سلسله غوریان حدود (۶۱۲ هـ) خوارزمشاهیان ولایت شمالی و غور و هرات را بگرفتند و سیستان تابست و تگین آباد و زابلستان در دست ملوک محلی سیستان آمد ، و ولایت غزنی و کابل و قسمت های شرقی تا مجاری سند به تاج الدین یلدوز تعلق گرفت ، و بعد از واز طرف دربار خوارزمشاهی ملك کر بردر غزنه و امین ملك در هرات و اختیارالدین محمد خرپوست در پشاور حکم میراندند (آخر ترین احوال آل شنسب در شرح خروج چنگیز داده میشود)

در عصر غوریان مدنیت دوره غزنویان به درجه کمال رسید ادبیات زبان دری بذریعه فاتحین غوری تا دهلی توسیع یافت و زبان پښتو نیز در خانواده سوریان پرورده و زبان شعرو ادب شد مدین اسلام را در تمام افغانستان و قسمت اعظم هند نشر کردند ، و صنعت و عمران که نمونه آن مسجد جامع هرات و منار جام غور (رجوع به عکس ۵۵-۵۶) و قطب منار دهلی است خیلی ترقی کرد ، و علوم و فنون نیز در مملکت فسیح غوریان با علماء و شعرا نامور پرورده شدند و مدنیت اسلامی (افغان و هند) که لودیان و غزنویان اساس آن را نهاده بودند بمراتب پختگی رسید . از علماء و شعرا معروف دوره غوریان اند : امام

والبیرونی هم در آثار الباقیه آنرا زبان مستقل شمرده و نامهای ماههای آنرا داده است و گوید که ملوک خوارزم را (خوارزم شاه) گویند .
 در حدود ۳۲۲ هـ احنف بن قیس فاتح عربی سرزمین های مادون نهر را از تخارستان تا تالقان و فاریاب و جوزجان بکشود ، و از راه کرانه های آموبه خوارزم گذشت ، ولی آنرا بدست آورده نتوانست ، و در عصر یزید بن معاویه نیز سلم بن زیاد به چهار صد هزار درهم با اهل خوارزم صلح کرد ، و چون یزید بن مهلب از طرف حجاج بخراسان آمد ، وی نیز با خوارزمیان جنگید (حدود ۸۲ هـ) و در حدود سنه ۸۶ هـ قتیبه بن مسلم باهلی آنرا فتح کرد .

بقول البیرونی مؤسس اولین خاندان خوارزم شاهیان کیخسرو بود ، و از اوایل اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم بدو قسمت گشت :
 در قسمت شمالی که پایتخت آن گرگانج بود * معمولا از طرف امرای عرب اداره میشد و قسمت جنوبی که مقر آن (کات) باشد ، منطقه خوارزم شاهان بود ، و خاندان معروف خوارزمشاهان قبل و بعد از اسلام مامونیان بودند که مؤسس آن در دوره اسلامی ابوسعید احمد بن محمد در حدود ۳۴۰ هـ باشد ، و مسکوک او از ۳۶۶ هـ در دست است ، و ازین دودمان ارموخ خوارزمشاه در حدود آغاز سنه هجری میزیست که نسبش بقول البیرونی به افریغ میرسید ، و چون قتیبه دومین بار بر خوارزم دست یافت خوارزمشاه اسکجموک بن از کاجوار بن سبیری بن سخربن ارموخ مذکور را به خوارزمشاهی شناخت (حدود ۸۶ هـ) که سلسله نسب احمد بدو میرسید . احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبدالله بن ترکسیبانه بن شاورشفر بن اسکجموک .

دوم: ابو عبدالله محمد بن احمد که بقول ابن اثیر (۹-۷۶) در سنه ۳۸۵ هـ درگذشت .

سوم: مامون بن محمد که خانواده را بنامش «مامونی» گویند از طرف سامانیان والی خوارزم بود در گرگانج و اوبا ابو عبدالله خوارزمشاه جنگید و غلبه جست و لقب خوارزمشاهی را در سنه ۳۸۵ هـ به خانواده خود منتقل نمود ، وفاتش ۳۸۷ هـ است و یکدخترش در حباله سلطان محمود بود .

چهارم: ابوالحسن علی بن مامون در سنه ۳۸۷ هـ جلوس کرد ، و حربه بنت سبکتگین را بزنی گرفت ، و ابن سینا را در خوارزم پذیرائی کرد و سکه او موجود است .

- ۱۴- بهاءالدین سام بن عزالدین (۵۴۴-۵۵۴ هـ)
- ۱۵- ملک شهاب الدین خرنک بن عزالدین (حدود ۵۵۰ هـ)
- ۱۶- ملک شجاع الدین بن عزالدین (حدود ۵۵۰ هـ)
- * ۱۷- سلطان علاءالدین حسین جهانسوز بن عزالدین (۵۴۴-۵۵۱ هـ)
- ۱۸- سلطان سیف الدین بن عزالدین (۵۴۲-۵۴۴ هـ)
- * ۱۹- ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین (حدود ۵۴۰ هـ)
- * ۲۰- سیف الدین محمد بن جهانسوز (۵۵۱ هـ)
- * ۲۱- سلطان غیاث الدین محمد سام (۵۵۸-۵۹۹ هـ)
- * ۲۲- سلطان معزالدین محمد سام (۵۶۹-۶۰۲ هـ)
- * ۲۳- سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد (۵۹۹-۶۰۷ هـ)
- * ۲۴- سلطان بهاء الدین سام بن محمود (۶۰۷ هـ)
- ۲۵- علاءالدین اتسوز جهانسوز (۶۰۷-۶۱۱ هـ)
- ۲۶- علاءالدین درغور (۵۹۹-۶۱۲ هـ)
- ۲۷- ملک ناصرالدین گزیوبن شهاب الدین خرنک (حدود ۶۱۸ هـ)
- ۲۸- سلطان شمس الدین محمد بن فخرالدین مسعود (حدود ۶۵۰ هـ)
- ۲۹- سلطان بهاءالدین سام بن شمس الدین محمد (۵۸۷-۶۰۲ هـ)
- * ۳۰- جلال الدین ابوعلی بن بهاء الدین سام (۶۰۲-۶۱۲ هـ)
- ۳۱- علاءالدین مسعود بن بهاءالدین سام (۶۰۲-۶۱۲ هـ)
- ۳۲- علاءالدین مسعود بن شمس الدین محمد (حدود ۶۱۰ هـ)

مآخذ: طبقات ناصری - ابن اثیر - دول اسلامی - پنه خزانه - آداب الحرب - دایرة المعارف اسلامی - فرشته - شوکت افغانی - معجم الانساب - گزیده - لب التواریخ - فتوح السلاطین عصامی - (شجره نمبر ۵۷ دیده شود)

خوارزمشاهیان

خوارزم ولایت معروف و سرسبز و آبادانی بود که از دریای آمو سیراب میشد ، و در حدود هشتاد فرسخ طول داشت ، و روستا های آن متصل یکدیگر بوده و دارای شهر های پر بازار و اراضی مزروع و کاخها بود ، پایتخت این ناحیه را گرگانج (جرجانیه) گفتندی و از زمان قدیم بابلاد شمالی افغانستان و مادرن نهر روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی داشتی ، و بقول مارکوارت ایریانه ویجو (سرزمین اصلی آریائیان قبل از هجرت به باختر) همین جاست . و این نام در اوستا XVARIZEM و در فرس قدیم هوارزمیش بود ، و خوارزمی زبانی بود نزدیک به السنه دیگر آریائی که در جفریات اخیر آثار آن برآمده است ،

بنجم: ابوالعباس مامون بن مامون در ۳۹۰ هـ
 ششم: ابوالحارث محمد بن علی بن مامون که در سنه ۴۰۷ هـ سکه
 زده و در سنه ۴۰۸ هـ سلطان محمود او را از بین برداشت، و از دربار غزنه
 حاجب کبیز التوتناش را بحکومت خوارزم گماشت، و لقب خوارزمشاه داد
 و خاندان مامونیان منقرض شد، و بعد از التوتناش هارون پسرش ۴۲۳ هـ
 و اسماعیل خندان بن التوتناش ۴۲۵ هـ و شاه ملک ۴۲۹ هـ حکم راندند،
 تا که در سنه ۴۳۴ هـ بدست طغرل بیک سلجوقی از بین رفتند.
 خانواده دوم خوارزمشاهیان بدست انوشتکین یکی از غلامان بلکاتکین
 اساس گذاشته شد، و او در حدود ۴۷۰ هـ در دولت سلجوقی شهرتی
 بدست آورد و لقب «غرشاه» را گرفت، چون در (۴۹۰ هـ) حکمران گماشته
 بر کیاروق، اکنجی قچقار کشته شد، امیر داد حبشی والی خراسان به
 تصویب بر کیاروق، قطب الدین محمد بن انوشتکین را به خوارزمشاهی
 گماشت، و پس از او این منصب تا خروج چنگیز درین خانواده باقی
 ماند، که گاهی منطقه نفوذ ایشان تا زمینداور هم میرسید، و در ۶۱۷ هـ
 جلال الدین منکبرنی آخرین خوارزمشاه با لشکریان چنگیز در سرزمین
 افغانستان مقاومت های متعدد کرده است.

دیگر افراد این دودمان که به خوارزمشاهی رسیده اند:

۳- اتسز بن محمد که در سنه (۵۲۱ هـ) بشاهی رسید و سکه زد در
 سنه ۵۲۳ هـ از سلطان سنجر شکست خورد ولی در ۵۳۵ هـ تخت خوارزم
 بدوباز داد. در عصر او علی چتری در هرات برخاست ولی اتسز تمام
 ممالک سنجری را گرفت، و در بارش مجمع افاضل گشت. و رشیدالدین
 و طواط کتاب حدایق السحر خود را بنام او نوشت و فاتح جمادی
 اخری ۵۵۱ هـ است.

۴- ایل ارسلان بن اتسز: بعد از مرگ پدر بر تخت خوارزمشاهی
 نشست، و با قبایل قراخطو قفچاق صلح کرد و بقایای ملوک سنجری را
 از خراسان براند و با صلح کرد در ۶۵۸ هـ درگذشت.

۵- سلطان شاه ابوالقاسم محمود بن ایل ارسلان (۵۶۸-۵۸۹ هـ) که
 در مکاوحت با برادرش به دربار غور و حضرت سلطان غیاث الدین پناه
 آورد، ولی چون در بارغور با سلطان تکش معاهدتی بود، بدومندی
 ندادند، و محمود به ماوا النهر رفت و از خان خطا کمک گرفت، و
 خراسان را از تصرف وجور امراء غزمستخلص کرد، و بمرو دارالملک
 ساخت، و بهاءالدین طغرل ملک هرات بدو پیوست، و سرحدات غور را

از جمله برادران علاءالدین یکی یونس خان بن تکش حکمران عراق
 و دیگری ملک خان حکمدار نشاپور و خراسان و علی شاه حکمران عراق و
 اصفهان بود، و مدتی هم از پسران علاءالدین محمد، ارزلو شاه در ۶۱۷ هـ
 بعد از فرار پدر بر تخت نشست، ولی لشکریان چنگیز خوارزم را بگرفتند.
 همچنین رکن الدین غور یشانستی بن علاءالدین محمد مدتی حکمرانی عراق

بخش چهارم

خروج چنگیز وشکست آخرین خوارزمشاه

(۶۱۶ - ۶۴۰ هـ)

هنگام خروج چنگیز اقتدار مرکزی خاندانهای غزنوی و غوری نا بود گردیده و مملکت شمالا در تحت سلطه دربار خوارزمشاهی بود. در سیستان ملوک محلی نیمروز باضعف حکومت میکردند. قسمت های شرقی افغانستان هم در دست امرائی بود که دست نشانده سلاطین غوری بودند. در هرات حکمرانان آل کرت حکم میراندند. در چنین احوالی که قوای مملکت از هم پاشیده و متفرق بود، تهاجمات مدهش چنگیز از ماورای آمو بر افغانستان معمور و شهرهای مترقی و مدنی آن آغاز شد، و امپراطوری عظیمی در حدود (۶۰۰ هـ ۱۲۰۳ م) تحت فرمان چنگیز خان (توجه متولد ۵۴۹ هـ ۱۱۵۴ م ولدیسو کای بهادر از قبیله قیات) در قراقرم منگو لیا تشکیل شد که حدود آن شرقا از دریای چین تا پامیر رسید و در زیر اداره آهنین و تیغ خونچکان چنگیز در حدود صد میلیون نفوس وحشی و کرسنه تمام طوایف منگولیا منتظر فرمان او بودند.

در چنین حال بر ماوراء النهر و قسمتی از افغانستان و ایران سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه از اورکنج حکم میراند، وی دولت قراخانیان و تورکان سمرقند را که بین دولت خوارزمی و قوای چنگیزی حایل بود بر انداخت و غوریان افغانستان را که قوت الظهر او بوده و در استیصال غزان وحشی از غزنه و افغانستان امتحان داده بودند، نیز مضمحل گردانید. و با خلیفه بغداد الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ هـ) نیز اختلاف داشت و نام او را از خطبه و سکه انداخته بود، و خلیفه مذکور بذریعه مکاتیب خود چنگیز خان را به هجوم برد و دولت خوارزم تشویق کردی، و در باربان خود سلطان هم با چنگیز مکاتبه داشتی. امور مملکت او هم در دست تورکان خاتون مادر سلطان فتوز و فساد دیدی، تا جائیکه تمام بزرگان مملکت از دست این ملکه ستمکار بستمه رسیده بودند، و گویا عوام مل سقوط دولت خوارزمشاهی از داخل و خارج فراهم آمد بود.

داشت. تا که در سنه ۶۱۷ هـ لشکر چنگیز او را در آنجا کشت. و آق سلطان پسر علاء الدین محمد نیز مدتی در کرمان پادشاه بود، تا که بدست براق حاجب خطائی کشته شد.

۸- آخرین پادشاه دلاور و پسر مهتر سلطان محمد خوارزمشاه جلال الدین منکبرنی است که در سنه ۶۱۷ هـ بجای پدر فراری خود نشست و با لشکریان چنگیز مقاومت های مردانه نمود.

او در حیات پدر نایب السلطنه خراسان و غور و غزنه و وزیرش شهاب الدین الپسرخسی بود. که از طرف خود غزنه را بملک کربر و فیروز کوه را به مبارز الدین سبزواری و کرمان را به ملک الامراء و پرشور (پشاور) و بوبکر پور را بملک اختیار الدین محمد علی خرپوست سپرده بود.

چون پدرش در سنه ۶۱۷ هـ از حمله چنگیز بگریخت وی در نسا پور و بیابان خراسان و کرمان و بلاد نیمروز و بست و داور مقاومتها کرد، تا که در غزنی ملک خان امین حاجب حکمران شکست خورده هرات هم بدو پیوست. چنگیز داماد خود قوتوقونوین را به تعقیب ایشان گماشت و سه بار در حدود پروان کابل جنگ کردند و قوتوقورا بشکستند. تا که چنگیز از تالقان خراسان بجنگ او آمد، و جلال الدین به پرشور (پشاور) پس نشست و چنگیز او را تا کنار دریای سند تعقیب کرد و در جنگی که بر کنار آب سند کرد شکست خورد و خود را در آب انداخت و از راه او چه و ملتان و کرمان به پارس رفت (۶۲۱ هـ) تا که در ۱۵ شوال ۶۲۸ بدست کردان کشته شد. و سلاله این دودمان برو ختم کردید، و تفصیل این احوال در شرح چنگیز خان خواهد آمد (رجوع شود به شجره نسب نمبر ۵۹)

مآخذ: طبقات ناصری - ابن اثیر - معجم الانساب - تاریخ مختصر ایران از یاقول هورن - تاریخ کزیده - جهان کشای جوینی - سیره جلال الدین منکبرنی - نفثة المصدور - ترکستان بارتولد - تاریخ ایران در عهد مغول از عباس اقبال.

امپراطوری چنگیز بادولت خوارزمشاهی در (۶۱۶ هـ ۱۲۱۹ م) تماس کرد و درین سال بود که سلطان خوارزمشاه کاروان تجارتی تانار را تاراج کرد و سفیر چنگیز را بکشت. چنگیز از شدت غیظ بادو صد هزار لشکر مانند سیل خروشان بر مملکت خوارزمشاه تاخت و یک میلیون دیگر او را در عقب تقویه کردی، لشکریان او از سیحون گذشته و لشکر سلطان محمد را بشکستند و با وحشت و شدتی که تاریخ نظیر آنرا ندیده بر بلاد معمور اسلامی مانند بخارا و سمرقند و بناکت و خجند و چند و غیره بلاد ماوراءالنهر تاختند، و این شهر هارا با دهشت فوق العاده تخریب و مردم آنرا کشتار کردند (۶۱۷ هـ ۱۲۲۰ م) خوارزمشاه که از حملات مدهش چنگیز از سیحون گذشته و در بلخ نشسته بود. بعد از شنیدن داستان ویرانی ماوراءالنهر، سراسر بطوس گریخت، و شهرهای معروف افغانستان را با مرای ذیل سپرد تا در مقابل چنگیز دفاع کنند.

ترمذ: بسر کرده لشکر سیستان امیر زنگی ابی حفص - و ولخ طخارستان بامیر سرهنگ سام - حصار بامیان به امیر عمر کرباور دی پشاور و غزنی بملک اختیارالدین خربوست - سنگه غور بملک حسام الدین سر زراد، قلاع دیگر غور به ملک قطب الدین حسن - کالیون هرات به اختیار الملک دولت یار، هرات به شمس الدین جوزجانی - حصار فیوار غرستان به پهلوان اصیل الدین نشاپوری - نصرت کوه تالقان به معتمدان ملک شمس الدین اتسز - و گرزویان (جوزجان) بخدا م الخ خان، و قلاع غرستان به عمید پهلوان شروان و شهر فیروز کوه بمبارالدین سبزواری و حصار تولک به امیر حبشی نیزه ور.

اما اردوهای چنگیز با فسری جبه و سبتای و تاجار در ربیع الاول (۶۱۷ هـ ۱۲۲۰ م) از سیحون گذشته بعد از گرفتن بلخ، به تعقیب خوارزمشاه راه هرات گرفتند، و امین ملک حکمران هرات را محاصره کرده و تا پوشنج قتل عام نمودند، و بسورعت خود را بطوس انداختند، ولی محمد خوارزمشاه در کمال نامرادی به جزیره آبسکون گریخته در شوال ۶۱۷ هـ در حالیکه کفن نداشت جان داد، و استخوانهای او را چنگیزیان سوختاندند. بعد ازین اردوی چنگیز کرسی خوارزمشاه هیان یعنی شهر اورگنج (جرجانیه) را که از معمورترین بلاد آسیا و مرکز علم و ادب و دانش بود ویران و مردم آنرا کشتار کردند (صفر ۶۱۸ هـ ۱۲۲۱ م)

اسپی بدریا زد، وزنده از آب سند بگذشت. چنگیز بقیه اتباع واقارب سلطان را کشته ومدت سه ماه در پشاور ونفور پنجاب گشتار نمود، و برسواحل راست سند تاجترال تاخت وتاز کرد، بعد ازین دو پسر خود اوگدای وچغتای رادران حوالی بگذاشت وخود از راه کابل وبا میا ن بلب جیحون مراجعت کرد (شوال ۶۱۸ ه وسه سال بعد در ۶۲۱ ه تربی نوین سردار لشکر چنگیز ناصر الدین قباچه رادر ملتان ۴۰ روز محاصره کرد وواپس بدون نیل مرام بازگشت.

ظهور جلال الدین در تمام خراسان مردم را برخلاف چنگیز جرأت داد، در مرو و هرات ونشاپور بر شحنگان وحکمرانان او خروج کردند ولی اردوی چنگیز مرورا بصحرای تبدیل کرد، وهراتیان را که بقیادت ملک مبلزل الدین سبزواری میچنگیدند، در جمادی الاخری (۶۱۹ ه) سراسر بکشتند، وشهر را به امر ایکچیلدای نویان افسر اردوی چنگیز و یوان کردند، ودر (۶۲۰ ه) امیر محمد غرجستانی را که امامملوک غورمنسوب بود، ودر حصار اشیار مقاومت میکرد بکشتند. ودر غزنی نیز اوگدای تمام مردم را غیر از پیشه وران بصحرا کوچ داده، ودر اینجا از تیغ گذرانید. وحتی فیروز کوه رادر ۶۱۹ ه بصورتی ویران کرد که اکنون تعیین موقع آن نیز دشوار است، همچنان چغتای ولایت های سندومکران و کرمان (بفتحین دروادی کوزم) را یغما و ویران نمود، چون چنگیز بر کنار دریای سند باثر عفونت آب وهوا رنجور شده بود، لهذا خودش با فرزندانش وی در (۶۱۹ ه ۱۲۲۲ م) بماوراءالنهر رجعت کرد و در (۶۲۱ ه ۱۲۲۴ م) بارو گاه اصلی خاندان خود رسید، وچنگیز آن بلای مدشش بعمر (۷۲) سالگی در صحرای تنگت بمرد (رمضان ۶۲۴ ه ۱۲۲۶ م) وعالمی را از وحشت وعذاب راحت بخشید (شرح فتوح چنگیز وخراب کار یهای او در دنیای دیگر بتاریخ افغانستان ربطی ندارد.) (رجوع به عکس اول)

اماجلال الدین خوارزمشاه مردیکه در کمال نامرادی هم همت نباخت چندی در جنگلهای سواحل چپ دریای سند بسر برد و بزودی جمعیتی بدور خود گرد آورد، وباناصر الدین قباچه که حکمران سند بود رقابت آغاز کرد، واز سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷ ه ۶۲۳ ه) پادشاه بزرگ دهلی یاری خواست، ولی سلطان او را بیبانه خرابی هوای دهلی نپذیرفت، وجلال الدین دختریکی از اراجگان هند رادر لاهور تزویج کرد، و ییاری او ناصر الدین قباچه را هزیمتی سخت بداد، و غنائیم فراوان بگرفت وتاشهر تهته و دبیل پیش رفت، ولی سلطان شمس الدین ایلتمش

از نبوغ روز افزون جلال الدین بترسید، و سی هزار لشکر بد فح او فرستاد.

اگرچه لشکر دهلی را یکی از سران سپاه جلال الدین شکست داد، ولی جلال الدین از راه مکران با چهار هزار همراهان خود در سال (۶۲۱ ه ۱۲۲۶ م) بکرمان ایران رفت، وتاتفلیس وخلاط و گرجستان وارمنستان فتح کرد، ودر میا فارقین بسال (۶۲۸ ه) از دست اکراد قتل گردید، و آخرین چراغ دودمان خوارزمشاهی گل شد (شرح فتوح واحوال مزید جلال الدین منکبرنی مربوط بتاریخ افغانستان نیست.)

لشکریان چنگیزی به تعقیب جلال الدین تا اقصای ایران بتاختند، ودر خراسان برای حفظ بقیه السیف بلاد مردم رنج دیده به کمتر قشونی احتیاج داشتند، واز طرف چنگیز از حدود (۶۲۲ ه تا ۶۳۳ ه ۱۲۳۶ م) برغزنه وبامیان وغور سیف الدین حسن قرلخ حکمرانی داشت، وهمین شخص در (۶۲۲ ه) بنام الظاهر خلیفه بغداد سکه زده است. بسال (۶۲۶ ه ۱۲۳۱ م) که اوگتای قاآن بر تخت نشست، مردم خراسان بر شحنگان وحکام ایشان بسرکردگی قراچه ویغان سنقر باز شوریدند اوگتای یک قسمت از اردوی مقیم بادغیس را بفرماندهی طایر بهادر فرستاد وقراچه را تادوسال در قلعه ارگ سیستان محصور داشت، واین شورش در تمام افغانستان روی داد، بنابراین تاتاریان باردوم در بقیه السیف بلاد وقلاع جنگی غور و هرات وغرجستان وسیستان وکالیون وفیوار وتولک وسیفر ود وخیسار وغزنه دست بگشتار وتخریب بردند، وبعد از آن جنتمور بحکمداری خراسان گماشته شد. (۶۳۰ ه ۱۲۳۲ م) ووی ملک بنهالدین را امیری خراسان داد وبعد از آن در حدود سال (۶۳۵ ه ۱۲۳۷ م) نوسال ودر حدود (۶۳۸ ه ۱۲۴۰ م) گرگوزواز (۶۴۱ تا ۶۵۴ ه ۱۲۴۲-۱۲۵۶ م) امیر ارغون از دربار چنگیزیان حکمرانان خراسان بودند، وملوک کرت ب هرات وفیروز کوه وغرجستان (قسمت مهم غربی افغانستان) در تحت اطاعت ایشان حکم میراندند، واین بلاد بلا دیده راز شر تاتار حفظ میکردند. چنانچه در حدود (۶۴۳ ه ۱۲۴۵ م) که هولاکور (۶۳۹-۶۴۹ ه ۱۲۵۱ م) نواسه چنگیز بخراسان آمد امیر ارغون باتفاق ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات برسم تقدیم اطاعت بحضورش رسیدند.

چغتایان که در ماوراءالنهر قرار داشتند، ولایات افغانستان : بخارستان، بلخ، میمنه، جوزجان، غرجستان، غور، هرات، بادغیس سیستان، زابل را تا غزنه وکابل بالواسطه یامستقیمابه پالیسی زور و تیغ اداره

میکردند ، آنها در مدت سی سال شهر های بزرگی که در آسیا مراکز مهم مدنیت و ثقافت و علوم اسلامی بودند ویران کردند، ونفوس آنها بیرحمانه کشتار عام نمودند، و هزاران کتب خانه بزرگ بسوختند، ازینرو بازار ثقافت ومدنیت و صنایع و علوم وتجارت و ادب کساد گرفت، و خراسان بمفهوم جغرافی تاسواحل دریای سیند بویرانة هولناک تبدیل شد، و باتفاق مورخین فاجعه چنگیز مدهش ترین و سوزنده ترین فجایع تاویخست که بقول ابن اثیر ضرر آن همه خلق راشامل شد، و چون اردوی چنگیزیان بهرجا رسیده و سران لشکرشان بآدار مردم بودند، بنابراین در مدنیت مردم افغانستان که تا آنوقت مزوجی از خلط مدنیت قدیم آریایی و عربی اسلامی بود، و شاهان بزرگ سامانی و غزنوی و غوری آنها پروراندند، یک عنصر جدید دیگری نیز بیفزود که آنها « عنصر مغولی » گوئیم ، آداب مغولی بازبان و لغات ایشان در زبان دری که زبان رسمی و درباری بود اثر کرد ، طرز زندگانی ، عادات ، اخلاق ، لباس نیز به تقلید ایشان گشتانده شد .

ملوک محلی که در افغانستان بصورت آزاد یادرتحت اطاعت دربار چنگیزیان موجود بودند، در مبحث آیند شرح داده میشود .

باوجود هرج و مرج و خونریزی که بدست چنگیزیان در خراسان صورت گرفت ، و علما ومدارس و کتب خانها را از بین برد، بازهم میبینیم که درین دوره شعرا و علمائی وجود داشتند که ثقافت اسلامی را باممیزات اجتماعی خراسانی حفظ میکردند ، و برخی هم ازین میدان وحشت وسفاکی به ممالک هند و بلادروم گریختند . از علما و شعرائی دوره مغولی در خراسانند: حضرت مولوی بلخی (صاحب مثنوی) شیخ نجم الدین دایه (صاحب مرصاد العباد) خواجه نصیر الدین طوسی (حکیم معروف) معین الدین جوینی (صاحب نگارستان) شیخ عطار نیشاپوری (صوفی معروف و صاحب تذکره اولیاء یوربهاء جامی (شاعر) امامی هروی (شاعر) امیر حسینی غوری (صاحب نزهة الارواح) ابن یمین فریومدی جوینی (شاعر) سلیمان ماکو (صاحب تذکره اولیا پشتو در حدود ۶۱۲هـ)

در عصر چنگیزیان تشکیلات واصطلاحات اداری و سیاسی از صورتیکه در عصر خلفاء و غزنویان و غوریان بود بترتیب دیگر تبدیل گردید ، باین معنی که در تمام ممالک مفتوحه سیه سالاران لشکری چنگیز برحسب یاسا یعنی احکام وقوانین چنگیزی باشدت حکم میرانند

درین یاسا قواعد لشکر کشی و تخریب بلاد و مصالح ملک و ترتیب شوری وانواع مجازات و رسوم زندگی تاناریان مندرج بود، که آنها بمنزله کتاب سماوی احترام میکردند، و توره (مجموعه ادب قومی و دساتیر اجدادی) نیز میگفتند . کذلک بقول کاترمر مستشرق فرانسه (در مقدمه جامع التواریخ رشیدی) هر یکی از شاهان چنگیزی مشاورین اسلامی بعنوان حاجب نیز داشتند، که بذریعه آنها وحکم قاضی القضاة ادب و احکام اسلامی را هم در بین مسلمین حفظ میکردند ، در میان شان کشیشانی بنام (بخشی و توین) هم وجود داشت که بدفع سحر و جادو می پرداختند و رسماً لخط اویغوری در بین شان رایج بود. در جمله کارداران دوره مغولی: قورچی (اسلحه بردار) چربی (دربان) اخنه چی (نگاهدارنده اسپان) داروغه (آمر قراول خاصه) و کشیکچی (گارد) بهانر (مبارز) بودند. و نوین یا نوینان شهزاده و ایل نویان (شهزاده بزرگ) و ترخان (افسر عسکری) از رجال بزرگ دربار بودند، خود شاه راخان و قآن و خاقان میگفتند ، و قشون شان بدسته های دههزاری (تومان) تقسیم بودند، که هر هزار نفر (هزاره) و صد نفر (صده) میگفتند ، و در میدان جنگ به جر تشار (میسره) و برن تشار (میمنه) و قول (قلب که موقوف خان بود) و چنداول (ساقه) و هراول (مقدمه) و قراول (کشاف) منقسم شدند . قسمت بنه و اراواق و زنان عسکری را (اغروق) گفتندی ، برراه های بزرگ برای مسافرن سراپها (پام) ساخته بودند، که در هر پام اسپان چاپار دولتی بنام (الاغ) موجود بودی ، و بذریعه آن مخابرات و مواصلات شاهی را انجام کردند .

محاکم قضا را بر غوقاضی آنها بر غوچی و سند حکم محکمه را موچلکا گفتندی ، حشر یعنی کار و خدمت عسکری و اجباری را نیز بذریعه مردم کردند . مهر بردار شاه تمغاچی و مهر اوتما بود، هر یر لیغ (فرمان) که باین مهر رسیدی واجب الاطاعه بودی ، این فرامین بذریعه ایلچی فرستاده شدی ، شورای سرداران که قور یلتای نام داشت در اکثر موارد تشکیل میشد ، قرارگاه لشکری (یورت یا اردو) در بیلاق (صیفیه) و قشلاق (شتائیه) بودی ، و افسران آنها یورتچی گفتندی. درین عصر فن نقاشی چین در آسیای وسطی اثر خوبی کرد، و این صنعت خیلی ترقی نمود، کذلک کاشی کاری و معماری و نساجی ابریشم و جامهای زرین و مرصع و زربفت و ساختن قالی والیچه بافی نیز پیشرفت کرد و روابط تجارتی چین و مغول و هند از راه خراسان با ایران و عراق وروم انکشاف نمود و راه معروف ابریشم که بمناسبت تجارت ابریشم باین نام مسمی

آل کرت و امرای افغانی در عصر چنگیز یان

(۶۰۰-۷۸۳ هـ)

در عصر سلطان غیاث‌الدین محمد سام غوری (۵۵۸-۵۹۹ هـ) د و برادر تاج‌الدین عثمان مرغنی و عزالدین عمر مرغنی از بنو اعمام سلطنت غور و وجوه دربار بودند، و بقول لانگورت دیمز در دایرة المعارف اسلامی از اولاد امیر محمد غرجستانی باشند، که در (۶۲۰ هـ ۱۲۲۳ م) در قلعه اشیار بدست مغل کشته شده بود (ولی این قول محل تأمل است) عزالدین سمت وزارت سلطان داشت و خطه هرات بدو مفوض بود، وی غرجستان را به حسام‌الدین علی عمر مرغنی و خیسمار رابه تاج‌الدین عثمان سپرده بود، که موخر الذکر منصب سرچاندار داشت، و دختر عزالدین عایشه خانم در حیات ناصرالدین عثمان حرب ملک سیستان بود (حدود ۶۱۲ هـ ۱۲۱۵ م) این دو برادر نبیره ملک ابوبکر کرت بودند، که در عصر ملوک غور شهری داشت و ملک رکن‌الدین محمد پسر تاج‌الدین عثمان گوتوال خیسمار با دختر سلطان غیاث‌الدین محمود (۵۹۹-۶۰۷ هـ) ازدواج کرده بود، و مورخ مشهور منهاج‌سراج از رجال دربار وی بوده و با ایلچیان چنگیزی از درملایمت آمد، و چون حکومت خیسمار و غور و بلاد تابعه آن از طرف چنگیز باو سپرده شد، خواهر زاده خود ملک شمس‌الدین محمد مهین را ولیعهد خود و مصاحب چنگیز خان قرار داد، و بنا بران محل اعتبار و مقرب دربار چنگیز یان گشت، چون رکن‌الدین بسال (۶۴۳ هـ ۱۲۴۵ م) درگذشت، شمس‌الدین محمد مهین بن ابی بکر کرت بجایش نشست، وی در (۶۴۴ هـ) باسالمین نویسنده سیه سالار چنگیز یان بر ملتان حمله کرد، و ملوک لاهور و ملتان رامطیع نمود و به حکمرانی لاهور گماشته شد، ولی چنگیز یان بسبب طرفداری مسلمانان بروقبر کردند، وی بظایر بهادر حکمران تاتاری پناه برد، و حکمران تگین آباد (حدود قندهار کنونی) گشت و چون بحمایت مردم افغانستان (این نام‌دفعه اول در تاریخ از همین وقت ذکر شده تاریخ هرات سیفی ص ۱۶۳) متهم بود بنا بران از انجا بحضور منگوخان رفت (۶۴۵ هـ ۱۲۴۷ م) و خان موصوف بیاس سوابق دود مانس حکومت تمام هرات و جام و باخزرو گوسنویه و فو شنج و تولک و غور و فیروز کوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرجق را تا آب امو و فراه و سجستان و تگین آباد و کا بل و تیراه و بسط و افغانستان تا شط سند به وی باز گذاشت، و حکمران مستقل تمام افغانستان کنونی تا کنار سند و خراسان بشمار آمد، و در

شده، از چین بخراسان گذشته، و بممالک دوردست غربی میرفت. و راه هندو سند از طریق بشاوور و کابل و بلخ یا قندهار و هرات و سیستان روا بط تجارتی امپراطوری چنگیز را تو سبب داده بود، چون خوانین مغول با ممالک اروپا هم از راه خراسان شدی اما این انکشاف تجارتی وقتی بوجود آمده که چنگیز مرد، و فی الجمله از شدت وحشت اولاد و نواسه های او کاست، شاهان چنگیزی بر افغانستان در سنوات ذیل حکم رانده اند:

- * ۱- چنگیز (در افغانستان ۶۱۶-۶۱۸ هـ)
- * ۲- اوگدای بن چنگیز (۶۱۸ هـ)
- * ۳- چغتای بن چنگیز (۶۱۸-۶۳۹ هـ)
- * ۴- تولی بن چنگیز (در حدود ۶۲۰ هـ)
- * ۵- قراهو لاگو بن تولی بن چنگیز (۶۳۹-۶۴۹ هـ)
- * ۶- ارغون بن ابا قابن هو لاگو (۶۴۳ هـ)

مدارک: طبقات ناصری - جامع التواریخ رشیدی - جهانکشی جوینی تاریخ و صاف - ابن اثیر - دول اسلامیة - ایران پاول هورن - ایران از چنگیز تا تیمور از عباس اقبال - حبیب السیر - تاریخ گزیده - سیرت جلال الدین از محمد نسوی - تاریخ سند - تاریخ ادبیات ایران از براون - تاریخ ادبیات پشتو ۲ - روضة الصفا - مختصر الدول ابن عربی .

حدود (۶۴۶ هـ ۱۲۴۸ م) سرداران دربار خود رامامور کرد، تاشرف الدین بیتک جی حکمران غور و هرات را که بر مردم ستم کردی بگیرفتند و با تبعه او بکشتند. بعد ازان بسال (۶۴۷ هـ) ملک فخرالدین حکمران طالقان و ملک شمس الدین حکمران اسفزار و محمد عوض حکمران خوا ف و ملک شمس الدین حکمران گرزویان (در میمنه کنونی) و ملک عزالدین و حسام الدین و شمس الدین حکمرانان تولک و ملک علی مسعود از ابی و ملک تاج الدین حکمرانان فراه و نیز از سیستان ملک علی مومن و نصرا لدین نیسی بحضور شمس الدین مهین آمده انقیاد کردند، ولی ملک سیف الدین غرجستان از اطاعت سرباز زد و نیامد، بنابراین ملک مهین سرداران لشکر خود را بغرجستان فرستاد و سیف الدین را بگیرفتند و در شهر هرات کشته شد (۶۴۷ هـ) یکسال بعد شمس الدین مهین از هرات بفراه آمد، و لشکر سیستان را هم با خود گرفته به قلعه خیصار رفت و از آنجا بالشکر غور بسوی تکین آباد شد و خواست افغانستان را تسخیر کند (در آنوقت کلمه افغانستان بر سر زمین بین قندهار و غزنی تادریای سند اطلاق می شد) و امرای عظام این خطه اینها بودند :

- (۱) فخرالدوله والدین ملک شاهنشاه حکمران بزرگ افغانی که از پای تخت خود مستنگ (در بلوچستان کنونی) بر تمام افغانستان (محدود آنوقت) حکم میراند، و مالیات مغول را قبول نکرده بود.
- ۲- ملک میرانشاه داماد شاهنشاه (۳) ملک بهرامشاه بن شهنشاه (۴) ملک تاج الدین هرمو ز تیری (در شمال قندهار کنونی) (۵) حسام الدین جاول در زاول (۶) بهلوان جلم (۷) سندان افغان (۸) احمد توری (۹) مهتر کیورا (۱۰) مهتر سیورا (۱۱) رانا کنجر (۱۲) جمال الدین بهروز کپیرانی.

امیر شهنشاه افغانی چون تاکنون حکومت مستقل در مستنگ داشت، بملک شمس الدین پیشنهاد کرد که مالیات سالانه را معین کند تا آنرا فرستاده باشد و لشکر بدان دیار نیاورد، ولی شمس الدین ناسخود. مستنگ پیش رفت و بسال (۶۵۱ هـ ۱۲۵۳ م) ملک تاج الدین برادر میرانشاه (حکمران ۵۰ فرسخ زمین از افغانستان) و ملوک دیگر افغانی نیز بوی تسلیم شدند، و شمس الدین در (۶۵۲ هـ) مستنگ را محاصره کرد، ولی امیر شهنشاه و بهرامشاه و میرانشاه با (۵) هزار مرد جنگی بقلعه خاسک پناه بردند، و بعد از چهار محاصره و هفت جنگ سخت شهنشاه و بهرامشاه بانود تن اقارب شان کشته شدند، ولی میرانشاه

بمردانگی بر قلب لشکر شمس الدین زد و برآمد و بسیستان پناه برد، تا که بسال (۶۵۸ هـ ۱۲۵۹ م) به مستنگ برگشت و در جنگی از دست لشکریان شمس الدین مهین کشته شد.

دیگر از مراکز افغانان حصار تیری بوده که اکنون هم در شمال قندهار بفاصله ۴۰ میل بهمین نام موجود است. امیر این حصار الماز افغان بود که مکرراً لشکریان طایر بهادر و قرانوین و سالی نوین را بشکسته و به چنگیزیان اطاعت نموده بود، درینوقت که شمس الدین مستنگ را بگیرفت بر حصار تیری نیز بتاخت، و الماز را بعد از پیکار شدید بکشت، و حصار را با امیر حسام الدین جاول (مرادف زابل) سپرد (صفر ۶۵۳ هـ ۱۲۵۵ م) همچنین شعیب افغان که مردی دلیر و نامدار از امرای افغانی بود در اوایل شعبان (۶۵۳ هـ) از کشمیر برگشته در حوالی تکین آباد بر حکمران آل کرت بتاخت، ولی شمس الدین مهین بسرعت از خیصار رسید، و او را در حصار کپیرا بکشت و بعد از آن به استیصال سندان افغان قوم سورانی بر سر عم شعیب متوجه گشت و او را در حصار و کی (واقع بلوچستان حالیه) بعد از جنگهای شدید در میدان مقاتله بکشت. درین جنگ بزرگترین رجال جنگی مانند ملک عز الدین تولک و ملک تاج الدین یعنی و ملک تاج الدین کر دغیا دت لشکر آل کرت می جنگیدند (اواسط ۶۵۴ هـ ۱۲۵۶ م) متعاقب این پیکار سران لشکری تادامنهای کوه سلیمان مخالفین را تعقیب و کشتار میکردند و حصار ساجی که مرکز دیگر امرای افغانی لغور بود نیز بعد از جنگهای شدید تسخیر گردید (۶۵۵ هـ) و شمس الدین، بهلوان مبارز الدین محمد نهی را در تکین آباد حکمران گذاشته بهرات رفت ولی یکسال بعد از ملوک سیستان که دم از استقلال میزدند، ملک علی بن مسعود را بکشت و برادر زاده اش ملک نصیر الدین و ملک علاء الدین را به مستنگ نفی کرد و سیستان را کاملاً مسخر گردانید و سیستانیان را خلع سلاح کرد (۶۵۶ هـ ۱۲۵۸ م) و چون سرکشان را تماماً مستاصل گردانید بسال ۶۵۷ هـ حصار بهکر کنار دریای سندرا محصور کرده و بعد از اخذ هزار دینار و اموال زیاد پس گشت. و شمس الدین مهین بدینصورت تمام افغانستان را در تحت مرکزیت هرات در آورد، و وحدت مملکت را بعد از غوریان صورت خارجی داد. و با وجود ویرانیهای مادی و معنوی که از دست چنگیزیان بر پیکر این مملکت رنجه دیده وارد آمده بود این پادشاه غیور بداروی توحید سیاسی آنرا التیام داد.

بسال (۶۵۹ هـ ۱۲۶۰ م) چون ملک تاج الدین کرد بغاوت کرد، و به

(۷۰۱ هـ ۱۳۰۱ ع) مکررا براسفزار تاخت ، ولی چون اولجا یتو چنگیزی
 بسطنت رسید بتبیریک او از هرات نرفت و بنا بران اولجا یتو دانشمند
 بهادر راباده هزار سوار بسرکوبی او بهرات فرستاد، فخرالدین یکی از
 دلاوران غوری جمال الدین سام رابه حفظ قلعه هرات گماشت و خود وی
 بهقلعه امانکوه رفت و سام مذکور دانشمند بهادر راکشته و لشکر او را
 منہزم کرد، اولجا یتو از شدت غضب امیر یساؤل و بوجای پسردانشمند
 بهادر راباسی هزار سپاهی برهرات دوانید، درینوقت فخرالدین بمرد
 (۷۰۶ هـ ۱۳۰۷ م) و اختلاف سرداران و قحطی نیز سام غوری رامجبور به
 تسلیم قلعه نمود، و خود وی باهمکاران بدستور یساؤل کشته شد .
 اولجایتو حکومت هرات و اسفزار و فراه و سیستان و غور و غر جستان را
 بملک غیاث الدین محمد برادر فخرالدین سپرد (۷۰۷ هـ) چون از حضور
 اولجایتو بهرات رسید غور و خیسا و اسفزار را نیز تسخیر کرد، ولی
 برخی از امراء اولجایتو را بر و بدبین نمودند، بنا بران درسال (۷۱۱ هـ
 ۱۳۱۱ م) او را باردوی خود خواست و تا ۷۱۵ هـ (۱۳۱۵ م) رخصت انصراف
 نداد، و در غیاب اودلدای و بوجای مردم هرات را از ترس شورش مورد
 آزار و ستم قرار داده بودند، و شهزاده داود خواجه یکی از شهزادگان
 عادل تاناری غزنه و بست و زابل و تگین آباد را بدست آورده بود، ولی
 غیاث الدین محمد بسال (۷۱۵ هـ ۱۳۱۵ م) از دربار اولجایتو واپس به
 حکمرانی هرات تا اقصای افغانستان وحد آمویه فرستاده شد، درینوقت
 شهزاده گان چنگیزی و غیاث الدین علی شاه ملک بدخشان در حوالی سواحل
 آمو بهم افتادند، و از شور غان تا بلخ و مرغاب میدان پیکار شد، درین جنگ
 بوجای بن دانشمند بهادر بقتل رسید و بسال (۷۱۶ هـ) آوجی بلا امیر
 نکود ریان بدست غیاث الدین کشته شد. و دیگر مخالفین خود را هم سر
 کوبی کرد، و قلاع خراسان و سیستان را فتح نمود و ملک قطب الدین رادر
 اسفزار و ملک ینا لتگین رادر فراه و ملک عبدالعزیز را در حصار زره باخرز و ملک
 فرخ زاد رادر تولک سرکوبی کرد، و بسال (۷۲۱ هـ ۱۳۲۱ م) پسر خود
 شمس الدین محمد رادر هرات جانشین گردانید و بادای حج رفت، و همین
 غیاث الدین بود که امیر چوپان رادر (۷۲۷ هـ ۱۳۲۶ م) بقتل رسانید و در
 (۷۲۸ هـ) بدربار ابوسعید رفت و در (۷۲۹ هـ ۱۳۲۸ م) بعد از مراجعت
 سفر حج در هرات بچرد.

بعد از مرگ ملک غیاث الدین پسرانش ملک شمس الدین محمد
 (۷۲۹ - ۷۳۰ هـ) و ملک حافظ (۷۳۰ - ۷۳۲ هـ) و ملک معز الدین حسین

قلعه مستنگ بمدمامیر هو بوامیر هرروز تیری سرداران افغان آمد ،
 افسران لشکر کرت ملک اختیار الدین تولک و محمد نبی و تاج الدین
 یعنی با آنها جنگها کردند و شمس الدین تا سال (۶۶۵ هـ ۱۲۶۶ م) در
 سفرهای دربار شاهان چنگیزی بایران و غیره مشغول ماند، و بسال
 (۶۶۶ هـ) در اراضی افغانستان تاثیرا جنگها نموده و آن مردم رامطیع و
 باجگذار گردانید. چون هرات درین اوقات میدان جنگ شهزادگان
 چنگیزی بود، لهذا شمس الدین مهین انزوا اختیار کرده در قلعه خیسا
 متحصن گردید، عاقبت شهزاده براق بدست لشکریان ابا قامنہزم شد
 و باز فرمان ایالات سابقه بنام شمس الدین مهین صادر گردید، و وی
 رابه هرات آوردند (۶۷۴ هـ ۱۲۷۵ م) ولی چون شهزادگان چنگیزی
 نخواستند ، شخص مقتدری از خراسان برخراسان حکم راند، و نیز
 شمس الدین مهین شخصی بود که خراسان و افغانستان را وحدت سیاسی
 داده بود، لهذا از وترسیدند و با صفهانش طلب داشته و در تبریز بسال
 (۶۷۶ هـ ۱۲۷۸ م) مسموماً بکشتند .

بعد از شمس الدین مهین پسرش ملک رکن الدین (بقلب شمس الدین
 کہین) درسال (۶۷۷ هـ) بجای پدر در هرات نشست و به آبادی هرات
 و خراسان کوشید، و مراسم عدل و داد بنیاد نهاد و تا (۶۷۸ هـ) تمام
 قلاع غور و خیسا و غیره را بدست آورد، و بسال (۶۸۰ هـ ۱۲۸۱ ع) قلعت
 قندهار را نیز مسخر کرد، و پسر خود ملک علاء الدین را بنیابت خود در
 هرات گذاشت، و خود وی در قلعه خیسا غور بنشست (۶۸۲ هـ ۱۲۸۳ م)
 و مانند پدر باشهزادگان چنگیزی روابط دوستانه حفظ کرد، و هند و نوین
 تاناری را که به آزار مردم در صفحات هرات دست بر آورده بود بگرفت
 و تاخت و تاز شهزادگان و خانه جنگی ها باز هرات را ویران نمود. و ملک
 شمس الدین کہین در همین احوال بسال (۷۰۵ هـ) از جهان رفت، ولی
 قبلا بسال (۶۸۳ هـ ۱۲۸۴ م) فرزند بزرگ وی ملک فخر الدین که از
 دست پدر مجبوس بود از زندان برآمد و از خیسا بهرات شد، و از آنجا
 خوف و فواه و دیگر بلاد خراسان را بگرفت (۶۸۵ هـ ۱۲۸۶ م) و بعد از
 دیدن نشیب و فراز درسال (۶۹۷ هـ ۱۲۹۷ م) در هرات بر تخت نشست
 و غازان خان حکومت او را از هرات تا آب سند وحد آمو به بر سمیت
 شناخت .

فخرالدین پادشاه عمران دوست و علم پرور ادیبی بود ، خطیب
 یوشنچی متخلص به ربیعی کتاب کرت نامہ را بنام او نظم کرد، وی درسال

آل کرت پادشاهان علمدوست وفاضل پرور عمران پسندی بودند در عصر شان علم وادب و صنعت باوجود تاخت و تاز چنگیزیان فی الجمله شباب گرفت. دربار شان مجمع علماء و شعراء بود. کرت نامه ربیعی پوشنجی، مطول تقزازانی، تاریخ هرات، سامنامه و مجموعه غیائی سیفی هروی و زادالمسافرین و نزهة الارواح امیر حسینی غوری ازمشهور ترین مولفات دربار آل کرت است :

آل کرت هرات :

- ۱- ملك كرت حدود ۵۰۰ هـ
- ۲- تاج‌الدین عمان مرغنی حدود ۶۰۰ هـ
- ۳- عزالدین عمر مرغنی حدود ۶۰۰ هـ
- ۴- ابوبکر کرت حدود ۶۰۰ هـ
- ۵- رکن‌الدین خیصار حدود ۶۴۳ هـ
- ۶- ملک شمس‌الدین محمد مهین بن ابی بکر کرت (۶۴۳-۶۷۶)
- ۷- ملک رکن‌الدین ملقب به شمس‌الدین کهن بن ابی بکر کرت (۶۷۷-۷۰۵ هـ)
- ۸- ملک فخرالدین ولد کهن (۷۰۵-۷۰۶ هـ)
- * ۹- ملک غیاث‌الدین محمد ولد کهن (۷۰۶-۷۲۹ هـ)
- ۱۰- ملک شمس‌الدین بن غیاث‌الدین محمد (۷۲۹-۷۳۰ هـ)
- ۱۱- ملک حافظ بن غیاث‌الدین محمد (۷۳۰-۷۳۲ هـ)
- * ۱۲- ملک معزالدین بن غیاث‌الدین محمد (۷۳۲-۷۷۱ هـ)
- * ۱۳- باقر بن غیاث‌الدین محمد (۷۵۳ هـ)
- * ۱۴- ملک غیاث‌الدین بیرعلی بن معز‌الدین (۷۷۱-۷۸۳ هـ)

(به شجره نمبر ۶۱ رجوع شود)

ماخذ :

تاریخ هرات سیفی - مقاله تعدیل در نسب نامه آل کرت بقلم حبیبی در مجله آریانا - تاریخ ایران در عصر مفل از عباس اقبال - پته خزانه - لب‌التواریخ - تاریخ سیستان - تاریخ ادبیات ایران جلد ۴ - از براون - تاریخ ادبیات پبنتو جلد ۲ - ترک تیموری - حبیب السیر - روضه الصفا - طبقات ناصری .

(۷۳۲-۷۷۱ هـ) سلطنت رسیدند، و این ملک معزالدین ازمشاهیر آل کرت و مریبان علم و ادب است که مولانا سعدالدین تقزازانی مطول را بنام ۱ و نوشت و امیر مسعود برادر خواجه عبدالرزاق باشتینی (موسس سلسله سر بداران خراسان ۷۳۶-۷۸۸ هـ) در زاوه باو جنک کرد و شکست خورد و حسین فایق آمد (۱۳ صفر ۷۴۳ هـ ۱۳۴۲ م) و ضربتی کاری بر حر یف خود وارد آورد، و بعد از آن در بادغیس امرای اندخود و شبرغان را بشکست و چون امیر قزغن از ماورای آمو آمده هرات را محصور کرد در سال (۷۵۲ هـ ۱۳۵۱ م) با او صلح نمود، و سال دیگر چون به ماوراء النهر رفت، در غیاب او امیر باقر برادرش دزهرات دعوی شاهی کرد، ولی حسین بزودی برگشت و باقر را مجبور ساخت. معزالدین حسین بعد از ۳۹ سال سلطنت بسال (۷۷۱ هـ ۱۳۶۹ م) فوت کرد، و ملک غیاث‌الدین پسرش (۷۷۱ - ۷۸۳ هـ) جانشین او شد، وی در جنک سر بداران سبزواری فایق آمد، و خواهر زاده امیر تیمور را برای پسر خویش پیر محمد بزنی گرفت، ولی امیر تیمور چون بسال (۸۳۰-۱۳۸۱ م) هرات را مسخر کرد ملک غیاث‌الدین را با پسرش پیر محمد و برادرش محمد بماوراء النهر تبعید نمود و بسال (۸۳۴ هـ ۱۳۸۵ م) بقتل رسانید و سلسله آل کرت را انجام داد .

از معاصرین آل کرت در سیستان ملوک نیمروزند، که شرح شانرا در اواخر مبحث صفاریان داده ایم، و دیگر خانواده امرای کنار دریای نرنک اند که هوتکان باشند، و اسلاف دولت هوتکی آینده افغانند، که در کوهسار کنار دریای نرنک در کلات غلزانی حکمرانی داشتند، و بر خلاف نازاچهای چنگیزیان مقاومت میکردند، که ازین جمله باباهوتک ولد تولر (متولد ۶۶۱ هـ متوفی ۷۴۰ هـ) شاعرو عارف حکمران پبنتون از مدافعین بزرگ مقابل چنگیزیان است که بعد از و شیخ ملکیار پسرش (حدود ۷۴۹ هـ ۱۳۴۸ م) ازمشاهیر امرای جنگجو و شاعر پبنتو است که در کنار دریای نرنک در مقابل اعداء جنگها کردی و همین دو دهان در قرن دوازدهم هجری دولت هوتکی قندهار را تاسیس کردند (شرح حال هوتکیان در پبنتو ب رجوع شود) شیخ متی خلیل (۶۲۳-۶۸۸ هـ) شاعر صوفی پبنتو، محمد بن علی بستنی مؤلف تاریخ سوری، احمد بن سعید لودی مؤلف اعلام اللودعی فی اخبار اللودی (۶۸۶ هـ) شیخ کته متی زی خلیل (حدود ۷۵۰ هـ) مؤلف لرغونی پبنتاه (افغانان قدیم) نیز از رجال علمی این دوره افغانستان اند.

بخش پنجم
تیمور یان هرات
(۷۷۱- تاحلود ۹۲۰)

تیمور (باملائی قدیم تبر بمعنی آهن) مشهور به کورگان یعنی داماد و تیمور لنگ بن تراغای برلاس منسوب بدودمان چنگیز از نژاد قراچار نوین در شهر کش ماوراءالنهر به ۲۷ شعبان ۷۳۶ (۱۱ اپریل ۱۳۳۶ م) متولد و یکی از شاهان خونخوار و فاتحین بزرگ دنیا گردید. تیمور در سال (۷۶۱ هـ ۱۳۵۹ م) شهرت یافت و در شعبان (۷۷۱ هـ ۱۳۶۹ م) حکمران ماوراءالنهر امیر حسین رامغلوب نمود و ملقب به (صاحبقران) گردید، و بعد از تصفیة صفحات ماوراءالنهر بسال (۷۸۲ هـ ۱۳۸۰ م) از دریای آمو گذشته، اند خود و سرخس و پوشنج را بکشود، و به تسخیر هرات کمر بست، و غیاثالدین پیرعلی آخرین حکمداران آل کرت را از بین برد. حمله دیگر تیمور در حدود (۷۸۵ هـ ۱۳۸۳ م) در افغانستان بر سبزووار و فراه آغاز گردید و سیستان را تاراج و قتل عام و بصورتی تخریب کرد که خرابهای آن تا کنون هویداست، و کله مناره‌های متعدد بنا کرد. درین سفر پست و قندهار را نیز تخریب نمود. تیمور تا آخر عمرش ۳۵ مرتبه از چین تا مصر و از دهلی تا استانبول و مسکو لشکر کشی و خونریزی کرد، که شرح فتوحات دیگر اوتاریخ افغانستان ربطی ندارد، ولی بسال (۸۰۰ هـ ۱۳۹۷ م) چون وی بعزم تسخیر هند برآمد، باز بر مملکت ستمدیده افغانستان تاخت، و شهرهایی که بعد از تاخت و تاز چنگیزی، بدوران آل کرت معمور شده بودند، مجدداً تخریب گردید.

در همین سال تیمور خراسان را از فیروز کوه تازی بیسرش شاهرخ سپرد، و پیر محمد نواسه خود را کابل و غزنه را قندهار داد، پیر محمد در کوه سلیمان تا مجاری سند با افغانان (اوغانان) پیکار نمود و آنچه را محاصره کرد و باگماشته کان سا رنگخان در آویخت، و ملتان را نیز بعد از محاصره شش ماه تسخیر کرد. تیمور نیز براه اندراب از هندو کش بگذشت و بعد از فتح کابل بسپهر لغان برآمد و از آنجا بطرف شمال با کافرهای سیاه پوش (کیترا) (صورتیست از کداده لقب کوشانیان کوچک = قیدار) که اکنون هم بهمین نام یاد میشوند جنگها کرد، و در حدود چغان سرای کتیبه فتوحات خود را در کوه بکند، که تا کنون موجود است. بعد از این روی بهند آورد و در ۱۲ محرم ۸۰۱ هـ ۲۴ سپتمبر ۱۳۹۸ م از معبر نیلاب سند گذشته و هندوستان را تادهلی غارت و یک لک نفر را قتل عام نمود

درین سفر جنگی دوازده هزار سوار افغان بسر کردگی ملک بهاءالدین خلوانی و ملک یوسف سروانی و ملک حبیب نیازی باوی بودند. تیمور بعد از تخریبات و تاسیس امپراطوری بزرگ بسال (۸۰۷ هـ ۱۴۰۴ م) در ۱۷ شعبان بعمر ۷۱ سالگی درگذشت و در سمرقند دفن شد.

در حین مرگ تیمور حکمران کابل و افغانستان از آمو و بلخ تا دریای سند، پیرمحمد ولد غیاثالدین جهانگیر بن تیمور بود، وی عمری را به لهو و فسق میگذرانید، بنابراین خلیل بن میرانشاه بن تیمور در سمرقند زمام امور بدست گرفت و تا (۸۱۲ هـ ۱۴۰۹ م) بر برخی از حصص ماوراءالنهر حکم میراند، ولی شاهرخ پسر تیمور در هرات بمه رمضان (۸۰۷ هـ) بر تخت نشست، وی از شهریاران بزرگ و علم دوست و عمران پسند شرف است که زیاده از ۲۰ سال در هرات حکم راند، و تمام جراحات فتوحات چنگیزی و تیموری را در افغانستان مرهم گذاری نمود، عمارات مجلل و مدارس و خانقاهای باشکوهی که آثار آن هنوز در هرات و تمام خراسان مانند مسجد بقعه رضوی مشهد پدیدار است بوجود آورد، نام وی و ملکه او (کوهرشاد) به علم دوستی و ادب پروری و عمران و عدالت مشهور است، وی در سال اول سلطنت، شورش سلطان علی سبزواری را فرو نشاند و بسال ۸۰۸ هـ سلطان حسین نبیره تیمور و امیر سلیمان شاه را مستاصل کرد، و میرزا الخ بیگ فرزند وی اند خود و شیرغان را بدست آورد، و حکمرانی تمام خراسان تا طوس و نسا پور بدو سپرده شد. و چون ملک صالح پسر ملک اسماعیل از هند بغور آمد، و بهمدستی محمد سپهبد غوری در آنجا شورش انداخت امیر لقمان برلاس و امیر حسین جاندار آن حادثه را فرو نشانند (۸۰۹ هـ ۱۴۰۶ م) و یکسال بعد شاهرخ بدفع بیرعلی تاز ببلخ روی آورد، چون پیرعلی بهندو کش کریخت، شاهرخ تمام صفحات شمالی افغانستان را تا طخارستان و ختلان پاک نمود (۸۱۰ هـ) در شهسور (۸۱۱ هـ) بنالتکین، شاه اسکندر و پهلوان شمس دراز را در فراه بعد از محاصره مطیع گردانیده قلعه اوک و جوین را بکشود، و شاه قطب الدین بن ملک محمود را در زره سیستان پس نشاند، و آن ولایت را به پهلوان جمال سپرد و ولایت قندهار و غزنه و کابل را تا مجاری سند به سرش میرزا قید و ولایت بلخ و طخارستان و بدخشان را به میرزا ابراهیم نامی تفویض کرد و شیخ زین الدین خوافی را بامارت سیستان فرستاد (۸۱۲ هـ) و چون در قند هارین برادر امیر تومان قندهاری پسر محمود ولد امیر کتلو مشهور به پیرک ومود و دگر مسیری مخالفتی واقع شد، هر دو

بهرات آمدند و در نتیجه حکومت آنجا به پیرک معوض و مودود به دربار هرات مقرر گردید (۸۱۳ هـ ۱۴۱۰ م).

در اوایل (۸۱۴ هـ ۱۴۱۱ م) از طرف پادشاه هند خضر خان قاضی ملتان بصفت سفارت بدربار شاه رخ آمده و در مدعیس بحضورش رسید، بقول عبدالرزاق سمرقندی بنام شاه رخ در هند خطبه خوانده و سکه زده بودند.

در سال (۸۱۵ هـ ۱۴۱۲ م) شاه بهاء الدین حکمران بدخشان از اطاعت سر باز زد، و لشکر یان شاه رخ از بغلان و اشکمش برید خشان تاختند، و به تعقیب بهاء الدین تا پامیر رفتند، و حکومت آن ولایت را پادشاه محمود برادر بهاء الدین دادند، ولی چهار سال بعد میرزا سیور غتمش حکمران بدخشان شد، و در سال (۸۱۶ هـ ۱۴۱۳ م) حصار اختیارالدین شهر هرات که فخرالدین کرت ساخته و در پرورش های تیموری ویران شده بود، با مرشاه رخ مجدداً تعمیر شد، و چون سال (۸۲۰ هـ ۱۴۱۷ م) بین دو نفر حکمداران بومی پسر سیقل قندهاری و ملک محمد نزاع افتاد و افغانان قندهار تادریای سند و گرمسیر شورش کردند شاه رخ صدرالدین ابراهیم صدرعالی را بصوب هزاره فرستاده و کلانتران آنها را بخدمت شاه آورد، و لشکریان بدخشان با میرزا سیور غتمش و سپاهیان سیستان با ملک قطب الدین یکجا شده در کاب شاه رخ قندهار تاختند و امرای هزاره با کلانتران بر عمل افغان در تحت قیادت خواجه لقمان (نعمان) از حدود غزنه آمده و اطاعت کردند و کابل به میرزا قایدوسیرده شد و شاه رخ از راه افریق کناره آمدند بهرات بازگشت، و امیر عبدالصمد را بحکومت گرمسیر و امیر حسام را بکوتوالی قندهار منصوب کرد، ولی چون میرزا قیدو طغیان کرده و بعد از جنگ تاب اوبه دستگیر و در هرات محبوس گشت شاه رخ ولایت کابل و غزنه و قندهار و افغانستان را تا حدود هند و سند بفرزند خود میرزا سیور غتمش داد (۸۲۱ هـ) و وی مدت نه سال حکمران تمام افغانستان بود تا آنکه در محرم (۸۳۰ هـ ۱۴۲۶ م) در شهر کابل از جهان گذشت و شاه رخ تمام آن ولایت را بفرزند او میرزا سلطان مسعود داد، شاه رخ بر مملکتی فسیح از سیحون تا بحیره عرب و از افاصلی غربی فارس تا کنار دریای سند مدت (۵۰) سال موفقانه حکم راند، و بعمر ۷۱ سالگی به ۲۵۵ ذیحجه (۸۵۰ هـ ۱۴۴۶ م) درری از جهان رفت بعد از وفات شاه رخ در مملکت فسیح وی بین شاهزادگان تیموری نفاق و مجادله افتاد، و الخ بیگ فرزند عالم و منجم وی (مولف زیج الخ بیگ و اولوس اربعه و موسس

رصد تاه سمرقند ۸۴۱ هـ) در سمرقند بجایش نشست و بالشکر خود ببلخ آمد و ولایات شمالی افغانستان را بدست آورده و فرزند خود میرزا عبداللطیف را حکمران آن گردانیده خودی بسمرقند رفت (۸۵۱ هـ) ولی در همین وقت میرزا علاء الدوله بن بایسنقر بن شاه رخ بهرات قبضه کرد، و برای مقابله عبداللطیف بر بلخ و شبورغان بتاخت، اما بدون نیل مرام بعد از تخریبات و تروکتازی بهرات برکشت (۸۵۱ هـ ۱۴۴۷ م) الخ بیگ لشکر ماوراء النهر و ختلان و قندوز و بغلان و بدخشان را تا مینه و فاریاب فراهم آورده بسوی هرات پیش رفت، ولی میرزا علاء الدوله بالشکر خود از راه کوتل سنجاب بمقابله برآمد، و در قرنا ب ۱۴ فرسخی هرات با هم جنگ کردند، که لشکر میرزا علاء الدوله شکست خورد و خودش به مشهد پیش برادر خود میرزا ابوالقاسم با برگر یخت و الخ بیگ سید عماد الدین را وزارت و مولانا قطب الدین احمد امامی را قضای اعلی داده و بصوب مشهد روی آورد (۸۵۲ هـ) در غیاب وی امیر زاده یارعلی و امیر سلطان ابوسعید که در حصار نره توهرات محبوس بودند از زندان برآمده در هرات فتنه بر پا کردند الخ بیگ از مشهد روی بهرات نهاد و بیرون شهر را غارت نموده و حکمرانی آنرا به میرزا عبداللطیف گذاشت و خودی از آمو گذشت (۸۵۲ هـ) میرزا عبداللطیف بعد از ۱۵ روز هرات را بمیرزا ابوالقاسم بابر که از سر حسن پیش می آمد گذاشته و خودش به بلخ گریخت. بابر میرزا هرات را بدست آورد و امیرزاده یارعلی را بکشت (اواخر ۸۵۲ هـ) بعد ازین بابر میرزا سیستان و نیمرو زراهم ضمیمه مملکت خویش ساخت، ولی چون علاء الدوله برادرش در بلخ و بدخشان شورش کرد، بابر بالشکر هرات اورا به کوههای بدخشان رانده و ولایات شمالی را از بدخشان تا مرغاب با میرنا صرالدین و امیر مبارز الدین هزاراسی بسپرد (۸۵۴ هـ) بابر میرزانا (۸۶۱ هـ ۱۴۵۸ م) بهرات و سیستان و ولایات شمالی افغانستان تا بدخشان و خراسان مملکت رانده و در همین سال درگذشت، اما عبداللطیف در بلخ برخلاف پدر خود علم شورش افراشت، و بسال (۸۵۲ هـ ۱۴۴۹ ع) پدر خود الخ بیگ و برادر خود عبدالعزیز را بکشت و یکسال بعد خود وی هم کشته گردید (۸۵۴ هـ ۱۴۵۰ م).

دیگر از تیموریان مشهور هرات سلطان ابوسعید کورگان بن سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور است که در سال (۸۶۱ هـ ۱۴۵۶ م) بر تخت سلطنت هرات نشست، وی نیز برزابلستان تا افاصلی خراسان و توران

حکمراند و گوهر شادمملکه معروف شاهرخ رابسال (۸۶۲ هـ) بکشت ،
وتامدت دهسال بکامرانی حکومت راند، وولایات کابل وغزنه وافغان را
تاهدودهند وستان بفرزندخود میرزاالخ بیگ داده بودوبرخی از لشکریان
این شهزاده تابدروازه ملتان پیشرفت کردند (۸۷۳ هـ)

امادر ولایت بدخشان میرزا سلطان ابوبکر فرزند دیگر ابوسعید
(۸۶۵ - ۸۸۴ هـ) حکم راندی که از طرف یکی از شهزادگان محلی بدخشان
مورد حمله قرار گرفت، ولی شهزاده مذکور نیز کشته گردید کذا لک
ولایت قندهار وگرمسیر را به پسر دیگر خود میرزا سلطان مراد داده بود
تا که بسال (۸۷۳ هـ ۱۴۶۸ م) در جنگی بدست اوزون حسن گرفتار و قتل
گردید .

یکی از قبای بزرگ ابوسعید ،سلطان حسین بن منصور بن بایقرا
بن عمر شیخ بن تیمور است که پادشاه علمدوست فاضلی بودوی بعداز
حکمرانی طولی که در ایران وماوراءالنهر کرد ونشیب وقرای زیادی
دید، چون سلطان ابوسعید در هفت فرسخی قرا باغ اران شمال ایران
در مقابل سپاه امیر حسن بیگ هزیمت دیده واسیر وکشته گردید
(۱۴ رجب ۸۷۳ هـ) پس سلطان حسین روز جمعه دهم رمضان (۸۷۳ هـ
۱۴۶۸ م) در هرات بر تخت سلطنت نشست ،دوره پادشاهی اونیز مانند
شاهرخ دوره طراوت علم وادب وصنعت بود، وزیر معروف وی امیر علی
شیر نوایی در امور جهانداری و علم وادب یکتا بود (متوفی ۱۲ جمادی الثانیه
۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م) واعظ کاشفی ،علامه جلال الدین دوانی ومولانا جامی عالم
وصوفی معروف ،ومیرخواند وخواندمیر وعبد الرزاق سمرقندی مورخان
معروف این دوره اند. بهزاد نقاش زبردست هرات در عصر او بود، واز
آثار عمرانی سلطان حسین بایقرا تعمیر مزار منسوب بحضرت علی است
در خواجه خیران بلخ (مزار شریف امروزی شمالی افغانستان) در عصر
او امیر ابواسحاق ترخان حکمران بلخ ومیرزا سلطان حسین حاکم شبرغان بودند
چون هر دو در گذشتند میرمغول بلخ وملك یحیی بوسیسستان والی
شدند ودر حدود (۸۷۴ هـ ۱۴۶۹ م) میرزا محمد عمر یکی از شهزادگان
تیموری به تسخیر گرمسیر از هرات فرستاده شد، ونظام الدین احمد
بر لاسی که حاکم قندهار بود تسلیم گردید، ومیرزا محمد عمر حکمران
آنجا شد ،همچنان خود سلطان حسین قلعه نره تو را کشوده وسواحل
مرغاب را از مخالفین پاک نمود. ولی بسال (۸۷۵ هـ ۱۴۷۰ م) موقعی که
حسین در حوالی خراسان مشغول زدو خورد با قبایل ترکمن بود، یادگار

میرزا برادرش هرات را ضبط کرد، اما سلطان حسین با هزار سوار از
میننه وفاریاب گذشته و یادگار رادر هرات بحالت خواب گرفته وبکشت
وخود سلطان حسین بعداز سلطنت ۲۹ ساله ۱۱ ذیحجه (۹۱۱ هـ
۱۵۰۵ م) بعمر ۷۰ سالگی از جها نرفت . (عکس ۶۲-۶۳)

در حالیکه نفوذ سیاسی وعلمی دولت هرات تا استانبول وهندوستان
جنوبی رسیده بود، وسلاطین آل عثمان از استانبول ومحمود گاولی وزیر
ادیب ومعروف دولت اسلامی هند جنوبی، بدر بار هرات وبامولانا جامی
مکاتبات سیاسی وعلمی داشتند.

دولت مرکزی قوی هرات بعداز مرگ سلطان حسین میرزادردست
شهزادگان اوبدیع الزمان میرزاو مظفر حسین میرزا بود، ولی متاسفانه
آن دولت مدنیت دوست وعمران پسند که هرات وامرکز علم وادب وصنعت
آسیا گردانیده بود، واز کناره های سند تا قاضی ایران ونهر سیحون تا
بحیره عرب بسط نفوذ سیاسی داشت باز بدست یکنفر منسوب به نژاد
چنگیزی شیبک خان بر باد فنا وویرانی رفت، و اختلافات مذهبی سنی و
شیعه در جنگهای اوزبکان وصفویان نیز هرات زیارا ویران نمود.

شاهان تیموری هرات :

- ۱- تیمور بن تراغای (۷۷۱-۸۰۷ هـ)
- * ۲- شاهرخ بن تیمور (۸۰۷-۸۵۰ هـ)
- * ۳- الخ بیگ بن شاهرخ (۸۵۰-۸۵۴ هـ)
- * ۴- عبداللطیف بن الخ بیگ (۸۵۳-۸۵۴ هـ)
- * ۵- ابوالقاسم بابر بن بایسنقر بن شاهرخ (۸۵۱-۸۶۱ هـ)
- * ۶- ابوسعید کورگان بن محمد میرانشاه بن تیمور (۸۶۱ - ۸۷۳ هـ)
- * ۱- سلطان حسین بن غیاث الدین منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور .

(شجره انساب تیموریان دیده شود)

مآخذ :

ریاض الإنشاء محمود گاران - مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی
تاریخ ایران در دوره مغول از عباسی اقبال - تاریخ ادبیات ایران بعهد
مغول از براون - رهنمای افغانستان - دایرة المعارف اسلامی - حبیب السیر
روضه الصفا -

حکمرانان کتر و یوسفزاییان

(حدود ۸۰۰-۹۰۰ هـ)

در حدود (۸۰۰ هـ ۱۳۹۷ م) که تاخت و تاز تیمور در صفحات افغانستان جاری بود در دره های کتر خانواده محلی حکمرانی داشتند که آنها را بلقب (سلطان) میخواندند این دودمان در دره بیچ کتر مرکز داشتند و افسانهای محلی آنها را با اولاد ذوالقرنین منسوب میدانستند. از مشاهیر این دودمان سلطان پکهل و سلطان بهرام دو برادرند فرزندان سلطان کهچامن بن هندو که سلطان پکهل از لغمان تا کتر و باجور و سوات و کشمیر حکم میراند و موضع پکلهلی (واقع ضلع هزاره صوبه سرحد) منسوب باوست و در دره های کتر کتیبه هایی از و باقیمانده است و بعد از و سرانشی در سوات بهم آویختند و جنگی عظیم کردند.

اما سلطان بهرام لغمان و ننگرهار را بتصرف آورده و برخی از مخالفان خود را به پشاور نفی کرد و مرکز حکمرانی او پایین دامنه سپین غریب بود. و بعد از برادر اراضی متعلقه را تا کشمیر بدست آورد و بر مملکتی از حدود کابل تا کشمیر حکم راند. و بعد از سلطان تومنا زمام حکمرانی بدست گرفت، ولی حکمرانی این خاندان در سلاسل کوه های شنوار و کترو سوات و باجور تاضلع هزاره و کشمیر محدود مانده در دامنه های کوهها و دشت های کابل و ننگرهار و پشاور مهاجرت های اقوام بنستون صفحات قندهار و مجرای نهر ارغسان در عصر اولاد تیمور آغاز شد. عشایر کند و زمند، بسبب اختلاف مجاورین و کمی مراتع از صفحات قندهار کوچیده بکابل آمدند و مردم دیگر از گومل و غیره به آنها متحد شده در دره های کابل میزیستند، و حکمرانان آنها مداد و مدو و شیخ عثمان بودند، و در حدود (۸۷۰ هـ ۱۶۶۵ م) که میرزا الخ بیگ بن سلطان ابو سعید کورکان حکمدار کابل بود، تمام سرکردگان این قبایل را بامنک سلطان شاه فراهم آورده و بکشست، ولی برادر زاده سلطان شاه یوسفزایی (احمد) نژین ملحمه نجات یافت و مردم ترکلانی رادر لغمان جایگزین ساخت. اما در حصارک جنگی عظیم بین یوسفزایی و مهمند زایی روی داد که در نتیجه مهمندزایی صفحات ننگرهار را بگرفتند و یوسفزاییان روی به باجور و بنیر و سوات آوردند، مردم بومی آنجا که دلازاک بودند از آنها گریخته به پشاور (پشاور) پناه بردند، و مردم یوسفزایی سردار شامانی را که جلو نامداشت بکشستند و بر تمام اراضی اشغرو دوابه شمال پشاور قبضه

کرده از ناوگی تارهند (باجور) بدست آوردند، در این وقت حکمرانان یوسفزایی ملک احمد و ملک ملی بودند، و این شیخ آدم معروف به (ملی) بن یوسف از عشیره سره بنی بنستون است که پیشوا و حکمران بزرگ قوم یوسفزایی و مقنن (LAW-GIVER) معروفی بود مشهور به تقوی و فضیلت، وی کتابی رادر قوانین اجتماعی و رسوم قومی و تقسیم اراضی در حدود (۸۲۰ هـ ۱۶۱۷ م) نوشت که نام آن (دفتر شیخ (ملی) است و یوسفزاییان تا چهار قرن بعد هم اراضی موروثی را بر اساس قوانین دفتر تقسیم میکردند، درین قوانین اراضی مزروع و چراگاه و مساکن بر اساس عدالت و مساوات تقسیم شدی، و بعد از ده سال بر حسب افزایش یا کمبود افراد خانواده ها تجدید میشد، و این کتاب از آثار قدیم نشر بنستون بود، و دران تاریخ مهاجرت این قبایل با شرح انساب اقوام بنستون مندرج بود.

بعد از شیخ ملی زمام اقتدار یوسفزاییان بدست کجوخان را نی زانی آمد (حدود ۹۰۰ هـ ۱۶۹۴ م) کجوخان نیز کتابی را که تکمله دفتر شیخ ملی) بود در شرح تاریخ یوسفزایی و تکمیل و ترمیم قوانین موضوعه شیخ ملی نوشت و مدتها حکمران و قاید این اقوام بود و به مدد (۱۲) هزار سوار در شیخ بتور باغوزیه خیل جنگ کرده آنها را بشکست، و جنگ مهم دیگر یوسفزایی با دلازاک در لنگر کوت بود که دلازاک را شکست آخرین دادند، بعد از کجوخان دو نفر مرزبان یوسفزایی شاه منصور ولد ملک سلیمان و سلطان ویس سواتی حکمرانان این صفحات بودند که در حدود (۹۱۰-۹۲۵ هـ) فرمانروایان محلی شمرده میشدند و با بر باد خترشا و منصور بی بی مبارکه ازدواج نمود، و همچنین سلطان علاءالدین سواتی و طاووس خان از مشاهیر معاصر بابرند که وی ذکری از این رجال دارد.

مشاهیر این حکمرانان :

- ۱- سلطان پکهل کتری بن کهچامن بن هندو (حدود ۸۰۰ هـ)
- ۲- سلطان بهرام بن کهچامن (حدود ۸۱۰ هـ)
- ۳- سلطان تومنا (حدود ۸۱۵ هـ)
- ۴- ملک احمد یوسفزایی (حدود ۸۱۵ هـ)
- ۵- شیخ آدم ملی بن یوسف (حدود ۸۲۰ هـ)
- ۶- کجوخان زانی زانی (حدود ۹۰۰ هـ)

تیموریان هند

نقوذ ارغونیان واوزبک و صفویان (۹۱۰-۱۱۵۱هـ)

در اواخر عصر تیموریان هرات ظهیرالدین محمد بابر ولد عمر شیخ میرزا ولد ابوسعید کورگان سلطان سابق الذکر هرات روز (۵) رمضان سال (۸۹۹-۱۴۹۳ م) در اندجان فرغانه بسن ۱۱ سالگی بر تخت نشست درینوقت شهزاده کان هرات بین خود بزدو خورد مشغول بوده و سلطنت هرات ضعف و فتور دیده بود، چون بابر از طرف پدر و مادر منسو ب به چنگیز و تیمور بود، بنابراین با وجود صغر سن توانست موفق بحفظشاهی گردد، درینوقت عم او سلطان احمد میرزادر سمرقند و سلطان محمود میرزا در قندوز بدخشان حکم میراندند و بابا براه خلاف داشتند، و برادر با بر جهانگیر میرزا نیز رقیب وی بود، که این مخالفین و رقبای دیگر بابر او را از اندجان کشیده، و شیبانی خان (۹۰۵-۹۱۶ هـ) بن ابراهیم از نژاد جوچی بن چنگیز بر سمرقند تصرف نمود، و بابا بابر در آویخت، که شرح وقایع آن مربوط بتاریخ افغانستان نیست.

بهر حال بابر تا (۹۰۹-۱۵۰۳ م) در مقابل شیبانی جنگ کرده، و چون حریف را قوی دید، روی بافغانستان نهاد و در همین سال از جیحون گذشت و بیش خسرو و شاه حکمران بدخشان بقندوز آمد، و بعد از کمی هشت هزار سوار و پیاده لشکر خسرو را بدور خود فراهم آورده و خسرو را بسوی میمنه به پناه بدیع الزمان میرزا شهزاده تیموری آنجا عقب نشانید، و اموال خسرو را تصاحب نمود، و بالشکر یان خسرو و سه چهار هزار خانواده مغولی از قندوز بکابل روی آورد. اما حکمران کابل درینوقت عبدالرزاق میرزا پسر کوچک الخ بیگ میرزا بود، که امور حکومت او را شیرم زک (زکی) نامی در دست داشت، و بزرگان کابل چون امیر محمد یوسف و محمد قاسم بیگ و امیر یونس علی ویرا در دیوانخانه سلطانی بکشتند. همدرین اوقات حکمرانی قندهار و کرمانج جنوبی افغانستان بدودمان امیر ذوالنون ارغون بن میرحسن (در روایات بلوچی مشهور به زنو) تعلق داشت، و این امیر ارغون از ملازمان ابوسعید کورگان بود که سلطان حسین بایقرا به حکمرانی غور و غرjestان، و زمین داورش مقرر کرده بود. وی بسال (۹۰۴ هـ) قبایل هزاره و نکدری رامطیع گردانیده و در ازای آن حکومت فراه و غور و قندهار یافت و بسال (۹۰۲ هـ ۱۴۹۶ م) بشهزاده بدیع الزمان دختر خود را داده و با او در عصیان برخلاف پدرش

۷- شاه منصور ولد ملک سلیمان (حدود ۹۱۰ هـ)

۸- سلطان ویس سواتی (حدود ۹۱۰ هـ)

۹- سلطان علاء الدین سواتی حدود (۹۱۰ هـ)

۱۰- طاووس خان (حدود ۹۱۰ هـ)

مدارک :

تاریخ مرصع- تذکرة الابراز والاشرار- تاریخ پشاور- حیات افغانی
نسب نامه افغانه مجله آثار عتیقه هند- سالنامه های کابل- پته خزانه-
تاریخ ادب پښتو ج ۲- خورشید جهان- صولت افغانی- با بر نامه-

قندهار را بدست آورده و شاه بیگ بمستنک و مقیم بزمینداور گریخت .
بابر ایالت قندهار و زمینداور را به برادر خود ناصر میرزاداده اعزام کابل
گردید ، ولی پسران ارغون که به شیانی پناه برده بودند ، به مدد شیانی
واپس بر قندهار تاختند و ناصر میرزا را بکابل رانند ، شیانی قندهار
را به شاه بیگ سپرد و خودش به خراسان برگشت (۹۱۳ هـ)

بیشتر گفتیم که میرزا عبدالرزاق از دست محمد مقیم شکست خورده
و از تاجل بحدود شرقی افغانستان گریخت ، و در ننگرهار بمحمد علی شیکور
سینستانی و محمد علی شیانی و عبدالله صف شکن و نظریه و یعقوب و غیره
علم شاهی افراسنت با بر در سال (۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م) برو تاخت و با سه چهار هزار
قوای او ننگرهار جنگ کرده و عبدالرزاق را بکشت ، و نیز زیر زاعی را
که در بدخشان با بابر مقابله میکرد ، بذریعه جان میرزاعم خود از بین
برد ، در همین اوقات که بابر در کابل و بدخشان مشغول بود و بساط حکومت
شهبزادگان تیموری بذریعه شیانی خان ازهرات برجیده شد ، و شیانی
بر تمام خراسان تاقندهار تصرف کرد ، بنابراین شاه اسمعیل پادشاه
صفوی در سال (۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م) بمرو آمد و شیانی را در آنجا حصار
ساخت و به ۲۶ شعبان شیانی (۱۵) هزار نفر بر صفویان تاخت ، و ده
هزار نفر اوزبک با خود شیانی درین جنگ کشته شدند ، و شاه اسمعیل
در بهار (۹۱۷ هـ ۱۵۱۱ م) تا آموییش رفته و واپس بهرات آمد ، چون رقیب
بزرگ بابر شیانی خان در جنگ صفویان قتل شد ، بنابراین بابر فرصتی
بدست آورد و از کابل و بلخ با (۶۰ هزار نفر) بر ماوراء النهر تاخت ،
و بعد از فتوحات زیاد تا (۹۲۰ هـ ۱۵۱۴ م) آن بلاد مفتوحه واپس از دستش
رفت و بناگامی بکابل برگشت .

چون بابر در ماوراء النهر با رقبای آهنین مقابل بود بعد ازین به آنسو
توجهی نکرد ، و خواست بفتوحات ممالک فسیحه هند پردازد ، بنابراین در
کابل مراتب ابتدائی کارزار مهیا کرد و از (۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م) تاخت اولین
خود را بر هند آغاز نمود ، و از معبر نیلاب سند تا بهره پنجاب رسید ، و آن
نواحی را به حسین بیگ آنکه سیرده بر ولایت کپکران و قلعه بر ها له
حمله کرد ، و ولایت بین بهره و سند را به محمد علی سپرد ، بکابل برگشت
و در راه قبایل یوسفزانی شمال پشاور را بخود طرفدار ساخته و دختر
شاه منصور کلانتر یوسفزانی را بزنی گرفت .

و باین وسیله توانست مانند سبکتگین (که مادر محمود را از افغانان
زابلی گرفته بود) قبایل دلیر و آهنین افغان را بخود متمایل سازد ، و

سلطان حسین میرزا امداد کرد و در (۹۰۴ هـ ۱۴۹۸ م) هرات را بگرفت
چون بدیع الزمان بر بلخ مستولی شد ارغون سیستان را بگرفت و چون
سلطان حسین با یقرا در (۹۱۱ هـ) بمرد نفوذ ارغون افزونی گرفت و از
قندهار برو ولایت شمال و بولان و مستنک (بلوچستان حالیه) تا مجرای سند
قبضه کرد و خودش در محاصره هرات و جنگ شیانی کشته گردید (حدود
۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م) امداد و پسرش شاه بیگ و محمد مقیم ارغون از قندهار
تادریای سند حکم میرانند و باشیانی خان بعد از فتح هرات صلح کردند
چون زکی کشته گردید و امور کابل مختل ماند ، محمد مقیم ارغون از کرمسیر
قندهار بر کابل تاخت و بسال (۹۰۸ هـ) میرزا عبدالرزاق را به لغمان عقب
راند و کابل را بگرفت ، و دختر الخنیک را بنکاح آورد ، و قتیکه با پسر از
طرف شمال از هند و کوش بگذشت و محمد مقیم از کابل بقندهار رفت
بابر کابل را بدست آورد (۹۰۹ هـ ۱۵۰۳ م) .

محمد مقیم در قندهار به تجهیز لشکر پرداخت و بابر بصوب غزنی برآمد تا
کلات غزائی پیش رفت ، و جهاگیر میرزا برادر خود را بحکومت غزنی
مقرر کرد (۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م) یکسال بعد تمام شهبزادگان تیموری افغانستان
بر کفار مرغاب در مقابل قوت روز افزون شیانی جمع شدند ، و بابر را هم
دعوت نمودند ، بابر چون خبر وفات سلطان حسین را شنیده و بقول خودش
دغدغه هزی در دل داشت ، از راه هزاره و اویماق و برو جاق رفت ، و در منزل
کل باغمان با شهبزادگان مذکور ملاقی شد (جمادی الاخری ۹۱۲ هـ
۱۵۰۶ م) چون شیانی بجنگ اقدام نکرد ، و خبر اختلال کابل نیز به بابر
رسید ، در زمستان شدید بکابل باز آمد ، و تلفات سنگین در راه دید ،
چون در غیاب وی برخی از سران کابل جان میرزا عم بابر را به پادشاهی
برداشته بودند ، پسند بعد از وصول بابر بمشارالیه بقندهار و سیستان
مفرور شد ، و شیانی چون در همین اوقات بر بدخشان حمله آورد ناصر میرزا
برادر کوچک بابر را بکابل محب راند .

بابر در افغانستان بعد از چنگیز و تیمور پادشاه نیرومندی بود که با
قبایل افغانی که در مراتع و کوهسار خود بحیات کوچی گری و تیریه
اغنام و احشام زندگانی میکردند درآریخت ، و آن تلفات سنگین سفر هرات
و باقرات قبایل غلجی جنوب شرق غزنی تلافی نمود (۹۱۳ هـ)

در همین سال چون شیانی خان بعد از تاخت و تاز هرات تا فراه و
کرمسیر رسید ، بنابراین بابر از کابل برآمد و در قندهار بموضع خالیسک
پادشاه پیرک و محمد مقیم ارغونی جنگ کرد ، و بمدد و هزار لشکر خود

و بنا بر وصیت او در کابل در باغ بابر دفن شد و مزار او را شاه جهان در (۱۰۵۶ هـ ۱۶۴۶ م) تعمیر کرد، که تاکنون در کابل مشهور است.
(عکس ۶۵-۶۶)

بعد از نصیر الدین همایون پسرش بر تخت دهلی نشست و پنجاب و پشاور و لغمان و کابل و قندهار و بامیان را خطه حکمرانی برادرش شهزاده کامران شناخت. و بدخشان را به میرزا سنیمان ولد جان میرزا (عم بابر) سپرد. در حدود (۹۴۲ هـ ۱۵۳۵ م) سام میرزا صفوی ازهرات بر قندهار ناخته و آن شهر را از دست حکمران میرزا کامران کشید. کامران از لاهور بقندهار آمده و سام میرزا را بشکست و قندهار را بخواجه کلان بیگ سپرده خود به لاهور آمد. و در آغاز سال دیگر خود شاه ضهما سب صفوی باز قندهار را از خواجه کلان گرفته و بمیرزا بداخ خان قاجار سپرد ولی وقتیکه شاه ضهما سب بایران رفت، کامران باز از لاهور آمد و قندهار را برگرفت (۹۴۳ هـ ۱۵۳۶ م)

اما همایون در هندوستان نتوانست مقام شاهی پدر را حفظ کند زیرا بابر شاهنشاهی لودیان را بر باد کرده و به عظمت تاریخی افغانی در هند صدمه رسانیده بود، بنابراین افغانان در صدد استرداد عظمت تاریخی خود بودند و شاهنشاهی هند را ملک موروثی خود می شمردند. و چون سلطان ابراهیم لودی بسبب سوء اداره و فقدان عقل سلیم، قوه افغانی را برانگنده کرده بود و نتیجه آنرا در جنگ پانی پت در مقابل بابر دید. بنابراین درینوقت بکنفر زابغه هوشمندی مانند فریدخان معروف به شیر شاه از قبینه معروف سوری پیتون در هند ظهور کرد. وی قوای پراکنده افغانی را در هند و اوپس فراهم آورد، و کانون عظمت افغانی را کرم ساخت، و بعد از تنظیم امور افغانان و اتحاد آنها بر همایون و قوای مغولیه حمله آورد. همایون شکست خورد و مقام شاهنشاهی هند را اوپس به مالکان تاریخی آن باز گذاشت. در همین حال شکست در رجب (۹۴۷ هـ ۱۵۴۰ م) به عمر کوت سنند رسید و از راه شال و مستنگ و گرمسیر جنوبی افغانستان و سیستان بهرات و مشهد و در بار صفوی پناه برد. امامیرزا کامران بکابل و میرزا عسکری و میرزا هندال بقندهار پناهنده شدند و بعد از چندی میرزا کامران از کابل حرکت کرده و در نارین با سلیمان میرزا حکمران آنجا جنگ کرد. و او را باطاعت خود مجبور نمود، و بعد از آن بر قندهار ناخته آنرا از دست هندال میرزا کشیده، بمیرزا عسکری سپرد، و هندال به جوی شاهی (جلال آباد) مقرر شد، و خطبه و سکه بنام کامران در افغانستان جاری شد. وی بعد از جنگی که با سلیمان میرزا در اندراب کرد در (۹۴۸ هـ ۱۵۴۱ م)

بقوت آنها امپراطور آینده هند شود؛ زیرا یوسفزائیان در ساحه وسیع بین خیبر و معراج سند افتاده بودند. و امکان نداشت بدون امداد آنها کسی از کابل بطرف هند و ماورای سند بگذرد.

چون بدینوسیله کار بابر آسانی گرفت، بنابراین در تاخت دوم با و آخر (۹۲۵ هـ) از آب انک گذشته و پسر برگشت و در راه قبایل خضر خیل را تاراج نمود. در تاخت سوم (۹۲۶ هـ ۱۵۱۹ م) تاسیالکوت پنجاب پیش رفت و سید پور را ویران و قتل عام نموده بکابل آمد. چون شاه بیگ از غوغای ازسند هر چند هار می تاخت. لهذا بابر قندهار را محاصره نموده و شاه بیگ صلح کرده بکابل بازگشت (رجب ۹۲۶ هـ ۱۵۱۹ م) و سال دیگر باز قندهار را محاصره کرده و شاه بیگ را بسوی شال عقب راند. و شهر قندهار را در ۱۳ شوال (۹۲۸ هـ ۱۵۲۱ م) بصلح گرفت و شهزاده کامران را حکمران آنجا گردانید.

سفر چهارم بابر در سال (۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م) تالاهور و سیالکوت و دیبا لیور است، و در سفر پنجم در جنگ پانی پت (۸ رجب ۹۳۲ هـ) سلطان ابراهیم لودی را کشته و بر تخت دهلی نشست (۱۲ رجب ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م) درینوقت بود که مهاجرت های بزرگ قبایل یوسفزائی بوادی پشاور و کوهات و بنون تکمیل شد. و نیز قبایل بزرگ بلوچی حوضه سند تا دیره غازیخان و جنوب پنجاب را برگرفتند.

بعد از بین افغانستان تا کابل و بدخشان و قندهار از طرف بابر از هندی اداره میشد. و خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز (۹۳۲ هـ) و شهزاده همایون حکمران کابل و بدخشان (۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م) و شهزاده کامران حکمران قندهار بود. چون همایون در (۹۳۵ هـ) بهند رفت، سلطان سعیدخان کاشغری بر بدخشان حمله کرد. ولی از دست هندال میرزا بن بابر شکست خورد. و حکمرانی بدخشان به سلیمان میرزا از طرف بابر تعلق گرفت.

اما قندهار هم بعد از کامران بشهزاده عسکری سپرده شد. و او کتیبه و طاق چهل زینه قندهار را در (۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م) بنا نهاد و تا (۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م) ختم کرد. بابر از شاهان معروف و خونریز و دلاور و عالم و مولف افغانستان است که از بلخ و بدخشان و کابل و قندهار تا دهلی بر مملکتی فسیح حکمرانند. وی بفارسی و تورکی شعر میگفت و دارای چند تالیف مهم است. و در جمادی الثانیه (۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م) در آگره وفات یافته.

تمام بدخشان را نیز ضمیمه مملکت نمود، و از بدخشان ناقدنهاره و از کابل نامجرای سند حکم میراند و مرکز حکومتش کابل بود.

امامهایون : از دربار صفوی امداد گرفته و در سال (۹۵۱ هـ ۱۵۴۴م) باسی هزار نفر از راه هرات بکنار آب هلمند آمد، و شاه علی و میر خلیج حکمرانان کامران را در بست محصور کرد، و بزودی قندهار را بعد از (۶) ماه محاصره از دست میرزا عسکری در (۹۵۲ هـ) گرفت، و مطا بق قراردادیکه پادشاه صفوی نموده بود آن شهر را بشهزاده مراد صفوی سپرد. چون این شهزاده کوچک در قندهار بمرد، همایون آن شهر را به بیرم خان سپرد و لشکریان صفوی را رخصت انصراف داد، و خودش بکابل روی آورد، و حکمرانان شاه کامران با او تسلیم شدند و شهر کابل در رمضان (۹۵۳ هـ ۱۵۴۶م) بتصرف همایون آمد و کامران بغزنی گریخت و از آنجا به حکمرانان ارغونیه سند پناه برد.

همایون در همین سال سلیمان میرزا را از ولایات شمالی هندو کش به ماوراء النهر عقب راند، و آن ولایات را بدست آورد، ولی چون کامران باز از سند آمد و غزنی و کابل را بدست آورد، همایون با عجلت از صفحات شمالی آمده و در ربیع الاول (۹۵۴ هـ ۱۵۴۷ م) کامران را بشکست، و وی به بدخشان گریخت و کابل بدست همایون آمد.

ولی چون کامران در بدخشان و تالقان و بغلان نفوذی یافت، همایون بدون توقف او را در تالقان مجبور به تسلیم نموده و بولایت کولاب فرستاد و میرزا ابراهیم رادران ولایت گذاشته بکابل آمد (۹۵۴ هـ ۱۵۴۷ م) اما کامران در کولاب جمعیتی فراهم آورده با امداد پیر محمد خان بدخشانرا بتصرف آورد، بنابراین همایون با رسوم به صفحات شمالی هندو کش سفر کرده و بعد از تصفیه آن صفحات حدود ختلان و کولاب را بمیرزا کامران و قلعه ظفر و تالقان را به میرزا سلیمان و ابراهیم و قندوز و اشکمش و نازین را بمیرزا هندال داده خود وی بکابل آمد (۲ رمضان ۹۵۵ هـ ۱۵۴۸ م)

سفر چهارم همایون به بلخ در مقابل پیر محمد خان صورت گرفت ولی تا کام بر گشت (۹۵۶ هـ ۱۵۴۹ م) و در سال (۹۵۷ هـ) که کامران باز در ولایات شمالی قوتی بهم رسانید، همایون دفعه پنجم به آنطرف رفت و بی درجنگ غور بند شکست خورد و کامران باز کابل را بگرفت. اما همایون بزودی لشکری فراهم ساخت و در اشترگرام با کامران جنگید، کامران بلفغان گریخت، و همایون بر کابل قبضه کرد، و میرزا عسکری

را که درین جنگ گرفتار شده بود، به بدخشان و بلخ فرستاد، که به عربستان رفته و همانجا مرد (۹۶۵ هـ) ولی کامران از بین قیابیل پبنتون مهمندی و خلیل لشکری فراهم آورده قلعه چهار باغ (جلال آباد) را محاصره کرد، همایون او را در جنگی از خیبر به پشاور راند، و باز در (۹۵۸ هـ ۱۵۵۱م) بین این دو برادر در چپر ها ر جنگ واقع شد و میرزا هندال کشته گردید و کامران بهند گریخت، ولی سلطان آدم که بکر او را گرفته در (۹۶۰ هـ ۱۵۵۲م) به همایون سپرد و همایون او را بپیرحمانه کور ساخت.

درینوقت که آل بابر در افغانستان بزور خورد مشغول بودند و همایون بر ادران خود را از میان می برداشت و خاک افغانستان بخون گلگون بود، در هند شیر شاه سوری مبادی مفید نظم و مدنیت و جبهانداری و آبادی را گذاشت، ولی این شهنشاه مدنی پرور روز ۱۰ ربیع الاول (۹۵۲ هـ ۱۵۴۵م) در قلعه کالنجر با اثر حادثه ناگوار آتش سوزی از جهان رفت، و اخلاف از توانستند، کانون عظمت افغانی را گرم نگه دارند، و سران افغانی چون رهنمای دانشمندی نداشتند از هم پراگندند. (عکس ۶۷)

اما ازینطرف همایون خود را از جنجال برادران فارغ ساخت و شهزاده محمد حکیم برادر خود را در کابل حکمران گذاشته در صفر (۹۶۲ هـ) از راه پشاور عازم تسخیر هند گردید، و در سال (۹۶۲ هـ) غره رمضان بر تخت دهلی نشست و به (۵) ربیع الاول (۹۶۳ هـ ۱۵۵۵ م) در دهلی از جهان رفت. (عکس ۶۸)

ربجای وی جلال الدین محمد اکبر پسر سیزده ساله اش روز جمعه ۱۲ ربیع الثانی (۹۶۳ هـ ۱۵۵۵ م) در لاهور پادشاه شد، چون خیر فو ت همایون بکابل رسید، میرزا سلیمان و پسرش ابراهیم آمدند و چهار ماه محمد حکیم را در شهر کابل محاصره کردند، ولی چون قوای اکبر بکابل رسید، سلیمان بدون فتح آن شهر واپس بدخشان برگشت (۹۶۳ هـ) و وائده شهزاده محمد حکیم ماه کوچک خانم بامور کابل تصرف میکرد و امرای مختلف با هم در نزاع بودند، تا که بسال (۹۷۰ هـ ۱۵۶۲ م) منعم خان خانان از دربار اکبر بکابل گماشته شد، وی در چهار باغ جلال آباد با قوای کابل مصادف داده و شکست خورد و بهند گریخت چون همایون قندهار را به شاه مجید کلاتی غزائی سپرده بود، لهذا شاه طهاسب صفوی لشکری را بقیادت سلطان حسین میرزا نواسه شاه اسمعیل صفوی بقندهار سوق داد و این شهر را در سال (۹۶۴ هـ) از دست شاه محمد بگرفتند.

همچنان در سنه (۹۶۷ هـ ۱۵۵۹م) میرزا سلیمان از بدخشان به قصد

تسخیر بلخ لشکر کشید. و باقوای پیرمحمد خان در چشمه گازران جنگ کردولی شکست خورد. و پسرش میرزا ابراهیم بدست دشمن کشته گردید.

بعد ازین ابوالمعالی ترمذی در حدود (۹۷۱ هـ ۱۰۶۳ م) از دربار اکبری گریخته و کابل آمد. و خواهر محمدحکیم را بزنی گرفت. و ما در شهزاده را با برخی از امراء بکشت. شهزاده و مظلومین کابل از میرزا سلیمان حکمران بدخشان امداد خواستند. میرزادریل غوربند باقوای ابوالمعالی و کابل مصادف داد. ابوالمعالی را بکشتند و کابل بدست آوردند (۱۷ رمضان ۹۷۱ هـ ۱۰۶۳ م) سلیمان کابل را بشهزاده محمد حکیم امداد خود و میرزا سلطان امیدعلی گذاشته بدخشان رفت و محمد حکیم به امداد دربار اکبری حکمران مستقل کابل تادریای سند و فندهار و سلسله هندوکش گردید. و نفوذ میرزا سلیمان از بین رفت (۹۷۲ هـ ۱۰۶۴ م) چون محمد حکیم در کابل قوتی گرفت. باقوای میندی خود فریدون از پشاور بر لاهور حمله کرد. ولی اکبرشاه در سنه (۹۷۴ هـ ۱۰۶۶ م) از آکره بلاهور آمده و محمدحکیم را واپس به پشاور عقب راند.

امادر غیاب محمدحکیم. میرزا سلیمان از بدخشان آمده و کابل را محاصره کرده بود. چون خبر مراجعت محمدحکیم را شنید محاصره کابل را ترک گفت و بدخشان بازگشت. ولی میرزا سلیمان از دست نواسه خود شاهرخ بن ابراهیم میرزا که در بدخشان و اندراب و تالقان و قندوز قوت یافته بود. از راه کابل به هند گریخت. و حکمرانی بدخشان بر شاهرخ مسلم آمد (۹۸۳ هـ ۱۰۷۵ م) اما سلیمان از هند بیانه زیارت بیت الله برآمد و با یران رفت و از آنجا به قندهار و کابل آمد. و در سال (۹۸۷ هـ ۱۰۷۹ م) بیآوری شهزاده محمد حکیم بر بدخشان و نواسه خود ناخت آورد و شاهرخ با او صاحب کرده از تالقان تا هندو کش به سلیمان گذاشت. و خود به بدخشان اکتفا نمود (۹۸۸ هـ).

اما شهزاده محمد حکیم بعد از مصالحه فوق. از کابل بر پشاور و لاهور لشکر بازکشید. و این شهر را محاصره کرد. ولی اکبر در محرم (۹۸۹ هـ ۱۰۸۱ م) او را از اطراف لاهور عقب راند. و سفر اول را به تعقیب برادر تا کابل ادامه داد. ولی کابل و زابلستان را واپس به محمد حکیم سپرده و در (۱۴ صفر ۹۸۹ هـ) از آنجا به بند برگشت. اما اختلاف میرزا سلیمان و شاهرخ در بدخشان فرونشست. و عبدالله اوزبک حکمران بلخ ازین اختلاف استفاده کرده هر دو را بکابل عقب راند. و بدخشان تا

سلسله هندوکش ضمیمه بلخ شد. شهزاده محمد حکیم در کابل به تاریخ ۱۲ شعبان (۹۹۳ هـ ۱۰۸۵ م) از جهان رفت و اکبر پادشاه کنورمان سنگه را باقوای تازه دم به حفاظت کابل فرستاد. و زین خان فوکه را حکمران آنجا مقرر کرد. و کابل مستقیماً ضمیمه مملکت اکبری گردید (۹۹۵ هـ ۱۰۸۶ م) قوای اکبر در صفحات سوات و باجور با قبایل سلحشور پستون در آویختند و خود اکبر نیز در سال (۹۹۷ هـ ۱۰۸۸ م) به پشاور آمده و سفر دوم کابل را کرد. و بعد از توقف یکماه در کابل قاسم خان کابلی را حکمرانی داده به پشاور برگشت ولی در جنگهای افغانستان با حکمداران روشانی و جلال الدین بن بایزید چهل نانبه هزار سوار شاهی و راجه بیژن رکن مهم دربار اکبری بدست افغانان کشته شدند. و غزنی بدست روشانیان افتاد که شرح آن تحت عنوان روشانیان خواهد آمد.

طوریکه سابقاً نوشتیم شهر قندهار در دست شهزادگان صفوی آمده و از مملکت اکبری منفک شده بود. امپدر سال (۹۹۹ هـ ۱۰۹۰ م) خان خانان از راه پلوچستان بر قندهار حمله کرد و بازر در (۱۰۰۳ هـ ۱۰۹۴ م) شاه بیگ خان کابلی آن شهر را به مملکت اکبری ضم کرد. و تا آخر عهد اکبری بر قندهار حکمران ماند. و در سال (۱۰۱۱ هـ ۱۶۰۲ م) میرزا حسن ولدشاهرخ بدخشانی را که بر قندهار حمله آورده بود به غور عقب راند. چون جلال الدین محمد اکبر شهنشاه هند در سال (۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م) از جهان رفت. (عکس ۶۹)

نورالدین جهانگیر فرزند او بجایش نشست. حکمران صفوی هرات حسین خان شاملو بمدد حاکم سیستان بر قندهار حمله کرد. ولی شاه بیگ خان در محاصره پای فشرد. و جهانگیر نیز قوت الظهر لشکر هند را بقندهار فرستاد. و لشکریان صفوی بدون نیل مرام گریختند و حکمرانی قندهار و سند و ماتان از دربار جهانگیر به غازی خان داده شد (۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م).

جهانگیر در سنه (۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م) بسفر کابل آمد. و درین شهر شاه بیگ خان را بحکمرانی صفحات افغانستان مقرر نمود. و بعد از پنج سال در سنه (۱۰۲۰ هـ ۱۶۱۱ م) که اجداد افغان روشانی بر کابل یورش آورد. جهانگیر عوض شاه بیگ قلیچ خان را به حکمرانی کابل گذاشت (شرح جنگهای روشانیان اکبر و جهانگیر در فصل روشانیان خوانده شود.)

رووسای بومی قندهار ملك مفدود و کامران (رجوع به شرح ابدالیان درین کتاب) از دربار شاه جهان رسماً به حکمرداری قندهار شناخته شدند و قوای شاه جهان تاسواحل هلمند و زمیندا و رو بست و گرشک تصرف کردند (جمادی الاولی ۱۰۴۸ هـ ۱۶۳۸ م) و در محرم (۱۰۴۹ هـ) بود که شاه جهان سغراول خود را بکابل کرد، و در مقابل جنبش یوسفزانی که حکمرانان بزرگ شاه جهان رادر نوشهره و پشاور کشته بود قلا علی مردان خان را بسر کوبی ایشان گماشت (۱۰۵۰ هـ) و سعیدخان را بکابل و قلیچ خان را بقندهار مقرر کرده از حدود هندوکش تا قندهار نصف افغانستان را ضمیمه دولت تیموری دهلی نمود، ولی ملک اودل و ملک حمزه افغان که در هلمند و سیستان استقلال خود را حفظ میکردند، در شعبان ۱۰۴۹ هـ برکنار هلمند بالشکر یان شاه جهان جنگ کردند، اما بناکامی از بین رفتند، و شاه جهان برای حفظ قندهار از حملات صفویه شهزاده داراشکوه را با (۵۰) هزار سوار گماشت، چون قوای صفوی قندهار را و نذر محمدخان حکمران ولایات شمالی هندوکش کابل را تهدید میکردند، بنابراین شاه جهان در ذیحجه ۱۰۵۵ هـ (۱۶۴۵ م) شاهزاده مراد بخش را با (۵۰) هزار سوار و ده هزار پیاده و توپخانه سنگین سوق داده و خود وی هم در ربیع الثانی (۱۰۵۶ هـ) بکابل رسید، و بلافاصله برولایات شمالی از راه پروان و دره‌های هندوکش یورش برد، و تمام صفحات بدخشان را تا بلخ فتح کرد، و سرحد مملکت تیموریه دهلی را تا آب آمو رسانید، و خواص خان را بصویدازی قندهار و خواجه عبدالرحمن را به بدخشان و سعادت خان را به ترمذ و اسدالله را به زمیندا و رود الفکار خان را بکابل گماشت و خودش به پشاور و لاهور رفت، اما عبدالعزیز خان ولد نذر محمد خان والی توران در (۱۰۵۷ هـ ۱۶۴۷ م) بر بلخ باز تاخت، و حملات وی تا قلاع هندوکش رسید، بنابراین شاه جهان سفر سوم خود را بکابل کرد و شهزاده اورنگ زیب با قوای خود برخلاف حملات اوزبک در صفحات شمالی هندوکش تا بلخ و اندخود و میمنه پیش رفت، چون حفظ شمال هندوکش دشوار بود، لهذا شاه جهان بلخ را به نذر محمد خان سپرد و خودش به بند رفت (رجب ۱۰۵۷ هـ ۱۶۴۷ م).

صفویان قندهار را فراموش نکردند و در سنه (۱۰۵۸ هـ) اولاً نامه‌ی بطالب شهر قندهار از طریق دوستی بشاه جهان فرستاد و بعد از آن خود شاه عباس ثانی با لشکری کران و پنج توپ بالنمراز اصفهان برآمده بر قندهار یورش آورد، و این شهر را در زمستان بمداد ۵۰

چون قندهار همواره نقطه نزاع شاهان صفوی و بابر بود، و اکنون بدست جهانگیر افتاده بود، لهذا در سال (۱۰۳۱ هـ ۱۶۲۱ م) شاه عباس صفوی آنرا تسخیر کرد، و جهانگیر با وجودی که در سال (۱۰۳۵ هـ ۱۶۲۵ م) سفر دوم خود را بکابل نمود، ولی موفق نشد، بر قندهار لشکر کشی کند، لهذا خواجه ابوالحسن را بحکمرانی کابل و بنگش نادریای سند گماشته و خود وی به بند رفت و در سال ۱۰۳۷ هـ (۱۶۲۷ م) روز یکشنبه ۲۸ صفر در لاهور از جهان در گذشت (هکس ۷۰) و بجای او شاهزاده خرم پسرش بر تخت هندنشست، و به شهاب‌الدین محمد شاه جهان مشهور شد. جنگهای دودمان بایزید روشن که در تیراه و پشاور و کابل و غزنی و بنگش از عصر همایون و اکبر آغاز یافته بود و تا جلوس شاه جهان توام کرد، حکمرانان دربار دهلی در صفحات افغانستان مشغول مقابله‌های غنیفی بودند (شرح آن در تحت عنوان روشانیان می‌آید) و قتیکه جهانگیر از جهان رفت، و ظفرخان حکمران افغانستان با حداد روشانی سرگرم بیکار بود، درینوقت نذر محمدخان حکمدار بلخ فرصت را غنیمت شمرد، و بر بامیان و قلعه ضحاک تاخت و بعد از فتح تمام نقاط ولایات شمالی افغانستان از هند و کش بگذشت و کابل را بجنگهای خونین سه ماه محاصره داد، شاه جهان خواجه ابوالحسن مہمند لشکر خان را با ۱۵ هزار سوار و سپه سالار مہابت خان را با ۲۰ هزار سوار با افغانستان فرستاد (ذیحجه ۱۰۳۷ هـ ۱۶۲۷ م) و نذر محمد از راه غوری به بلخ عقب نشست و کابل بدست لشکرخان آمد (محرم ۱۰۳۸ هـ ۱۶۲۸ م) در اواخر این سال کمال الدین ولد شیخ رکن الدین افغان قبایل افغانی را از سواحل اتک تا کابل با خود متفق ساخته و برخلاف حکومت دهلی شورش کرد، و پشاور را محاصره نمود، اما سعید خان حکمران کابل شورشیان را متفرق ساخته و پشاور را حفظ کرد (ذیحجه ۱۰۳۸ هـ ۱۶۲۸ م).

در عصر اکبری حسن خان ترین یکی از روسای بزرگ صفحات بنین بلوچستان حالیه بود که فرزندش شیرخان ترین در بین حکومت صفوی و تیموری دهلی با استقلال میزیست و در سال (۱۰۴۱ هـ ۱۶۳۱ م) برای تسخیر سیستان نیز حرکت کرد، درینوقت حکمران صفویه قندهار علی مردان بر بنین بتاخت و شیرخان بقلاع دوکی و چیتالی پناه برد، اما شاه جهان در اواسط (۱۰۴۷ هـ ۱۶۳۷ م) لشکری بقندهار سوق داد و علی مردان خان حکمران صفویه تسلیم و قندهار را بقوای شاه جهان سپرد

هزار سوار محاصره کرد. از دربار دهلی شهبزاده اورنگزیب ۷۰ هزار لشکر از لاهور و کابل متوجه قندهار گردید. ولی شاه صفوی بعد از جنگهای خونین قندهار رابکشود، و محراب خان راباده هزار سوار در آنجا گذاشته خود وی بهرات رفت. شهبزاده اورنگزیب در جمادی الاولی (۱۰۵۹ هـ - ۱۶۴۹ م) محراب را در قندهار محاصره کرد و خود شاه جهان هم سفر چهارم خود را کابل نمود. ولی چون کاری از پیش نبردند، امر داد که اورنگزیب محاصره (۴) ماهه قندهار را ترک گوید و بلاهور آید. دو سال بعد شاه جهان سفر پنجم کابل نمود و شهبزاده اورنگزیب را با (۵۰) هزار سوار پیاده و (۲۰) توپ قلعه شکن و (۲۰) توپ پنهان و ده فیل مست جنگی بر قندهار سوق کرد، و سعدالله خان راباقوای دیگر به پشتیبانی او گماشت. این قوای سنگین که قندهار را بازمحاصره کرده بودند در دو ماه کاری کرده نتوانستند. وبدون اخذ نتیجه و ایس کابل و لاهور رفتند (رمضان ۱۰۶۱ هـ - ۱۶۵۰ م) در سال دیگر باز شاه جهان قوای سنگین را بقیادت شهبزاده در ارا شکوه برای محاصره سوم قندهار بتعداد صد و پنجاه هزار سوار و (۵۴) توپ کلان و خورد و (۱۷۰) فیل جنگی و سی هزار گلوله توپ بر قندهار سوق کرد. محراب خان حکمران آهین قندهار باز قلعہ قند ها را نگه داشت و (۵) ماه مقاومت نمود. و شاه جهان بدون فتح قندهار دفعه سوم ناکام بهند برگشت، و درینصورت فقط کابل و غزنی در دست شاه جهان مانده و بهادر خان افغان رابحفاظت آن گماشت. قندهار و سیستان و هرات نزد دست صفویان و ولایات شمالی از میمنه و اند خود تا بلخ و طخارستان و هندوکش متعلق بود به حکمداران توران که اخلاف ندر محمد خان بودند. چون شاه جهان در سال (۱۰۶۸ هـ - ۱۶۵۷ م) بدست پسرش اورنگزیب محبوس و عوض وی اورنگزیب بر تخت دهلی نشست. مهابت خان راحکمران کابل و شمشیر خان راحاکم غزنی، و سعید خان را بفوجداری کوهستان افغان و پشاور مقرر کرد. (عکس ۷۱-۷۲)

عصر عالمگیر بر شور ترین دوره افغانستان است که همواره صفحات مملکت از آنک تا کابل مورد بیکار قوای دربار دهلی و افغانان بود. که اولاً یوسف زانیان شمال پشاور بقیادت باکو و ملاچالاک و سلطان محمود گدوون بر پکلهی هجوم آوردند. عالمگیر در سال (۱۰۷۷ هـ - ۱۶۶۶ م) کامل خان فوجدار اتک را بسر کوبی آنها گماشت. ولی در حدود (۱۰۷۹ هـ - ۱۶۶۸ م) ایمل خان مهجند (که بنام ایمل شاه سکه میزد) در خیبر بهرامی خوشحال خان حاک (شاعر و مرد جنگی معروف پنتون) برخلاف قوای

عالمگیر جنگهای زیادی نمودند و مدت سه سال عالمگیر در حسن ابدال برای سرکوبی آنها بودند. و شهبزاده محمد اعظم در کابل بود. و آخر خان با افغانان جنگهای خونین کردی. تا که عالمگیر بعد از پنج جنگ تپترو دوابه و فوسپر و کنداب و خا پنی و کشتار تقریباً يك لك نفوس طرفین نبضت اعلانان را فرو نشانده نتوانست. چون عالمگیر ازین بیکار طویل بکنک آمد. خود وی بدلهی رفت. (۱۰۸۱ هـ) و ایمل خان در لغمان با آخر خان جنگی نمود بس عظیم و مدعش تا که آخر در (۱۱۰۲ هـ - ۱۶۰۹ م) بدست افغانان کشته گردید. و شهبزاده محمد معظم بهادر شاه در اواخر عهد عالمگیری در کابل و پشاور حکمران بود. و در سال (۱۱۱۴ هـ - ۱۷۰۲ م) سردار بزرگ قبایل افغانی پردل خان را که بالشکر خود از خوست بکابل می آمد، از ترس اغتشاش و بند شدن راه پشاور و کابل بکشت.

و بعد از مرگ عالمگیر که در (۱۱۱۸ هـ - ۱۷۰۶ م) روی داد. معظم از کابل بلاهور رفت و علم شاهی افراخت و در اواخر عهد تیموری دهلی، ناصر خان در کابل و پشاور و باقر خان در غزنی حکمران بودند و پادشاهان هوتکی قندهار را تا پشین و مستنک و دیره جات بدست آورده بودند. تا که نادر شاه افشار در (۱۱۵۱ هـ - ۱۷۳۸ م) بساط سلطنت آل بابر را بعد از مرور (۲۴۰) سال از افغانستان برچید. مدت دو نیم قرن دوره تیموریه هند در افغانستان به جنگها و خونریزی بگذشت و افغانستان نقطه زقی سعوت بزرگ امپراطوری دهلی و صفوی ایران و شاهان تورانی، اورات النهر بود. و بنا بران از مدنیت و صنعت و ادب پروری شاهان حتی سرد. و مدت دو نیم قرن در جنگهای شدید آزادی خواهان داخلی با مسیحیسان خارجی تخریب گردید و از مدنیت تیمور به هند انسری از عمران و آبادی در افغانستان دیده نشد جز قهر و جنگ و خون و جاسوسی.

منظور تخریبات خارجی ها در این دو نیم قرن در افغانستان خیلی دلخراش است آنچه بعد از یغمای چنگیز و تیمور، دولت تیموریان هرات جیره نموده و آثاری از مدنیت و صنعت و ادب بوجود آورده بودند. درین مدت نابود گردیدند. اما همین دوره بهترین مظهری از حس وطن پرستی و استقلال طلبی ملت افغان است. که در دو نیم قرن با سه قوه مدعش آسیا جنگیدند و نگذاشتند بیکانگان به آرامی و خرمی بروطن شان حکمرانی کنند.

شمرده است: کابل شانزده کرور دام، قندهار شش کرور دام، بلخ هشت کرور دام، بدخشان چهار کرور دام (هر پنج دام مساوی ۲ آنه)

بقول ابوالفضل هر صوبه به چند سر کار و شهر و قلعه و تپانه تقسیم شدی. و صوبدار آمر ملکی و نظامی بودی، که تادوازده کرور دام معاش داشتی. در تحت امر صوبدار کومکی (آمر نظامی موقتی) و تعینات (آمر نظامی دایمی) و فوجدار (معاون افسر یزرک نظامی) تپانه دار و کوتوال یعنی قلعه دارد و مراکز مهمه امنیت عامه بلاد و راهها و قلاع نظامی مملکت را اداره میگردند، و گاهی یک صوبه بصورت تیول (اقطاع) هم یکی از امراء و شهرزادگان داده شدی و او را تیولدار گفتندی، در هر صوبه و شهر دیوان مأمور محاسبه و امور مالی بودی و قاضی هم امور عدلیه و محاکم شرعی را اداره کردی، که برای قشون یکنفر قاضی عسکر (عدالت اردو) جداگانه وجود داشتی. بخشی مأمور بود که تنخواه و لوازم لشکری را مهیا کردی، و واقعه نویسی مأمور استخبار و جاسوسی برداختی، که بنام هر کاره اشخاص جواسیس در هر جا داشتی. گاهی بنام ناظم و نظامت نیز اشخاص مهم دربار آل بابر دهلی بحیث روستای تنظیمیه فوق القاعده موقتا ب برخی از موارد مهمه رفتی و تمام این کارکنان دولتی مراتب ذیل داشتی:

اول ده هزاری که (۷۰۰) است و دو صد فیل و دو صد حیوان باربرد ار و (۳۲۰) عزاده در تحت امر داشت و ماهوار تا (۶۰) هزار روپیه تنخواه گرفتنی

این مراتب از ده هزار ی تاده باشی به (۶۶) رتبه میرسید، و هر منصب پایین از پنج هزاری از حیث تنخواه سه مرتبه داشتی مثلاً پنج هزاری اول پنج هزاری دوم و سوم.

از بقایای عمرانات دوره تیموریه دهلی در افغانستان نیست: طاق چهل زینه هر گوه سر بوزة غرب قندهار که بقرار کتیبه آن میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال عمران آنرا در (۹۳۰ هـ) آغاز و بسال (۹۵۳ هـ) انجام داده اند، و بعد از انبیا میر معصوم صاحب منصب اکبری کتیبه بی درسنه ۱۰۰۴ هـ در مدت چهار سال بذریعه سنگ تراشان ماهر بنام هما یون و اکبر در آن کنده است، دیگر کتیبه مزار سید حسین زنجیر باخواهر زاده اباحسن ابدال قندهار نیست که همین میر معصوم در سال (۱۰۰۱ هـ) کند و کذالك آبادانی و کتیبه مزار

درینوقت شاهان تیموری دهلی در کابل و قندهار و شاهان صفوی در هرات و سیستان و شاهان تورانی در بلخ و بدخشان سکه میزدند، چون اقوام افغان از سه طرف مورد تهدید بودند بنا بر آن روح مقاومت و حفظ اتونومی در آنها تقویت شدی، و ادبیات پبستو درین عصر به تصحیح و بختکی رسید و رهنمایان آزادیخواهی و استقلال طلبی مانند پیر زوشن و خوشحال خان و دیگران در زبان پبستو آثار گرانبهایی نوشتند و زمزمیزات ادبی این دوره است که در ادبیات پبستو یک نوع تنفر شدیدی از سلطه بیگانه پادشاهان بآبری هند ایجاد کردید.

تشکیلات ملکی و لشکری تیموریان دهلی در افغانستان براساس تشکیلات لودیان و سوریان هند بوده و بقول مستر سمت و دولافوز همان اساسهای مدنی شیر شاهی را توسعه دادند. و افغانستان را بچهار صوبه تقسیم کرده بودند: که از آن جمله صوبه کابل از بدوشاهنشاهی با پسر تافتج نادرشاه اقتشار بدلهلی مربوط بود، اما صوبه دوم قندهار گاهی بدلهلی و گاهی بصوبه ایران تعلق گرفتنی. صوبه سوم که بدخشان باشد در بین تیموریان دهلی و اقارب پدري آنان مورد نزاع بودی. و صوبه چهارم بلخ نیز گاهی بهودمان بآبری دهلی و گاهی به پادشاهان توران مربوط گشتنی، که صوبه کابل در عصر بابر بقول خود او (۲۰) محل داشت و عایدات آن بیست لک شاهرخمی مساوی یک کرور و بیست و هشت لک دام شدی، که همین صوبه بقول ابوالفضل از پامیر و کنکلت و سوات و پتیر و با جور قندهار و زابلستان وسعت داشت، و در عصر اکبری بدو سر کار کابل و قندهار منقسم میشد و سر کار کابل دارای (۲۲) محل بود و (۶۶۵، ۸۰۵۰۷) دام نقدی و (۱۳۷، ۱۷۸) دام مالیه و (۱۸۷، ۲۸) سوار و (۲۱۲، ۷۰۰) پیاده و خود شهر کابل (۷۵۸، ۴۱۰) دام نقد عایدات داشت.

اماسر کار قندهار دارای (۲۴) محل و (۸۱۱۴) تومان (مجموعه قره) و (۲۹-۶۰۰) دینار نقد و (۴۵-۷۷۵) گوسفند و (۴۵) اسب بلوچی و (۳، ۹۷۷) خروار غله و (۴۲۰) من برنج و دو خروار آرد و ۲۰ من روغن و (۸۷۵، ۱۳) سوار و (۲۷، ۳۶۰) پیاده عایدات دولتی بود.

عبد الحمید لاهوری در عصر شاه جهان از جمله ۲۲ صوبه مملکت آل بابر چهار صوبه افغانستان را بحساب ذیل دارای عایدات دولتی

سید عبدالجلیل بن سلطان خلیل بن سلطان محمد متوفی (۸۵۴ هـ) مشهور به شاه مقصود در خاکریز ۴۰ میلی شمالی قندهار است که میر بزرگ ولد سید معصوم در (۱۰۵۵ هـ) آباد کرده. دیگر کتیبه مزار سید محمد المشهور به سید شیر قلندر ولد امیر انصاریست که بقول تاریخ معصومی در محرم ۹۳۳ هـ وفات یافته ومیر معصوم مذکور در کوه سپیروان قندهار درسال (۱۰۰۵ هـ) کتیبه آنرا نوشته و عملرتی بران ساخته. دیگر چارباغ قندهار است که بقول ابوالفضل از عمرانات بابر بود.

امادر کابل باغ شهر آراء و چارباغ و باغ جلوخانه و او رت باغ و باغ صور تو باغ مهتاب و باغ آهو خانه بقول عبدالحمید از بقایای عمرانات بابر بود، که جهانگیر در تزک خود نیز توصیف آنرا میکند. کذاک باغ یغمان (ساخته میرزا الخ بیگ و بابر) و تخت بابر که بامر خودش در ۹۱۴ ساخته شده و جهانگیر در (۱۰۱۶ هـ) بطرف جنوب کابل تکمیل کرد. وهم چهارچته کابل (بازار معروف ساخته علیمردان خان) مسجد شور بازار (ساخته اورنگزیب) باغ علیمردان و باغ صفا (در بهسود جلال آباد اثر بابر) باغ و فاکه در (۹۱۴ هـ بابر ساخته) قلعه شهباز (بقول ابوالفضل ساخته اکبر در (۹۹۸ هـ) و باغ استالف و مسجد سنک مرمر مزار بابر و باغ نمله (مشرقی کابل معمور ۱۰۵۶) از عمرانات شاه جهان اند.

حصار کابل که از سابق موجود بود بقول تزک جهانگیری از طرف میرزا کامران ترمیم و عمارات بالا حصار در سفر (۱۰۱۵ هـ) بامر جهانگیر تعمیر شدند. اما حصار شهر قندهار که درسال (۱۱۵۱ هـ) نادرشاه آنرا ویران ساخت از زمان قدیم موجود بود. که بقول عبدالحمید شاه جهان آنرا بمصرف هشت لک روپیه ترمیم کرد. قلعه پروان شمالی کابل (جبل السراج کنونی) زاهم همایون در (۹۵۵ هـ) ساخت که مرکز لشکر او بود.

در عصر شاهان تیموریه دهلی کابل و قندهار و بلخ و بدخشان دار الضرب نیز بوده، و بقول ابوالفضل در عصر اکبر کابل یکی از جمله همان چهار صوبه بودی. که طلای اکبر رادران سکه میزدند. در هر چهار صوبه مسکوکات نقره و مس از طرف شاهان تیموری دهلی یا صفویان ضرب شدی، و در عصر جهانگیر مسکوک مسی در قندهار ضرب گردیده که شکل بروج شمسی تقویمی دارد، کذاک جهانگیر درسال ۱۴ جلوس روپیه نقره در قندهار ضرب کرده که بیت (ز جهانگیر اکبر شاه

سکه قندهار شد دلخواه) دارد.

از مشاهیر علمی و ادبی عصر تیموریان د هلی در افغانستان اند: ابتری بدخشی (شاعر) ابراهیم بیمنی (تکمیل کننده مخزن افغانی) ملک ابوالفتح سیستانی (شاعر سردار) آتشی قندهاری (شاعر متوفی ۹۷۳ هـ) شیخ احمد مجدد کابلی (عارف سرهندی (۹۷۱-۱۰۳۴ هـ) ارزانی (شاعر بنستو حدود (۹۵۰ هـ) اشرف خان هجری (شاعر بنستو بسر خوشحال خان خنت. میر اعجاز هروی (شاعر و نثر) سلیم افغان لودی (شاعر) افضل خان ختک (متوفی ۱۱۸۴ هـ مولف تاریخ مرصع بنستو) ملا الف هوتک ناظم بحر الایمان بنستو (۱۰۱۹ هـ) امام الدین متی زی (۱۰۲۰-۱۰۶۸) مولف تاریخ افغان) امانی کابلی (شاعر) امانی افغان شاعر حدود ۱۰۷۷ هـ. امیر (شاعر بنستو ۱۰۲۳ هـ) انوری هروی (شاعر) بابای بلخی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) بابو جان (شاعر بنستو حدود ۱۰۵۰ هـ) خواجه باقی بالله کابلی (عارف و مولف سلسله الاحرار (۹۷۱-۱۰۱۲ هـ) شیخ یازید افغان زاهد معروف عصر عالمگیر) یازید روشن (قاید و نویسنده بنستون) بای خان (شاعر بنستو حدود ۱۱۰۰ هـ) شیخ بستان بریخ (شاعر و عارف بنستون متوفی ۱۰۰۲ هـ) بنایی کابلی (شاعر عصر همایون) بوالعجب کابلی (شاعر دوره اکبری) جهانگیر هروی (ناظم مظهر الآثار متوفی ۹۴۶ هـ) غزنوی (شاعر متوفی ۹۷۳ هـ در بشاور) ذاب هروی (شاعر ۱۰۸۰ هـ) ناشی محمد قندوزی (مولف حجه الاورنگ شاهیه ۱۱۰۰ هـ) ترابی بلخی (شاعر بنستو خوشحال خان ختک) سلطان قندهاری (شاعر عصر اکبر) ثابت بدخشی (شاعر) ثابت بریخ (عارف بنستون) شانی خان هروی (شاعر دوره اکبری) جهانگیر هروی (ناظم مظهر الآثار متوفی ۹۴۶ هـ) حبیبی کابلی (ناظم یوسف وزلیخا ۱۰۹۰ هـ) قاضی نظام بدخشی (قاضی خان دوره بابر) حسام الدین بدخشی (قاضی دوره بابر و همایون) حایمه (شاعر بنستو دختر خوشحال خان ختک) ملک حمزه سیستانی (شاعر ۱۰۸۳ هـ) حمید ماشو خیل مهمند (شاعر بنستو ۱۱۰۰ هـ) حمید گل (شاعر بنستو) خانگل خلیل (شاعر بنستو) خانی کابلی (شاعر ۹۸۵ هـ) خرد بیگی کابلی (شاعر متوفی ۹۷۵ هـ) خواندمیر (نویسنده حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستور الوزراء و غیره متوفی (۹۴۱ هـ) خواجه زاده کابلی (شاعر عصر اکبر) خواجه حسن هروی (شاعر متوفی ۹۷۹ هـ) خواجه محمد بنکش (شاعر بنستو عصر عالمگیری) خوشحال خان ختک (سردار جنگی و شاعر معروف بنستو) داعی کشمی (شاعر متوفی

۹۹۴) درویزه ننگرهاری (نویسنده پښتو و مبلغ معروف) دولت لوانی (شاعر پښتو حدود ۱۰۵۸ هـ) رابعه قندهاری (شاعره عصر بابر) دوست محمد کاکر (شاعر و مولف غرغشت نامه پښتو ۹۲۹ هـ) دبیری کابلی (شاعر عصر شاه جهان) ربیع بلخی (شاعر ۱۰۸۰ هـ) رحمان بابا (شاعر پښتو و عارف معروف پشاور) رونقی بدخشی (شاعر متوفی ۹۶۴ هـ) زایر بدخشی (شاعر متوفی ۱۰۶۷ هـ) ساغری هروی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) سروری کابلی (شاعر عصر عالمگیری) زرغونه قندهاری (شاعر ۹۰۳ هـ) بوستان سعیدی رادر ۹۰۳ هـ به پښتو نظم کرد (سکندر خان) (شاعر پښتو پسر خوشحال ختک) سلطان قندهاری (شاعر عصر اکبر) سلطان علی اوبهی هروی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) سلطان محمد خندان (خطاط و شاعر کابل حدود ۱۱۰۰ هـ) سوسنی کابلی (شاعر و امیر عصر جهانگیر) سید احمد ختک (از مولفین عصر اکبری) سیف خان خوستی (افسر عهد شاه جهان مولف راک پن در موسیقی متوفی ۱۰۹۵ هـ) ملاشاه بدخشی (نویسنده تفسیر و شاعر متوفی ۱۰۷۰ هـ) شجاع سیستانی (شاعر) شوخی هروی (شاعر) شیدای بلخی (از علمای حضور بابر) امیر شیرعلیخان لودی مولف تذکره مرآة الخیال ۱۱۰۲ هـ) شیرمحمد هوتک قندهاری (۱۰۹۲ - ۱۱۷۵ هـ) ناظم اسرار العارفین (در پښتو) شیرمحمد ننگرهاری (شاعر پښتو ۱۱۰۰ هـ) صادق قندهاری (شاعر عصر همایون) صیوحی بدخشی (شاعر متوفی ۹۷۳ هـ) صیوحی کابلی (شاعر دربار اکبر) صدر خان ختک (شاعر پښتو پسر خوشحال خان ختک) حاجی عارف قندهاری (مورخ و شاعر دربار بیرم خان و نویسنده مطلع و مقطع در تاریخ ۹۸۶ هـ) عارف کابلی (شاعر ۱۰۰۰ هـ) ملا عالم کلبهاری (شاعر عصر اکبر ناظم صلصلة الجرس و نویسنده دلالة العقل و بحر الوجود و عوالم الآثار و فواتح الولاية متوفی ۹۹۲ هـ) عباس سروانی (مولف تاریخ شیرشاهی) عبدالسلام پشاوری (نواسه درویزه و نویسنده پښتو) عبدالرحمن بختیار (عارف حد و د ۹۰۰ هـ) عبدالعزیز هروی (عالم عصر بابر) عبدالرحمن رمزی بدخشی (مولف ردالشیعه و اثبات نبوت) میر عبد الله ولد میر نعمان از مشایخ نقشبندیه و شاعر، عبدالعلی تالقانی (نویسنده انشاء ۱۰۶۰ هـ) عبدالله نیازی (عارف دوره اکبری متوفی ۱۰۰۰ هـ) شاگرد شیخ سلیم جشتی و سید محمد جونوری (عبدالله) (شاعر پښتو در حدود ۱۰۰۰ هـ)

عبدالرحمن مانکر اوی ضلع هزاره (مولف حسینیه در عصر اکبری) عبدالرحیم مانکراوی (مولف ردالبیدع در عصر اکبر) عبدالوهاب مانکراوی (ناظم کتخ الدقایق در عصر اکبری) عبدالرسول ابن سیدعلی (مولف مجمع اللغات و الاسماء در ۱۱۱۸ هـ) عبدالقادر ختک (شاعر پښتو پسر خوشحال خان) عبدالصمد بدخشی (شاعر حدود ۹۵۰ هـ) عبدالرحیم هوتک قندهاری (شاعر پښتو) عبدالرشید سلطان حسین ناظم رشیدالبیان در حدود ۱۱۰۰ هـ عبدالرزاق کابلی (عالم عصر شاه جهان که شرح تجرید و محاکمات حواشی نوشته) عزت هروی (شاعر و افسر لشکری دربار عالمگیر متوفی ۱۰۸۰ هـ) عشقی کابلی (میربخشی و شاعر عصر اکبری متوفی ۹۹۰ هـ) علیخان (شاعر پښتو) سیدعلی قندوزی و لدسید قنبر مشهور به پیر بابا (عارف معروف) عمر خویشکی (از علمای عصر اکبری و بیروان روشانی) عیسی پشاوری شاگرد اخوند پنجو (نویسنده کتاب در فضیلت اهل بیت) عیسی مشوانی (شاعر پښتو ۹۰۰ هـ) عیسی آخوندزاده کاکر (شاعر پښتو حدود ۱۰۵۰ هـ) میر کلان غزنوی (امیر و شاعر عصر اکبری) غلام محمد ولد شیرخان گی گیانی ناظم معراج نامه و سیف الملوکیه پښتو ۱۱۱۵ هـ غیوری کابلی (شاعر و ملازم شهر اده محمد حکیم) فخری هروی شاعر و مولف عصر همایون (شاعر) فصیح هروی (شاعر) فیاض پشاوری ناظم فصیح هروی (شاعر) فصیح هروی (شاعر) فیاض پشاوری (ناظم قصه بهرام و گل اندام در پښتو) فیاض هروی (شاعر ۱۱۰۰ هـ) فیروزه کابلی (شاعر از رجال دربار همایون) قاسم قندهاری (از علمای عصر اکبر) شیخ قاسم سلیمان پشاوری (عارف و نویسنده تذکره الاولیاء افغان در عصر اکبر) قاسم گاهی کابلی (شاعر دربار اکبر) قاسم شنواری (نویسنده فواید شریعت در پښتو در ۹۶۷ هـ) قلندر (شاعر پښتو) کاظم خان شیدا (شاعر پښتو از خاندان خوشحال خان ختک) کاشفی بدخشی (شاعر ۱۰۴۲ هـ) میرزا کامل ولد احمد بدخشی (نویسنده بحر الزمان متوفی ۱۱۳۱ هـ) گدایی کابلی (شاعر عصر همایون) لایق بلخی (شاعر دربار امام قلی خان پادشاه توزان) لعلی بدخشی ولد شاه قلی (شاعر و ملازم دربار اکبر) شیخ متی کاسی (عارف عصر اکبر متوفی ۱۰۱۰ هـ) میر محمد زاهد هروی پسر قاضی اسلم (عالم و وقایع نویس شاه جهان ۱۰۶۴ هـ نویسنده حاشیه شرح مواقف و حاشیه شرح تهذیب علامه دوانی و حاشیه تصور و تصدیق قطب الدین رازی و حاشیه شرح الهیا کل و زاوید ثلاثه) قاضی محمد اسلم هروی (قاضی کابل و

هند در عصر جهانگیر و امام شاه جهان متوفی ۱۰۶۱ هـ (در لاهور) شیخ محمد امین بدخشی (عارف و نویسنده قطرات و رساله ضروریه متوفی در کشمیر ۱۰۹۸ هـ) محمد یوسف کابلی پسر شاه بیکخان (شاعر مقتول ۹۸۰ هـ) شیخ محمد صالح الکوزایی قندهاری (شاعر پښتو و عالم حدود ۱۰۱۴ هـ) محمد صالح فارغی (شاعر عصر همایون) محمد تقی تالقانی (شاعر متوفی ۱۰۵۰ هـ) ملا محمد هروی (عالم عصر اکبری ۹۸۲ هـ) محمد هاشم قندهاری (شاعر دربار بیرم خان) محمد فاضل بدخشی (عالم و قاضی عدالت اردو در عصر جهانگیر) محمد امین فو شنجی ولد قنبر علی (شاعر و امیر دربار شیبانی) محمد طاهر انصاری هر و ی (شاعر حدود ۱۰۰۰ هـ) محمد بن ابراهیم (مورخ عصر سلطان ابراهیم لودی نویسنده تاریخ ابراهیم شاهی) علی محمد مخلص زوشانی (شاعر پښتو ۹۵۰ هـ) ملامسبت زمند (نویسنده سلوک الغزات پښتو حدود ۱۰۵۰ هـ) مستفید جگدلکی (شاعر دربار عبدالعزیز خان شاه بخارا در حدود ۱۰۰۰ هـ) مسعود بن عبدالله پشاور (شاعر پښتو ناظم قصه آدم خان و درخانی در حدود ۱۰۰۰ هـ) مصطفی خان بدخشی (عالم و امیر دربار عالمگیر و نویسنده امازات الکلم در استخراج آیات قرآن) مصطفی بن نور محمد بن عبدالکریم بن درویزه نویسنده پښتو در حدود ۱۱۱۲ هـ) مظفر الدین بدخشی (شاعر حدود ۹۸۷ هـ) میر معصوم نامی بن سید صفایی از نسل بابا حسن ابدال مدفون قندهار (مؤلف تاریخ معصومی و طب نامی و شاعر و افسر نظامی دوره اکبر ناظم معدن الافکار و حسن و ناز و اکبر نامه و پری صورت) مغزی هروی (شاعر عصر میرزا کامران متوفی ۹۸۲ هـ) معجز کابلی (شاعر عصر عالمگیر) مفید بلخی (شاعر دربار عبدالعزیز خان بخارا در حدود ۱۰۵۰ هـ) مقصود هروی (خطاط دربار همایون) تاج محمد ممنون (شاعر متوفی ۱۱۵۰ هـ) قاسم موجی بدخشی (امیر و شاعر دربار همایون ناظم یوسف وزلیخا و لیلی و مجنون متوفی ۹۷۹ هـ) مہری هروی (شاعره دربار ملکه نور جهان) میر کلان هر و ی (عالم معروف و معلم جهانگیر متوفی ۹۸۳ هـ) میرک بلخی متخلص به فکری (عالم و شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۶۱) میرک هروی (عالم و معلم داراشکوه و صدر کل عهد عالمگیر متوفی ۱۰۷۱ هـ) میر دوست کابلی (خطاط عهد اکبری) میرزا خان انصاری روشانی (شاعر پښتو) میر الهی بدخشی (شاعر و قاضی کولاب حدود ۹۵۰ هـ) میر علی هروی خطاط معروف (متوفی ۹۶۶ هـ) میرزا قلی میلی هروی (شاعر متوفی ۹۸۳ هـ) ناظم

در عصر بابر یان هندوستان در تحت يك اداره سياسي آمده بود در همین اوقات در ایران شهنشاهی صفوی باوج کمال رسیده و هم در تورکیه و ممالک عربی تا اقصای افریقا خلافت آل عثمان عروج کرد، و در ماوراءالنهر هم دودمان شیبانی (۹۰۶-۱۰۰۷ هـ) اقتدار یافتند، که این چهار شاهنشاهی اسلامی از مجاری کنگا تا سواحل ایتالیا در اروپا و سواحل جبل الطارق و طنجه بر ممالک فسیحه آسیا و افریقا و اروپا حکم میراندند و روابط سیاسی و تجارتي ممالک انگلستان و روسیه و هالند و برتگال و اسپانیا نیز باهند و ایران و عثمانیه قائم شده بود، بنابراین تجارت هند با ماوراءالنهر و ایران از راه های پشاور و کابل و بخارا و قندهار و هرات و بخارا و مشهد ترقی کرد، و از افزونی عایدات دولت در عصر شاه جهان بخزانه دولتی از صوبهای کابل و قندهار و بلخ و بدخشان

تاریخ نظامی ایران - تذکرة الابرار والاشرار - سلوك الغزات قلمی بنستو -
 تاریخ مرصع بنستو - دیوان خوشحال خان بنستو - تہ خزانه بنستو -
 بادشاه نامه - عمل صالح - افغانستان در عصر تیموریان هند ا زحیبی
 تاریخ هنداز سمة - مآثر الامراء بسجہ المرجان فی آثار هندوستان - کتیبه
 های چهل زینہ قندهار - تذکرة نصر آبادی - ذکر مجدد - تذکرہ علمای هند
 دبستو نخواهارو بہار - بنستانہ شعر ۱ - ۲ - ۳ - روز روشن - تاریخ افغانی امام
 الدین - ہفت اقلیم - شمع انجمن - دیباچہ گرامر راورتی - شکرستان افغانی
 بہارستان افغانی - سکینتہ الفضلا - قاموس الاعلام ترکی - مذکر احباب قلمی -
 حجة الاورنگ شاہیہ قلمی - آنشکدہ آذر - گلشن روہ - چراغ انجمن -
 مقدمہ کلیات خوشحال خان - تذکرة حسینی - کلید افغانی - جامی سروازاد
 تاریخچہ شعر بنستو - تاریخ ادبیات بنستو جلد ۲ - ریاض الشعرا قلمی -
 مرآة الخیال - مآثر رحیمی مخزن اسلام بنستو قلمی - خزینة الاصفیاء مقدمہ
 دیوان عبدالقادر خان - تذکرة الخواتین - بنفایس المآثر - فواید السریعہ
 بنستو خطی .

نیز ثابت میگردد کہ در سہول تجارت و زراعت و صنعت و وسعت یافته
 بود، زیرا امپراطوری های بزرگ هند و ایران و عثمانی با تکشای صنایع
 و تجارت و علوم خدمتہای شایانی کرده اند، ہموارہ صنعت کاران ماوراء
 النہر و ایران و خراسان بہند و از انجا بممالک مذکور می آمدند، علماء
 و دانشمندان از مملکتی بہ دیگر مملکت میرفتند، تجار نیز امتعہ نفیس
 عثمانی و ایران و ماوراء النہر را از راه خراسان بہند نقل میکردند و امتعہ
 و عقاقیر و ادویہ ہندی را بخراسان و ماوراء النہر و ایران و عثمانی
 میبردند، ازینرو قوافل ثروتمند تجارتی ہموارہ از کابل و قندہار و
 ہرات میگذشتند، و مراکز تجارتی راہ، امرتسر و پشاور و ملتان و
 شکاپور و کابل و قندہار و ہرات و بخارا و خجند و مشهد بودند .

آل بابر در افغانستان :

- ۱- بابر ۹۱۰-۹۳۷ هـ
- ۲- ہمایون بن بابر ۹۳۷-۹۶۳ هـ
- ۳- کامران بن بابر حدود ۹۶۰ هـ
- ۴- جلال الدین محمد اکبر بن ہمایون ۹۶۳-۱۰۱۴ هـ
- ۵- محمد حکیم بن ہمایون حدود ۹۹۰ هـ
- ۶- جہانگیر بن اکبر ۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ
- ۷- شاہ جہان بن جہانگیر ۱۰۳۷-۱۰۷۶ هـ
- ۸- اورنگ زیب عالمگیر بن شاہ جہان ۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ
- ۹- معظم شاہ بن عالمگیر حدود ۱۱۱۸-۱۱۲۴ هـ

(رجوع بہ شجرہ نمبر ۷۳)

مآخذ:

تاریخ ہند از دو لافوز - بابر از فریاد گروناد فرانسوی - اقبالنامہ
 جہانگیری - اکبرنامہ - ترک جہانگیر - منتخب اللباب - عالمگیر نامہ -
 طبقات اکبری - ریاض السلاطین - دول اسلامیہ - آئین اکبری - برقیات
 عالمگیری - منتخب انوارین - ترک بابر - فرشتہ - مجمع السلاطین - کیمبرج
 ہستری آف اندیا ج ۴ - دائرۃ المعارف اسلامی - سیر المتأخرین - تاریخ
 معصومی - مفتاح التواریخ - مخزن افغانی - حیات افغانی - خورشید جہان -

بخش ششم

روشانیان

(۹۴۰ هـ ۱۰۴۷ هـ)

طوریکه در مباحث گذشته خوانده اید، دوره سوریان غور که از نژاد افغان و حافظ مفاخر افغانی بودند بامجد و جلال بینظیری گذشت و آن شاهنشاهی از اقصای غربی خراسان تا سواحل کنکا بسط یافت، اگرچه تاخت وحشیانه چنگیز آن بساط عظمت را در نورید، ولی افغانان آن مجد و جلال را فراموش نکردند. و در همت بتاسیس دوباره سلطنت لودیان و سوریان و خلیجیان و غیره پرداختند. اما تهاجمات بیهم آل چنگیز و نیمور نگذاشت، باز سرزمین افغانستان و خراسان در تحت وحدت سیاسی آید، و با هر که شخصی از همان نژاد بود، کاریکه نیاکا نش کرده بودند تکرار کرد.

درین چند قرن متوالی همواره افغانان در فکر عود عظمت خود بودند، و درین چهار صد سال در کوهسار افغان رجالی پیدا شدند، که برای عود مجد تاریخی افغانی باقوای سنگین شاهان قهار پنجه نرم کردند، و بر خلاف سطوت و سلطه نازوای فر ماژروایان اجنبی جنگیدند و چنانچه اندرین تاریخچه بارها خوانده ایم، علم استقلال خواهی را با مجاهدت تاریخی برافراشتند.

یکی از رجال استقلال طلب که میخواست باز افغانرا بمرتبت جلال تاریخی خود برساند، بایزید مشهور به روشان (روشن) بود که استعمار طلبانش (پیرتاریک) گفتندی، این شخصیت تاریخی و دلاور و دشمن استعمار و تسلط، بایزید ولد قاضی عبدالله ولد محمد بود که اورا سراج الدین و میا مسکین روشان نیز گفتندی از خانواده (انصاری) قوم اورم افغان که بسال (۹۳۲ هـ) در جالند هر پنجاب از بطن بین (صورت مهند بی بی) بنت محمد امین بدنیا آمد، دودمان انصاری اولاد رقتندهار و بعد از آن در کانی کورم وزیر ستان سکونت داشتند، و محمد امین پدر بین برادر جد عبدالله بود و این دودمان بعلم و فضیلت شهرت داشت.

محمد انصاری سر سلسله دودمان روشن دارای دوازده پسر بود که از جمله عبدالله فضیلتی داشت و به شغل قضایی پرداخت و طوریکه آخوند درویزه گوید اورم و انصاری از قبایل وزیرستانند و میاروشان از قبیله انصاری بود.

ولی در شهر جالند هر (پنجاب) دودمانی بنام انصاری موجود بودند، که خود را اخلاف میان روشن گفتندی، آنان کتابی در دست داشتند، بنام (تذکره الانصار) که در آن نسب نامه بایزید را به سلسله هفدهم به ابویوب انصاری یکی از اصحاب حضرت محمد (ص) رسانیده اند.

و گویند که مرید بایزید جالند هراست و حجره اونا کنون نزد مزار شیخ احمد غوث ولی موجود است.

و بدین ترتیب نام انصاری را ازین انتساب تاریخی دریافته باشند ولی چون در بین قبایل اورم و وزیرستان قبیله بدین نام نیست، لهذا باید گفت که انصار یان با افغانان اباعجد محسور بودند، لهذا افغان بودند، و همواره مورد احترام تمام مردم واقع میشدند.

بایزید در طفلی از پدر خود ملایبند و ملائیمان کالجری درس خواند، و چون بسن رشد رسید پدرش خواست اورا بدودمان شیخ بهاء الدین زکر یا در ملتان گرویده گرداند، ولی خودوی چون رشد و هدایت را مسایل ازین نشمردی، به یکی از برادرزادگان پدر خود خواجه اسمعیل بن خدا داد بن محمد دست ارادت داد، و همواره بزهد و طاعت و تقوا بسر بردی و با پدر خود که ظاهر آفاقی آلوده بامورد نیوی بودی محسور نکشتی.

درینوقت بایزید باجهت شخصی، بزهد و مراقبه و تفکر پرداخت، و فراریکه خودش گوید شبی حضرت خضر را بخواب دید و بعد از آن بر مراتب قرب و وصلت رسید، و پدر و برادر اندر خود شیخ یعقوب را از شغل قاضی گری و اخذ رشوه همواره منع کردی و بنابراین اورا با دودمان خود از همان وقت اختلاف افتاده بود.

بایزید از ایام جوانی بسیر و سیاحت و تزکیه نفس پرداخت، و تا فندهار و هند و ماوراء النهر تا سمرقند سفر کرد، و با دانشمندان و اهل نظر در آمیخت، و علوم مروجه غربی و دینی را کسب کرد، در ادب و فلسفه و تصوف مطالعاتی نمود، و بسیر آفاق و انفس پرداخت، و ضمن ادبین سفر تجارت اسبان را نیز پیشه خود قرار داد، چنانچه باری از سمرقند اسبان خوب را خریده بپند برد و این سفرهای او از بانزده سالگی عمرش در حدود (۹۴۷ هـ) آغاز و تا حدود (۹۶۰ هـ) دوام داشته است.

شخصیت علمی و فکری بایزید در این اوقات پخته تر گردید، و بقول مورخان مرد فکورو عالم و دانشمند فصیحی بارآمد، آخوند درویزه مرد مخالف او هم گوید که مرد عاقل و دانا و فیلسوفی بود، مولف دبستان

مذاهب گوید: که در دربار میرزا محمد حکیم بکابل اکثر علما از مناظره وی باز ماندند و بر آنها فایق آمد. و بنا بر این میرزا او را با احترام بازگردانید. حتی گویند: که خود میرزا وقاضی خان قاضی کابل و حکیم خان و میرزا اتالیق همه معتقد او گشتند.

بایزید در دوران سفرهای خویش، حالت مظلومیت افغانان را در تمام پستو نخواه نظر غایر دید، و در حالیکه عظمت گذشته لودیان و سنوریان را فراموش نکرده بود، بدین فکر افتاد که این مردم آشفته و پریشان و پراکنده را بر مرکز ملی خود فراهم آورد، و در بین شان حکومتی را قایم سازد، که از خود آنان باشد و کانون آزادی را بازگرم کرداند.

این نظریه سیاسی بایزید بلاشبته رد عملی بود از مظالم و ستمهایی که زمامداران تیموریان هند بر افغانان روا میداشتند و هر افغان حساسی از ملاحظه آن بفکر دفاع می افتاد.

درین مورد ما دو سند تاریخی بدست داریم: اول آنکه بایزید در عصر حکمرانی بیرم خان معروف یقندهار در حدود (۹۶۰ هـ) سفری کرده بود، و کالای تجارت بدان دیار برده، قزاییکه خودش گوید: کاروانیان در آن دیار مورد ستم حکمدار قرار گرفتند و در حین دادخواهی او را هم بدربار بردند الفاظ خودوی اینست:

« در آنوقت در قندهار یک میربود نام او بیر مخان بود، بران کاروان ظلم کرد...»

پس وارثان بعضی جمع شدند برای فریاد کردن، و مرانیز با خود روان کردند...

گفتم امیران و پادشاهان راحق تعالی از عدل خواهد پرسید و یک ذره عمل کسی را ضایع نکرده اند، بزوی بنماید که: (فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یراه) پس بیرمخان قبول کرد و گفت تفحص حال بکنم ولیکن تفحص نکرد بروعه مخالفت شد...

ازین داستان که بقلم خود بایزید نقل شده پدید می آید، که این شخصیت بارز افغانی از دیدن مظالم حکام اجنبی بر قوم خود متأثر بود، و ستمگران را به داد و عدالت دعوت کردی.

این احساس شریف که برای هر فرد غیور بلاشک در حین دیدن ستمگاریهای دل آزار اجانب پیدا میشود، بالاخر علت اساسی نهضت روشانیه گردید و تذکرة الانصار آنرا چنین شرح دهد: «حکام مغل ظلم

ستم خود را بر افغانان بغایت رسانیدند تا جاییکه روزی یکی ازین ستم کاران یکنفر زن افغان را ما خود داشت و موی سر او را با سنگ آسیا فرو بست، چون پله سنگ بدوران آمدی، آنزن نیز با آن گشتی و فریاد بر آوردی... بایزید که افغان خالصی بود از مشاهده این حالت اسفناک بر بود بیچید، و دود از نهادش برآمد، و دفع چنین ستم را از جانب ملی شمرد در عالم مراقبت و سیر روحی بحضور سرور کاینات (ص) عرض داشت اجازت خواست که بدفع ستم و جور از مظلومان قوم خود بپردازد، و ساط ظلم را در نوردد، بعد از آنکه چنین یک اجازت روحانی را کسب کرد، بر مقابل ستمگران اجنبی جنبش مردانه نمود و نهضتی را در کو هسار افغان بوجود آورد، که در آنوقت یکی از مشاهیر بزرگان جالند هر شیخ رش الکرام چنین گفت: در کوهسار آتشی باز بر افروخت، خدا عاقبت بخیر گرداند.

بایزید در راه عدل و انصاف قدم نهاد، و آثار ننگین ستم و جور را از آن زمین زدود.

این داستان شاید کاملا مبنی بر واقعیت نباشد، ولی میتوان ازان حقیقت را بدست آورد، که علت العلیل نهضت روشانیه دفع ستمگاری بار بود از ملت افغان، که در آنوقت در آتش ستم حکمداران تیموری ملی (میسوخت، زیرا ظلم و ناروا همواره در مقابل خود قهرمانان را میکند و را در مردان را برمی انگیزد.

از سطور فوق میتوان فلسفه عقیده سیاسی و نظریه آزاد یخواهی بد روشان را حدس نمود ولی این مرد کرکتر مرکب و سنجیه بی داشت ظاهراً در نبرد آزمایشان جنگجو و آزادیخواهان سیاسی نمیتوان سراغ داد، زیرا در عین جنگجویی و رزم آزمایی مرد تصوف و صلاح و تقوی است نفس و ارشاد نیز بود، که این جنبه شخصیت او را میتوان بطور ذیل با تامل آن خواند:

بعد از یغای هولناک جنگیز و تیمور یک نوع احساس انزو او فرار از رجوع به بهلولی منفی که نتیجه منطقی آن خونریزیها و مصایب تاریخی بود، در ممالک وسط آسیا از مصر تا هند بوجود آمد، و مردم از آلام مادی فرسوده شده بودند، بدامن تصوف و روحانیت جنگ و به کوشه خانقاه از میدان نبرد و یغما پناه بردند، و مسلک تصوف تمام یافت، و دزسر تاسر آسیای میانه جوار اولیاء الله و ارباب یگانه مامن ستمزدگان شمرده شد، و حتی بعد از سال (۹۰۰ هـ)

کردند. و او را با انواع وسایل از قبیل پرو پاکند و وعظ و خطابه و نوشتن کتب بالحاد و بیدینی و بداعتقادی اتهام نمودند.

اکنون بر شماروشن شده باشد. که در محیط پیدایش بایزید، تصوف و طریقت و پیری و مریدی چه رواج قوی و نفوذ کاملی داشت؟ بنابراین اگر بایزید اساسا مرد آزادیخواه جنگجویی نیز بوده بر حسب تقاضای محیط مجبور بود، که متاع خود را مطابق خواهش بازاریان عرضه دهد، و با سلاحی که مخالفان سیاسی او در دست داشتند، و علی الرغم او استعمال میکردند، خود را مجهز بسازد. بنا بران با بیزید تصوف و ریاضت و طریقت را با مسلک سیاسی خود که بدست آوردن مفاخر تاریخی و تجدید شاهی افغانی و بنای مرکز سیاسی درین دیار بود خلط کرد، و مرکب عجیبی را که جنبه روحی و مادی داشت بوجود آورد.

تا اینجا مختصرا در اطراف پیدایش نهضت روشانی و طرز تفکر این مردم و فلسفه جنبش شان گفتیم اکنون به بقیه داستان این راد مردمی پردازیم:

بایزید در ایام جوانی در جالند هرباشمسیه لودی ازدواج نمود، که اخلاف ناموروی از بطن این بانوی افغانی اند، و قراریکه مولف دبستان گوید: تا حدود سال (۹۴۹هـ) شهرت با بیزید بهر طرف پیچیده و مرد نیرومندی بارآمده بود، افغانان دعوت او را پذیرفتند و بیآوری او کمر بستند.

با بیزید در اوایل احوال همت خود را به ارشاد اهل سیاست و دربار گماشت، و بدریعه رساله کوچک صراط التوحید تصایح خود را بایشان رسانید، وی مریدان مخلصی نیز یافت که تادم مرگ او را حمایت کردند، و از مشاهیر ایشان سه برادر ادیب و شاعر خویشکی اند: اوزانی (صاحب دیوان بینتو) ملا عمر و ملا علی محمد مخلص (صاحب دیوان بینتو) و ملا پاینده و ملا دولت اکوژی و دولت لون و میرزا انصاری (هر دو دارای دیوان بینتو).

چون بایزید بر خلاف اجانب اعلان جهاد داد، و حکمرانان دربار دهلی رادر کابل و پشاور به ترس اندر ساخت، لهندا دولتیان و طرفداران ایشان از اتباع سید علی پیر بابا به قیادت روحانی و علمی اووند درویزه ننگرهار ی (مولف تذکرة الابرار فارسی و مخزن اسلام بینتو) در مقابل بایزید صف بستند، وی درینوقت به (کله دیر) اشرف شمال پشاور در خانه ملا دولت میبند مرکز داشت و در حدود (۹۷۰هـ) محسن خان

از زاویه خانقاه شیخ صفی الدین در اردبیل شاهنشاهی عظیمی نیز تشکیل شد، که بعدها بر تمام ایران و قسمتی از خاک افغان حکمراند و رجال رسمی دربار بلف (صوفی) نامیده شدند. در بخارا و هرات نیز حکومت اخلاف نیمور از مهدادی روحی آب میخورد و نفوذ نقشیند یان دران دربارها باندازه بی بود که خونخوار مدهشی مانند نیمور برای آستان جبین سودی و مولانا جامی در دربار هرات نفوذی داشتی، که وزیر بزرگ امیر علی شیر نوایی در مدح او اشعار سرودی و از قاصی هند وزیر زبردست محمود کاوان بحضور او نامهای عرض و نیاز فرستادی.

در همین اوقات سرزمین پشتو نخوا نیز بین هند و ایران و ماورا الشهر افتاده و بشدت ازین حرکت روحی متاثر شده بود، تا جاییکه یکنفر مشهور به پیر بابا بر سر ازاضی انک و کابل نفوذ روحی داشتی و اندرین سرزمین مالک مال و جان مردم بودی.

این شخصیت نافذ و جذاب سیدعلی ولد قنبرعلی ولد سید احمد نورولد سید یوسف نورولد محمد نور نامداشت که ابن محمد از خواهر زادگان تیمور لنگ بود، و اخلاف وی بدر بار سلاطین تیموری ربطی داشتند، و بدر سید علی از نرمدیه فندوز آمد، و از انجا با همایون بن بابر بنهد رفت، و خود سیدعلی درمانک نور از شیخ سالار رومی استفاضه نمود، و از انجا بکوهسار افغان آمد.

سید علی بعد از (۹۰۰هـ) متولد گردیده و در حدود (۹۶۲هـ) او هند به ازاضی بین انک و خیبر آمد، وی چون با دودمان تیمور خویشی و ربطی داشت، و در آن اوقات مردم همین سرزمین، مایه درد سردایمی امرا طوری تیموری دهلی بودند، بنا بران آمدن سید علی بدین سرزمین خالی از مقاصد سیاسی نبود، وی بمجرد ورود با دختری از ملکان بزرگ دولت زانی شعبه یوسفزانی وصلت نمود، و با بسط نفوذ روحانی ضمنا مقاصد سیاسی خود را نیز پیش میبرد، و میخواست از راه دیسار روحانیت مخالفان در بار دهلی را درین سرزمین بدنام و ناکام سازد و مردم را به اطاعت در بار دهلی میل دهد.

سید علی مریدان خونگرم و مخلصی یافت، و تا مدت سی سال در بینتو نخوا پادشاه بی تاج و تختی بود و از دربار دهلی نیز مادیات و معنای تقویه و تأیید میشد. مرکز سیاسی و روحانی وی (باچاکلی) بود در کوهسار بونیر، که همدرا انجا بسال (۹۹۱هـ) از جهان رفت. این سید مریدان وی تماما همت خود را به تکفیر و ناکامی بایزید روشن صرف

صوبدار کابل بمدرسه علی واخوند درویره بروی لشکر کشید ، وبا
یرید بدست لشکر بان محسن افتاد و بکابل برده شد ، و درانجا او را در
سیاه حال اسیر داشتند و این وقایع ناحود (۹۸۰هـ) دوام کرد .

بایزید در کابل مدت کمی اسیر ماند ، و طوریکه قبلا خواندید ،
حکمران کابل از استعداد وقوه برهان و استدلال و نفوذ او متأثر گردیده
او را با احترام رها کردند ، و بمدد یاران موافق از زندان برآمده به
ننگرهار رسید ، و درینجا باز هنگامه آزادیخواهی را گرم داشت ، و در
کوهسار (نیراه) مرکز سیاسی خود را قائم کرد ، و ازینجاست که با یرید
روشان در فتنه (حکومت افغانی) را باهتر از درآورد .

در حدود (۹۹۰هـ) قبایل دلاور افریدی و اورکزی و ایمان خیل در
حلقه اطاعتش آمدند ، ولی چون بسی از مردم اینجا به حمایت دشمنان
پرداخته بودند ، روشنان ایشانرا به حلقه خود نپذیرفت و گفت :

« چون دلہای شما با مفعول وابسته است در بین افغانان آمده نمی
توانید ، ولی مردم مذکور دستهای خود را بسته بحضورش انابت کردند ،
و بایزید مجرمان بزرگ را بکشت و باقی (۱۳) صد نفر را از نیراه براند ،
و بدینطور آنسرزمین را بکلی از آثار اجنبی تطہیر نمود . ولی لشکریان
اجانب در مقام (جوری) نیراه حمله کردند ، پیروان با یرید که درین
جنگ سلاحی در دست نداشتند ، بدزیره نیراه سرتیڑیکه دران کوهسار
می روید ، مدفع یقلا کران برداختند ، و ایشان را شکست فاحش داده
ازان جابراندند ، و این بیکار به سود پیروان روشن بیایان رسید .

درویره گوید : که با یرید از نیراه بکلی ریشه اجنبی پرستان را
برآورد و (۲۲۰) تن را بیخ تیز بکشت ، و باقی از بیم انتقام ملی به
ننگرهار گریختند ، و بعد ازان به ترتیب و تجهیز قوای ملی پرداخت ، و
درس عظمت گذشته افغان را در کوش مردان کوهسار فرو خواند .

دلاوران کوهسار در رکاب او بتعداد هزاران سوار و پیاده فراهم
آمدند ، و برخلاف حکومت دهلی اعلان جهاد ملی دادند ، و بیفادت بایزید
از نیراه نصف ننگرهار حرکت کرده در موضع (بزو) فرود آمدند . محسن
حکمدار کابل که مرافق این نهضت بود ، و در جلال آباد با قوای مدہش
انتظار میکشید برآمد ، و در اراضی سنوار جائیکه (نور راغه) نامیده میشد ،
دوقوای متخالف با هم رو برو شدند ، نبردی صعب در گرفت و دلاوران
کوهسار که با دست خالی و چوب ونیراه کوهسار میجنگیدند ، در مقابل
قوای مسلح شاهی دهلی که دارای اسلحه آتشین و آهنین بودند با شدت

وحمیت ایستادند ، و بایزید هم در میان پیروان خود بمردانگی نبرد می
کرد ، ولی همدرین زرمکاه هولناک کشته گردید ، و بنا بران جنگ تور راغه به
فتح لشکریان متہاجم ختم شد .

بقول نقه شہادت وی در حدود (۹۸۸هـ) بعمر ۵۶ سالگی واقع شده ،
و مزار وی هم نا معلوم است که بغالب احتمال دروزیرستان خواهد بود .
بایزید در مدت عمر خود اساس نهضت ملی را در مقابل اجانب
نهاد ، و هم فکر تاسیس حکومت افغانی را بمردم داد ، و علاوه بر مآثر
سیاسی و حربی ، مآثر ادبی و علمی نیز دارد ، وی بچهار زبان گفته و
نوشته میتوانست : پښتو - عربی - فارسی - ہندی . ولی در زبان پښتو
مؤسس مکتب ادبی نثر نویسی فنی یعنی نثر مسجع شمرده میشود .
که کتاب خیرالبیان خود را بدین نثر نوشته که نیم منظوم است و علاوه
بران حصص فارسی و عربی و ہندی نیز دارد . کتب مولف دیگرش عبارتند
از صراط التوحید تا لیف (۹۷۸هـ) مشتمل بر شرح حال خود در طلب پیر
کامل ، و نصایح او و کتاب حالنامه در شرح زندگانی خود که مولف
دبستان ازان روایت میکند ، و دیگر مقصود المومنین بزبان عربی در مباحث
اخلاق و تصوف و طریقت . وی علاوه بر نوشتن این چهار کتاب در زبان
پښتو رسم الخطی را هم وضع کرده ، که اصوات مخصوص این زبان
را باشکال خاص درآورده بود .

بایزید بنا کامی از جهان رفت ولی تخمیکه وی در سرزمین پښتونخوا
افشانند ، بعد ازو بیار آمد ، و نهضت های مسلسل آزادی طلبی
را از قبیل نهضت میرویس در قندهار و جنبش خوشحال و ایمل در خیبر و
خنک و بالاخر تاسیس شاهنشاهی عظیم احمد شاهی را نمره داد درویره
قطب مخالف پیر روشن این آیدیل سیاسی او وا خلافتش را چنین
شرح میدهد : که ایشان گفتند لشکر ها را فراهم می آوریم ہندوستان
را باز میگیریم ، ندای عام دادند که سواران افغان بدور ما گرد آیند ،
خزاین اکبرشاه ازان ماست .

از بایزید دو سلسله مآثر باقی مانده است : مآثر ادبی که یک
دسته نو یسنندگان پښتو از قبیل درویره ، بابوجان - حسین - قاسم وغیره
بسیک مسجع نیم منظوم او کتب نثر رانوشتهند .

دوم مآثر خرابی و سیاسی اوست که تا مدت یقرون آینده اخلاف او
در کوهسار پښتو نخواجنگهای استقلال طلبی را دوام داده اند .
بایزید مسلمان حنفی المذهب و فقیہ متصرفی است که بمذهب

اهل شهبود در تصوف میل دارد ولی گاهی در حالت سکر بمشرب وجودیه نیز میگراید. و در تصوف و طریقت هشت مرتبه را برای مریدان خود مقرر کرده: شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت سکونت که هر یکی ازین مراتب مراسم خاص و آدابی دارد.

اما پروگرام سیاسی او مبنی بود بر چند اساس: اول آزادی افغانان در تحت این پلان:

الف: تخلیق حس نفرت از ظلم اجانب (ب) عدم موالات و نن کوپریشن با حکومتیان (ج) سربازی و قربانی و جنگجویی در راه آزادی.

دوم: تأسیس حکومت افغانی با تشکیلات اداری و مالی و جنگی.

سوم: احیای شاهنشاهی افغانی و مفاخر غوریان و خلجیان و لودیان و سوریان در هند.

این بود شمه‌یی از احوال موسس نهضت روشانیان، و اکنون می‌رویم که بعد از چه بوقوع پیوست؟ و این نهضت ملی بکجا سر کشید؟ آتش حریت خواهی و استقلال طلبی که بایزید در سینه مردان کوهسار پینتو نخواه ابر فروخت بمرگ وی فرو ننشست، و بعد از جلال الدین نام پسرش بسن ۱۴ سالگی بر مسند ریاست روحانی و سیاسی بدر نشست، مورخان در بار دهلی چون ابوالفضل و خانی خان و بدوانی او را (جلاله) نویسنده و گویند که اکبر شاه هند او را بدین نام خواندی. نویسنده دبستان گوید: که جلال الدین با استقلال حکم میراند، و مردی عادل و ضابط بود.

در سال (۹۸۹هـ) چون اکبر از کابل بهند آمد، جلال الدین در بین قبایل افغان بریاست و بزرگی شناخته شده بود، اکبر او را بحضور خود خواند، ولی جلال الدین چون از فریب و حیل درباریان آگاه بود، ازان ورطه بدر رفت، و بکو هسار تیراه (مرکز پدری خویش) پناه جست. چون قبایل پینتون از جور رسید حامد بخاری تیولدار پشاور بجان رسیده بودند، بلور جلال الدین گرد آمدند، و حکمران ستمگر مذکور را بگشتند، درینوقت قوای ملی افغان در تحت پرچم جلال الدین به بیست هزار پیاده و پنج هزار سوار میرسید.

جلال الدین اکبر که بزرگترین امپراتوران هند است، بشدت به قلع جلال الدین روشانی متوجه گشت، و در سال (۹۹۴هـ) کنورمان سنگ و خواجه شمس الدین خانی را با قوای مدھش، بدفع وی گماشت، چون قبایل مهمند و غوریه خیل و یوسفزانی اطراف پشاور، همه باوی همراه

بودند. در کوهسار خیبر بیکار های خوفناکی روی داد و قوای اکبر نتوانستند در مقابل جلال الدین کاری پیش ببرند. بنا بران اکبر لشکر زیاد دیگری را بازین خان کوکه قوت الظهر فرستاد، و هنگامه کار زار گرم تر گردید.

این بیکار تا سال آینده دوام کرد، چون لشکریان و گماشتگان اکبری در مقابل قوای افغان چیزی کرده نتوانسته بودند، بنا بران اکبر ایشان را نکوهش کرد و بسال (۹۹۵هـ) لشکری تازه دم فرستاد، تا از راه بنگش بر قوای جلال الدین بتازند، و مان سنکه از جانب بگرام براید، ولی جلال الدین با هزار سوار و (۱۵) هزار پیاده خود برایشان تاخت، درین جنگ، یکنیم هزار قوای وی کشته گردید، و به متهاجمان اکبری نیز تلفات سنگینی وارد آورد.

جلال الدین بعد از این جنگ توانست، نفوذ خود را از تیراه باشنفر شمال پشاور بسط دهد و یوسفزایان دلیر را نیز با خود همراه سازد، تا که در سال (۹۹۶هـ) به همدستی این قبایل در صفحات سوات و باجور هنگامه حریت پسندی را گرم داشت، و با قوای اکبری در آویخت، و واپس به تیراه برگشت.

در بار اکبر که از مقاومت این رقیب سر سخت بتنک آمده بود، صادق خان را بالشکر کران به صوب تیراه گماشت، تا بر قلب قوای جلال الدین زند. صادق بر قبایل افریدی و اورکزی فیروز آمد، و ملا ابراهیم یکی از زعمای لشکر جلال الدین را بگرفت، ولی خود جلال الدین از راه کانی کورم (وزیرستان) عقب نشست، و لشکریان اکبری با قبایل یوسفزانی که با آزادگان جلالی ربط داشتند مدتی سرگرم بیکار ماندند (۹۹۶هـ)

درین بار جلال الدین چهار سال از میدان جنگ روی پوشید و گویند سفری بتوران نمود، ولی در سال (۱۰۰۰هـ) باز قوای افغان را فراهم آورد، و از دربار اکبر مردان کار دیده مانند جعفر بیگ و آصف خان و قاسم خان کابلی باستیصال وی مامور شدند، و بعد از بیکار های سخت برخی از افراد دودمان جلال الدین بشمول برادرش وحدت علی (و احد علی) گرفتار دست آصفخان شدند.

در باردهلی چون نتوانست جلال الدین را بقوه لشکر در میدان نبرد شکست دهد، دست بحیله ورشوه زد و در خود مردم افغان نفاق انگیخت و برخی از روسای قبایل را بر ضدوی تحریک کرد، که از انجمله ملک

حمزه اکوزی در (سرکاوی) باوی مصاف داد ، ولسی جلال الدین او را بشکست ، بعد ازان در حدود (مینی) نیز حمزه را عقب راند . اما بعد ازیں قوای اکبری بتعداد زیاد حمزه را تقویه کردند ، و جمعا بر قوای جلال الدین ریختند . درین جنگ مردم دلازاک در (توره بیله) برادران نامی جلال الدین که شیخ عمرو خیرالدین نامداشتند بکشتند ، و نوز الدین برادر دیگرش را مهمندان قتل کردند ، اما خود جلال الدین که تلفات سنگینی دیده بود ، به کوهسار تیراه برکشت .

جلال الدین بحیث پهلوان کوهسار درین بار به تجهیزات مهم لشکری در تیراه پرداخت و قبایل زیاد را با خود متفق گردانید ، و تا سال (۱۰۰۱ هـ) قوای تازه دم افغان را کرد مرکز ملی خود فراهم آورد ، شهنشاه اکبر درین بار اشخاص بسیار مهم درجه اول خود را بدفع او گماشت که در مقدمه لشکر زین خان کوکه و شیخ فیضی بودند ، بعد ازان راجه بیربل و سعید خان و غیره باده هزار سوار قوت الظهر آمدند ، ولی جلال الدین با شدتی تمام برین لشکر زد و بگفته مورخان درباردهلی ، از چهل تا پنجاه هزار سوار لشکر اکبری یکنفر از دست دلوران افغان جان سلامت نبرد ، و حتی زکن مهم و مدارکل امور شهنشاهی اکبر راجه بیربل هم در همین راه سرداد ، و زین خان کوکه با امرای دیگر بسوی اتک گریختند ، و متنفسی دیگر ازان هر که نجات نیافت .

چهار سال بعد احداث قوای تازه دمی را در چرخ جنوبی کابل فراهم آورد ، و جهانگیر در سنه (۱۰۲۴ هـ) قوای سنگین را بدفع او گماشت ، خود جهانگیر درین باره چنین گوید : «احداث افغان که از دیرباز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزیست و بسیاری از افغانان آن سرحد بروجع شده اند ، و از زمان والد بزرگوارم (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعیین بوده اند رفته رفته شکستها خورد و پریشانیا کشیده... (تذکره جهانگیری) نبرد گاه چرخ بخون طرفین آلود ، و جنگی صعب روی داد ، قوای جهانگیر فیروزی یافتند ، و در حدود سه هزار نفر همراهان احداث کشته شدند ، ولی خود احداث بطرف قندهار رفت ، و مرکز قوایش بدست لشکریان دشمن آمد .

چون خبر این تباهی بدربار اکبر رسید ، راجه تودرمل را بمدد قاسم خان کابلی برای تصفیه راه فرستاد ، و این مردم بلطایف الحیل زین خان را بکابل رسانیده توانستند .

بعد ازیں تا چند سال قوای دهلی بمدد قاسم خان کابلی راه کابل و پشاور را حفظ میکردند ، در سال (۱۰۰۴ هـ) باز جلال الدین بزرگ لشکریان اکبری زد ، و اکبر شاه قلیچ خانی را بمقابل وی فرستاد ، این شخص بعد از چندین جنگ بکابل عقب نشست ، و جلال الدین بر تمام کوهسار بنست و نخواست خیر تاتیراه و اراضی جنوب کابل تا غزنه فایق آمد و بسال (۱۰۰۷ هـ) شهر غزنه را نیز از قوای اجنبی بقوه شمشیر بگرفت و تادو سال برین دیار حکمران ، قوای اکبری در سال (۱۰۰۹ هـ) هفت روز دران شهر باوی در آویختند ، و بسی از مردمان بومی را نیز در مقابلش برانگیختند . تا که در میدان نبرد شادمان نام او را مجروح کرد ، و بعد ازان جلال الدین به کوه رباط رفت ، و شریف خان اتکه حکمران دربار دهلی مراد بیگ نام رابه تعاقب وی گماشت ، تا آن شیر مرد مجروح را که

سالمها در مقابل قشون اجنبی برای حفظ حریت ملی جنگیده بود بکشتند ، و سر پرشور او را بدر بازار اکبری فرستادند ، در حالیکه کمال الدین نام برادر وی قبلادر زندان اکبری جان داده بود .

طوریکه دربار دهلی تصور میکرد ، بکشتن جلال الدین شور آزادی طلبی افغان فرو نشست و بعد از و برادر زاده اش احداث بن عمر شیخ بن بایزید که داماد او بود پرچم استقلال طلبی را بدوش گرفت ، و مانند اسلاف غیورش این هنگامه را گرم داشت ، بقول نویسنده دبستان احداث مردی عادل وضابط و برآئین آبی خویش ثابت بود ، قبایل افغان گردوی فراهم آمدند ، و در صفر (۱۰۲۰) معز الملک بخشی حکمران جهانگیری را بشکستند ، و بر شهر کابل حمله بردند ، درین جنگ یکی از همراهان احداث بنام (سارکی) درگذشت و قوای دهلی بمدد نادعلی میدانی و قلیچ خان باوی مقاومت کردند ، و احداث ازان جنگ عقب نشینی کرد .

چهار سال بعد احداث قوای تازه دمی را در چرخ جنوبی کابل فراهم آورد ، و جهانگیر در سنه (۱۰۲۴ هـ) قوای سنگین را بدفع او گماشت ، خود جهانگیر درین باره چنین گوید : «احداث افغان که از دیرباز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزیست و بسیاری از افغانان آن سرحد بروجع شده اند ، و از زمان والد بزرگوارم (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعیین بوده اند رفته رفته شکستها خورد و پریشانیا کشیده... (تذکره جهانگیری) نبرد گاه چرخ بخون طرفین آلود ، و جنگی صعب روی داد ، قوای جهانگیر فیروزی یافتند ، و در حدود سه هزار نفر همراهان احداث کشته شدند ، ولی خود احداث بطرف قندهار رفت ، و مرکز قوایش بدست لشکریان دشمن آمد .

در سال (۱۰۲۸ هـ) نیز احداث قوای خود را بمقابل لشکر جهانگیری آراست ، و امان الله پسر مهابت خان که از درباریان بزرگ دهلی بود باوی جنگ کرد ، درین معرکه نیز بقوای احداث آسیب سختی رسید و بکوهسار خود پناه جست .

بیکار آخرین احداث با لشکردهلی در سال (۱۰۳۵ هـ) در تیراه روی داد ، و لشکر جهانگیر با قوای ملی افغان در آویخت ، ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن حکمران جهانگیر در کابل ، لشکری گران سوق داد ، برنواغر (لواغر) که مرکز ریاست ملی احداث در تیراه بود هجوم برد ، و احداث را در آنجا حصار کرد ، شبی که یغما گران بران حصار یورش آوردند ، احداث مردانه جنگید و سرخود را در راه دفاع استقلال ملی داد ، لشکریان دهلی

مشاهیر روشانیان :

- ۱- بایزید پیر روشن ولد عبدالله اورمر (انصاری) حدود (۹۶۴۹-۹۸۸هـ)
 - ۲- جلال الدین ولد بایزید روشن (۹۸۸-۱۰۰۹هـ)
 - ۳- احداد بن عمر شیخ بن بایزید (۱۰۰۹-۱۰۳۵هـ)
 - ۴- عبدالقادر ولد احداد (۱۰۳۵-۱۰۴۴هـ)
- (رجوع به شجره نمبر ۷۴)

مآخذ:

تذکره الابرازوالاشرار اخوند درويزه - ديوان قلمي دولت شاعر پښتو - منتخب التواريخ بديوني - مخزن اسلام اخوند درويزه - مآثر الامرا منتخب اللباب - پادشاه نامه - ترك جهانگيري - عمل صالح - اقبالنامه دبستان مذاهب - اكبر نامه - طبقات اكبري - تاريخ هند دولا فوذ - فرشته سروی لساني هند ج ۱۰ - حیات افغانی - مجله معارف ج ۱۹ - صراط التوحيد تاريخ مرصع - مجله آثار عتيقه هند طبع بمبئي - تاريخ ادبيات پښتو ج ۲ - افغانستان در عصر تیموریان هند . نسخه خطی خیرالبیان پښتو .

سر او را بریدند و ذریعه افتخارخان پسر احمد بیگ بدربار جهانگیر ارمغان بردند ، روزیکه سراین مجاهد ملی افغان بدربارشهنشاه رسید جهانگیر سر نیازمندی را بدرگاه خدا سود ، و سجده های شکر بجای آورد ، و حکم نواختن شادیانه را نمود اما ! «سر کشته بر نیزه میزد نفس - که معراج مردان همینست و بس» .

احداد در دودمان روشن بعد از جلال الدین مرد بزرگ ودلاوری بود ، و مصمصام الدوله گوید :

«شجاعت و بهادری او ناسخ داستان رستم و افراسیاب است ، و در عهد جهانگیر آویزش های سخت با عساکر پادشاهی نموده (مآثر الامرا)

نویسنده دبستان سجایای او را چنین شمارد «احداد مردی بود عادل و ضابط... و حق مردم رسانیدی و خمس اموال که از جهاد بهم رسیدی در بیت المال داشتی و آنرا نیز بغازیان رسانیدی ...» (دبستان)

بعد از احداد پسرش عبدالقادر که از بطن علانی دختر جلال الدین زاده بود پرستند پدر نشست ، و دو سال در تیراه حکمراند ، بسال (۱۰۳۷هـ) شاه جهان ، ظفرخان را بصوبداری کابل و بمقابل عبدالقادر فرستاد ، ولی عبدالقادر بر ظفرخان غالب آمد ، و بسی از همراهان وی را بگرفت و به یاسا رسانید ، و تنها عایله ظفرخان ازین معرکه بمشکل برآمد ، این نبرد خونین در دره خرمانه تیراه بوقوع پیوست .

بعد ازین همواره عبدالقادر با کریمداد و محمدزمان عمزادگان خود در رأس قوای ملی تیراه قیادت میکردند ، و بسال (۱۰۳۹هـ) در نهضت کمال الدین افغان که بمقال لشکر دهلی در نواح پشاور روی داد ، در یولم گذر هفت میلی پشاور شرکت کردند ، ولی در سنه (۱۰۴۴هـ) سعید خان صوبدار کابل عبدالقادر را بدست آورد و به هند نفی کرد . همچنین اللهداد پسر جلال الدین که درین معرکه با عبدالقادر همراه بود و دستجات ملی افغان را قیادت میکرد ذریعه لشکریان دهلی بهند فرستاده شد ، و کذالك کریمداد پسر دیگر جلال الدین نیز در رمضان (۱۰۴۷هـ) در پشاور بلر شاه جهان کشته شد .

باینطور شعله های آخرین کانون دودمان بایزید روشن بعد از مجاهدات یک قرن منطقی گردید ، ولی یادگار جاوید این دودمان که آزادگی و مردانگی و حریت طلبی و مبارزه با ظلم و ستم بود ، در تاریخ ملی ما همواره پاینده خواهد بود .

- ۱- شاه محمد کلاتی (حدود ۹۶۰هـ)
- ۲- سلطان ملخی (حدود ۱۰۹۰هـ)
- ۳- حاجی عادل ولد ملخی (حدود ۱۱۰۰هـ)
- ۴- بای خان ولد عادل (حدود ۱۱۱۵هـ)
- ۵- شاه عالم ولد علی خان (حدود ۱۱۵۰هـ)
- ۶- اشرف واللہ یار ولدان شاه عالم (حدود ۱۱۶۰هـ)
- ۷- اموخان ولد اشرف خان (حدود ۱۲۰۰هـ)

مآخذ:

پنه خزانه - صولت افغانی - حیات افغانی - خورشید جهان - آریانا ج ۲
تاریخ سلطانی - روایات شفاهی توخیان .

توخیان

(۹۶۰-۱۲۰۰هـ)

توخی قومیست از افغانان غلجی که در نابل و مجاری ترنک و ارغنداب در کوههای کلات تا حدود مقر زندگانی دارند . در عصر تیموریان دهلی و صفویان یک خانواده عشیره توخی در بین این دو شهنشاهی اقتدار خود را حفظ میکردند ، که بسال (۹۶۲هـ) شاه محمد کلاتی از همین مردم در قندهار حکمرانی داشت ، وهمایون آنولایت را با وسپرده بود . بعد از شاه محمد درین دودمان (ملخی) نامی در عصر اورنگزیب حکمران کلات بود ، که از دربار اورنگزیب رسماً به لقب سلطان (ملخی) شناخته شد، و منشوری که در (۹ جمادی الاولی ۱۰۹۳هـ/ ۱۶۸۱ع) بنامش از دربار عالمگیر صادر شد ، او را ملک تمام غلجی شناخت ، که از یکطرف حدود حکمرانیش به سرحدات مملکت صفوی و از طرف دیگر به نفوردولت عالمگیری هند می پیوست ، و قلاع قدیمه او تاکنون بحالت خرابه زاری بین شاه جوی و کلات موجوداند.

در عصر وی جنگهای شدیدی بین صفویان و عشایر غلجی بوجود پیوست که جبارخان سلیمان خیل (مدفون خاک جبار راه کابل و جلال آباد) درین جنگها کشته شد . و ملخی بارنیس عشایر ابدالی که خداداد سلطان بود قرار دادی بست ، و وادی گرماب حدود جلدک قندهار را احد فاصل قرارداد ، وی در جنگ دروازگی میان انخرگی و سرخ سنگ در حدود (۱۱۰۰هـ/ ۱۶۸۸م) کشته شد ، و حاجی عادل پسرش بجایش نشست مدتی خودوی و فرزندش بای خان بر کلات و ملحقات آن حکمرانند و قلاع کلات و جختران کنار دریای ترنک مرکز شان بود ، تا که اخیراً بای

خان نیز مقتول گردید و شاه عالم ولد علی خان برادر زاده ملخی و پسرش خوشحال خان هم مدتی حکمرانی کردند ، و آخرین حکمرانان محلی این دودمان اشرف خان و الهیارخان پسران خوشحال خاند که اشرف از طرف اعلیحضرت احمد شاه ابدالی حکمرانی کلات تاغزنه داشت و در حمله اول هند باشاه موصوف همراه بود ، و در عصر تیمور شاه ابدالی اموخان ولد اشرفخان بریاست غلجیان نایل آمد ، و بقایای این دودمان تا عصر امیر عبدالرحمن خان اقتدار داشتند .

ابدالیان

(۴۴۰-۵۱۴۴هـ)

ابدالی عشیره بسیار معروف تاریخ افغانستان و هند است که ریشه نامشان به اپتل (APTAL) یا هپتالی نام قبیله سفید پوست آریائی حدود (۴۰۰م) پیوندد، و این قبیله در باختر و تخارستان دولت مقتدری را تشکیل داد، و بقول دایرةالمعارف برطانوی مورخان نام آنها (ابدلوی) هم ضبط کرده اند، که صور مختلف آن هپتل (اودل) = ابدل = هیطل = یقتل در تواریخ مضبوط است.

این هپتالیان آریایی ز مردم اروپا هونهای سپید (WHITE-HUNS) گویند، که ریشه کلمه (هون = هان) تاکنون در بین افغانان بصورت خان باقی مانده، زیرا تبدیل (ه) به (خ) از نظر فیلالوژی جایز بودمثل تبدیل هوارزم به خوارزم و (هو) به (خه) (خوب) این مردم در قلب آسیا قبل از اسلام حکم راندند، و باشهنشاهی ساسانیان ایران در آویختند که مورخان عرب ایشانرا (هیاطله) نویسند، و بقایای ایشان تا عصر خروج عرب ونشر اسلام در زابلستان بودند، که کتیبه های شان تاکنون دراورزگان شمال قندهار موجود است و نامهای بعضی شاهان نیز بپشتو است از قبیل میر کولا (میر = لمر = افتاب) و کولا (کهپول = دودمان) و علاوه ازین شکل وانام و بینی های کشیده شان (که بر مسکوکات ایشان نقش شده) نیز بافغانان شبیه تراست و چنین بنظر می آید که این قبایل سپید نژاد آریای بعد از آمدن بسرزمین افغانستان باعنصر قدیم پکتهت (پنیتون) درآمیخته و در بین عناصر قدیم داخلی این سرزمین منحل شده باشند.

در تاریخ دوره اسلامی اولین شخص معروف بنام (ابدال = اودل) ولدترین ولدشرخبون ولد سره بن جدمعروف قبایل افغانیست که درکوه سلیمان بادودمان معروف خودسکنی داشت، و نام وی درادبیات پنیتونونسخ قدیم (اودل- بصورت جمع منسوب اودلی = ابدال) مضبوطست که در حدود (۴۴۰هـ ۱۰۴۸خ) قبایل پنیتون را بدور خود فراهم آورده بود، و از نژاد وی ملک سلیمان مشهور به زیرک ولد عیسی قبایل افغانی را از کوه سلیمان به وادی قندهاراسکان داد، و در اواخر عمر خود ملک باریک پسر خود زادر یک جرکه بزرگ جانشین گردانید، و بعد از باریک ملک پوپل ولد زیرک نفوذ خود را تا شمال و ژوب (بلوچستان کنونی) رسانیده و پس از ۶۵ سال ریاست بعمر ۸۹ سالگی درگذشت. بعد از او ملک حبیب پسرش

و باز ملک بامی ولد حبیب مرزبان قبایل قندهار بودند، و با سلطان سکندر لودی (۸۵۵-۹۰۰هـ) روابط دوستانه داشتند، و سلطان موصوف ریاست شخص اول الذکر را رسماً شناخته بود.

بعد از و بهلول ولد کانی ولدپامی و ملک صالح ولد معروف ولد بهلول مرزبانان لایقی بودند و صالح بادر بار شیر شاه سوری (۹۴۷-۹۶۰هـ) روابط خوبی داشت، و نمایندگان خود را بهند فرستاد، و بعد از وی ملک سد و برادر صالح که جذبزرک دودمان سدوزایی است، در یک جرگه بزرگ قومی برمسند ریاست و مرزبانان قندهار نشست (متولد ۱۷ ذیحجه ۹۶۵هـ ۱۵۵۷ع) و مرکز خود را ارغسان قندهار مقرر داشت، و حاجی زله خان رقیب خود را از بین برد، و محمد رئیس بارکزائی (پدراول محمد زائی) معاصر سدو بود، و بقول سیدجمال الدین افغانی و دیگر مورخان از دربار شاه عباس صفوی نیز برسمیت شناخته شده بود حدود (۱۰۱۰هـ- ۱۶۲۱م) چون سد و حکمران مقتدر محلی بعمر (۷۵) سالگی رسید در یک جرکه بزرگ ملی از جمله (۵) پسر خود خواجه خضرخان - مودود (مغدود) خان - زعفران خان - کامران خان - بهادرخان) اول را بجای خود مرزبان مقرر کرد و چهار برادرش فرزندان معروف سد و خان معاصرند بلاشاه جهان که در سنه (۱۰۴۷هـ ۱۶۳۷ع) لشکریان شاه جهان قندهار را بمدد ایشان بگرفتند، و از دربار شاه جهان مرزبانان قندهار شناخته شدند، ایشان با دربار دهلوی روابط دوستانه داشتند و بسال (۱۰۵۰هـ ۱۶۴۰م) ملک مغدودخان و کامران بدهلوی رفتند، و از طرف شاه جهان با احترام پذیرائی شدند. ملک مغدود بسال (۱۰۵۳هـ ۱۶۴۳م) بامیر یحیی حکمران کابل مضاف داده و کشته شد، و کامران شخصی فاضل بود که کتابی به زبان پنیتو بنام (کلید کامرانی) بسال (۱۰۳۸هـ ۱۶۲۸م) نوشته بود، خضرخان بقول گریفن در سال (۱۰۳۶هـ ۱۶۲۶م) انتقال نمود و بعد از او خداداد سلطان (مشهور به خودکی) و شیر خان فرزندان مرزبانان قندهار بودند.

خداداد با قبایل غلجی مجاور خود روابط دوستانه نگه داشت، و با سلطان ملخی در جرگهای قومی داخل مفاهمه شد، و معاهدات دوستانه بست، و حد حکمرانی طرفین را پل سنگی و کرما ب جلدک ۵۰ میلی شرق قندهار مقرر کرد، و اراضی ژوب و بوری را تادامنهای کوه سلیمان بدست آورد، و در حدود (۱۱۰۵هـ ۱۶۹۳م) شیر خان برادرش با حکمران صفوی قندهار در آویخته و قوای صفوی را در بند کوزک محو کرد، وی بر شاه حسین ولد مغدودخان نیز غالب آمد، و حسین را بملتان نفی کرد، و همین

حسین در سیالکوت و رنگپور از حضور عالمگیر جاگیر داشته ، و بقول گریفن باعالمگیر در جنگ دکن بمنصب هفت هزاری همراه بود، و برادرش الله دادخان رتبه دو صد سواری داشت، حسین خان بسال (۱۰۶۹هـ ۱۶۵۸م) در رنگپور از جهان رفت ، و شجاع خان در عصر احمد شاه ابدالی و شریف خان در عهد تیمور شاه و مظفر خان رکن الدو له که بحیث ناظر ملتان مقرر بودند از اولاد همین حسین اند .

مرکز برادران سدوزایی عموما شهر صفا سی میلی شرق قندهار بود، و از دربار صفوی نیز بلقب میرزا برسمیت شناخته شده بودند، و در بار دهلی شیر خانرا لقب شهزاده داده بود ، بزرگان قبایل ابدالی قندهار تافراه مانند بدال خان بامیزانی و میرالکوزائی و غیره به وی اطاعت داشتند . بعد از شیر خان پسرش سر مست خان و بعد از دولت خان ولد سر مست جانشینان و مرزبانان قندهار شدند ، و حیات سلطان ولد سلطان خداداد نیز مرزبانی قندهار را بدولت خان سپرده و با برادر خود لشکر خان و شش هزار خانواده ابدالی بملتان رفتند ، دولتخان با حکمران صفوی شهر قندهار زمانخان جنگهای سخت کرد ، و علم استقلال خود را تا غزنی و کوه سلیمان برافراشت ، درینوقت دولت صفویه و تیموریه دهلی را بر سر شهر قندهار نزاع بودو چنانچه گذشت بارها شاه جهان و عالمگیر بقندهار لشکری عظیم فرستادند .

دولتخان که پهلوان این صحنه بود اقتدار خود را بسط میداد ، و طرفین بامداد او محتاج بودند ، چنانچه شاه عباس دوم صفوی در طی نامه نیکه بدولت خان در اوایل (۱۰۵۹ هـ ۱۶۴۹م) نوشت وی را ایالت پناه کوتوال قلعه قندهار خواند و به تفویض حکومت یکی از بزرگترین صوبه های ممالک محروسه که در ایران و هندوستان نظیر آن نباشد وعده داد (عباس نامه)

چون دایره نفوذ دولت خان بسط یافت مدت پنجاه سال بکامرانی حکم راند ، و اقتدار بیگلربیگی دولت صفوی را فقط به قلعه قندهار محصور کرده بود ، لهدا شاه حسین صفوی بعد از (۱۱۰۶هـ ۱۶۹۴م) زمان خان را از حکمرانی قندهار خواسته و عوض وی گرکین خان گرچی نصرانی را بلقب شاه نوازخان بقندهار بیگلربیگی مقرر کرد ، این شخص ظالم که علت سقوط دولت صفویه گردید ، شبانگاهی با سواران خونخوار بر خانه دولت خان در شهر صفا سیالکوت تاخت ، و دولت خان و نظر محمد خان فرزند او را بکشت (حدود ۱۱۱۵هـ ۱۷۰۳م) قبایل ابدالی بمرکز

دولتخان رئیس خود رنجیدند ، و پسر او رستم خان را بریاست برداشتند ، رستم مرد لایقی بود ، و بعد سرور خان بامیزایی و کته خان آکوزی امور مرزبانی را پیش برد ، و برادر کوچکش زمان خان بطوریرغمل در دست حکومت صفوی بکرمان بود ، بنابراین رستم خان باصفویان مسنقما مخالفتی کرده نتوانست ، ولی بذریعه بلوچان لشکر صفویه را در جنوب قندهار تباه کرد ، چون رستم بعد از (۴) سال درگذشت قبایل ابدالی نیز بی سر مانده متفرق شدند ، ا مارت قبایل بدست حاجی میرویس خان معروف موسس دودمان هوتکی آمد ، و بزرگان ابدالی بهرات رفته در آنجا حکمرانی خود را ادامه دادند (حدود ۱۱۱۹هـ ۱۷۰۷م) بیشتر گفتیم : که حیات سلطان ابدالی در عصر دولتخان بملتان بسر میبرد ، و قتیکه در سال (۱۱۲۳هـ ۱۷۱۱م) کیخسرو خان با (۲۵) هزار لشکر صفوی در قندهار از دست میرویس خان تلف گردید ، عبدالله خان پسر حیات سلطان با پسر خود اسدالله خان از ملتان آمده و در هرات بر عباس قلی خان شاملو بیگلربیگی صفوی هرات بناختند ، قبایل ابدالی و هراتیان در کوه دو شاخ غوریان غربی هرات بدورایشان فراهم آمدند و اسفزار را بگرفتند ، و حکمران جدید صفوی جعفر خان را بشکستند . این قوای افغانی بتاریخ ۲۶ رمضان (۱۱۲۹هـ ۱۷۱۶ع) هرات را فتح کردند ، و غوریان و کوسان و بالامرغاب بادغیس را با تمام ملحقات هرات ضمیمه حکومت خود کردند . چون فتح علیخان ترکمان از اصفهان بالشکر زیاد بمقابلهت ایشان آمد در کوسو به غوریان تمام آن لشکر را از دم تیغ گذرانیده و حکومت ملی را در هرات اعلان داشتند ، اسدالله در جنگی که بسال (۱۱۳۲هـ ۱۷۱۹ع)م در دلارام کنار خاشرود باشاه محمود هوتک نمود گشته گردید ، و عبدالله خان چون از مرک پسرش متاسف شده بود امور ریاست ملیون هرات را بمشوره عبدالغنی خان رئیس تیره الکوزی بزمانخان ولد دولتخان سپرد ، که مردی فعال و لایق بود ، وی عشایر ابدالی را با تمام قوای ملی هرات متفق گردانید و امرای جنگی صفویان را با جعفر خان بیگلربیگی یکجا در شهر هرات بکشت ، دربار صفوی صفی قلی خان ترکمان را با لشکر کران از مشهد بهرات سوق داد ، ولی ملیون هرات به قیادت زمانخان در میدان کافرقلعه صفی قلی را با لشکرش بکشت و زمان خان تا مدت ۲ سال و پنج ماه دیگر بکمال فیروزی حکمرانند و بسال (۱۱۳۵هـ ۱۷۲۲م) ازدنیارفت .

بعد از زمانخان محمد خان ولد عبدالله خان از شورواک قندهار آمده و حکمرانی هرات را بدست گرفت ، و تا مشهد پیش رفته آن شهر را

تا یکسال مدافعۀ هرات را دوام داد. ولی در آخر ازان شهر برآمده و رهسپار ملتان گردید، و نادر بر هرات غلبه جست، و دورۀ ریاست ابدالیان اندر هرات پایان رسید (اول رمضان ۱۱۴۴هـ/۱۷۳۱ع) و بعد ازان باز احمدشاه ابدالی سلطنت افغانی را در (۱۱۶۰هـ/۱۷۴۷م) در قندهار بنیاد گذاشت و هرات مثل سابق جزو مملکت افغانی ماند.

مناطق حکمرانی ابدالیان هرات:

شهر هرات و اطراف آن اوبه - شافلان - کوسویه - غوریان - پوریان جام - لنکر - خواف - با خرز زوزن تا حدود مشهد - و جنوباً سواحل هلمند تا میوند و فراه و سیستان، و شمالاً بادغیس و آب مرغاب.

ابدالیان قندهار:

- ۱- ملك اولد = ابدال ولد ترين حدود (۱۱۴۰هـ)
 - ۲- ملك سليمان زيبرك ولد عيسى (حدود ۱۱۷۵هـ)
 - ۳- ملك باريك ولد زيبرك (حدود ۱۱۷۶هـ)
 - ۴- ملك يوپل ولد زيبرك (حدود ۱۱۸۳هـ)
 - ۵- ملك حبيب ولد يوپل (حدود ۱۱۸۰هـ)
 - ۶- ملك بامي ولد حبيب (حدود ۱۱۸۵هـ)
 - ۷- ملك بهلول ولد كاني ولد بامي (حدود ۱۱۹۰هـ)
 - ۸- ملك صالح ولد معروف ولد بهلول (حدود ۱۱۹۵هـ)
 - ۹- ملك سدوين معروف بن بهلول (متولد ۹۶۵ متوفی ۱۰۳۱هـ)
 - ۱۰- خضر خان ولد سدو (متوفی ۱۰۳۶هـ)
 - ۱۱- ملك مفدود بن سدو و كامران بن سدو (حدود ۱۱۰۵هـ)
 - ۱۲- خداداد سلطان و شير خان ولدان خضر خان (حدود ۱۱۰۷هـ)
 - ۱۳- سرمست خان ولد شير خان (حدود ۱۱۱۰هـ)
 - ۱۴- دولت خان ولد سرمست خان (حدود ۱۱۱۵هـ)
 - ۱۵- رستم خان ولد دولت خان (حدود ۱۱۱۹هـ)
- ابدالیان هرات:
- ۱۶- حیات سلطان ولد خداداد سلطان (حدود ۱۱۲۳هـ)
 - ۱۷- عبدالله خان ولد حیات سلطان (حدود ۱۱۳۰هـ)
 - ۱۸- زمانخان ولد دولتخان (۱۱۳۲هـ/۱۱۳۵هـ)
 - ۱۹- محمد خان ولد عبدالله خان (حدود ۱۱۳۶هـ)

چهار ماه بمحاصره انداخت (حدود ۱۱۳۶هـ/۱۷۲۳ع) و نفوذ خود را در خراسان بسط داده قلعه سنگان غربی غوریان را بگرفت، ولی ابدالیان او را خلع کرده، و عوض وی ذوالفقار خان فرزند بزرگ زمانخان را از شورواک قندهار خواسته و بر خود امیر ساختند (۱۱۳۶هـ) و برای رفع نزاع یک جرکه ملی تشکیل شد، این جرکه حکمرانی باخروز بادغیس را به ذوالفقار خان داد، و رحمان خان ولد عبدالله خان را به حکمرانی فراه بگماشت، و برای حکومت مرکزی ملیون در هرات الله یار خان ولد عبدالله خان را از ملتان طلب داشتند (۱۱۳۸هـ/۱۷۲۵ع).

الله یار خان و ذوالفقار خان مردان دلاوری بودند و در مقابل لشکریان متجاوز نادر شاه افشار جنگهای شدیدی کردند، و بسال ۱۱۳۹هـ نادر شاه مشهد را گرفته هشت هزار لشکر را به قلعه سنگان فرستاد، حکمرانان هرات در جرکه ملیون قوای خود را بمقابل نادر آراستند، والله یار خان در سال (۱۱۴۱هـ/۱۷۲۸م) پیش روی لشکر نادر را در تربت جام بگرفت، نادر به مکتوبی از الله یار صلح خواست ولی قبول نیفتاد، و در کافر قلعه جنگ در گرفت، و پای نادر زخمی شد. و لشکریان هرات عقب نشسته بهرات آمدند. ولی الله یار باز با لشکر خویش در رباط پریان دو فرسخی هرات بمقابله نادر آمد، و ذوالفقار هم در پشت جبهه یآوری او را کردی، نادر شاه مجبور شد که با ایشان صلح کند. و حکمرانی ایشان را بر هرات شناخته در (۵) ذوالحجه بعد از دو ماه جنگهای مسلسل، واپس به مشهد رجعت کرد (۱۱۴۱هـ/۱۷۲۸م).

یکسال بعد ملیون هرات بقیادت عبدالغنی الکوژنی الله یار رابه مرو چاق فرستادند، و عوض او حکومت هرات را به ذوالفقار خان سپردند (۳ شوال ۱۱۴۲هـ) ذوالفقار به تجهیز لشکر پرداخت و با هشت هزار نفر شهر مشهد را محاصره کرد، و تا ۱۳ محرم ۱۱۴۳هـ (۱۷۳۰ع م) بجنگ پرداخت و بعد ازان بهرات برگشت، و از اطرف نادر شاه با بعزم تسخیر هرات بیامد، و در رمضان (۱۱۴۳هـ/۱۷۳۰م) این شهر را محاصره کرد. چون شاه حسین هوتک نیز از قندهار به ملیون مدافع هرات مددی فرستاد، لهندا ذوالفقار مردانه جنگیدی و شهر را بدشمن نه سیردی، تا که درین وقت باالله یار از مرو چاق آمده و بهرات داخل شد (۱۸ صفر ۱۱۴۴هـ/۱۷۳۱م) ذوالفقار نیز کار نبرد را بدو وا گذاشت، و خودش با برادر کوچکش احمد خان (احمد شاه ابدالی ما بعد) به قندهار رفت، و همین تفرقه بلاشبته وسیله و هن کار ملیون گردید، الله یار نیز با نادر مردانه پنجه نرم کرد و

هوتکیان

(۱۱۲۰-۱۱۵۰هـ)

در اوایل این تاریخچه در احوال دودمان پښتون خواندید ، که از جمله سه برادر پښتون یکی بیتنی یا بیت نیکه نامداشت ، که از اولاد این شیخ از بطن متودخترش شخصی بنام غلجی = غلزانی معروف است که جد بزرگ قبایل معروف غلجانی افغانیست .

این نام بلاشبهت (غرضی) است بمعنی (کوهزاد) زیرا اسمای بسی از اماکن ورجال در افغانستان از کلمه پښتو (غر) یعنی (کوه) ریشه گرفته ، و حتی کلمات غور- غرجه- غرج - غلج- خلج همه ازین ریشه برآمده اند ، که در آسیای میانه در مورد اماکن و قبایل مستعمل اند .

نوما سچک گوید که کلمه گر (GAR) یعنی کوه از دری باستانی باکتری بوده و غرجه نام سکنه آریائی ولایت کوهستانی سمت علیای آموزه است و بنابراین غرجه و خلج و غلج و غرچ بمعنی زاده کوهسار و کوهزاد است .

کلمه (غر) که در پښتو اکنون بمعنی کوه زنده و مستعمل است در اوستا (هوم پشت) گیری آمده که درخورده اوستانیز دیده میشود در سنسکریت هم کیروگیری (GIRI بمعنی کوه بود ، حتی عربها لقب کرشاه قدیم (ملك الجبال) را باصول تعریب کرشاه ساخته اند .

(رژر. تاریخ طبرستان ص ۵۶-۱۸۳)

در پښتو غرجه- غرخنی بمعنی کوهی است که نام غرچه و غلجه = غلجی از آن برآمده و غلجیان در دره های رودزر افشان و پامیر سکنی دارند . جغرافیا نگاران عرب نیز باین نکته اشاره کرده اند که (غر) بمعنی کوه در اسمای تاریخی غرستان و غرجستان دخیل بود ، یا قوت بحواله البشمازی گوید: که غرج اصلا بمعنی کوه است و مورخان خراسانی که این کلمات را از اهل وطن شنیده اند، نیز نام غرجستان را بصورت اصلی آن غرستان نوشته اند که عبارتست از غر (کوه) + ستان (ادات قدیم ظرفیت) .

چنانچه منباج سراج جوزجانی که از اهل این سرزمین بود اکثرا غرستان را بعوض غرجستان و غرستان عرب نویسد و در نسخ خطی کهنه ضبقات ناصری غرستان مکررا بنظر می آید .

بهر صورت غلجی = غلزای اسمیست قدیم بمعنی کوهزاد و سر

۲۰- ذوالفقار خان ولد زمانخان (۱۱۳۶-۱۱۴۴هـ)

۲۱- الله یارخان ولد عبدالله خان (۱۱۳۸-۱۱۴۴هـ)

۲۲- رحمان خان ولد عبدالله خان (۱۱۳۸-۱۱۴۴هـ)

مراجع و مأخذ:

دائرة المعارف برتانیکا- مجله آریانا ج ۳ کابل - پنه خزانه طبع کابل
مخزن افغانی قلمی- تاریخ سلطانی سلطان محمد خالص قندهاری بمبئی
۱۲۹۸- تذکرة الملوك بحواله راورتی- لوی احمد شاه بابا طبع کابل -
آنین اکبری - تاریخ احمد (قلمی)- خورشید جهان - تنمة البیان - تاریخ
نادرشاه - روضة الصفاى ناصری ج ۸- جهانکشمای نادزی - عمل صالح ج
۲- تاج التواریخ ج ۲- تاریخ ایران سر یرسی سایکس - خلاصة الانساب
(خطی) مجله کابل ج ۲- نادر نامه منظوم (خطی) پښتانه شعراج ۱- سالنامه
کابل ۱۹۵۵- صولت افغانی - مجمع التواریخ- مشاهیر ابدالیان- عباسنامه
تاریخ روسای پنجاب - شوکت افغانی- احمدشاه بابا طبع کابل از میرغلام
محمد غبار .

(نسب نامه نمبر ۷۵ دیده شود)

سلسله غلجیان افغانیست که وی سه پسر داشت و نامهای پسرانش نیز به اسمای کهن آریایی شباهت تام دارد:

توران - تولر - بولر - و ما میدانیم که توراز اسمای اعلام قدیم آریانیست که در اوستاهم ذکر میگردد، و این تسمیه تاکنون بصور مختلف تور- تورانی - تورک- توری در بین مردم نیستون مروج است و هم نام بولر یا بلور اسمی است کهن، که بر مردم نورستان تا حدود کلکت اطلاق شدی، و بقول بار تولد تاکنون هم برخی از قبایل سیاه پوش آجا خود را بلور مینامند، و این کلمه در کتب چینی تا قرن ۱۸ دیده میشود و محمدحیدر دوغلت که در حدود (۹۳۲هـ) زنده بود، و برین اراضی حکمرانی داشت، حصص وادی کشمیر را تاوادی کابل و شمالا تا یارکند و کاشغر بلور و بلورستان خواند و پیش ازومنهاج سراج و محمد عوفی مورخان دوره غوری نیز بلور را در ردیف جبال شغنان و طخارستان و دروازی می آورند و مستر بیلو گوید: که بولر یا بلور تحریف طبیعی کلمه باختر است. بهر صورت کلمات و اعلام غلجی - توران - تولر - بولر تماما حاکی از قدمت ریشه آریائی خوداند، و میرسانند که غلجیان افغانی نیز به نژاد آریائی و بط محکمی دارند.

اما هوتک سر سلسله قبیله هوتک (یکی از قبایل غلجی ساکن کلات قندهار) که بذریعه کتاب پته خزانه اشعار پنبستوی اوهم بما رسیده، بقول ارباب انساب ولد بار و ولدهمان تولر سالف الذکر است که ملکیار ویوسف و دولت و عرب چهار فرزند وی بودند و پدر مو سس سلطنت هوتکی یعنی میرویس خان که بنام خان باشد، به هشت وسیله بوی میرسد بدینمو جب:

بنالم ولد کرم سولدمند ولد عمر - ولد جلال الدین - ولد قطب - ولد اسحاق - ولد حسین - ولد ملکیار بن هوتک.

دودمان هوتکیان در مجاری ترنگ و ارغنداب حکمرانان محلی بودند و چنانچه گذشت، با چنگیزیان نبرد هاداند و بیکارها آراستند، ولی شرح حال مفصل ایشان در دست نیست، و پیش از میرویس خان عبده ریاست و حکمرداری قبایل غلجی از جلده قندهار تاغزنه به سلطان ملخی توخی که ذکرش تعلق داشت.

بنام خان پدر میرویس خان که از بزرگان عصر بود، بانا زونام دختر سلطان ملخی ازدواج کرد، و از بطنش چهار فرزند: حاجی میرخان، عبدالعزیز، عبدالقادر، یحیی خان بوجود آمدند.

ازینجمله میرویس خان یا حاجی میرخان شخصی بود، که نفوذ خود را از غزنی تا قندهار پهن کرده و در بین نفوذ تاریخی دو قبیله توخی و ابدالی که حکمران قندهار تاغزنی بودند، و دوشاهنشاهی دهلوی و اصفهان سهمی در امور داشت که اساس سلطنت مستقلی را در قندهار نهاد، وی بقول سید جمال الدین و سلطان محمد خالص، فکری متین و لیسانی شیوا و اخلاقی عالی داشت چون مادرش ازدودمان حکمرانان توخی بود. و بادختر جعفرخان از نیا بر کامران خان ابدالی سابق الذکر مسما ت به (خانزاده) ازدواج کرده بود، لهذا قبایل ابدالی و توخی باوی همراهی کردند، و خانواده خودوی نیز از قریه نهدرین هوتکیان حکمرانی و نفوذی داشتند.

میرویس با این صفات در بین قبایل ابدالی و غلجی قندهار بلقب (بابا) شناخته شد. و در وقتیکه کرکین خان حکمران نصرانی صفوی بقندهار آمد و ستمهای حوصله فرسا را بر مردم کردی، میرویس چهار بار باصفهان رفت، و بدربار شاه حسین صفوی دادخواهی نمود، و اوضاع دربار را از نزدیک مطالعه کرد، یکنفر همکار و معاصر او (ریدی خان) در کتاب منظوم (محمود نامه) که بنام پسر میرویس بزبان پنبستو نظم کرده شرح اینداد خواهی میرویس را چنین گوید: شاه صفوی در جواب داد- خواهی میرویس گفت: که خودم هم از کزکین بیم دارم و فرمان من برونافذ نیست.

چون میرویس از فریاد رسی و دادشنوی دربار اصفهان مایوس گشت، از آنجا عزم بیت الله نمود، و از علمای عرب فتوای قتل کرکین و جواز جنگ را بدست آورد، و بدر بار اصفهان نیز آنقدر نفوذ کرد که درباریان را نسبت به کرکین ظنین تر ساخت، بعد ازین حاجی میر ویس بقندهار برگشت، و جرگه ملی بزرگ زادر کو گران شش میلی غرب قندهار برکنار ارغنداب فراهم آورده، و هن اوضاع دربار اصفهان و فتاوی علمای حجاز را بمردم وانمود و از ایشان تعهد گرفت.

در جرگه دوم که در مانجه بیست ملی شرق قندهار پشمول مشاهیر اقوام قندهار مانند سیدال خان ناصر، بابو خان بابی، بهادر خان، میر محمد میاجی هوتک، یوسف خان هوتک، عزیز خان نورزایی، کلپخان بابی، نور خان بریخ، نصر و خان الکوزی، یحیی خان برادر میرویس - محمدخان برادر زاده او، یونس خان کاکر تشکیل یافت و وثیقه اعلان استقلال امضا کردید و بقرآن عظیم سوگند شد.

بعدازان میرویس خان بمدد تمام اقوام قندهار گرگین خان بیگلر
بیکی صفویان را با تمام لشکر او قتل کرده، و شهر قندهار را بدست
آوردند. ولکسنندل میرزا برادر زاده گرگین نعر آن ستمگر را با زنان و
اطفال گرفته بهرات کریخت.

مورخان مابعد در تاریخ نهضت آزادی خواهانه این قاید ملی
مختلف اند:

مثلا شیر محمد ماه صفر ۱۱۲۰ هـ. و سلطان محمد صفر ۱۱۲۱ هـ
نوشته ولی نواب صمصام الدوله سال وقوع آنرا (۱۱۲۰ هـ) ضبط کرده
و خانی خان مورخ گوید که در سال (۱۱۱۹ هـ) بدربار هندبه محمد اعظم
شاه خبر قتل گرگین رسید. کلنل ملیسون در تاریخ افغانستان (۱۷۰۹ م
۱۱۲۱ هـ) نوشته و میرزا محمد خلیل صفوی (۱۱۲۲ هـ) نشان داده
است.

ولی روایت پته خزانه از تیمام مورخان، موثق و قابل اعتماد است،
زیرا مولف حاضر و ناظر وقایع بوده و هم از پدرش مستقیما روایت کرده
است: که حاجی میرخان این قیام استقلال خواهی را بتاريخ ۲۹ ذیقعد
الحرام (۱۱۱۹ هـ) بقتل گرگین و لشکر صفویان به آخر
رسانید.

قندهار از حیث موقعیت جغرافی در بین دو شاهنشاهی ایران و
هند اهمیتی بسزا داشت، و وقتیکه مجاهدین ملی بقیادت میر و یس پرچم
استقلال را بران دیار افراشتند، از یکطرف دربار تیموری هند از استماع
این خبر به تزلزل افتاد، و استقلال افغان را برای خود خطری بزرگ
دانست. زیرا که حکمداران تیموری هند از تجدید عظمت و امپراطوری
غوریان و خلجیان و لودیان ترسیدند چنانچه صمصام الدوله و خافی
خان مینویسد:

وقتیکه خبر اعلان استقلال افغان بدربار تیموری هند رسید ظاهرا
بسبب مجبوریت استقلال افغان را تا جایی برسمیت شناختند، ولی بادر بار
اصفهان مجابره و مفاهمه کردند، تا بدفع این واقعه که بتصریح خافی خان
رای ملک و ملت طرفین خلاف رای صایب است بزودی بکشوند
(منتخب اللباب) اما حاجی میرویس که موقعیت خطرناک خود را در بین
دو شاهنشاهی قوی بخوبی درک کرده بود، بزرگان ملت را در جرگه
سومین فراهم آورد. و بعد از آنکه موقف سیاسی ملت افغان را در بین
دو دولت شرقی و غربی با قوای ایشان نشان داد گفت «اگر بامن متفق باشید

و یا وری کنید، همواره پرچم حریت را بلند خواهیم داشت و نخواهیم
گذشت که باز ربه غلامی اجانب بگردن ما افتد. کس نیکه غلامی
اجانب را میدیرند، ما را با ایشان ربطی و مودتی نیست و در دیار ماسکونت
نکنند.

جرگه ملی بعد از شنیدن خطابه زعیم ملی با وی موافقت کرده و مواعید
موکدی دادند که تادم و اسپین از آزادی و استقلال ملی خویش دفاع
کنند (تتمه انبیان).

خبر قتل گرگین و همراهان وی ذریعه بقیة النسیف لشکر گرگی
که از طرف گرگین بدفع اقوام ترین حوزة پشین مأمور بودند، و در جین
مراجعه از طرف میرویس رانده شده و به پارس گریخته بودند رسید،
و هم خود میرویس نامه بی را پادشاه صفوی ارسال داشت، و بقول
مولف جنگ افغان و فارس در آن نوشت: که پادشاه از تدبیر کار بکیرد
و فشنونی را بقندهار نفرستد، زیرا تمام افغانان بکشتار ایشان دست
پرقبضه شمشیر ایستاده اند، و اگر مجبور شوند شاید قندهار را به
پادشاه دعوی بسپارند، بنابراین پادشاه صفوی باید موقع سیاسی این
کشور را ملحوظ دارد. همچنان بدر بار دهلی نامه بی فرستاد و از وحدت
مذهبی (سنی) بودن طرفین ذکری نمود، و تطمیع دادا که دربار هند
با او امداد نماید، در آینده برخی از توابع صفویه را بر خلاف اصفهان
خواهد شورانید ...

امادر باز صفوی خواست میرویس را به تهدید و ترس عیب مطیع
گرداند، بنابراین یکنفر قاصدی را که بقول ملیسون جانی خان و بقول
سرجان ملک و سید جمال الدین محمد جامی خان نام داشت. به آستان
میرویس فرستاد، سفیر مذکور از دربار صفوی حامل بیغامی بود، که
شاه ایران قتل گرگین را میبخشد، ولی باید میرویس اطاعت کرده، و
لشکریان صفویه را در قندهار باز گذارد، علاوه برین قاصد مذکور زعیم
افغانی را از عظمت و شوکت طرف مقابل و سوء خاتمت وی تخویف کرد.
ولی میرویس که دل قوی و اعصاب محکمی داشت با مردانگی بجوابش
گفت: «تو پنداری که عقل و حکمت تنها در ناز و نعمت بدست می آید، و در
کوهسار ما از آن اثری نیست، پادشاه تو اگر میتواندست بزور کاری را
پیش برد. باین سخنان بی سود تو نیازی نبودى ...» (سرجان ملک)

میرویس امر داد: تا قاصد محیل صفوی را بزندان برند، و بقول
ملیسون در این اقدام دو مقصد بزرگ داشت. اول اینکه در جواب دربار

ایران تاخیری شود، تا تهیه لشکر و فرستادن آن‌هم به تعویق افتد. دوم اینکه دربار اصفهان روشن گردد که پرچم استقلال افغانی سرنگون شدنی نیست و تطمیع و تهدید دربار بروح وی و افغانان دلیر اثری ندارد.

چون فرستادن سفیر اول، میرویس خان را از عزم راسخ آزادی خواهی باز نداشت، از کان دربار اصفهان از یک وسیله دیگر کار گرفتند و محمد خان بلوچ حکمران هرات را که از دوستان قدیم میرویس و در سفر حج هم با وی همراه بود، بصیغه سفارت بقندهار فرستادند. تا وی دوستانه با قاید ملی افغان مذاکره کند، و کانون گرم حریت را به نصایح دوستانه خاموش گرداند، ولی زعم افغان باین قاصد جدید گفت: «خدای راسپاس بجای آنکه حق مصاحبت تو مانعست والا باید چون دیگران پادشاه میدیدی، آزادگان کوهسار ما بقید بندگی باز نیفتند. شیران شریزه زنجیر کسببختند و شمشیرهای آخته دویاره در نیامدند».

میرویس بیاس حقوق دوستی، محمدخان را با احترام نگه داشت و باین وسیله بدر بار اصفهان روشن گردانید:

«گوی و قومش استقلال ملی خود را از دست باز ندهند. و در مقابل این ثبات مردانه عزم خلل ناپذیر میرویس بود، که از دربار اصفهان به حکمران هرات که عوض محمد خان مقرر شده بود در (۱۱۲۲ هـ ۱۷۱۰ م) امر داده شد، تا بر قندهار بتازد. ولی میرویس باینچ هزار سوار افغان پیش روی او را گرفت و شکستی داد سخت عظیم».

در (۱۸) ماه آینده چهار بار دیگر از اصفهان بر میرویس و احرار افغانی لشکر کشی شد، که همه ناکام برگشتند، و در آخرین بار پنج هزار لشکر جواز بقیادت محمدخان حکمران تبریز نامزد گردید، که تنها بنجصد سوار افغان ایشان را عقب زدند، و زیاده از هزار نفرشان در میان نبرد کشته و مجروح ماندند و خود حکمران نیز با سه پسرش بدست نبرد آزمایشان افغان گرفتار آمد.

این شکست ها و ناکامی های بیایی دربار اصفهان را به فسون کشی بزرگی مجبور نمود. سخت بر اشفتند و لشکری عظیم و خونخوار آراستند و سالاری این لشکر را به خسرو خان یا کبیر خسرو خان کرجی برادرزاده گوین مقتول که حکمران کرجستان و از رجال زبردست دربار بود سپردند. شاید به خونخواهی عم خویش و غلیان عصمیت کاری را میسر بود، خسرو علی العجالة پیش آمد، و در فرار قرار گاه ساخت. درین لشکر کشی

عظیم، جمیع امرای خراسان و حاکم هرات و علی قلی حکمران کرمان نیز با وی همراه بودند.

میرویس درینوقت داودخان هوتکی پدر مولف پته خزانه را به سالاری قوای افغانی در فراه گذاشت، که از آنجا با خسرو درآویختند، ولی خسرو پیشتر آمد. و میرویس با قوای قلیلی برکنار هلمند نزدیک گرشنگ انتظار می کشید. اردوی خسرو بقول میرزا محمد خلیل (۵۰) هزار سوار و پیاده و نوبخانه و خزاین بود و (۱۲۰۰) نفر از جنس کرجی مخصوصا بخونخواهی کرکین آمده بودند، بالمقابل قوای ملیون کم بود بنابراین پس نشستند، و اردوی خسرو بقندهار را محاصره کرد (۱۱۲۳ هـ ۱۷۱۲ م).

قندهار بآن در حفظ حصارهای مردانگی و همت فشرده بود. و در هر حمله قوای صفوی را عقب زدند، خود میرویس نیز قوای خود را از سرنو فراهم آورد، و از طرف جنوب قندهار اقوام بلوچ و ترین بنشین و دیگران را به حفظ وطن برانگیخت، و پر اردوی خسرو تاخت، و راه وصول ذخایر را هم برایشان منسود گردانید. خسرو که نصف اردوی خود را در این گیرودار از دست داده بود خواست به پارس باز گریزد، ولی میرویس با قوای (۱۶) هزاری خود بروی تاخت آورد، و بقول جان ملکم از (۲۵) هزار اردوی متجاوز صفوی فقط بنجصد تا هفتصد نفر جان بسلامت بدر بردند.

خسروخان نیز در جنگ به غم خویش بیوست و سرنوشت سلف خود را دید، و سر در بای قلعه قندهار گذاشت و کان ذالک فی ۲۸ رمضان ۱۱۲۳ هـ (بقول مجمع التواریخ ۱۱۲۴ هـ) بعد ازین بیکار خونین که مردان قندهاری متجاوزان صفوی را تماماکشتار کردند. دربار اصفهان يك اردوی مدعش دیگری را بقوماندانی محمد رستم خان بقندهار سوق کرد. ولی چون بازوی زعم ملی با تفاق و همکاری ملت قوی و سخت محکم بود، بنا بر آن باین لشکر نیز کاری از پیش نبرد، و هزیمت خورد، و رستم برای اینکه پسر نوشت اسلاف گرفتار نیاید، پس به پارس عقب نشست (۱۱۲۶ هـ ۱۷۱۴ م).

کدالت محمد زمان قورچی باشی نیز از اصفهان با قوای زیاد بقندهار فرستاده شد که این شخص بقول میرزا خلیل در حوالی بسطام بمرض موت سفر آخرت را نمود، چون درین وقت ملیون هرات نیز بقیادت امرای ابدالی (چنانچه گذشت) با صفویان متجاوز مقاومت میکردند، بنابراین

بعد از آن فرستادن لشکر صفوی بقندهار ممکن نشد، و میرویس نیز در قندهار اقتداری بدست آورد، و زعیم ملی آنولا شمرده شد و لقب (بابا) را گرفت .

وی در اینوقت روابط سیاسی خود را بادر بار دهلی بخوبی حفظ میکرد، و (دولت ملی قندهار) را در آن دربار برسمیت معرفی کرده بود، و بالاخر برای تشیید روابط دوستانه سیاسی حاجی امکو برادر خود را بجهت سفیر بادر بار دهلی نزد فرخ سیر شاه تیموری هند فرستاد، و هدایای دوستانه را بذریعۀ وی ارسال داشت، در باردهلی نیز حکمران ملی قندهار را برسمیت شناخت، و خطاب (حاجی امیرخانی) را با تحف شمشیر و قیل بدر بار ملی میرویس گسیل داشت (مجمع التواریخ) که بدینوسیله سیاسی میرویس از طرف شرق کشور خویش فی الجمله مطمئن گردید .

حدود حکمرانی میرویس از فراه و سبزوار و سیستان گرفته تا پشین و دامنه های کوه سلیمان و شمالا تا غزنی میرسید، و بر قبایل ابدالی و غلجی متساویا حکم راندی و بلوچان نیز با وی امداد و یاورى کردند، وی لقب شاهی را قبول نکرد، و در جرگه بی که اقوام قندهار او را به تقدیر خدتهای بزرگش به شاهی خویش میبرد اشتند ب مردم چنین گفت:

نه خدمت نمودم که شاهی کنم
بتخت شاهی کج کلاهی کنم
نزیبید مرا شاهی و سر و زری
سر افرازم از افسر جاگری
مرا بس که گویند قوم (پدر)
ندارم طمع گوهر و سیم و زر
همین افسرم به که خدمت کنم
شمارا چو فرزند خود پروم
نه دیبیم شاهی بود درخو ر م
شمارا همی کمترک جا کرم

میرویس شخص فکور و دانشمند و دیلمات بود، از اوضاع سیاسی همسایگان بخوبی واقفیت داشت، بادر بار صفوی آشنا بود، و راه و رسم حکمداری را نگو میدانست، وی مدت ۸ سال با استقلال در لباسی یکنفر بابای ریش سپید قوم حکمرانند، مردم رازاضی نگه داشت و در هر موقع بدر دستان رسید و مانند پدر مهربان تربیه کرد.

در قندهار مردم تاکنون او را (بابا) گویند و مزار او را مانند یکنفر قطب بزرگواری زیارت کنند، و در برخی امراض زیارت مزار و خاک او را شفا دانند و گویند: که این زعیم نامور قدی بلند و اندامی قوی وریش سفید درازی داشت، سر او از موی خالی بود، یک تنبان و پیراهن سپید می پوشید و چادری همراه داشت که در جرگه های ملی و در قرای افغانی، همواره بین مردم مانند یکی از آنان بران چادر نشیستی، و دیگران را نیز بز چادر خود نشانندی و قضایای ملی را بمدد فکر صایب حل فرمودی، و مردم را به نیکویی و دوستی و همدردی و یاورى یکدیگر خوانندی .

میرویس در پایان مجاهدات وطن خواهانه خویش، شعله های خاموش سلطنت افغانی و عظمت ملی را از قندهار باز روشن کرد، و در گوش مردم درس فراموش شده استقلال و حریت را فرو خواند و یانام نیکوی جاویدان بتاریخ ۲۸ ذیحجه الحرام ۱۱۲۷ هجری از جهان رفت به غرب شهر قندهار در دهکده کورکان بخاک سپرده شد، مردم بر تربتش چنین نوشته اند :

بر سر مرقد ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه مردان جهان خواهد بود
(عکس ۷۶-۷۷)

از میرویس دو پسر بدنیا ماند: یکی محمود که حین وفات پدر (۱۸) ساله بود، دیگر حسین که (۱۴) ساله بود.

بعد از وفات میرویس برادرش که بقول ملیسون و جان ملکم وسید جمال الدین عبدالله و بقول مؤتوق معاصرین مانند جهانگشای نادری و مجمع التواریخ و پته خزانه و هکذا سلطان محمد و شیر محمد و روضه الصغای ناصری و انسکلو پیدی اسلامی (عبدالعزیز) نام داشت بجایش نشست، این شخص مانند برادر بزرگوارش همتی بلند نداشت و به مجرد اقتدار جرگه ملی را خواست و به مردم قبول اطاعت صفویان را پیشنهاد کرد. جرگه ملی زیر بار این یوغ نرفت ولی عبدالعزیز سفیری را بادر بار اصفهان فرستاد و بسه شرط اطاعت دربار اصفهان را پذیرفت: اول معافی باج و خراجیکه در عصر گرکین گرفته میشد.

دوم: نیامدن لشکر صفوی بقندهار. سوم: دوام شاهی در اخلاف و احفاد عبدالعزیز، چون ملیون افغان ازین اوضاع ناشایست عبدالعزیز واقف گشتند، چهل هزار نفر از بزرگان شان با محمود پسر بزرگ میرویس همدست شدند تا عبدالعزیز را بدار آخرت بفرستند.

ولی پته خزانه گوید: که وی بسال (۱۱۲۹ هـ ۱۷۱۶ م) از بام قصر

شاهی قندهار مسمی به نارنج خطاشد و بیابین فرود افتاد و درگذشت. تاریخ این واقعه راملیسون مارچ ۱۷۱۶ هـ مینویسد که مساویست با همان (۱۱۲۹ هـ).

بهر صورت ملیون قندهار این مرداجنبی پرست را بدارمکافات بفرستادند و نگذاشتند که استقلال ملی ایشان که بخون هزاران جوان افغان خریده بودند از دست دهند. و بعد از مرگ عبدالعزیز فرزند بزرگ میرویس را که محمود نامداشت بر سر یرجهانداری نشانادند، محمود تا (۱۱۳۴ هـ ۱۷۲۱ م) بحیث پادشاه قندهار حکمرانی کرد، ولی چون مانند پدر همتی عالی داشت، بفکر توسعه حکومت ملی برآمد، و درین سال از راه فراه و سیستان بر کرمان لشکر کشید، و بعد از مصالحه بالطف علی حاکم آنجا واپس بقندهار آمد. اما کمی آرام ننشست و در همین سال ۱۱۳۴ هـ باز قوای تازه دم ملی قندهار را فراهم آورد و بر پایتخت دولت صفوی اصفهان بتاخت و آن شهر را به محاصره کشید، و بعد از محاصره هشت ماه در (۱۱) یا (۱۵) محرم (۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ م) شاه حسین آخرین پادشاه صفوی تاج و تخت را به محمود سپرده و پایتخت را به لشکریان فاتح افغان گذاشت.

شاه محمود فاتح ایران در ایام شهنشاهی خود بعد از فتح اصفهان بذریعه سیه سالاران بزرگ خود مانند سیدال خان ناصر، و پیر محمد میاجی، و محمد خان و عبدالله خان بلوچ لشکر کشیهای بزرگی نمود، تا که بعد از شاهی دونیم سال شب ۱۲ شعبان (۱۱۳۷ هـ ۱۷۲۵ م) در اصفهان در خلال مرض دماغی بعمر (۲۷) سالگی مقتول گردید، و این قول سلطان محمد و شیر محمد و صاحب مآثر الامراء و روضه الصفا فی ناصریست و سید جمال الدین و ملیسون تاریخ قتل او را (۱۷۲۵ م ۱۱۳۸ هـ) نوشته اند.

بعد از قتل شاه محمود فاتح اصفهان، شاه اشرف فرزند عبدالعزیز که برادر زاده میرویس بود، بر تخت سلطنت افغانی در اصفهان نشست و در اثر کیاستی که داشت، اداره امور را بصورت درست نمود و سیدال خان ناصری را پس به سیه سالاری قوای افغان گماشت، و بهر طرف لشکر کشی و فتوحات نمود. از وقایع مهمه عصرش لشکر کشی احمد پاشا والی بغداد است که در سال سوم جلوس اشرف از (۱۲ شعبان ۱۱۳۹ هـ تا اواسط ۱۱۴۰ هـ ۱۷۲۷ م) اتفاق افتاد و شاه اشرف بالشکر خود به ترکان هزیمت داد، ولی نگذاشت که لشکریان افغان با ایشان در او بزنند.

زیرا شاه اشرف نمیخواست بین ترکان و افغان قتال واقع گردد. همان بود که در اثر حسن سیاست شاه اشرف، این واقعه بعد از (۹) ماه بصلح و صفا تصفیه شد. و در سال پنجم جلوس وی (۱۱۴۲ هـ ۱۷۲۹ م) از جانب سلطان احمد خان ثالث خلیفه عثمانی، راشد پاشا برسم سفارت بدربار اشرف ب اصفهان آمد، و از دربار افغانی هم محمد علی خان بلوچ بحیث ایلچی بدربار عثمانی رفت، و باینطور روابط حسنه بین دو لتین افغانی و عثمانی برکد گشت.

بعد ازین شاه اشرف تجاوز قوای روسی را از شمال ایران نیز جلوگیری کرد، ولی در داخل با حریفی مانند نادرافشار مقابل آمد، و رشته قوت افغانی از هم گسیخت، زیرا از قندهار که مرکز اصلی سلطنت هوتکی بود، نیز آمدنی به لشکریان افغانی در ایران نمیرسید. بنابراین اشرف در چندین مراحل شکست خورد، و بعد از شاهی (۵) سال و (۷) ماه از ایران عقب نشسته و به قلعه ملخان کرمسیر کنارهلمند آمد، و از آنجا به زرد کوه شور اوک سفلی پناه جست، و در همانجا بدست ابراهیم نامیکه پسر عبدالله خان بلوچ بود قتل گردید، و کاندک فی اواخر (۱۱۴۲ هـ ۱۷۲۹ م).

امادر قندهار که کانون سلطنت هوتکی بود، بعد از (۱۱۳۵ هـ) که شاه محمود اصفهان را فتح کرد برادر کوچکش شاه حسین بن میرویس حکم میراند. وی پادشاه عالم و ادیب و ادب پرور بود، عصر شاهی وی در قندهار براحت گذشت و بقول پته خزان که در دربارش نوشته شده از حدود هرات و فراه و سبزوار گرفته تا غزنی و کومل امرش نافذ بود، و هم صفحات شمال (کوئته) و پیشین تا دیره اسماعیل خان و غازی خان حدود پنج مفتح گردید، و همچنان صوبه ملتان از طرف قوای قندهار مورد تهدید قرار گرفت، و پیشرفت قوای افغان تا ملتان رسید درینوقت شاهنشاهی هوتکی از کناره های دجله تا ملتان بشمول بلوچستان کنونی رسیده بود. که در غرب شاه محمود و اشرف و در شرق حسین حکمران دندی دوره شاهی آرام شاه حسین تا (۱۱۴۹ هـ ۱۷۳۶ م) دوام کرد و در (۱۷) رجب هم سال بود، که نادر افشار بغرض ضبط صفحات افغانستان لشکر کشید، زیرا وی بقایای قوای افغان را در یارس و کرستان در هم شکسته بود، و اکنون کار بی جزاستیصال دولت هوتکی قندهار نداشت.

نادر شاه در دوم سوال از سیستان گذشت و به (۱۸) سوال از

دلخك و دلارام به قلعه گرشك کنار هلمند رسید و بعد از تسخیر آنجا به (۲۱) شوال از هلمند گذشت. و در اوایل ذیقعده (۱۱۴۹ هـ ۱۷۳۶ م) قلعه محکم قندهار را که پایتخت هوتکیه بود به محاصره کشید.

شاه حسین مدافع جوان قندهار با سپه سالار معروف سیدال خان ناصر تامنت یکسال و چندماه مردانه از شهر دفاع کردند و نکذاشتند. که نادر شاه با آن عظمت نظامی خود دیران تصرف جوید اوایل ذی حجه ۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷ م بود که مقاومت نظامی شاه حسین به آخر رسید، زیرا پیش ازین سپه سالار دلاور او سیدال خان با محمد پسرشاه حسین در قلعه کلات بدست نادر افشار افتاده و سیدال بامر نادر از حلیه بصر عاری شده بود.

بنابران شاه حسین به نادرشاه تسلیم گردید، و به سقوط قندهار ستاره شاهنشاهی هوتک نیز افول کرد. و تمام افغانستان بدست نادر افشار آمد و به قول سلطان محمد، شاه حسین بعد از حکمداری ۱۵ سال بامر نادر به مازندران نفی گردید، و همدرانجا بزهر قهر نادر در ۱۰ شعبان ۱۱۴۹ (باید ۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م باشد) از جهان رفت.

(عکس نمبر ۷۸-۷۹-۸۰)

دوره سی ساله حکمداری هوتکیان در تاریخ افغانستان از حیث نهضت داخلی و غلیان احساس استقلال طلبی خیلی مهم است، زیرا درینوقت اساس حکومت داخلی و ملی مکرراً در قندهار گذاشته شد، که بعد ها احمدشاه بابا بر همان شالوده بنای سلطنت افغانی را ریخت این دوره قوم افغان راه دلاوری بدنیامعرفی کرد، خود میرویس شخصیت قوی و محبوبی داشت، و در آغوش عم و تربیه افغانی پرورده شده بود، مادرش نازو دختر سلطان ملخی زنی عالم و شاعر بود، که پته خزانه اشعار پبنتوی او و دختر میرویس خان (زینب) را نقل کند.

علاوه بران در دوره هوتکیان اشخاص ادیب و صاحب قلم و شمشیر مانند سیدال خان ناصر سپه سالار بزرگ افغان، و بهادرخان و پیرمحمد میاجی و داود خان هم سپه داران هوتکیان و هم علماء و شعرای وقت بودند درین محصر کتاب پته خزانه (خزانة پنهان) بقلم محمد هوتک منشی در بار شاه حسین در شرح احوال شعرای قدیم و معاصر پبنتو نوشته شد، و همچنان ملا باز محمد توخی و ملایار محمد هوتک مولف ارکان خمسة، و محمد یونس توخی و ملا اکبر مولف جامع الفرائض پبنتو و ملا زعفران توخی (بقول سلطان محمد تره کی و بقول امیر عبدالرحمن توخی) و وزیرشاه حسین مولف کلدسته زعفرانی و النہیار افریندی شاعر صاحب دیوان پبنتو،

وریدی خان ناظم محمودنامه پبنتو (در شرح احوال فتوحات محمود هوتک) و ملا عادل مولف محاسبین الضلوة پبنتو و ملانور محمد مولف نافع مسلمین پبنتو و غیره از شعراء و مولفان این عصرند. شاه حسین در قصرشاهی نارنج شهر قندهار که اتلال آن تاکنون نمایانست، مجالس ادبی داشت و علماء و گویندگان رامی پرورانید. میان عبدالحکیم کاکر (مشهور به نانا صاحب مدفون چتیالی بلوچستان کنونی) از مشاهیر روحانی و متصوفان همین عصر است که در طریقه نقشبندی از اقطاب دوران شمرده میشود.

هوتکیان :

- ۱- امیر و بیس خان ولد شالم خان (۱۱۱۹-۱۱۲۷ هـ)
- ۲- عبدالعزیز ولد شالم (۱۱۲۷-۱۱۲۹ هـ)
- ۳- شاه محمود بن میرویس (۱۱۲۹-۱۱۳۷ هـ)
- ۴- شاه اشرف بن عبدالعزیز (۱۱۳۷-۱۱۴۲ هـ)
- ۵- شاه حسین بن میرویس (۱۱۳۵-۱۱۵۰ هـ)

ماخذ :

مخزن افغانی - تذکره الابرار - جغرافیای تاریخی ایران - معجم البلدان طبقات ناصری - حیات افغانی - مآثر الامراء - منتخب اللباب ج ۲ - تاریخ افغانستان از ملیسون - تتمه البیان - سرجان ملکم - پته خزانة زوطة الصفاى ناصری - تاریخ افغانستان از علی قلی میرزا - تاریخ نظامی ایران ج ۱ - تاریخ ایران سریرسی سایکس - نادر نامه (قلمی) سیرالمتاخرین - مجمع التواریخ میرویس بابا طبع کابل - تاریخ کرمان - خورشید جهان - تاریخ سلطانی - صولت افغانی - سقوط صفویان و سلطه افغانان بر پارس از لوکهارت انگلیسی ۱۹۵۸م - تذکره احوال محمد علی حزین - بدایع الوقایح .

سدو زایبان

(۱۱۶۰-۱۲۵۸ هـ)

بیشتر گفتیم که نادرشاه و ندامام قلی افشار (جسوس) ۱۱۴۸ هـ (۱۷۳۵ م) بساط سلطنت هوتکی را از ایران برچید، و هم‌دهرات حکمرانی ابدالیان را در نورددید، و نیز بفتح قندهار شاهی هوتکیان را بکلی مستأصل نمود.

نادرشاه در حین محاصره قندهار شهری را بنام (نادرآباد) در اراضی نمنک جنوبی شهر کنونی بنام نهاد و در آن بسال (۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷ م) سکه بنام خود زد، و شهر قدیم را بعد از محاصره و فتح تماماً تخریب کرد. که تاکنون بهمان حالت خرابی باقی است. نادر در همین سال ولایات شمالی افغانستان را از بدخشان تا بلخ و میمنه و دریای آمو بذریعه فرزند خود رضا قلی تسخیر کرد، و بعد از فتح قندهار سیاست سلطان محمود و بابر را تعقیب نمود، و پاروسای افغانی از درملایمت پیش آمد و عبدالغنی خان الکوزی را رئیس قبایل ابدالی هرات بشناخت و پیرمحمد خان مروی را حکومت یلوچ و خهران داد، و حاجی اسمعیل الکوزی را بحکومت اسفزار هرات و اشرف خان غلجی را بحکمرانی کلات بگماشت و بی در حدود (۵۰) هزار لشکر یان دلاور افغان را به قیادت نور محمدخان غلجی ملقب به (میرافغان) داخل افواج خود نمود، و بسبب ذکای سیاسی بر عساکر افغانی خود اعتماد تمام کرد. نادرشاه ذوالفقار خان و احمدخان پسران زمانخان ابدالی را که در قندهار بامر شاه حسین هوتکی محبوس بودند نوازش داد، و در مازندران جاکیر و معاش اعطانمود (۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م)

نادرشاه بلافاصله بطرف کابل حرکت کرد، و کلات غلجایی را گرفته لشکر خود را تاغزنه و کابل ارسال داشت، درینوقت حکمران کابل از دربار دهلی ناصرخان مردی بودقوی و دلاور و محبوب مردم، ولی چون از طرف دربار دهلی تقویه نمیشد و حتی تنخواه او را هم نمیدادند، بنا بران قوه مقاومت او کمتر بود. باوجود آن ناصرخان بمدد شروزه خان و دیگر سران قبایل افغانی از کابل دفاع میکرد و رحیمداد خان کو توال در شهر حصارزی بود تا که بالاخر نادر قلاع شهر کابل را تخریب و فتح کرد (۱۱۵۱ هـ) و همچنان فرزند نادرشاه بکشودن پامیان و ضحاک و قلاع

دامنهای هندوکش روی آورد، و عباسی خان و سعدالله خان خوانین را کابل و پشاور نیز از طرف نادر گرفته شدند. اما ناصر خان قبایل افغانی را بین کابل و پشاور در مقابل نادر به جنک آماده کردانید و باقوای شهزاده نصرالله فرزند نادر آویخت ولی ناصر در جنگی زخم خورد و گرفتار آمد، و نادرشاه او را از طرف خود باز بحکمرانی کابل و پشاور گماشت و خود وی بالشکریان تازه دم ایران و افغان پشاور را گرفته و تا لاهور و دهلی پیش رفتند (۱۱۵۲ هـ ۱۷۳۹ م).

نادر بعد از تاراج و کشتار عام دهلی، باثروتیکه مساوی هشتاد و هفت و نیم میلیون یوند انگلیسی و جواهر و تخت طاوس شاه جهانی بود و پشاور برگشت (۱۱۵۲ هـ) بعد از آنکه در آتک ازسند بگذشت با اقوام یوسفزایی در آویخت و از دره خیبر بعجلت گذشت تا اراضی کابل را تصفیه نماید. بعد از آن از راه جنوبی کابل به وادی کورم و بنکش و دیرجات و سند آمد. و تمام اراضی غربی نهرسند را بدست آورد، و از راه دره بولان ب قندهار و هرات رفت و بسال (۱۱۵۳ هـ) جشن فتوحات خود را که از ماوراء النهر و خوارزم تا دریای سند و دجانه و فرات و سیحون میرسید در مشهد گرفت. و در حدود (۱۱۵۴ هـ ۱۷۴۱ م) احمدخان ابدالی را از مازندران خواسته به قیادت لشکر ابدالی همراکاب خویش مقرر کرد. وی تا شش سال دیگر در سفر و حضر بمعیت نادرشاه تجربه امور جهانداری را فرا گرفت، و در سفرهای جنگی نادرشاه به داغستان و ایروان رشادت های جنگی نشان داد، و تاجایی مورد توجه خاص نادر ی گردید که او را به احراز مقام شاهی بعد از خود نوید دادی.

نادرشاه بعد از فتوحات وسیع بسبب انحراف مزاج از حد طبیعی خارج شد، و بخونریزی زیاد و کشتار اطرافیان خود پرداخت. تاجاییکه نزدیکان درباری از او ترسیدند، و شب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م) در فتح آباد خبوشان بدست محمدخان قیصر و موسی افشار و خوجه بیگ افشار و صالح قرتلوی با اتفاق هفتاد نفر در پاریان دیگر کشته شد.

نادر افشار شخص دلاور و هوشیار و خونریزی بود. سیاست وی در افغانستان آمیخته با قهر و نوازش بودی، وی ریاست ملی ابدالیان هرات را ازین برانداخت، و بعد از آن بنیان سلطنت هوتکیه را در قندهار نیز برکنده و سران نهر دو قبیله که در افغانستان پرچم استقلال را بلند نگه میداشتند، بدست وی کوفته و کشته و بر باد شدند، ولی مقارن این

قهر و غضب در تمام افغانستان باسران باقیمانده قبایل مو صوف بساخت ، و ایشان را نوازش کرد، و افراد زیاد دلاوران جوان افغان را در لشکر خود بقیادت سالاران افغانی دخیل ساخت وایشان را نیک پرورید .

اگر نادرشاه مراکز حکمداری ملی افغانی را از هرات و قندهار بر انداخت و خرابه زار شهر قدیم قندهار تاکنون شاهد تخریب اوست ، پرورش مردی مانند احمدخان ابدالی که بعد از و بنیان سلطنت بزرگ افغانی را از سر نو در قندهار گذاشت ، از یادگار های نیک او بشمار خواهد رفت .

علی ای حال : بعد از قتل نادرشاه ، احمد خان ابدالی و نور محمدخان میرافغان با سپاهیان افغان و ازبک حرم نادرشاه را از تاخت و تاز لشکریان شورشی نجات دادند و در ازای این خدمت انعام مشهور کوه نور که از لودیان افغانی در هند به با بر وسلاله او رسیده و در فتح دهلی بدست نادر شاه افتاده بود ، از طرف حرم نادرشاه به احمد خان ابدالی داده شد و تمام قوای افغانی روی بهرات آوردند ، و در رجب (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م) بقندهار رسیدند ، و روسای افغانی بلافاصله در مزار شیر سرخ متصل قلعه جدیدنا درآباد جرگه ملی تشکیل دادند ، که روسای معروف قبایل مانند نورمحمد خان میر افغان رئیس غلجایی و محبت خان رئیس پوپلزایی ، موسی خان رئیس سپاهکزی و نصرالله خان رئیس نورزویی و حاجی جمال خان رئیس بارکزی در آن شامل بودند .

جرگه های هشت جلسه پرشوری کرد و روسای قبایل نتوانستند حکمرانی یکی را بر دیگری ببندند . نورمحمد خان میرافغان از حیث کبر سن و تجربه و نفوذیکه در تمام قبایل نیرومند غلجایی داشت باین امر شایسته تر مینمود ، ولی بسبب حدت مزاج منتخب نشد ، شخص دوم که حاجی جمال بود نیز آنقدر متنفذ و بیخته متینی بود که روسا از قدرت و استیلا و استبداد آینده او دغدغه هایی بخاطر داشتند ، و همه مردم شخصی را برای مقام شاهی جستجو میکردند که با مزاج آزاد افغانی و اصول جرگه و ایموکراسی ملی شان ساخته بتواند ، و در آینده با استبداد و خشنونت برایشان حکم نراند و در عین زمان دارای قبیله بسیار قوی و نیرومندی نیز نباشد .

در جلسه نهم این جرگه بزرگ تاریخی ، نظر تمام مردم بر احمد

خان ابدالی افتاد ، که بصر (۲۵) سالگی رسیده و جوان مجرب و آزموده حلیم و خلیقی بود و قبیله وی (سدوزنی) نیز عده بسیار قلیلی بودند ، و روسا یقین داشتند که این مرد جوان (کشر) نمیتواند برایشان باستبداد و شدت حکم راند ، بنا بران وی را بمقام شاهی برداشتند ، و باین حسن انتخاب عظمت از دست رفته باستانی افغانی را زنده کردند .

درین موقع یکنفر درویش صابر شاه ولد استاد لایخوار کابلی که اندر مزار شیر سرخ سکنی داشت ، از زاویه سینج خویش برآمد ، و خوشهای گندم را از کشتزار نزدیک برید ، و بدستار این شاه جوان نومنتخب بطور سمبول شاهی او نصب کرد ، و کان ذالک فی شوال (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م) . احمد شاه ابدالی ولد زمانخان (سابق الذکر) حکمدار هرات از قبیله ابدالی سدوزنی از بطن زرغونه قوم الکوزنی در ملتان یا هرات بسال (۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ م) بدنیا آمده بود ، و با وجود صغر سنی در عصر سلطنت خود به افغانستان خدمت بزرگی را نمود که مردم او را بلقب (بابا) شناختند . ولی خودوی در مهر خرد که شکل طاوسی داشت عبارت (الحکم لله یافتاح احمدشاه در دران) را منقور نمود . اگرچه کلمه درانی قبلا هم در تواریخ بصورت شاذ مستعمل بود ، مگر بعد ازین بکلی جای کلمه ابدالی را گرفت ، و تمام ابدالیان تاکنون خود را (درانی) نامند .

احمد شاه در افغانستان تشکیلات اداری و لشکری و مالی و مدنی را تاسیس کرد و وزراء مقرر نمود که بگی خان اشرف الوزراء بامیزایی مشهور به شاه ولیخان وزیر اعظم او بود و بسال (۱۱۷۴ هـ ۱۷۶۰ م) شهر کنونی قندهار را بنام (احمد شاهی) اساس نهاد و بسال (۱۱۶۶ هـ) حصار جنگی کابل را تعمیر کرد و هم شهر تاشقرغان را در شمال هندوکش و شهر حیدر آباد درسند بنا نمود (۱۱۸۲ هـ) و در قندهار و مشهد و اتک و دهلی و روهیل کبند و پشاور و تته و دیره غازیخان و کشمیر و کابل و ملتان و هرات سکه زد و بر مسکوکات طلا و نقره و مسی او نشان رسمی دولت احمد شاهی که شمشیر دو دم و خوشه گندم و ستاره باشد نقش بود و بر پرخی این بیت نیز بود :

حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه
سکه زن برسیم وز از پشت ماهی تا بماه

احمد شاه بطور اوسط يك لك نفر عسکر نگاه میداشت و تمام عایدات مملکت او از پنجاب و کشمیر و سند تا دریای آمو و مشهد و بحیره عرب به (۳۱) میلیون رویه میرسید ، اما غنایم جنگی و خزاین و ثروت های هنگفتی

که در جنگهای هند بدست می آمد ، ازین حساب مستثنی است. احمد شاه بابا در عصر سلطنت خود سفر های جنگی ذیل را نموده است :
سفرهای جنگی احمدشاه :

۱- در اواخر سال ۱۱۶۰ هـ (۱۷۴۷ م) غزنی و کابل و پشاور را فتح کرد و ناصر خان (حاکم سابق تیموریه و نادری) را در کابل و پشاور شکست داد .

و عبدالصمد خان مهندزائی که یکی از سران اشغفر بود ، به لشکر احمد شاهی پیوست. و سردار جهانخان سپه سالار احمد شاهی ناصر خان را به ماورای اتک دوانید ، و خود احمد شاه به قندهار رفت .

۲- بسال ۱۱۶۱ هـ (۱۷۴۸ م) باسی هزار سوار و پیاده از قندهار برآمده از راه کابل و پشاور بسواحل اتک و جیلیم رسید . سپهناز خان حکمران لاهور بواسطه وزیر الممالک قمرالدین خان از دهلی امداد طلبید ، و بر کنار دریای چناب با لشکر احمد شاهی مقابل شد . ولی از میدان جنگ گریخت ، و احمد شاه لاهور را بگرفت ، و بعد از آن لشکر محمد شاه دهلی را شکستانده به ۱۳ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ داخل سپهرند (سرهند) شد .

چون در جنگ مالوپور روزجمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ وزیر الممالک قمرالدین خان کشته شد ، بنابراین محمدشاه کورکائی پادشاه دهلوی ولایت لاهور را به میرمنو معین الملک خلف اوسپرد ، و احمدشاه بادولت دهلی مصالحه کرده و دریای سند را سرحد مملکتین قرار داد . و از راه پشاور و کابل به قندهار مراجعت نمود .

۳- بسال ۱۱۶۲ هـ از راه کابل و پشاور به لاهور رسید . و بامیرمنو معین الملک حکمران لاهور صلح کرده ، مالیات سیالکوٹ و کجرات و اورنگ آباد پنجاب و امرتسر را بر عهده میرمنو گذاشت که هر سال به دیوان اعلائی احمد شاهی برساند .

چنین معاودت به قندهار سران قبایل که بر خلاف او دسیسه انگیزخته بودند ، مانند نور محمد خان میر افغان غلجی و گدوخان و محبت خان پوپل زائی را بکشت .

۴- بسال ۱۱۶۳ هـ (۱۷۴۹ م) به هرات سفر نموده و آن شهر را از دست امیر عالم خان بعد از محاصره چهار ماه گرفت ، و پنج هزار سوار را به سالاری سردار جهان خان پوپل زائی به تربت جام فرستاد . و هرات را به درویش علی خان هزاره سپرده به مشهد حرکت کرد . و بعد از چهار ماه محاصره آنرا به شهر خیمیرزا نواسه نادرشاه داد ، و خود به طرف پشاور رفت ، ولی چون عباس قلی خان بیات حاکم پشاور مقاومت کرد ،

۵- در وقت جلوس احمد شاهی میر محبت خان فرزند بزرگ میر عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خان براهوی بود ، ولی چون مردم بلوچ طرفدار برادر کبیر امیر نصیر خان بودند و بحضور احمد شاهی هم عرض نموده بودند ، بنابراین احمد شاه در ۱۱۶۳ هـ بعد از سفر خراسان مستقیماً از قندهار روی به قلات بلوچی نهاد ، درینوقت میر نصیر خان نزد میان نور محمد کلهپوره در خدا آباد سند ه نشست و مادرش بی بی مریم در قندهار بود ، و هر دو امداد شاهی را میخواستند .

احمدشاه بعد از ورود مستنگ عزیمت قلات نمود ، میر محبت خان حاجی رحیم خان با بی را با کلام الله شفیع ساخته ، بحضور احمد شاهی فرستاد . احمد شاه عجزاً میر محبت خان را به خانی قلات گذاشته بقندهار مراجعت کرد و خان مذکور یکی از خواهران خود را که بی بی میر کوهر نامداشت ، بوسیله اخوند محمد حیات ، در غزنی بحضور احمد شاه فرستاد تا در عقد نکاح شاهی درآمد .

بعد از چندماه برای تصفیة مسئله خانی بلوچ ، تمام سرداران معتبر آن بلاد بحضور احمد شاهی بقندهار جلب شدند ، و میر نصیر خان نیز با مادرش در آنجا بود . بالاخر احمدشاه میر محبت خان را بدست طهماسب خان اسپرو مقید گردانیده و میر نصیر خان را به خانی قلات فرستاد (۱۱۶۴ هـ) . اما میر نصیر خان در قلات علم خود سری افراشت ، و برخی از قبایل بلوچ هم بحضور احمد شاهی در قندهار استغاثها نمودند . احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره کرد ، ولی امر جنگ و خونریزی را نداد ، تا که بالاخر نصیر خان بوسیله اخوند محمد حیات و وزیر شاه ولی خان بحضور شاهی رسیده و عفو گردید . و بعد ازین در لشکر کشی های احمدشاهی اشتراک میکرد .

۶- در سنه ۱۱۶۴ هـ باز احمدشاه بالشکر خویش از راه هرات بسر پشاور حمله کرد ، قلعه پشاور را بوسیله توبهای بزرگ شکاف کرده و بگرفت ، و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم شده بود سپرد .

و موسم شدید زمستان آمد ، احمدشاه از راه هرات به قندهار مراجعت نمود .

۵- سفر بلوچستان : در وقت جلوس احمد شاهی میر محبت خان فرزند بزرگ میر عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خان براهوی بود ، ولی چون مردم بلوچ طرفدار برادر کبیر امیر نصیر خان بودند و بحضور احمد شاهی هم عرض نموده بودند ، بنابراین احمد شاه در ۱۱۶۳ هـ بعد از سفر خراسان مستقیماً از قندهار روی به قلات بلوچی نهاد ، درینوقت میر نصیر خان نزد میان نور محمد کلهپوره در خدا آباد سند ه نشست و مادرش بی بی مریم در قندهار بود ، و هر دو امداد شاهی را میخواستند .

احمدشاه بعد از ورود مستنگ عزیمت قلات نمود ، میر محبت خان حاجی رحیم خان با بی را با کلام الله شفیع ساخته ، بحضور احمد شاهی فرستاد . احمد شاه عجزاً میر محبت خان را به خانی قلات گذاشته بقندهار مراجعت کرد و خان مذکور یکی از خواهران خود را که بی بی میر کوهر نامداشت ، بوسیله اخوند محمد حیات ، در غزنی بحضور احمد شاه فرستاد تا در عقد نکاح شاهی درآمد .

بعد از چندماه برای تصفیة مسئله خانی بلوچ ، تمام سرداران معتبر آن بلاد بحضور احمد شاهی بقندهار جلب شدند ، و میر نصیر خان نیز با مادرش در آنجا بود . بالاخر احمدشاه میر محبت خان را بدست طهماسب خان اسپرو مقید گردانیده و میر نصیر خان را به خانی قلات فرستاد (۱۱۶۴ هـ) . اما میر نصیر خان در قلات علم خود سری افراشت ، و برخی از قبایل بلوچ هم بحضور احمد شاهی در قندهار استغاثها نمودند . احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره کرد ، ولی امر جنگ و خونریزی را نداد ، تا که بالاخر نصیر خان بوسیله اخوند محمد حیات و وزیر شاه ولی خان بحضور شاهی رسیده و عفو گردید . و بعد ازین در لشکر کشی های احمدشاهی اشتراک میکرد .

۶- در سنه ۱۱۶۴ هـ باز احمدشاه بالشکر خویش از راه هرات بسر پشاور حمله کرد ، قلعه پشاور را بوسیله توبهای بزرگ شکاف کرده و بگرفت ، و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم شده بود سپرد .

احمد شاه اطراف خراسان را تصفیة کرده و باشاهرخ میرزا حکمران مشهد بدین شرط صلح کرد که سکه و خطبه بنام وی باشد ، و ولایات جام

و باخرز و تربت و خواف و ترشیز را به احمد شاه سپارد ، بعد ازین شاهرخ سکه خود را بدین بیت آراست :

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه
احمد شاه از مشهد به هرات آمد ، وزیر شاه ولی خان را به مرو و مینه و اندخود و بلخ و بامیان و بدخشان فرستاد ، که وزیر مذکور تمام این ولایات شمال افغانستان را ضمیمه مرکز مملکت نمود .

۷- بسال ۱۱۶۵هـ ۱۷۵۱م برای تصفیة صفحات پنجاب سفری تا لاهور نمود . میرمنو معین الملک تا چهار ماه مقابله کرده ولی بعد از آن تسلیم شد و احمد شاه او را بحکومت آنجا شناخت .

درین سفر از حضور احمد شاهی ایشیک آقاسی عبدالله خان بفتح کشمیر گماشته شد که آن حدود را فتح کرده و خواجه عبدالله خان کوچک را حاکم و سکجیون هندو را مستوفی کشمیر مقرر نمود . و قلندر خان افغان را بسفارت دربار دهلی فرستاد . و احمد شاه کورگانی قبول نمود که پنجاب و سندهو کشمیر جزو مملکت احمد شاهی باشد .

احمد شاه پس از انتظام امور پنجاب و ملتان و کشمیر از سواحل راست دریای سند گذشته و به بنون و کابل آمده به قندهار مراجعت نمود .

۸- در اوایل سال ۱۱۶۷هـ احمد شاه سفری به سند نمود که شرح آن بیاید . ولی در اواسط همین سال از قندهار به هرات رفته و بعد از تصفیة صفحات خراسان مشهدرا محاصره کرد ، و شاهرخ میرزا نواسه نادرشاه انقیاد نمود ، احمدشاه نور محمد خان افغان را بصفت نیابت شاهرخ نابینا مقرر داشته ، جام و باخرز و خواف و تربت و ترشیز را به هرات ملحق ساخت و شاه پسند خان را به فتح شاهرود و بسطام و سبزوار فرستاد .

بعد ازین احمد شاه عباس قلی خان بیات را در نیشاپور محاصره کرده و مجبور به تسلیم نمود . و هم او را به حکومت نیشاپور گماشت و چند خانواده این طایفه را به غزنی و کابل انتقال داد ، و در سنه ۱۱۶۸هـ واپس به قندهار برگشت .

۹- میرمنو معین الملک در سال ۱۱۶۷هـ مرد . احمد شاه پسرش میر مومن را به حکمرانی لاهور گماشت . چون طفل بود بدستیاری مادرش مغلانی بیگم حکم میراند . درینوقت بین امرا و مغلانی بیگم اختلاف افتاد ، و خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان بیگم مذکور را بقید انداخت

و از حضور احمد شاهی مقام حکمرانی لاهور را خواست . اما احمد شاه امان خان بوبلزانی برادر جهان خان سپه سالار را به اصلاح امور لاهور فرستاد . ولی مشارالیه کاری را پیش نبرد ، و آدینه بیگ در سال ۱۱۷۰هـ با لشکر دهلی لاهور را گرفته و سالی ۳۰ کک رویه به دهلی میداد . درین وقت سکجیون هند و نیز در کشمیر از اطاعت احمد شاه سر پیچید ، و خواجه کوچک حکمران افغانی را قتل کرد ، و از طرف دهلی حکمرانی کشمیر را گرفت . بنابراین احمد شاه از قندهار به لاهور آمده و بعد از تصفیة آن صفحات نور الدین خان بامیزانی را به کشمیر فرستاد . وی سکجیون را گرفته و کشمیر را واپس ضمیمه مملکت افغانی نمود .

احمد شاه از لاهور روی به دهلی نهاد ، و نواب نجیب الدوله بن اصلت خان یوسفزانی در کرنال بحضورش پیوست و بتاریخ جمعه ۷ جمادی الاولی ۱۱۷۰هـ داخل دهلی شد ، و عالمگیر ثانی را بتخت سلطنت دهلی نشانده و دختر شهزاده عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت . و امور وزارت دهلی را به نظام الدوله پسر قمرالدین خان سپرد ، و نواب نجیب الدوله را سپه سالار هند مقرر کرد . احمدشاه بعد از تصفیة اطراف دهلی و سرکوبی شورشیان ، عبدالصمد خان اشغری مهمندزانی را بحکومت سرهند و سر فراز خان را به حکومت دوابه ستنج و بیاه و شجاع خان ابدالی را به حکومت ملتان و شهزاده تیمور را به حکومت لاهور تاسند و تنه مقرر داشته ، سپه سالار جهان خان را بدفع سکها گماشت و بلند خان سدوزانی را بحکومت کشمیر فرستاد . و در اواخر سال ۱۱۷۰هـ (۱۷۵۶م) به قندهار مراجعت نمود .

۱۰- فتح پانی پت

بعد از آنکه احمد شاه در ۱۱۷۰هـ از هند مراجعت کرد ، در پنجاب لشنه های جدیدی افتاد و غازی الدین بن فیروز جنگ و آدینه بیگ شورش کردند ، و فرقه سکها نیز در پنجاب قوت گرفت . و از طرف جنوب نیز لوی عظیم مرعته سلطنت دهلی را تهدید میکردند ، و پنجاب را نیز گرفتند . شهزاده تیمور و سپه سالار جهان خان از دفاع این همه قوا و فتنها عاجز آمدند . درین وقت زعمای اسلامی هند و امرای دهلی احمد شاه را دعوت کردند ، که به نجات سلطنت اسلامی هند از قندهار حرکت نماید . و امام الهند شاه ولی الله دهلوی نیز نامه ای به حضور احمد شاه مبنی دعوتش به هند نوشت .

بنا بران احمدشاه از قندهار به قلات بلوچ حرکت کرده ، و در انجا نصیر خان را که خود سری کرده بود از راه صلح و خیرخواهی مجبور به تسلیم نموده ، باسی هزار لشکر قندهار و ده هزار بلوچ بقومالتانی نصیر خان و میر عبدالکریم برادر میر عبدالنبی سردار بلوچان سراوان و جهلاوان وغیره از دره بولان گذشت (۱۱۷۲ هـ) و به سواحل دریای سندھ تاپشاور رسید ، و از انجا بسوی لاهور حرکت کرد و به سارنیپور رفت .

درینجا روسای بزرگ افغانان هند، مانند سپه سالار نجیب الدوله و سعدالله خان زوهیله و حافظ الملک رحمت خان و پسرش عنایت خان و دوندی خان و قطب خان باده هزار لشکر بحضور احمد شاه پیوستند . و تمام لشکر احمدشاهی از قندهار و پشاور و بلوچ و افغانان هند تا شصت هزار نفر پیاده و سوار و توپخانه رسید .

لشکریان احمدشاهی بعد از جنگهای متعدده با هندو و سیکم و شکست افواج دشمن ، جنگ آخرین فیصله کن را در میدان پانی پت با عساکر متحده ده لک نفر مرهته و هند و نمود . و درین جنگ تا دو لک نفر دشمن را از ته تیغ گذرانید ، و بتاریخ ۶ جمادی الاخری ۱۱۷۴ هـ ۱۷۶۰ م فتح بزرگی حاصل نمود ، که غنائم جنگی این جهاد عظیم (۵۰) هزار اسپ و ۲ لک گاو و پنجاه فیل و چندین هزار اشتر بود ، و ۲۲ هزار اسیر بدست وی افتاد ، که جز یکنفر ابراهیم نام دیگران همه بخشیده شدند .

احمد شاه بعد از فتح بزرگ پانی پت و نجات مسلمانان هند از تسلط مرهته ، شاه عالم پسر عالمگیر ثانی را در دهلی پادشاه ساخته ، و میرزا جوان بخت پسرش را نایب السلطنه و توابع شجاع الدوله را به لقب فرزند خان ورستم هندوزیر اعظم و نواب نجیب الدوله افغان راسبه سالار مقرر نموده ، و حکومت پنجاب را به زین خان مهمند داده بقندهار آمد . و در همین سال ۱۱۷۴ هـ بنای شهر کنونی قندهار را نهاده و شهزاده تیمور را به حکمرانی هرات فرستاد .

۹۱- تنبیه سیکم :

چون احمد شاه بعد از فتح پانی پت به قندهار مراجعت کرد ، در پنجاب جیسا سنگم علم بغاوت افراشت و چهرت سنگم جد رنجیت والاجت نیز درین شورش دست داشتند و نایب الحکومه پنجاب زین خان را محاصره نمودند .

احمد شاه برای رفع این فتنه در نصف اول سال ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۳ م) به لاهور رفت و در مدت ۴۸ ساعت مسافه ۱۳۵ میل را بطرف امرتسر

یلفار نموده در «روهی» باقوای دوصد هزاری سیکم مواجه گشت . و در جنگ تاریخی ۱۱ رجب ۱۱۷۵ هـ در حدود بیست هزار نفر سیکم را کشته و بسکست ، و حکومت پتیاله و سرهند را به امیر سنگم داده و تا ۷ شعبان ۱۱۷۵ هـ فاتحانه به لاهور بازگشت ، و نور الدین خان بامی زایی را به کشمیر فرستاد ، وی سکجیون مستوفی باغی را اسیر گرفته و کشمیر را باز فتح نمود .

احمد شاه برای تنظیم امور پنجاب تا ۱۱۷۷ هـ آنجا ماند و از راه ملتان و دیره اسمعیل خان بندر گومل و غزنی آمد . ولی درین سفر از شدت گرما مریض شد .

۱۲- سفر بخارا

در سنه ۱۱۸۱ هـ شاه ولی خان وزیر باشش هزار سوار از قندهار به بلخ و بدخشان فرستاده شد .

چون شاه مراد بی حکمدار بخارا در صفحات شمالی افغانستان شورشیان را تحریک مینمود ، بنابراین خود احمد شاه در همین سال از راه هرات رفته میمنه و اندخود و بلخ و شبرغان را تصفیه کرد . درین وقت شاه بخارا را در قرشی شمال آمو لشکر فراهم آورده بود . احمد شاه جنگ و مقابله را بالشکر مسلمانان بخارا شایان شان خود ندیده با پادشاه بخارا صلح نمود ، و دریای آمو را سرحد مملکتین قرار داد .

درین سفر خرقة شریف نبوی را شاه ولی خان وزیر از فیض آباد جوزجان به قندهار آورد ، که تا کنون درین شهر موجود است .

۱۳- سفر خراسان

قبلا از طرف احمد شاه نواسه نادر شاه شاهرخ میرزای کور بشاهی خراسان مقرر شده و مطیع در بار شاهنشاهی بود . چون در حدود ۱۱۸۳ هـ نصرالله میرزا فرزند نو جوان شاهرخ و علی مردان خان حاکم تون و طیبس خیا ل خود سری داشته و بدربار کریم خان زند پادشاه فارس نیز رجوع کرده بودند . لهذا احمد شاه در اواخر ۱۱۸۳ هـ از قندهار به هرات و مشهد آمد . درین سفر نصیر خان پادشاه بلوچ که مطیع در بار احمد شاهی بود با ۲۰ هزار قوای بلوچ همراکب خود در جنگهای خراسان کار نامهای خوبی نمود ، و علی مردان را در حصار ترشیز مغلوب کرد ، که به پاداش این خدمات از حضور احمد شاهی سرزمین داجل و هرنند مربوط دیره غازیکان و برعمل های بلوچ نیز به وی بخشیده شد .

احمد آباد رسیده بود، دربار سنده به عجلت تمام دیوان کدومل را بطور
سفیر بحضورش فرستاد. تا مراتب اطاعت و انقیاد میان نور محمد را
ابلاغ داشته و حتی المقدور از پیش آمدنش جلوگیری نماید.

کدومل دریل سکمبر به لشکرگاه شاهی رسید، و تا سه روز باریافت.
یون موکب شاهی به نوشهره آمد. کدومل باریاب کردید و در ترضیه
حضور شاهی کوشید. گویند احمد شاه خیلی غضبناک بود. اما کدومل
هم شخص هوشیار و سفیر کاردان و زبان آوری بود، که در تسکین قهبر
شاهی بلفظ الحیل کوشید. وی مراتب عقیدت احمدشاه را اولیاء الله
بخوبی دزک کرده بود. و چندین جوال را از خاک بر نموده، با تحایف دیگر
تقدیم داشت. احمد شاه پرسید درین جوالها چیست؟ کدومل گفت: بهترین
حقیقه سنده، یعنی خاک پاک قبور اولیای گرامی سنده.

احمد شاه این ارمغان را گرامی دانست و قهرش فرو نشست. و با
مردم سنده نرمی و ملایمت را مرعی داشت. اما میان نور محمد درینوقت
سندم راترک گفته و به شرق به جیسل میر رفت. و در آنجا در سرکها کور
مهره بعارضه خنق بتاريخ ۱۲ صفر ۱۱۶۷ هـ = ۹ دسمبر ۱۷۵۳ م از جهان
رفت.

در تذکره مخادیم کهرا فرمان احمد شاه موجود است که بتاريخ ۲۱
محرم ۱۱۶۴ هـ نوشته شده و ازان پدید می آید که احمد شاه در اوائل
همین سال به سنده سفر کرده بود. که قول اکثر مورخان نیز چنین
است. و طوری که گذشت احمد شاه در اواسط همین سال سفری به خراسان
کرد. یعنی بعد از بازگشت سنده روی به سوی خراسان نهاده بود.

بعد از وفات میان نور محمد. پسرش محمد مرادیاب خان بجای او
نشست. و وکیلی را بحضور احمد شاه فرستاد و دادن مالیات را قبول
کرد. احمد شاه هم او را به حکمداری سنده شناخته و لقب (سر بلندخان)
داد.

چون شهر شکاپور همواره مورد نزاع حکمرانان کلمپوره و قبایل داود
بوتره بلوچ بود. بنابراین احمد شاه آنرا در ولایت سببی شامل ساخته و
تحت اداره حاکم افغانی قرار داد. و بدین وسیله تجارت افغانستان تا
ناوراء النهر و خراسان از راه شکاپور جریان گرفت. و این شهر مرکزیت
مهم تجارتمی را بدست آورد. علاوه ازین احمد شاه اسماعیل خان بنی را
بجست نماینده دربار شهنشاهی درسند تعیین کرد. و اسماعیل به محمد
آباد آمده و چندین نفر عامل راتحت اداره سید شاه محمد به تنه و دیگر

اما احمد شاه بعد از محاصره مختصر مشهد، عذر نصرالله میرزرا
پذیرفته و کوهر شاد دختر شاه رخ را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت. و
به نصرالله میرزا لقب «فرزند خانی» داد. و شاهی خراسان را بتساخر رخ
بخشید. و بتاريخ ۸ صفر ۱۱۸۴ هـ از راه هرات به قندهار آمد.

احمدشاه و سنده

چون در سنه ۱۱۶۰ هـ نادر شاه افشار کشته شد. و احمدشاه ابدالی
در قندهار به شاهی افغانستان منتخب شد. در سنده میان نور محمد
کلمپوره امارت داشت. ولی ماتحت او امر نادری بود. در سنه ۱۱۶۱ هـ
(۱۷۴۸ م) احمد شاه به هند سفر کرد. وی امازت میان نور محمد کلمپوره
زادر سنده برسمیت شناخت و او را لقب «شاه نوازخان» داد. وی نیز دادن
مالیات سالانه را بدربار قندهار متعهد گردید.

چون بعد از آن میان نور محمد در دادن خراج تساهل ورزید. احمد
شاه فرمانی فرستاده و ادای مالیات را خواست که «خایف» سنده می مضمون
این فرمان را از زبان احمد شاه در (نامه نغز) درین بیت بسته:

رسانندی تو گر کنج دریاچما شدی ایمن از تآب تازا ج ما

چون این فرمان بدربار سنده رسید. میان نور محمد تحایف کرانیبا
از البسه حریر و دیبا و اطلس و کمخاب و قرفنفل و مشک و عود و عنبر با
یک هیئت سفارت سه نفری بریاست بهائی خان کلمپوره بدربار قندهار
گسیل داشت و گفت:

سلامی رسانش بعجز و نیا ز که ای شاه افغان گردن فراز

منم بنده تا جدار تو ام به فرمانبرداری نامدار تو ام

من از لسه تو چشم دارم بهی بر شاه من میکنم آگهی

چون این سفارت به دربار احمد شاهی رسید. روابط دوستانه دودربار
خوبتر شد و شیخ محمد محفوظ سر خوش بن شیخ محمد مرید قانونگواز
طرف دربار سنده به قندهار و کابل وکیل مقرر شد. که تا ۱۱۶۸ هـ در
کابل بود.

اما باوجود آن مالیات متعده از سنده بدربار قندهار نرسید. بنا
بران احمد شاه لشکری بقیادت سردار جهان جهان سپه سالار برای سفر
هند ترتیب کرد. که در سنه ۱۱۶۶ هـ (۱۷۵۳ م) آوازه آمدن سپه سالار
درسند ه افتاد. ولی در اواخر همین سال معلوم شد که خودشاه نیز بطرف
سند ه حرکت کرده است.

بتاریخ ۴ محرم ۱۱۶۷ هـ (یکم نومبر ۱۷۵۳ م) احمد شاه به ربگستان

بلاد فرستاد. که از انجمله صالح خان به تته رفت ، و جای حاکم سابق گل محمد خان خراسانی را گرفت ، و به فراهم آوری مالیات پرداخت . درینوقت سفیر احمد شاهی محمد بیک شاملو نیز به تته آمد ، وی آقا محمد صالح را حکمران تته مقرر کرد ، و اعیان شهر را بحضور شهرداری برد ، چون در بین کماشتگان اسماعیل و شاملو اختلاف افتاد . بنابراین قاضی محمد محفوظ به حاکمی تته بر قرار گشت .

درینوقت که محمد مرادیاب خان از طرف احمد شاه به امیری سند شناخته شده و لقب (سر بلند خان) داده شد ، در تمام این مدت دیوان کدومل سفیر میان نور محمد مرحوم بدر بار شاهی فعالیت میکرد . تا که سران خانواده امارت کلهپورا را با در بار نزدیکی داد و احمد شاه آنها را برسمیت شناخت . و محمدعطر خان برادر کوچک محمد مرادیاب خان را بطور یرغمل بدر بار شاهی مہمان نگہداشت . درین مصالحت محمد مرادیاب خان مالیات مقررہ سند را بدربار احمد شاهی قدری زیادہ قبول کرده بود .

بعد از طی این مراتب اعیان سند در امرکوت بحضور امیر جدید خود محمد مرادیاب خان رسیده و او را به مرکز امیری انتقال دادند (۱۶ صفر ۱۱۶۷ هـ) و شیخ ظفرالله به حاکمی تته گماشته شد . درینوقت دیوان کدومل با فرمان احمد شاهی و خلایق فخره از حضور احمد شاهی به امرکوت رسید ، و آنها به امیر جدید تقدیم کرد . و در میدان نزدیک نصر پور جشن جلوس محمد مرادیاب خان گرفته شد و در همین جا اساس شهر نوی بنام (مراد آباد) نهادند (محرم ۱۱۷۱ هـ ستمبر ۱۷۵۷ م) .

محمد مرادیاب خان سه سال به کامرانی حکم راند ، ولی برخی از اعیان با او مخالف شدند و بتاریخ ۱۳ ذیحجه ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۷ م) او را در قرار گاه خود محاصره و اسیر کردند . و روز دیگر برادرش میان غلام شاه را بر تخت نشانند . وی به تسلی سران و مردم سند کوشید بقول فتح نامه مرادیاب خان شخص عیاش و لایبالی بود و عمری را به لهو و لعب میگذرانید و مردم ازو شاکمی بودند ، بنابراین میر بهرام خان با اعیان دیگر همدست شده از تخت امیریش فرو نشانند ولی یازمحمد خان برادر عینی مرادیاب خان که در خدا آباد بود و مقصوده فقیر بن بهار شاه یکی از اعیان مخالف ماندند .

درینوقت که اوضاع داخلی سند آشفته بود ، عطر خان برادر دیگر امیران که به دربار شاهی قندهار طوریرغمل زندگی میکرد ، در باره حقوق

خود بوسینه سران دربار بحضور احمد شاه عارض شد ، و از حضورشاهی نیز فرمانی صادر و عطرخان را بحیث امیرسند شناخت . باشنیدن این خبر احمد یار خان در سند لشکری فراهم آورد ، ولی اعیان سرانی چون از صدور فرمان احمد شاهی بنام عطر خان شنیدند ، با احتیاط قدم می برداشتند . و میان غلام شاه چون درین میانه چانسی نداشت ، با قوای خود به ۲۵ صفر ۱۱۷۱ هـ (۸ نومبر ۱۷۵۷ م) بسوی ریگستان سند حرکت کرد . و در عین این حال نامه های عطر خان به مقصوده فقیررسید ، که بموجب آن محمد مرادیاب خان از قید رهایی یافته و با جمعی از سران سرانی بدیدن امیر متعین جدید عطر خان رفتند ، و میان غلام شاه باراجه لیکبی و سران دیگر طرفدار خویش دور باقی ماندند .

عطرخان چون سند را خالی دید بدون مانعی داخل شد ، احمد یار خان بشنیدن این خبر بسوی نوشهره عقب نشست ، و در آغازربیع الثانی ۱۱۷۱ هـ (دسمبر ۱۷۵۷ م) محمد مرادیاب خان نیز بدو پیوست . اعیان سرانی و این دو برادر تصور میکردند ، که عطر خان حقوق کلانسانی آنها را خواهد شناخت ، و بامارت سند آنها را قبول خواهد کرد . ولی عطر خان از آنها زرنک تر و جاه پسند تر بود ، و قبل از دیدن برادران حکم گرفتاری و بردن ایشان را به خدا آباد داد .

از همین وقت بد گمانی مردم و اعیان نسبت به عطر خان آغازشد ، و وی در فراهمی مالیات و ادای آن به دربار احمد شاهی کوشید ، و مردم را بتنگ آورد ، ولی نتوانست ازعهده کاربراید . بنابراین در مدت کم مردم خواستند که او را از سریرامارت براندازند .

درینوقت میان غلام شاه که دزادی پور منفی بود به بهاولپور رسیده و فرزند خود میان سرفراز خان را درانجا گذاشته خود وی به سند آمد ، و در ووهیری درواخر رمضان (۱۱۷۱ هـ) باعطر خان مقابل شد .

بعد از چند جنگ در روز اول شوال عطر خان و برادرش احمد یار خان بلمقصود شکست خورده گریختند و میان غلام شاه فاتح شد و با سران سرانی به سیوستان آمد (یکم شوال ۱۱۷۱ هـ ۱۷۵۸ م) .

بعد از کمی محمد مرادیاب خان از جهان رفت و میان غلام شاه رضای اعیان و مردم زابدست آورده و به کامرانی امارت میکرد ، اماعطر خان و احمد یار از سند بکلات رفتند ، و به نصیر خان کلات پناه بردند . و عریاضی ذریعه کدومل و کیل سند در قندهار بحضور احمد شاه نوشتند . احمد شاه از قندهار لشکری به امداد ایشان فرستاد . احمد یار خان به دربار شاهی

داشته و لقب «خدایار خان» نیز به وی داده شد.

وفات احمدشاه و سجایای وی:

احمدشاه در اواخر عمر خویش، بسبب محنت های سفرهای مسلسل جنگی ناتوان گردید، و او را از شهر قندهار به کوه توبه کو بک که جای مرتفع خوش آب و هواییست بردند، تا که بعد از چندماه شب جمعه ۲۰ رجب ۱۱۸۶ هـ بمرض آکله در همان جاز جهان رفت، و وزیرشاولی-خان و یاقوت خان خواجه سرا نعلش او را به شهر قندهار آورده و درجایی که قبلا خودش معین کرده بود، مدفون شد و حین وفات عمرش ۵۱ سال و مدت سلطنتش ۲۶ سال بود. (عکس نمبر ۸۱)

گنبدی که اکنون بر مزار آن شاه نامور در قندهار موجود است، به سند دوقطعه تاریخی که میرزا هادی خان منشی باشی دربار سروده، در سنه ۱۱۹۰ هـ بامرتیمورشاه ساخته شده و از مصر اعین «بگوفیض آباد عالی مقام» و مزار شاه فردوس برین گو «تاریخ بنای آن بر می آید. (عکس نمبر ۸۲)

احمدشاه مرد متشرع و پایند احکام دینی و حنفی مذهب عالم و باسوادی بود، دیوان اشعار پبنتوی او در کابل بسال ۱۲۱۹ ش بسعی عبدالهی حبیبی طبع شده که کلام عشقی و تصوفی و حماسی و اخلاقی در دو نیم هزار بیت از قسم غزل و رباعی و قطعه و مخمس و مریع دارد. در کلامش رنگ تصوف بخوبی آشکار است، و برخی اشعار اخلاقی و وطنی نیز دارد، و او بدونفر عرفای عصر خویش شاه فقیر الله حصار کی جلال آبادی مدفون شکار پور و میامحمد عمر پشاور (متوفی ۱۱۹۰ هـ) ارادتی داشت، و برخی کلمات و ملفوظات منشور در تصوف و عرفان نیز از او باقی مانده که ملا محمد غوث قاضی پشاور شرحی بران بزبان فارسی بنام «شرح الشرح» نوشته بود.

اما احمدشاه در سیاست همواره طرفدار ملایمت و دوستی و اخوت اسلامی بود، در دهلی و بخارا و خراسان و بلوچستان و سنده با امرای معاصر خود از راه صلح و مسالمت پیشی می آمد، و با وجود اقتدار عسکری و عظمت شاهنشاهی همه آنها را مکرراً در اعمال سرکشی عفو کرد، و تاج بخشی ها نمود، که حتی دیده وزان این وسعت نظر و تاج بخشی های او را به دیده تعجب دیده اند، و بقول شاه ولی الله دهلوی، این رویه ابدالی

مقیم ماند و عطرخان باعطائی خان افسر لشکرشاهی بر سنده باز تاخت آورد و بقول مولف فتحنامه فرمانی نیز از حضور احمد شاه به قبایل داود پیونره صادر گشت تا با عطرخان مدد نمایند، بنابراین لشکر عظیم داود پیونره نیز به قیادت بهادر خان یک گوش برکاب عطرخان پیوست.

میان غلام شاه بعد از ربیع الثانی ۱۱۷۲ هـ (۱۷۵۹ م) به ترتیب لشکر پرداخته و تلافی فریقین در چاکچیکان روی داد، جنگهای صعب واقع شد. و میر بهادر خان تالپور که از طرف غلام شاه می جنگید در میدان جنگ کشته گردید، و عطرخان بصلح راضی شد، و از روی صلح نامه سنده رابه سه حصه تقسیم کردند یک حصه به میان غلام - شاه تعلق گرفت و دو حصه آن به عطرخان و برادرش داده شد.

اما بین این دو برادر نیز نزاع افتاد و میان غلام شاه در رمضان ۱۱۷۲ هـ (۱۷۵۹ م) بر عطرخان تاخت و او را از نوشهره روانید و تمام سند را تسخیر کرد، تا در سنه ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۲ م) بسعی گدومل سفیر سند در قندهار، فرمانی از دربار احمدشاهی باخلعت های امارت به غلام شاه رسید و به لقب «شاه وردی خان» هژ بر جنگ او را بامارت سند شناخت و بعد از آن در سنه ۱۱۷۷ هـ (۱۷۶۴ م) بعد از فتوحات کچه از حضور احمدشاهی به وی لقب «صمصام الدوله» نیز داده شد، و دو فرمان احمدشاهی ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۷۷ هـ و یکم جمادی الاولی ۱۱۷۷ هـ بنامش صادر گشت و بسال ۱۱۸۱ هـ (۱۷۶۷ م) دیره غازیخان و دیره اسماعیل خان نیز از طرف احمدشاه به میان غلام شاه سپرده شد. و وی در سنه ۱۱۸۲ هـ حصار حیدر آباد رادر نیرون کوت سابقه ساخته و در آنجا متمکن گردید. تا در ۲ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ ۲ - اگست ۱۷۷۲ م) بمرض فالج از جهان رفت.

بقول عبدالحمید جو کیه، غلام شاه باری در جوش حماسه خود گفت که تمام سرداران سپاه من باید مهیا باشند که شهر احمدشاهی (قندهار) رامسخر خواهیم کرد. در همین گفتگو مرض فالج بروی حمله آورد، و از سخن راندن نیز عاجز ماند تا بزودی درگذشت.

بعد از وفات میان غلام شاه اعیان سند فرزند او را که محمد سرفراز خان نام داشت بتخت نشاندند. چون دو ماه بعد از آن احمدشاه ابدالی در قندهار از جهان رفت، میان سرفراز خان میر بهرام خان تالپور را برای عرض تعزیت و اطاعت به بادشاه جدید افغانستان تیمورشاه بن احمدشاه ارسال داشت. دربار قندهار خلعت و فرمان حکمداری سند بنا مشا رسال

بحساب امور این دنیای مادی نبوده.

احمدشاه با وجود جهانگیری، از خونریزی مسلمان خود داری میکرد. در امور جهانداری با عدالت و انصاف رفتار می نمود، و مردم را مانند فرزندان خویش می پرورید، و ازین روست که افغانان او را «بابا» گویند و این لقبی است که جز او و میرویس و رحمان نصیب دیگر نکرده است.

البته احمدشاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مخرب ستم کیش و مظلوم کشی نبود، و اگر کاری بصلح و مسالمت پیش میرفت، با مسلمانان دست بجنگ نمی برد. و شمشیر پروری برادر نمی کشید.

احمدشاه بحیث مؤسس افغانستان کنونی و مجدد عظمت مردم افغانستان بوجود آورنده یک مملکت متحد و ملت واحد در تاریخ ملی ما مقام بلندی دارد، او بقول علامه اقبال سیالکوٹی: از دل و دست کهر ریزی که داشت

سلطنت هابردویی پروا گذاشت

و از همین ناحیت برخی نویسندگان برو خورده گیرند، که چرا سلطنت دهلی را به زمامداران فالایق باز گذاشت؟ ولی اگر مکتوبات شاه ولی الله دهلوی و دیگر امرا و رجال مسلمان هندی ملاحظه شود، به وضوح می پیوندد، که احمدشاه در آنوقت برای جهانگیری و غارت و چاول به هند نرفته بود، بلکه یگانه هدف او نجات مسلمانان آنجا بود، که ازواستر حام کرده بودند. و هم وی نمی خواست که مرکز قوت ملی خود یعنی افغانستان را گذاشته و مانند شاهان خاندانهای دیگر افسان خلیجیان - سوربان - لودیان و غیره در هند مستهلک و نابود گردد، و یا این خدمت خالص دینی جهاد فی سبیل الله را به آرایش های دنیوی ضبط شاهی دهلی و آرز جهانگیری بیالاید. چنانچه عین همین رویه را مکرر با امرای دیگر همسایه افغانستان در بخارا - خراسان - سند - بلوچستان نیز تعقیب کرده بود.

احمدشاه حدود طبیعی افغانستان را همواره در نظر داشت، و اگر شرقاً اراضی پنجاب و کشمیر را در تحت اداره میگرفت، برای حفظ

مملکت او بود، وی میدانست که منبع قدرت سلطنت او خود سر زمین افغانستان و مردم آنست، بنابراین اگر بافتح پانی پت و گرفتن دهلی، مرکز قدرت و سلطنت خود را ترک میکرد، و قوای انسانی و فکری و اداری خود را در سرزمین وسیع هند مستهلک می نمود، ممکن بود که وطن او افغانستان از نعمت مرکزیت سلطنت محروم می ماند، و خانواده او هم همان سر نوشت دو تمانهای افغانی هندی شده را می دید، که بکلی ناپوشیده اند.

باری احمدشاه که بشهادت دیوان اشعارش با وطن خود و مردم خود علاقه فراوان و عشق و شور سوزانی داشت، و در عین حال مرد صوفی مشرب متدینی بود، نمیتوانست امرای مسلمان بازمانده هند و همسایگان خود را برای جهانگیری و آرز دولت و جاه از بین برد، و با امجای مرکزیت ملی خویش، تیشه بر ریشه خود زند، بنابراین همواره سیاست او چنین بود، که امرای همسایه خود را در تحت زایت شهنشاهی با وضع دوستانه و پدرانانه نگهدارد، و خود را غاصب مقام و جهانگیر آژمند و قهار قرار ندهد.

پس از احمدشاه :

بعد از وفات احمدشاه بابا، از جمله هشت فرزندانش، شهرزاد ه سلیمان پسر کوچک او در قندهار بسعی شاه ولیخان وزیر اعظم پادشاه شد، ولی تیمور فرزند بزرگ او که در حیات پدر حکمران لاهور و ملتان بوده و در آنجاسکه هم میزد و درینوقت در هرات حکمرانی کردی، فوراً با طرف قندهار حرکت کرد (عکس نمبر ۸۳) و سلیمان را خلع و شاه ولیخان را بکشت، و بعد از مدت کمی پایتخت را از قندهار بکابل انتقال داد، و قاضی فیض الله دولتشاهی را وزیر و سردار پاینده خان بن حاجی جمال خان محمد زبی را بلقب سرفراز خان بسرداری قبایل درانی قندهار گماشت، و دوره شاهی خود را بکمرانی و مدافعه شورشیان گذرانی کردی. چون مردم خراسان سه بار بر شاه خیمه زاشهرزاده نادری شوریدند، تیمور شاه نیز سه بار با او آمداد کرد، و دفعه سوم احمدخان نورزی شورشیان را بشدت سرکوبی نمود، و نیز بسال (۱۱۸۸ ه ۱۷۷۴م) عبدالخالق خان سد وزبی بر تیمور شاه باغی شد، ولی تیمور او را بشکست و نابینا ییش نمود، و باز بسال (۱۱۹۳ ه ۱۷۷۹م) بزرگان پشاور و خیبر مانند فیض الله خان خلیل و ارسلخان

مهمند تیمورشاه را در بالا حصار پشاور محاصره کردند، ولی تیمور برایشان غالب آمد، همه را قتل نمود، چون قوای سیکم بر ملتان یورش آورده بودند، لهندا بسال (۱۱۹۶-۱۷۸۱م) تیمورشاه آن شهر را واپس بدست آورد، در سنده نیز میرفتح علی خان تالپور بغاوت کرد، مکرمدخان قایل نظامی تیمورشاه قایل تالپور را سرکوبی داد، و واپس همان میرفتح علی خان را حکمران آنجا شناخت (حدود ۱۲۰۱ هـ ۱۷۸۶ م) دو سال بعد آزاد خان در کشمیر شورید، ولی تیمور این شورش را نیز فرو نشاند (۱۲۰۳ هـ ۱۷۸۸ م) چون شاهان بخارا بدولت سدوزی مطیع و دوست بودند، بنابراین احمدشاه همواره دوستی ایشانرا نیز مراعات کردی ولی درینوقت شاه مراد معصوم منفیتی بر مر و تصرف کرد، ازینرو تیمورشاه بایک لشکر خود از راه قندوز و آقچه رفت، و در نتیجه باشاه مراد صلح کرد و دریای آمورا سرحد شناخت (۱۲۰۴ هـ ۱۷۸۹ م) و مملکت را بپسران خود چنین تقسیم کرد که قندهار را به همایون و هرات را به محمود و پشاور را به عباس و کابل را بزمان و غزنه را به شجاع و کشمیر را به کهندل داد، و خودوی بعد از ۲۴ سال سلطنت در حالیکه مملکت پدر را از کشمیر و پنجاب و سند تا آمو و مشهد خراسان حفظ کرده بود، در کابل از جهان رفت (۷ شوال ۱۲۰۷ هـ ۱۸۹۳ م) و (۲۴) فرزند از خود باز گذاشت که از جمله آنان زمانشاه که مادرش یوسفزهی بود بامداد سردار پاینده محمدخان محمد زبی بر تخت کابل نشست و برادران خود را در بالا حصار کابل زندانی کرد، ولی همایون برادرش از قندهار بمقابله او برآمد و در کلات غلجایی شکست خورد و به بلوچستان گریخت.

زمانشاه به خانه جنگی در داخل مملکت سخت گرفتار آمد، و رقبای خارجی ازین نفاق برادران استفاده کردند، از طرف شمال شاهان منفیتی بخارا و از طرف جنوب میران سند و از طرف غرب آقامحمد قاجار و از طرف شرق قوای سیکم سرحدات مملکت را تهدید کردند، بنابراین زمانشاه شاه بسال (۱۲۰۸ هـ ۱۷۹۳ م) به تصفیة پنجاب و رفع خطر سیکم توجه کرد، ولی چون به پشاور رسید، همایون برادرش بمدد میران سند از طرف بولان آمده و قندهار را گرفت ازینرو شاه زمان نتوانست به تصفیة پنجاب آید و فوراً بر قندهار تاخت و همایون را بگرفت و کورش کرد، و از آنجا برای سرکوبی میران تالپور سند از درة بولان گذشت و با فتح علی تالپور به نادیه سلاک طلا صلح کرد، و واپس به مقابله برادر دیگرش محمود که از هرات لشکر کشی کرده بود آمد، و در فرار او را بشکست و به شهبان

زمانشاه شخص عالی همت و ادعاطلی بود، و لشکری عظیم در کابل نهید دید تا بر هند حمله نموده و شاهنشاهی احمدشاهی را تجدید کند، و هم مسلمانان هند را در مقابل قوای متجاوز انگلیس یاری نماید. درین وقت ناپلیون نیز به مصر رسیده بود و بیفامی بدربار زمانشاه فرستاد، تا در هند پیش روی قوای متجاوز و فاتح انگلیس را بگیرد و با امپراطور فراسه از راه دوستی و همکاری آید، بنابراین زمانشاه نیز به حفظ هند از بسط قوای استعمار انگلیس کمر بست و به قصد فتح هند به پشاور با قوای سنگین حرکت کرد (۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸ م ۱۲۱۳ هـ) وی در لاهور بارنجیت سنگم مذاکره های سیاسی کرد، او را بقبول اطاعت خود و اداری ساخت و به قصد هجوم دهلی لشکر خود را می آراست.

سیاسیون انگلیس که در هند مانعی تاکنون بدین سنگینی ندیده بودند و با قوای لشکری نمیتوانستند در مقابل زمانشاه بر آیند، دست به فعالیت سیاسی زدند، ولارد ولزلی گورنر جنرال هند یک نفر سفیر دولت برطانیای کپتان جان ملکم را بدربار ایران فرستاد، و معاهده ۱۸۰۱ مورخه ۱۰ جنوری را با ایران امضاء کرد، که بموجب آن پادشاه ایران متعهد گردید اگر شاه افغان برهند برطانیوی حمله کند، لشکر قاجار بر افغانستان تجاوز خواهد نمود و اگر پادشاه افغان یا فرانسه بر ایران بتازد و یا در سواحل بحری ایران مداخله یی کند دولت انگلیس افواج خود را بمدد ایران خواهد فرستاد، علاوه برین معاهده تدافعی و حربی، جان ملکم سفیر برطانیای قبلاً فتح عینشاه جانشین آقامحمد قاجار را به لشکر کشی خراسان و هرات تشویق کرده بود. تا بدین وسیله زمانشاه را از پشت جبهه مواجه خطر سازند، و او را از حمله بر هند منصرف گردانند (۱۲۱۴ هـ ۱۷۹۹ م) زیرا ازین لشکر کشی زمانشاه در هند انقلاب عظیمی افتاده و نزدیک بود تاریخ فتوحات احمدشاهی تکرار شود.

این فعالیت سیاسی ولزلی که بسزیمه ملکم در دربار ایران کرده

بود کار گرامد، و چون لشکر قاجار بنحرک انگلیس برخراسان تاخت شاه زمان مجبور گشت که ازراه پشاور و قندهار خودرا بهرات رساند. فتح علیشاه چون بمقصد خود که رجعت وانصراف زمانشاه از فتح هند بود کامیاب گردید، لشکر خودرا ازخراسان بازخواست.

اما زمانشاه از فکر فتح هند فارغ ننشست و لشکری عظیم ازقوای افغان آراست. و در پشاور به تجهیزات قوی تر مسغول گشت واستعمار طلبان انگلیس که درسرمین هند اورا رقیب قوی ونیرومندی می دیدند درین بار چاره اساسی کارزاستنجیدند وخواستند ازرقابت برادران و نفاق داخلی افغانی (یعنی مرص جانکاه ملی میا) کارگیرند. و بکنی این رقیب مدعش خودرا ازین بردارند. درین بارنظر سیاسیون انگلیس بر شهبزاده محمود برادر فرزای زمانشاه درایران افتاد. که باسردار فتح خان بازگزی اینک درایران بحالت انقلابسر بردندی، و چون سرداربانده خان بدرفتح خان بامر شاه زمان گسته شده بود. بنابراین فتح خان بیزار مخالفان شاه زمان بشمار میرفت.

باید گفت: که فتح خان درانوقت مردی قوی وهوشیار وسخصیت نافذی بود. که درقبایل درانی ازقواء تا قندهار یگانه مزد میدان و دارای نیروی ملی شمرده شدی. وی دارای برادران زیاد وفعال وقوی ودودمان اوبعد ازخانواده شاهی یگانه منبع نیروی افغانی بونی. کارداران زرنگ انگلیس بدربار قاجار شاه محمود را بحیث رقیب شاه زمان میشناختند که با حالت رنجیده وآشفنه از مملکت برآمده و درحاک ایران پناه جسته بود. بنابراین درین بار محمود را بوسیله شاه قاجار برانگیختند و او بهمرامی سردار فتح خان ازراه سیستان وقراه داخل خاک افغانستان شد. ایشان بمدد قبایل درانی وبازگزی که ازخط سرحد ایران ناقندهار افتاده اند. سیستان وقراه وقندهار را بگرفتند. و بعد از تجهیز قواولشکری قوی بقیادت سردار فتح خان بسوی کابل روی آوردند. شاه زمان که درپشاور بمقصد هند لشکر می آراست. از شنیدن این خبر بکابل آمد و بدفع برادر وسردار فتح خان ازغزنی گذشت. لشکر دوبرادر درنازی بین غزنه ومقر جنگ کردند. و در نتیجه زمانشاه بشکست وبدست برادر گرفتار آمد وبلافاصله از حلیه بصر عاری گشت و در چشم او میل کشیدند وانگلیسان باین حادثه عظیم رقیب خطرناکی را ازین بردند. وهم آتش خانه جنگی را درافغانستان روشن کردند. که بعد از آن کسی

بفکر هند نیفتاد. و اینست نتیجه سوء خانه جنگی ونفاق داخلی که همواره خانه افغان را خراب کرده است. محمود بلافاصله برتخت کابل نشست (۱۲۱۵ هـ ۱۸۰۰ م) وسردار فتح خان محمد زایی را وزیر خود گردانید. و در محبت محمد زاییان خواعد آمد. افغانستان درینوقت بدست برادران وزیر فتح خان آمد. و محمود شاهی بود که جز نام ارزشی نداشت.

شجاع الملک برادر عینی زمانشاه که این حوادث المناک را از دور میدید. در پشاور لشکری آراست. وبمقابل محمود برآمد. ولی لشکریان شاه محمود که به تعداد سه هزار از کابل آمده بودند در موضع اشبان باوی جنگ کردند. و اورا واپس به کوهسار خیبر عقب زدند (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م) اما جنگهای داخلی شاه محمود را نیز آرام نماند. و در سال (۱۲۱۷ هـ ۱۸۰۲ م) جنگهای عظیم باعلجیان وکذالك درپشاور باشجاع وافریدین ودر ولایت شمالی باحکمرانان اوزبک که از خجیون تجا و ز کرده بودند واقع شد. ودولت قاجاری ایران نیز بقایای دودمان نادری را که در تحت سلطه شاهان افغانی درخراسان ومشهد حکم میراندند ازین برکنند. و مشهد را بگرفتند. وامرای بلوچ نیز بفکر استقلال افتادند. باوجود اینقدر رفتن شاه محمود که مردی عیاش وتن پرور بود. امور مملکت را به وزیر فتح خان و برادر آتش سرده و خود کاری تمیکرد. تا که مردم هرو شوریدند. ومحتار الدوله شیر محمد خان ولدشاه ولیخان بامیزی بیشکار او شجاع الملک را بکابل برای سلطنت دعوت داد. شجاع درسال (۱۲۱۸ هـ ۱۸۰۳ م) ازپشاور بکابل آمد. و برتخت نشست وشاه محمود رامخلوع ومعاف ساخت.

چون وزیر فتح خان وشهبزاده کامران بسرمحمود درقندهار بودند. لهدشاه شجاع شهبزاده قیصر بن شاه زمان را بمداغه ایشان فرستاد. و او قندهار را بدون جنگ بگرفت و کامران را بقراه عقب راند. و وزیر فتح خان خودرا بشاه شجاع تسلیم کرد. و در مسکن پدري قلعه ادی ناوه بازگزی جنوبی کرشک ظاهرا منزوی گردید. اما توجه خودرا ازمدخله درامور سیاست باز نداشت وبسال (۱۲۱۹ هـ ۱۸۰۴ م) که شاه شجاع درپشاور سی هزار لشکر را جمع کرد. وبفرض تصفیه کشمیر و پنجاب وسند حرکت میکرد. در قندهار شهبزاده قیصر برخلاف عم شو ر ش کرد. ولی شاه شجاع برادر زاده را کوشمالی داد. و واپس اورا حکمران قندهار گردانید. و برامرای شورشی تالپور سندپورش برد. و بعد از اخذ (۲۲۰) هزار رویه با ایشان صلح نمود. ولی اوضاع داخلی شوریده بود.

و همواره برادر زادگان نادان شاه که کامران وقیصر بودند، دست بمخالفت میزدند. چون شاه شجاع به جنگهای کشمیر و پشاور سرگرم بود، و فراغی بمقابله مخالفان داخلی نداشت، اوضاع افغانسان با بحران و نشتت و آشفتگی دوام میکرد، درینوقت قوای منجاولز انگلیس هندوستان را تا لودهیانه بگرفتند و چون از نفوذ روزافزون فرانس در دربار ایران میترسیدند و میخواستند رقبای اروپایی خود را در فتوحات هند بکنی نابود سازند، و برعظیم هند را به تنهایی بگیرند، بنا بر این الفستون یکنفر ایلچی از طرف حکومت هند برطانوی بامستر استرچی در پشاور بتاريخ ۵ مارچ ۱۸۰۹م، پیش شاه شجاع آمدند، او را از حمله محتمله ایران بر افغانستان ترسانیدند، و در نتیجه معاهده اولین مودت بین شاه شجاع و هند برطانوی منعقد گردید، که لارد منتو کورنر جنرال هند آنرا در (۱۷ جون ۱۸۰۹ هـ ۱۲۲۴م) تصدیق کرد، این پیمان شکل دفاعی داشت زیرا در ماده اول و دوم آن گفته شده که اگر فرانسه و ایران بر متصرفات شاه افغان تجاوز کنند، دولت هند برطانوی باشاه کابل امداد میکند و نمیگذارد که بر افغانستان تجاوزی شود، و ماده سوم آن اشارت به مودت و یگانگی و روابط دوستانه طرفین میکند که شاه افغان هیچکس را از فرانسویان یا ب مملکت خویش نخواهد گذاشت و طرفین در ممالک یکدیگر مداخلتی نخواهند کرد، و همواره مراتب مودت را مراعات خواهند نمود.

این معاهده بدر شاه شجاع نخورد، بلکه او را منفور مرگم گردانید و شاه محمود باز بمدد وزیر فتح خان اورامدت دوسال بجنگ و فتنه در داخل کشور مشغول داشت تا بالاخر شکست خورد و به هندوستان بدولت برطانوی پناه برد (۱۲۲۶ هـ ۱۸۱۴م) و طوری که در شرح حال محمدزاییان خواهد آمد، دفعه دوم نیز بمدد انگلیس بر تخت نشست، یعنی اورادولت هند برطانوی در هند نگهداشتند تا در آینده وسیله کارشان در افغانستان باشد.

اما شاه محمود چون دفعه دوم بر تخت نشست زمام مملکت اصلا بدست وزیر فتح خان بود که این وزیر دلاور بلوچستان و سنده و کشمیر را مطیع گردانید، و بنام شاه محمود بر مملکت حکم میراند و افغانستان را به برادران خود سرده بود، چون درینوقت رنجیت سنگ برقلعه اتک تصرف کرد، فتح خان او را بعد از جنگ سختی که در ضلع هزاره روی داد بشکست و کشمیر را نیز به برادر خود سردار محمد عظیم خان داد (۱۲۳۰ هـ ۱۸۱۴م).

درینوقت هرات بدست حاجی فیروز الدین برادر محمود بود، فتح علی شاه فاجار در سال (۱۲۳۲ هـ ۱۸۱۶م) اراده تسخیر آنرا نمود، لهذا فتح خان بالشکر کابل بهرات آمد، و او را حاجی فیروز الدین را گرفته به کابل فرستاد، و پس از آن در جنگ کهسان غربی هرات ده هزار لشکر فاجاریان را بکشت و از هرات براند، و خود به تنظیم امور هرات مشغول گشت، ولی درینوقت حادثه منحوسی روی داد، باین معنی که سردار دوست محمد خان برادر وزیر در هرات، بخانه حاجی فیروز الدین داخل گشت، و جواهر و زیورها و کمر بند قیمتی دانه نشان که بقول شیرازی (موفت تاریخ احمدشاه درانی) بنجاه هزار تومان قیمت داشت، باد یگر نفایس تصاحب کرده و به کشمیر رفت و این واقعه بر شاه محمود و کامران خیلی ناگوار آمد، و ایشان را بادودمان وزیر فتح خان کینه توزی پیدا گشت، و همین احساس نفرت و بدبینی بود که منجر به کشتار فجیع وزیر فتح خان و عداوت دودمان سدوزی و بارکزی گردید.

شاه محمود فرزند کینه توز نادان خود کامران را بهرات فرستاد، و کامران بانتهام اعمال برادرش وزیر فتح خان را بگرفت، و در چشم پینای آن وزیر دانامیل گتسید (۱۲۳۳ هـ ۱۸۱۷م) این عمل شهزاده کامران ظاهر آسبب تسکین فتنه شمرده شد، زیرا دودمان سدوزی تمام این فتن را زاده عمل وزیر میدانستند، ولی وزیر نابینا برادران نیرومند و فعالی داشت، چون از کوری برادر بزرگ شنیدند، در سرتاسر کشور از کشمیر تا هرات فتنها جوشید، و آتش قهر و غضب زبانه زد، سردار دوست محمدخان از کشمیر برگشت و کابل را بدست آورد، و شاه محمود را بفرنی راند.

ازینطرف کامران با ۱۲ هزار لشکر خود در غزنی بمدد پدر رسید، و سردار محمد عظیم خان از کشمیر بمعاونت سردار دوست محمدخان آمد و در بین کابل و غزنی باهم جنگ کردند، ولی محمود و کامران شکست خوردند و در همین اثنا وزیر فتح خان نابینا را نیز در سید آباد وردگ انتقاماً با سوء عذاب بکشتند و بند از بندش جدا کردند (۱۲۳۴ هـ ۱۸۱۸م) و خود شان بهرات رفتند، و در اینجا بر سر حکومت بین محمود و حاجی فیروز الدین نزاع افتاد و کامران بزهر دو فایق آمد و ایشان را بکشت (۱۲۴۵ هـ ۱۸۲۹م) و خود کامران تا (۱۲۵۸ هـ ۱۸۴۲م) بسر هرات حکم راند.

درین زمان که آتش نفاق در سرتاسر کشور گرم بود، باز دولت

بخش هفتم

محمد زبیبان

(۱۲۱۶ ه تا ۱۳۳۸ ه)

محمد زبی عشیره بیست ازباز کزبی درانی قندهار، که این محمد نیکه مورت اعلائی شان معاصر بود باملك سدو حکمران قبایل ابدالی قندهار و در حدود (۱۰۰۰ ه تا ۱۰۹۱ م) در ارغسان جنوب شرقی قندهار در بین عشیره کوچک خود زندگی داشت، و محمد بن عمر ازباز دارو و بارک بود، که شعبه ایست از قبایل ابدالی سپه بین پستانه، و مزار محمد نیکه در ارغسان قندهار است. و اولاد محمد خان در بین قبایل بارکزی قندهار سمت ریاست داشتند، و مرکز شان ناوه بارکزی کنار هلمند جنوبی کرشک بود. که تاکنون در آنجا قلعه‌ادی موجود است، و مسکن کهن این دودمان بود.

طوریکه سابقاً خواندید در جرگه شیرسرخ برای انتخاب پادشاه رئیس این قبیله حاجی جمال خان بن حاجی یوسف بن یاروبن محمدنیز شامل بود. و بعد از آن بدر بار احمدشاهی صفت مشاور داشت وی در سال ۱۱۸۴ ه بمرد، و در جنوب قندهار در حدود قریه ذاکر مدفون شد، و بعد از و فرزندش سردار پاینده خان بریاست قبایل بارکزی در جنوب قندهار از ارغسان نااوه بارکزی هلمند شهرت یافت، و از طرف تیمورشاه به مناصب مهمی سرفراز شد، وی در سر کوبی آزادخان کشمیر و شورشی عبدالخالق سدوزبی و فرار شهزاده عباس پسر تیمور به لاپوره مهمند، خدمات خوبی به تیمورشاه نمود، که در نتیجه آن بلقب سرفراز خان نواخته شد. ولی بعد از مرگ تیمورشاه زمانشاه در عوض او رحمت الله خان سدوزبی را بلقب وفادار خان وزارت داد، و سردار پاینده خان در قلعه‌ادی کنار هلمند متواری گردید، ولی چون محل رجوع مردم بود، شاه زمان او را با برخی از همکاران وی در قندهار بکشت (۱۳ رمضان ۱۲۱۴ ه تا ۱۷۹۹ م) سردار پاینده خان بیست پسر فعال و نیرومندی داشت، که بعد از قتل پدر در افغانستان برانگندند و فرزند بزرگ سردار پاینده خان سردار فتح خان از قندهار رفت و به شاه محمود برادر زمانشاه که در ایران بود پناه برد، و طوریکه در محبت سدوزیبان گفتیم: درینوقت زمانشاه یک لشکر را برای مارش برهند تهیه دیو بود. و نمایندگان سیاسی انگلیس برای ناکامی این لشکر کشی بهر طرف دسیسه میکردند و سخت می رسیدند که ناپلیون از مذاکره سیاسی و ربط پادر بار زمانشاه استفاده نکند. بنابراین بذریعه حکومت قاجاریه ایران شاه محمود را تحریک و تقویه

قاجاری ایران در سال (۱۸۳۲ م) سی هزار لشکر را بتحریک روسیه تزاری بتسخیر هرات بقوماندانی عباس میرزا فرستاد. ولی چون انگلیس ها قاجاریان را ازین لشکر کسی بازداشتند. و هم هرایان بکشور خود ابعانسان وفادار بودند. و لشکر بان قاجاری را نگذاشتند. بنابراین هرات بمركز سلطنت افغانی مل سابق مربوط ماند.

نوت: بقیه احوال و اواخر دودمان سدوزبی در شرح حال محمد زبیبان خواهد آمد.

شاهان سدوزایی :

- ۱- احمد شاه بابا ابدالی بن زمانخان (۱۱۶۰ ه تا ۱۱۸۶ ه)
- ۲- سلیمان بن احمدشاه (۱۱۸۶ ه)
- ۳- تیمورشاه بن احمدشاه (۱۱۸۶ ه تا ۱۲۰۷ ه)
- ۴- زمانشاه بن تیمورشاه (۱۲۰۷ ه تا ۱۲۱۵ ه)
- ۵- شاه محمود بن تیمورشاه (۱۲۱۵ ه تا ۱۲۴۵ ه)
- ۶- شاه شجاع بن تیمورشاه (۱۲۱۸ ه تا ۱۲۵۸ ه)
- ۷- فیروز الدین بن تیمورشاه (هرات حدود ۱۲۳۰ ه)
- ۸- کامران ولدشاه محمود (هرات ۱۲۳۴ ه تا ۱۲۴۵ ه)

ماخذ:

حیات افغانی - سراج التواریخ - تحفة الحیب - تاریخ سلطنتی خورشید جهان - سیر المتأخرین - تاریخ سرجان ملک - تاج التواریخ - احمدشاه بابا - لوی احمدشاه بابا - مجمل التواریخ بعد نادریه - تاریخ ایران فروغی - تاریخ عمومی عباس اقبال - جهانکشی نادری - دایرة المعارف اسلامی - صولت افغانی - تاریخ احمدی (قلمی) - تنمة البیان - نادرنامه (قلمی) - خلاصة الانساب (قلمی) - زحمنای افغانستان - مجمع التواریخ ریاض المحیة - خصایل السعادة - مکتوبات سیاسی شاه ولی الله - مکتوبات شاه فقیر الله - مخفر نامه رحمت خان - تاریخ نظامی ایران - تاریخ پشتون - شوکت افغانی - تاریخ بشاور - جریده شمسنهار کابل - جریده سراج الاخبار افغانیه - تاریخ افغانستان از ملیسون - احمدشاه درانی از کند اسنک به انگلیسی - تاریخ احمدشاه درانی از سید حسین شیرازی - عماد السعادة از سید غلام علی خان - راجکان پنجاب از گریفن به انگلیسی - تاریخ بلوچستان - خزانه عامره - تاریخ سندھ از مولانا مهر - تاریخ سندھ انگلیسی - کزبیتیر سندھ - تاریخ گلپوره انگلیسی - تحفة الکرام

کرده و بافغانستان برخلاف زمانشاه فرستادند، و سر دارفتح خان نیز از راه سیستان و فراه بوطن بازگشت و به سر لشکری قوای محمودبهر قندهار هجوم آورد، و درجنگ «نازی» شاه زمان را بشکست و بحکم محمود او را کور گردانیدند و بر کابل تصرف جستند، و وزیر شاه زمان رحمت الله خان سدوزی را نیز قتل کردند.

چون شاه محمود بر تخت کابل نشست، سردار فتح خان را بلقب شاه دوست بوزارت خود مقرر داشت و تمام مملکت را به او و برادرانش سپرد (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م) و پسران سر دار پا ینده خان محمد زسی ازین وقت حکمران افغانستان شدند و فتح خان با اختیارات آلمی که در مملکت داشت، همه برادران خود را به حکمرانی ولایات افغانی گماشت، وی از برادران خود سردار دوست محمد خان را در مرکز پیش خود نگه داشت، و به محمد عظیم خان و بعد از او عبدالجبار خان کشمیر داد، و پشاور را تا اتمک به یار محمد خان و سلطان محمد خان سپرد، سنندو شکار پور به رحمدل خان و غزنی را به شیردل خان و بامیان را به کهندل خان و قندهار و ملحقات آنرا از کلات تا دره بولان و فراه بمهردل خان و سردل خان داد، دیره جات تا حدود پنجاب و کوهسار پشاور به نواب عبدالصمد خان و پسرش نواب زمان خان تعلق گرفت، و مملکت درین کشمکش میدان مجادنه و خونریزی گردید، و عاقبت وزیر فتح خان در هرات بدست عطا محمد خان وزیر شهزاده کامران کور کرده شد (۱۲۳۴ هـ ۱۸۱۸ م) این واقعه چنانچه گذشت، سر ادران بازگزی را به انتقام برانگیخت. و هرج و مرج شدیدی برپا شد، و بعد از آنکه بساط آخرین دودمان سلطنتی سدوزی را برچیدند، در بین برادران وزیر فتح خان نیز بر سر امر بادشا هی نزاعها واقع شد، تا که در آخر سر دار دوست محمد خان در مسجد عیدگا کابل اعلان امارت نمود، و خطبه بنام او بعنوان «امیر کابل» خوانده شد (۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸ م).

امیر بلا فاصله پسران خود را به تمام محروسات خود در افغانستان مقرر کرد، و چون قوای رنجیت سنگها از ضعف و فتور داخلی افغانستان استفاده کرده و تمام پنجاب را تا پشاور گرفته بودند، و سردار سلطان محمد خان نیز بعد از جنگ بالا کوته و شهادت مجاهدین بقیادت سید احمد بریلوی و مولوی اسماعیل دهلوی و کشته شدن سردار یار محمد خان برادرش در صوبه پشاور ضعیف شده بود، و ترس آن میرفت که قوای رنجیت برخیزد حمله کنند، بنابراین امیر دوست محمد خان به مکتوبی

از لارڈ بنتک گورنر جنرال هند در استرداد پشاور امداد خواست، و از راه باسول بطرف پشاور با (۶۰) هزار لشکر خود حرکت کرد، ولی سر دار سلطان محمد خان لشکر امیر را متفرق ساخت، و امیر ناکام از پشاور به خیبر و جلال آباد برگشت، و اشتر تا کوهات و تل به سردار سلطان محمد خان برادر امیر باقی ماند. (۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸ م).

امیر دوست محمد خان برای شکستن و مقابله رنجیت ذریعه مکاتیب از دولت انگلیس و ایران وزار روس استمداد کرد. ولارڈ آکلیند و ایسرای هند بسال ۱۸۳۶ - ۳۷ م از طرف هند بر طایفه سربالکساندر برنس و میجر لیچ و لغتننت و دو مستر لارڈ رابحیت هیئت اولین سیاسی و اقتصادی بکابل فرستاد، و در عین همین وقت یک نفر نماینده روسیه ویتکو یچ (۱) نیز به کابل رسیده بود، و در بار کابل و حکمرانان قندهار را برخلاف پیشرفت انگلیس درسند و پنجاب تحریک میکرد، امیر دوست محمد خان با الکساندر برنس مفاهمه کرد، مشروط باینکه اگر دولت انگلیس دو هزار تفنگ بدهد، و اراضی غرب دریای سند را هم باو باز گذارد، وی همواره همکار و دوست انگلیسیان خواهد بود.

ولی دولت هند بر طانوی برای حفاظت هند و جلوگیری از حملات محتمله روس به شاه شجاع سدوزی که از سلطنت مخلوع و در لودهیانه فواری بود نظری داشت، و بنابراین لارڈ آکلیند بتاریخ اول اکتوبر ۱۸۳۸ م جنگ اول افغان و انگلیس را آغاز داشت، و به خلع و استیصال امیر دوست محمد کمر بست.

شاه شجاع که درین وقت برای استرداد تخت و تاج بقبول هر گونه سفالت حاضر بود، بتاریخ ۱۲ مارچ ۱۸۳۴ م معاهده اولین خود را متضمن (۱۴) ماده بامهراجه رنجیت بست، هر چند شاه مخلوع درین وقت هیچگونه حیثیت حقوقی و رسمی نداشت، ولی در معاهده منعقد تمام کشمیر و پنجاب و اراضی اتمک و پشاور را تا خیبر و سند به رنجیت گذاشت و طرفین ذریعه مواد (۱۱-۱۳-۱۴) امداد لشکری یکدیگر را در اوقات خطر قبول کردند، و برخی از مواد را راجع به جریان تجارت نیز درین

(۱) Vitkievitsh در سال ۱۸۳۸ بکابل آمد، ولی این سفیر بطور غیر رسمی از طرف وزیر مختار روسیه در تهران بکابل فرستاده شده بود (آریانا ج ۲ شماره ۱)

معاهده کنجا نیدند. ولی این معاهده چون تنها بین شجاع و رنجیت بود و انگلیسیان ایدران سودی نداشتند، دولت هند برطانوی آنرا قبول نکرد. و متعاقب آن معاهده لاهور منعقد ۲۶ جون ۱۸۳۸ م بین گورنر جنرال برطانوی و مباراجه رنجیت سنگ و شاه شجاع الملك در شمله بتا ریخ ۲۵ جولای ۱۸۳۸ م منعقد شد. و این همان سالیست که وینکویچ نماینده روسی تکابلی آمده بود. درین معاهده که گورنر جنرال و رنجیت شخصیت های حقوقی بودند. و اختیار انی داشتند. شخص ثالث شجاع الملك ابتدا و اصلا از طرف مملکت خود صلاحیتی نداشت. و بلکه اندرین وقت وی بگفرد فراری فاقد حقوق ملی شناخته میشد.

بهر صورت معاهده لاهور بدریعه مستر دلیو. ایچ مکانن که از طرف لارڈ آکلیند نائب السلطه عند نمایندگی داشت در (۱۸) ماده امضاء کردید. و شاه شجاع در مقابل امدادیکه به وی اسند داد بخت و تاج افغانستان وعده دادند. الا تمام اراضی مملکت افغانی در ماورای خیبر و دره بولان دست بردار شد. و مبلغ دوک روپیه باج رانیز با (۵) هزار لشکر سالیانه قبول کرد که بعد از تحضیل تخت و تاج به رنجیت بدهد. و با هیچ دولت دیگری که مخالف دولت انگلیس و مباراجه باشد. عقد مودت و روابط سیاسی ننماید. و در هرات هم برادر زاده خود را حکمران خواهد شناخت و مداخله بی بامور هرات نخواهد کرد.

ماده (۱۸) عهد نامه مضمن اتحاد حربی است که اگر نسکی از متعاهدین (انگلیس و رنجیت و شجاع) از طرفی مورد حمله فرار گیرد. دیگران با وی در مدافعه خطر امداد لشکری مینمایند.

با این عهد نامه عجمی که بین دو حکومت و یکفر فراری امضا شد لشکریان انگلیس بقوماندانی سر جان کین. شاه شجاع را برداشتند. و در فیروزی ۱۸۳۹ م ۱۲۵۴ ه از راه سند و بولان بر قندهار حمله آوردند. و به (۲۰) اپریل ۱۸۳۹ م = ۱۲۵۵ ه سپهر قندهار را بگرفتند. و برادران امیر بایران گورنجند. و شاه شجاع بر تخت شاهی قندهار نشست (۲۳ صفر ۱۲۵۵ ه) در قندهار مکانن از شاه شجاع تعهد گرفت که عسکر داری انگلیس را در افغانستان با یکفر نماندند سیاسی شان بگذارد. و با تصور لشکر برطانیه بعیت شاه شجاع از راه غزنی و کدالک کنتان وید با شهباده تیمور فرزند شجاع از راه دره خیبر و جلال آباد بر کابل حمله کردند. و به (۱۷) اگست ۱۸۳۹ م = غره جمادی الاخری (۱۲۵۵ ه)

شاه شجاع را در کابل بیادشاهی برداشتند. و امیر دوست محمد خان با فرزند ان خود به بخارا رفت و در آنجا امیر بخارا او را بزدان بگنجد. و گورنر جنرال هند لارڈ آکلیند در جایزه فتح کابل و اخراج امیر دوست محمد بلقب Earl از طرف دربار لندن نواخته شد ۱۸۳۹ م. درینوقت که سران حکومتی و امیر از مملکت رفتند. و وطن زابه دشمن گذاشتند. ملت افغان با لشکر متجاوز انگلیس اعلان غزاداد. و از هر طرف حمله های ملیون برفشون انگلیس آغاز شد و یکسال بعد امیر دوست محمد خان نیز باپسرش محمد افضل خان از بخارا برآمد و از آمو گذر کردند. ولی در ایبک از لشکر انگلیس شکست خوردند. و به تاشقرغان رفتند (۲۸ ستمبر ۱۸۴۰ م - ۱۲۵۶ ه) و بعد از ان امیر خود را بانگلیس تسلیم کرد و به کلکته فرستاده شد (نوامبر ۱۸۴۰ ع).

اما مجاهدین ملی در شمال کابل به سالاری مسجد بخان و سلطان محمد نجرابی و غیره با متجاوزان فرنگی دست به غزا زدند. و عبدالله خان اچکزئی و امین الله خان لوگری و دیگران نیز در اوایل خزان ۱۲۵۸ ه با اتفاق مردم اطراف کابل بفرنگیان و شاه شجاع شوریدند. و سردار محمد اکبر خان فرزند امیر دوست محمد خان هم از طرف شمال با ایشان پیوست و کار را بر انگلیس تنگ کردند. درین گیر و دار مکناتن Sir. W. Macnaghten بتاريخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ ع بدست سردار اکبر خاد در کابل قتل گردید. و ننگ اگساز بر سر در ۲ نوامبر ۱۸۴۱ ع از طرف غازیان کشته شده بود. و بعد از ان خرد شاه شجاع هم در کابل بدست غازیان کشته شد (۲ صفر ۱۲۵۸ ه = ۳ اپریل ۱۸۴۲ م) (عکس ص ۸۴) و چون لشکران انگلیسی در زمستان همین سال از کابل بسوی جلال آباد رفتند در راه بدست غازیان افغان همه قتل عام شدند.

انگلیسیان درین جنگ خسارات بزرگ برداشتند یعنی (۲۰) هزار نفر کشته شدند و (۲۱) کرور روپیه هندی مصرف کردند. و بالاخر از غلظ خود هم عاجز آمدند. و از دست غازیان افغانی جز یکفر که دکتر (۱) بدون نامداشت احدی زنده نبرآمد. لهذا واپس امیر دوست محمد خان

(۱) William Brydon ولیم بریدون (۱۸۱۱-۱۸۷۸ م) طبیب لشکر

انگلیسی که از جمله شیزده هزار نفر فرقه بیاده فقط وی زنده به جلال

آباد رسید ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ م (اندرین بیوگرافی ۵۸)

را از هند آوردند ، امیر بهمت فرزند مجاهد خویش وزیر اکبر خان بر تخت کابل بازنشست ، و برادران وی از ایران آمده بر قندهار حکمران شدند ، و هرات در دست یار محمد خان الکوزئی وزیر شهزاده کامران بماند .

امیر دوست محمد خان در آغاز دوره دوم امارت خویش ز عمای مشهور جنگ اول را که در راه حفظ مملکت قربانیا داده بودند ، مانند نایب‌الامین الله خان لوگری و سردار سلطان احمد خان سرکار و محمد شاه خان بابکر خیل و نواب محمد زمانخان و پسرش شجاع الدوله خان و محمد عثمان خان و نواب جنارخان و مسجدیخان و غیره را مورد اعتماد قرار نداد ، و در امور مملکت دخیل نساخت ، و بالعکس تمام مملکت را در تحت تصرف پسران خود نگه داشت ، بنابراین سردار سلطان احمد خان برادر زاده امیر و دامادش که ازومایوس شده بود بقندهار رفت ، و از آنجا با (۵) هزار لشکر قندهاری بر کابل حمله آورد ، ولی امیر او را در مقر بشکست ، و بعد از آن سلطان احمد مذکور بایران فرار کرد و فرزند نامدار مجاهد امیر ، وزیر اکبر خان نیز در مزار از جهان رفت (۱۲۶۳ هـ = ۱۸۴۶ م) . (عکس ۸۵)

اما سردار محمد اکرم خان فرزند امیر در ولایات شمالی ایشان اوراق میر بلخ ، و ایشان صدور میر آقچه ، و میر حکیم خان والی شبرغان و میر بابابیک رئیس ابیک ، و غضنفر خان سالار اندخوی ، و گنج علی مهترخلم ، و محمود خان داور سرپل ، و شاه مراد مرزبان قطفن رامطیع ساخته و تا آمویش رفت و سرحد شمالی کشور را محفوظ داشت (۱۲۶۵ هـ = ۱۸۴۸ م) و باینصورت فقط قندهار و هرات از امارت امیر بیرون ماند و چند سال بعد سرداران قندهاری برادران امیر (کهندل - پردل - مهردل) مردند و رحمدل بماند ، و او را با برادر زادگان خویش نزاع افتاد ، امیر دوست محمد خان در سنه (۱۲۷۱ هـ = ۱۸۵۵ م) مورخه ۱۱ رجب ، سردار غلام حیدرخان ولیعهد خود را به جمروود فرستاد ، و بنا سر جان لارنس چیف کمشنر پنجاب نماینده جسم اندر یومار کویس گورنر جنرال هند ملاقات کرد ، و معاهده پشاور منعقد ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ م را که دارای سه ماده بود با دولت هند برطانوی بست .

این معاهده مراسم مودت و دوستی و عدم مداخلت طرفین را در مملکت یکدیگر متضمن بود و ماده سوم میگفت که طرفین متعاقباً دوست یکدیگر را دوست و دشمن آندیگر را دشمن خود خواهد شناخت .

با این معاهده امیر از طرف شرق مملکت مطمئن شد ، و هم‌زماناً موافقه دولت هند بر طابوی را در تسخیر قندهار گرفت ، و بعد از آن لشکری از کابل بکشید و قندهار را بگرفت و بفرزند خود غلام حیدرخان بسپرد و باینصورت قندهار مستقیماً بامارت کابل تعلق گرفت .

امادر هرات بقایای دودمان سدوزئی بدست یار محمد الکوزئی وزیر کامران از بین رفتند و یار محمد حکمران آنجا نیز بسال (۱۲۶۷ هـ = ۱۸۵۰ م) در گذشته و فرزند نالایقی که سید محمد خان نامداشت بجای او نشسته بود ، و مسکوکات خود را بنام ناصرالدین شاه قاجار ضرب کردی ، ولی مردم هرات این وضع را خوش نداشته او را بکشند و شهزاده یوسف نواسه حاجی فیروز الدین از اعقاب سده زایی را بپادشاهی هرات برداشتند (محرم ۱۲۷۲ هـ = ۱۸۵۵ م) تا که ناصرالدین شاه لشکری بهرات فرستاد و آن شهر را بگرفت (۱۲۷۳ هـ)

رجال افغانی هرات را جز ولایتفک قدیم افغانستان می دانستند و نمی خواستند که دران کدام مملکت اجنبی دستی داشته باشد ، بنابراین امیر دوست محمد خان در صدد الحاق مستقیم هرات بمرکز مملکت بود . و همدین اوقات امیر دوست محمد خان را انگلیسیان به جمروود دعوت کردند ، و دریغه سر جان لارنس معاهده پشاور مورخ ۲۶ جنوری ۱۸۵۷ م = ۲۹ جمادی الاولی ۱۲۷۳ هـ را با او بستند ، این معاهده که دارای (۱۲) ماده است از طرف گورنر جنرال هند جان وایکونت کیننگ بذریغه جان لارنس چیف کمشنر پنجاب و لغتننت کرنل ایچ لی ایدواردس کمشنر پشاور با امیر عقد شد .

معاهده گوید: چون شاه ایران نقض عهد نمود و بر هرات قبضه کرد و در کشور افغانستان مداخله میکند ، بنابراین حکومت انگلیسی هند امیر دوست محمد خان را مدد خواهد داد و بحفظ اراضی او از تجاوز قاجاریان خواهد کوشید ، و تا وقتی که جنگ با دولت قاجاری جاریست ماهانه یک لک روپیه بامیر میدهند مشروط باینکه : امیر لشکر سوار و توپخانه خود را با (۱۸) هزار پیاده بخوبی نگه دارد ، و همواره (۱۲) هزار لشکر مجهز قواعد دان داشته باشد و در کابل یا قندهار یا بلخ و یا جاثیکه با قاجاریان نبرد افتد ، نمایندگان انگلیسی با عمله هندی مقرر خواهند بود تا مبلغ امدادی در تحت نظارت شان به امور لشکری صرف گردد ، ولی در امور داخلی دخلی نخواهند داشت ، و فقط از وقایع جنگی اطلاع خواهند گرفت .

امیر افتاد (۸ ذیحجه ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱ م) ولی امیر نیز چند روز بعد بمرض ضیق النفس بعمر (۷۷) سالگی از جهان درگذشت و در هرات بمزار خواجه عبدالله انصاری در گازرگاه مدفون گشت (۲۱ ذیحجه ۱۲۷۸ هـ = ۱۸۶۱ م و کار نافعی که امیر در آخر عمرش به نفع وحدت کشور نمود، همین انضمام مجدد هرات بمركز دولت افغانی بود که توحید سیاسی و حدود قدیم مملکت را تأمین کرد. (عکس نمبر ۸۶)

امیر دوست محمدخان نخستین امیر دودمان محمد زبی و مشهور به (امیر کبیر) است که بر مسکوک رویه نقره او این بیت نقشی بود:

سیم و طلا به شمس و قمر میدهد نوید
وقت رواج سکه باینده خان رسید

وی شخص جاه طلب و نرم خو و عشرت دوست امدلاور و مدبری بود، که چهارده زن منکوحه و صدها سراری و (۵۲) اولاد داشت و (۲۹) نفر پسرانش بعد از مرگ وی در افغانستان مصدرخانه جنگیهای هولناکی شدند.

در دوره اول امارت که امیر دوست محمدخان کابل را گرفت، جرگه بی را از برادران خود فراهم آورد، و بقرار میلناق ماه ربیع الثانی ۱۲۴۴ هـ که اصل آن در موزه کابل موجود است، مملکت را در بین خود تقسیم کردند ریاست این جرگه را نواب عبدالصمد خان کردی که از همه بزرگتر بود، و پیمان ذیل را به ضمانت او بستند:

(۱) کوهات و هنگو و توابع آن که قبلاً بنگین گفتندی: نواب عبدالصمدخان.

(۲) بسردار یار محمدخان و سلطان محمدخان و پیر محمد خان و سید محمدخان: پشاور و اشغفر و توابع آن، بایک لک رویه از عایدات کابل که امیر دوست محمد خان میداد.

(۳) به نواب عبدالجبار خان علاقه غلجانی حصارک سمت مشرقی کابل.

(۴) کابل و کوه دامن و لوگر و توابع آن تا بامیان، بامیر دوست محمدخان و سردار امیر محمد خان برادر سکه او.

(۵) به نواب محمدزمان خان و برادران سکه او (فرزندان نواب اسدخان بن باینده خان) سمت مشرقی کابل و لغمان و جلال آباد تا خیبر و

امیر یکنفر نماینده خود را به پشاور مقرر دارد و علاوه بر امداد ماهوار مذکور پنج لک رویه نقد را نیز باو میدهند، و در مقابل امیر نمیتواند در خفا یا علناً با دولت دیگری داخل مفاهعات سیاسی گردد و چهار هزار تنگ را نیز بموجب همین معاهده بامیر در مقام تل سپردند. علاوه برین دولت انگلیس بر دولت قاجاری نیز فشار سیاسی وارد کرد، که بزودی هرات را که جزو قدیم بیکر افغانستان بود تخلیه کند و حتی در نومبر ۱۸۵۷ م = ۱۲۷۳ هـ لشکری را با کشتی های جنگی از راه بحیره عرب بر بوشهر سوق دادند، و آن شهر را بگرفتند، و تخلیه آنرا مربوط به ترک هرات گذاشتند.

آنچه در پس پرده یا در فضای سیاست راجع به هرات در هند و لندن و تهران یا کابل فعالیت میرفت از نص معاهده و لشکر کشی بحری انگلیس پدیدار است، ولی مردم افغانستان و هراتیان نیز زیر بار قاجاریان نرفتند، و حرکات ملی بهر طرف دیده شد، مردان جانباز در راه آزادی دست به کار بودند، و لشکریان متجاوز از هرات طرد کردن خواستند بنابراین لشکر قاجاریه در ۲۷ جولانی ۱۸۵۷ م = ۱۲۷۳ هـ هرات را تخیل کرده به مشهد رفتند، ولی درینوقت همان سردار سلطان احمد خان سرکار برادرزاده امیر بهرات آمد و او را حکمران آنجا شناختند. و بچنین صورت هراتیان دلیر شهر خود را از تسلط اجانب آزاد ساختند.

این سردار از عناصر ملی مخالف انگلیس بود، که در جنگ اول یکی از سران مجاهدین ملی بشمار میرفت، بنا بران وجود او در هرات برای دولت هند خاطر خواه نبود.

با آمدن سردار بهرات مردم بدور وی گرد آمدند و فعالیت سیاسی نیز آغاز شد، حکومت برطانیایک هیئت سیاسی را بسر کردگی میجرتیل از بغداد بهرات فرستاد، و کذالک دولت روس و فدی را بر ریاست خانیکوف بدریاز سردار ارسال داشت، سلطان احمد فرستادگان انگلیس را بناگامی از هرات کشید (۱۲۷۴ هـ) و باستقلال حکم میراند.

از آنطرف امیر دوست محمدخان که میل مردم زاهم به انضمام مجدد هرات بمركز میدید به تجهیز لشکر پرداخت، و بعد ازان بر هرات حمله برد، و در ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱ م سلطان احمد برادرزاده و داماد خود را در هرات محاصره کرد.

محاصره (۱۸) ماه طول کشید و سلطان احمد از جهان رفت، پس او شهروز خان نیز تا ۲ ماه مقاومت را دوام داد، و بعد از دو ماه بدست

توابع آن .

(۶) به سردار حبیب‌الله خان. و سردار محمد اکرم خان (فرزند آن سردار محمد عظیم خان برادر متوفای امیر) لو کر، بتخاک، جرخ، میدان غوربند .

(۷) سرداران قندهاری یعنی پنج برادر (پردل-کهندل- شیردل رحمدل- مهردل) قندهار از شاه جوی تافراه .

درین هفت حصه مملکت اشخاص فوق حکم میراندند ، و نواب اسدخان دیره جات را در ضبط داشت و رحمدل خان بردرد بولان تاشکار پور حکمرانی میراند .

اینست نتیجه جدوجهد برادران بارکزی، که بعد از ضعف سلطنت سدو زبی مملکت را بین خود تقسیم کردند، و مرکزیت قوی شاهنشاهی احمدشاهی از بین رفت. و بنا برین کشور قوی و نیرومند موقتا به ناتوانی و تجزیه محکوم شد .

بقول موهن لال که از سید حسین مستوفی کابل و دیوان میتپار دیوان بیر باو دیار ام اعضای دائره استیفای عصر امیر شنیده در دور اول امارت او تمام غواید قلمرو امیر (۲۳۸، ۹، ۲۰۰۹) روپیه کابلی بود ، که از کابل و سمت شمالی آن تا غوربند و میدان و وردگ تا غزنی و بهسود و بامیان و زرمست و گردیز و هزاره و کوزم و خوست و جلال آباد و لغمان بدست می آمد .

بعد از الحاق قندهار و ختم استقلال سرداران قندهاری ، عایدات امارت از حدود فراه تا قندهار و شاه جوی بمرکز کابل تعلق گرفت، و بقول فیض محمد هزاره امیر ازان غواید مبلغ (۱۵) لک روپیه را بطور معاش و تنخواه بقیه سرداران قندهار که برادر زادگان او بودند مقرر داشت . اما عایدات سرداران حکمران پشاور و اشتر و توابع آن سالیان در حدود (۶۹۲) هزار روپیه آنوقت بود، که هر روپیه ده شاهی مساوی ده آنه بودی . و علاوه برین از مالیات خوراکه باب و جزیه هندو و متفرقات دیگر هم در حدود (۶۲) هزار روپیه عاید شدی ، که جمله (۷۵۴) هزار روپیه شود (تاریخ پشاور) .

باینصورت اگر ما علاوه بر عایدات و مالیات کابل و قندهار و پشاور عایدات ولایات شمالی یعنی قطن و بنکین و سمت مشرقی و لغمان و دیر و جات را با تمام درآمد متفرق در حدود (۵۰) لک روپیه تخمین کنیم، پس گو تمام درآمد امارت برادران بارکزی (امیر دوست محمد خان و برادرانش

در حدود ده ملیون روپیه میشد .

درین عصر تجارت هندو بخارا از راه افغانستان جاری بود، و از امرتسر و شکارپور قوافل تجارتنی بکابل و قندهار و بخارا و مشهد رفتندی مخصوصا شالهای کشمیر و پارچه های نفیس تجارت شدی، و طوریکه در راپور تجارتنی ۱۸۶۲ م ضبط است تمام تجارت افغانستان و هند ۹۳۹، ۱۱۸ پوند بود. و محصول گمرکی هم فیصد دونیم روپیه گرفته میشد . و بوسیله کوچیان هم اموال يك ملیون و سه صد هزار روپیه از افغانستان بهند برده و اموال يك ملیون و ششصد هزار روپیه وارد میشد . در کابل ملا رحیم شاه و غلام قادر و گوپال داس شکارپوری و در قندهار ملا جلال اچکزئی و ملانسو تجار بزرگ بودند، و گمرک کابل در حدود چهار لک روپیه محصول تجارتنی داشت در کابل اولاسید حسین خان و بعد از آن عبدالرزاق خان و میرزا عبدالسمیع خان مستوفی الممالک (وزیر مالیه) بودند . میرزا محمد حسن خان دبیر سلطنت (سرمنشی) و شا غاسی شیردل خان بارکزی و زیر داخله و دربار و غلام محمد خان پیر پلزی مشاور لشکری و قاضی عبدالرحمن خان علوم بارکزی و زرعده لیه و قاضی القضاة و میر حاجی بن میر واعظ مشاور اموردینی ، و فرامرز خان نورستانی سرلشکر و سپه سالار دربار امیر بود .

امالشکر امیر در تحت اداره و تعلیم مستر کیمپل انگلیس (که در جنگ اول مسلمان شده و نامش شیر محمد گذاشته شده بود) و دکتر هارلان امریکایی که از دربار رنجیت سنگم بکابل آمده بود ، و نایب عبدالصمد هندی بودی ، که عدد آن در دوره اول سلطنت به (۱۲) هزار سوار و سه ونیم هزار پیاده دارای تفنگ و (۵۰) توپ کلان و (۲۰۰) توپ جلوی قاطری میرسید ، و سواران فی نفر سالیانه (۱۲۰) روپیه و پیاده فی نفر (۸۴) روپیه سالیانه تنخواه داشتند، اما در او اخر امارت امیر دوست محمد خان تشکیلات عسکری او چنین بود :

- ۱- در کابل دو غند پیاده با ۱۸ توپ صحرا و دو توپ سنگین و یک بمورتور و یک زنبورک .
- ۲- در بلخ سه غند پیاده و دو غند سواری با ۱۶ توپ صحرا .
- ۳- در بامیان یک غند پیاده با دو توپ جبل .
- ۴- در کوهستان یک غند پیاده با دو توپ صحرا و دو توپ جبل .
- ۵- در فراه یک غند پیاده و چهار توپ صحرا .
- ۶- در گرشک یک غند پیاده و چهار توپ صحرا .

آباد حکمران شد. و عوض اوسردار شمس الدین برادر زاده سکه امیر که در کوهستان حاکم بود به غزنی مقرر شد.
سردار محمد اعظم خان در لوگر جنوبی کابل.
سردار محمد امین خان در کوهستان شمالی کابل.
سردار محمد شریف خان در میان شمال غربی کابل و بعد از آن در کلات و فراه.

سردار محمد اکرم خان در هزاره جات غربی کابل که بعد از آن به حکمرانی ایالات شمالی و قطغن کماشته شد.
سردار محمد اکبر خان در لغمان و جلال آباد سمت مشرقی کابل.
بعد از فوت امیر درهرات، ولیعهد او سردار شیرعلی خان اعلان امارت داد (۱۲ ذیحجه ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱) و سکه زد باین سجع:
جمال نولت باینده قسمت ازلیست
وصی دوست محمد. امیر شیرعلیست

از اشخاص مهمی که در وقت تخت نشینی درهرات با امیر شیرعلی خان بودند، سید جمال الدین افغانست که با و پروگرام اصلاحات داخلی و طرح اصول مدنیت جدید را داد. ولی امیر در دوره اول امارت خود که پنج سال تا (۱۲۸۳ = ۱۸۶۶ م) دوام کرد بجنگ برادران و خانه جنگی مشغول بود. و فرصتی برای اصلاحات کشوریافت. و بنا بران سید جمال الدین از کشور برآمد. و در ممالک آسیا و اروپا روح بیداری بقلب جوانان دمید. و ندای وحدت اسلامی در داد. و برخلاف استعمار اروپا بیکار عنیفی آغاز کرد.

در سنه (۱۲۸۰ هـ = ۱۸۶۳ م) قبایل مهمند بقیادت سلطان محمد خان بزم سعادت خان برخلاف انگلیس قیام کردند. امیر شیرعلی خان پسرش محمد علی خان را با محمد رفیق خان لودین وزیر خود به مهمندیان فرستاد. تا رابطه خود را با قبایل نهاده دارد. ولی انگلیس امارت او را رسماً نشناخت. و محمد اعظم خان برادر امیر را بمخالفت وی در بشاور نکهداشت بعد ازین محمد افضل خان برادر دیگر امیر نیز شورش کرد. و در دره باجگاه هندو کش بالشکر وی مضاف داد. اما بالاخر تسلیم و محبوس شد. و فرزندش سردار عبدالرحمن خان بخارا رفت.

بعد ازین با محمد امین خان برادر دیگر خود که حکمران قندهار بود. در کج باز ترنگ کلات جنگ کرد. درین جنگ برادرش محمد امین و فرزندش

۷- در غزنی يك غنדיياده و چهار توپ صحرا.

۸- در آقچه يك غنديياده و دو توپ صحرا.

۹- در کلات غلزيي يك غنديياده با سه توپ جبل و يك توپ صحرا.

۱۰- در قندهار سه غنديياده و يك غنديي سوارى، با دو توپ ثقیل و دو توپ جبل و ۱۲ توپ صحرا.

۱۱- در زميند اور يك غنديياده با چهار توپ صحرا.

باين طور در سرزمين تحت اداره امير يازده مركز عسكرى وجود داشت و هر غندي ۸۰۰ نفر بود. که در تمرينات روزمره ۶۰۰ نفر حاضر شده ميتوانستند. اما هر غندي سوار عبارت بود از (۳۰۰) نفر که تمام عسکر منظم عبارت بود از:

۱۶ غنديياده هر غندي ۸۰۰ نفر - جمله ۱۲,۸۰۰ نفر

۳ غندي سوار هر غندي ۳۰۰ نفر - جمله ۹۰۰ نفر

و ۶۷ توپ صحرا - ۷ توپ جبل - ۴ توپ ثقیل - يك مورتیر - که جمع تمام عسکر منظم ۱۳,۷۰۰ نفر با ۸۱ توپ باشند. و علاوه برين عدد لشکر ايلجاری در وقت ضرورت در کابل ۳۱ هزار - در قندهار ۱۸ هزار - درهرات ۲۲ هزار در بلخ ۲۹ هزار بود. (افغانستان طبع لندن ۱۹۰۶ م) اما امنیت داخلی ذریعه کوتوال و بولیس کوتوالی اداره ميشد و محاکم شرعی امور عدلیه را اداره میکردند که قاضی ذریعه خانعلوم از حضور امیر مقرر شدی. دوره اول حکمداری امیر یکنوع امارت مشترکی بود که افغانستان بین برادران و بقرار میثاق سابق الذکر تقسیم شد. و هر برادر در منطقه حکمداری خود استقلال داشتی. اما در دوره دوم مرکزیت مملکت قوی تر شد. و نفوذ برادران امیر از بین رفت و توابع امارت او در بین پسران امیر تقسیم گردید. و لی ایشان با اجازت پدر حکم میراندند و از عواید مناطق خود حصه می را برای مصارف خود میگرفتند و باقیمانده را بخزانة کابل تحویل میدادند. و بدون اجازت پدر کارهای کلی را بسر رسانیده نمی توانستند. در دوره دوم فرزندان امیر درین مناطق حکم میراندند:

سر دار شیرعلی خان در کورم بنگش یعنی سمت جنوبی بشاور.

سردار محمد افضل خان در زرمتم جنوبی کابل که بعد هابه تسخیر و حکمرانی ولایت بلخ مامور گردید.

ولیعهد سردار غلام حیدر خان در غزنی و قندهار که بعد از آن در جلال

محمدعلی هردو کشته شدند (۱۲۸۲ ه = ۱۸۶۵م) و یکسال بعد عبدالرحمن خان از بخارا برکشت و بامداد محمد اعظم خان بر کابل حمله کرد و آنرا بگرفت. و امیر محمد افضل خان برادر بزرگ امیر شیرعلی را بر تخت نشاندند (۱۲۸۲ = ۱۸۶۶ م) و امیر شیرعلی خان بقندهار رفت. امیر محمد افضل خان بعد از یکسال امارت در دوران خانه جنگیها درگذشت (۱۲۸۴ ه) و برادر دیگر وی امیر محمد اعظم خان بر تخت کابل نشست. و برادر رادۀ او عبدالرحمن خان ولایات شمالی را تا آمو کشود و باز ضمیمۀ کابل ساخت.

اما قندهار و هرات بدست امیر شیرعلی خان ماند. و در اینجا قوای تازه را فراهم آورد. و از راه قندهار بر کابل حمله کرد، و پایتخت را گرفت و امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان هردو با ایران رفتند، که محمد اعظم خان در اینجا بمرد. و جنرال کوفمان حکمران روسی در ترکستان از عبدالرحمن خان پذیرایی کرد و در سمرقند و تاشکند او را مقیم گردانید. امیر شیرعلی خان دفعۀ دوم امیر تمام افغانستان شناخته شد (۱۲۸۵ = ۱۸۶۸م) درین دوره امیر لشکری را با اصول جدید در کابل مرتب کرد. و مکاتب عصری بگشود. و اخبار اولین افغانستان را بنام «شمس النهار» نشر و چاپ کرد. و یک چاپخانه را در کابل دایر نمود. و در آن برخی کتب از جمله قواعد لشکری را به پشتو و پارسی از انگلیسی ترجمه و چاپ نمود.

امیر سید نور محمد شاه قندهاری را صدراعظم مقرر کرد. و اولین کابینه وزراء بساخت. که عصمت الله خان وزیر داخله و ارسلان خان وزیر خارجه و حبیب الله خان وردک و وزیر مالیه و حسین علی خان سپه سالار و احمد علی خان وزیر خزاین و محمد حسن خان سرمنشی دربار بود. و این کابینه از اقوام سنکۀ افغانستان بدون تبعیض و امتیاز قومی و لسانی تشکیل شده بود. و در آن فردی از دودمان شاهی و یا اقارب امیر وجود نداشت. و این میرساند که امیر در امور سیاسی با وسعت صدر و تساهل رفتار کردی. و رعایت مساوات را در بین اهالی کشور نمودی. از کارهای قابل ذکر امیر شیرعلی خان تاسیس یک لشکر منظم با تجهیزات و تشکیلات عصریست اگرچه در وقت خطر بدرد امیر و مملکت نخورد. ولی باز هم در تاریخ این دوره درخور ذکر است. این لشکر در هشت مرکز نظامی کابل - جلال آباد - شیرآباد - قندهار - کورم - هرات - میمنه - بلخ عبارت از سه صنف بتعداد ذیل بودند:

۶۲ غنند پیاده فی غنند ۶۰۰ نفر - جمله ۳۷،۲۰۰ نفر

۱۶ غنند سوار فی غنند ۶۰۰ نفر جمله ۹،۶۰۰ نفر

نفر توپخانه فینی واسپی و قاطرپی و کاوی جمله ۱۹۰ نفر

باین حساب تمام عساکر منظم تحت السلاح درسنه ۱۸۷۲م عبارت

بود از ۵۱،۹۹۰ نفر که علاوه ازین ۸ هزار پیاده و ۱۶ هزار سوار غیر منظم

ایلجاری هم وجود داشت و انواع اسلحه آن ۴۰،۸۲۵ تفنگ انگلیسی و

افغانی و ۳۶۹ توپ انگلیسی و افغانی باشد. دولت هند انگلیسی تا مارچ

۱۸۷۷ م بیست و نه هزار تفنگ بامیر شیرعلی خان اهداء کرده بود.

(افغانستان هملتون)

امیر برای ساختن توپها در کابل و هرات کار خانهای منظمی

ساخت، که در آن توپهای ثقیل عراده دار رامی ساختند و کارخانه تفنگ -

سازی هم داشت که انواع توپهای ساخته شده درین کارخانهها تا کنون

هم موجود است.

دولت هند برطانوی نیز چون اوضاع افغانستان را فی الجمله با

آرامش و مدار معقولی دید، ذریعۀ نهمه ۲ نوامبر ۱۸۶۸م (شوال ۱۲۸۵ ه)

سلطنت شیرعلی خان را برسمیت شناخت. و دوازده هزار تفنگ و شش

لک روپیه ارسال کرد. و امیر برای تشییع مزید روابط درسنه (۱۸۶۹ م -

۱۲۸۶ ه) بدعوت و بصرای هند به امباله سفری کرد. و در نتیجه کنفرانسهای

سیاسی لارڈ مایو گورنر جنرال هند تمام مطالبات امیر را قبول نکرد و

عدم مداخلۀ خود را در امور افغانستان باخیر خواهی امیر اظهار داشت

و (۱۲ هزار تفنگ را با سه لک روپیه بامیر تحفه داد. چون امیر بکا بل

برکشت پسر کودک خود عبدالله را ولیعهد کرد. و محمد یعقوب خان فرزند

بزرگش از کابل فراری شد. و در هرات شورش کرد. ولی امیر او را به

حکمرانی هرات مقرر و دفع فساد را نمود.

امیر به حل برخی از مسائل سیاسی نیز توجه کرد. و بادو لست

روسیه تزاری به تعیین سرحدات شمالی افغانستان پرداخت. برای

تقسیم آب هلمند ایران به حکمیت نمایندگان انگلیسی اقدام نمود. و سید

نور محمد شاه صدراعظم را به تهران فرستاد. و بعد از آن همین صدراعظم

در کنفرانس شماه (صفر ۱۲۹۰ ه = ۱۸۷۳م) و کنفرانس پشاور (۳۰

جنوری ۱۸۷۷ صفر ۱۲۹۴ ه) با دولت هند برطانوی شامل شد. و لی موافقه

بعمل نیامد و همین مذاکره های دیپلوماسی دوام داشت که دو لست روسیه

بر خیاوهجوم آورد. و آنسر زمین را بگرفت و خطر برای هند شدید تر شد

چون مذاکرات صدراعظم سید نور محمد شاه در کنفرانس پشاور بجا نی نرسید ، وجود صدراعظم هم در جریان کنفرانس مریض شده و در پشاور از جهان رفت ، درینوقت دولت هند برطانوی سیاست معروف «فارور د بالیسی» را بر سر خدات افغانستان مدار کار کرد و ناید و تجاوز را برای حفاظت هندیگانه راه نجات شمرد . چون دولت روسیه یکنفر سفیری را که جنرال ستیلاتوف (۱) نامداشت بکابل فرستاده بود ، آمدن این سفیر سیاسیون هند را سخت مشوش داشت ، تا که دست به آغاز جنگ دوم انگلیس و افغان زدند و بر خاک افغانستان باز تجاوز نمودند .

عساکر انگلیس با تجهیزات کامل به (۲۰ نومبر ۱۸۷۸ م - ذی قعد ه ۱۲۹۵ هـ) از راه خیبر و کورم و بولان تجاوز کردند و پیش میرفتند . امیر شیرعلی خان در کمال سراسیمگی کابل را ترک کرد ، و با امید آمدن روس به مزار شریف رفت ، و در آنجا ناکامی بمرض نفوس از جهان رفت (۲۹ صفر ۱۲۹۶ هـ ۱۸۷۹ م) (عکس نمبر ۸۷)

بعد از رفتن امیر در کابل حالت اسفتاکی ندیده شد مردم بیسرماندند و دشمنان پیش می آمدند . برخی از سرداران درینوقت شهزاده یعقوب خان را بعد از ۸ سال حبس از زندان کشیدند و در ربیع الثانی ۱۲۹۶ هـ او را بیادشاهی برداشتند .

لشکریان انگلیس با قوت دهشتناک خود افغانستانرا تسخیر کردند و امیر زاده بی تجربه را به لشکرگاه انگلیس در گندمک بردند ، گندمک جایست بین کابل و جلال آباد که در جنگ اول غازیان افغان لشکر فرنگی را در آنجا بکلی تلف کرده بودند . ولی اکنون امیر زاده نادان بهمین میدان کشانیده شد ، و معاهده منحوس گندمک را که در تاریخ افغانستان لکه ننگینی است و جسم نازنین این کشور را بارچه بارچه نمود امضا کرد (۴ جمادی الثانی ۱۲۹۶ هـ ۲۶ می ۱۸۷۹ م) .

(۱) شرح بدی برای این هیئت سیاسی که بریاست STOLE TOFF وزیر مختار روسی آمده بودند در شماره ماه نومبر ۱۸۷۸ ع جریده ه گو لوسی GOLOS منطبعه سننبرزبورگ نشر شده که ترجمه آن در مجله آریانا شماره اول سال ۲ طبع گردید ، جنرال ستولیتوف ۲۲ نفر قزاق و ۴ نفر پیشخدمت و ۱۵ نفر فرغیر همراه داشت و بتاریخ ۱۴ جون از سمرقند حرکت کرد ، و به ۱۱ اگست ۱۸۷۸ در قصر شاهی الاحصار کابل بحضور امیر رسید .

معاهده گندمک در حالتی امضا شد که در تمام کشور هر ج و مرج شدیدی افتاده بود و امیر زاده یعقوب خان نیز در شهر کابل در پناه دیگران میزیست و ابدا بحیث پادشاه تمام مملکت شناخته نشده ، و بعد از چند ماه از افغانستان به سوی هند گریخت و در پناه دولت هند برطانوی قرار گرفت و بنابراین این معاهده اهمیت حقوقی نخواهد داشت .

بموجب این معاهده خیبر و پشین و کورم از افغانستان جدا شد ، و در متصرفات هند برطانوی آمد ، وهم یکنفر انگلیس که سر نو یس کیوناری (۱) . (۱۸۴۱ - ۱۸۷۹ م) SIR PIERRE LOUIS NAPOLEON CAVA GNARI

نامداشت و در امضای معاهده گندمک از طرف انگلیس نمایندگی کردی ، بحیث نماینده انگلیس مقرر شد ، و از جولای ۱۸۷۹ م در بالا حصار کابل سکونت گرفت ، اما چند ماه بعد در افغانستان جنبش عمومی آغاز شد و غازیان افغان دست بکشتار فرنگیان بردند ، و لشکریان مقیم بالا حصار کابل نیز شورش کردند ، و به مجاهدین پیوستند ، و از همه اولتر در بالا حصار نمایندگی انگلیس را با تمام عمده آن بکشیدند (۶ رمضان ۱۲۹۶ هـ - ۳ ستمبر ۱۸۷۹ م) .

جنگ دوم افغان و انگلیس بشدت دوام کرد ، و مجاهدین بزرگ ملی در مقابل جنرال چمبرلین (۲) SIR N. CHAMBERLAIN که از دره خیبر با

(۱) فرزند جنرال آدولف که بسال ۱۸۵۷ ع بخدمت لشکرایست اند یا کمینی شامل شد ، و بعد از آن در هند و مناطق سرحدی مراتب بزرگی یافت و تا ۱۸۷۷ حاکم کوهات و پشاور بود ، و بسال ۱۸۷۸ ع در هیئت سر چمبرلین که بکابل میرفتند عضو بود ، و مامورین افغانی در علسی مسجد از رفتن این هیئت سیاسی جلوگیری کردند (اندرین بیوگرافی ۷۶) .

(۲) متولد ۱۸۵۶ فرزند چارلس چمبرلین که از سال ۱۸۷۳ به خدمت لشکری حکومت هند داخل شد ، و در (۱۸۷۸ - ۸۰ م) با سر رابرتس در جنگ افغان شامل بود ، و بعد از آن در مدراس و کشمیر منصبدار لشکری بود ، در ۱۸۹۰ قوماندهان قوای خیبر و بعد از آن سکرتر خصوصی لاردر رابرتس در افریقای جنوبی و در ۱۹۰۰ م انسبکتر جنرال قوای سرحدی آیرلیند بود (اندرین بیوگرافی ۷۷) .

قوای زیاد انگلیسی تجاوز کرده بود. و جنرال رابرتس (۱) SIR. E. ROBERTS

که از راه کورم پیش می آمد، و جنرال (۲) ج. استیوارت J. STEWART

که از راه دره بولان حمله کرده بود. بامردانگی ایستادند. این لشکر کشی انگلیس کمتر از (۵۰) هزار نبود، و تسلیحات کاملی داشتند، ولی غازیان افغانی بامردانگی مقاومت کردند، و سران مجاهدین امثال محمد جان خان وردگ و ملامشک عالم اندر و صا حبیجان تره کی و سردار ایوب خان و محمد عثمان خان صافی و غیره هم در موارد مختلف بامتجا وزان در آویختند. یکی از این جنگهای فیصله کن که لشکریان انگلیسی راسخت پریشان کرد، مصاف میدان میوند بود. درین جنگ قوای ملی افغانی از هرات و اطراف قندهار بقیان دت سردار محمد ایوب خان بن امیر شیر علی خان و جرنیل تاج محمد خان سلیمان خیل و فتوای جهاد مولوی عبدالرحیم قندهاری و غیره علمای قندهار جمع شدند، سردار ایوب خان از هرات و فراه بگرشک آمده بود، و قوای انگلیسی بقیادت جنرال بروس BURROWS در میدان میوند پیش روی شان آمدند. جنگ شدید در گرفت و تا عصر روز ۱۷ شعبان ۱۲۹۷ ه = ۲۷ جولای ۱۸۸۰ م بفتح غازیان و شکست شدید فرنگیان خاتمه یافت، و بقیه السیف لشکر انگلیس در شهر قندهار در داخل حصار پناهنده شدند. تا که جنرال رابرتس در ۲۲ روز از کابل خود را بقندهار رسانید (۹ تا ۳۱ ماه اگست ۱۸۸۰ م) و باول ستمبر قوای سردار ایوب خان را پریشان ساخت و سردار با متعلقان خود بسوی هرات رفت، و از آنجا بایران پناه برد، و از ایران هم در حمایت دولت هند برطانوی آمد، و در راولپندی و لاهور تادم مرگ سکونت کرد (۱۷- اپریل ۱۹۱۴ م - ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۲ ه). مزار این غازی در جنوب شهر پشاور در مقبره سید حبیب واقع است.

(۱) فیلد مارشال رابرتس متولد (۱۸۳۲) که در ۱۸۵۲ بخدمت لشکری پنجاب داخل شد، و در هند و آفریقا مراتب بزرگ لشکری و اداری را پیمود، و در ۱۸۷۸ م قوماندان قوای کورم و بعد از یکسال قوماندان قوای انگلیسی در کابل و بعد از جنگ میوند قاید قوای مذکور در قندهار بود، و بعد از آن به آفریقای جنوبی فرستاده شد که بسال ۱۹۰۱ کماندیر آن چیف بود (اندرین بیوگرافی ۳۶۱).

(۲) فیلد مارشال فرزند رابرت استیوارت (متولد ۱۸۴۲) و متوفی ۱۹۰۰ م) که در جنگ دوم افغان یکی از جنرالهای بزرگ انگلیسی بود.

امیرزاده یعقوب خان نیز در ذیحجه (۱۲۹۶ ه - ۱۸۷۹ م) بسا خاندان و نزدیکان خود از کابل برآمده بود، و انگلیسیان چون مستقیماً نتوانستند در افغانستان پای محکم کنند، بنابراین سردار عبدالرحمن خان بن امیر محمد افضل خان که در تاشکند فراری بود توسل کردند، و سردار هم به عجلت از آمو گشت و خود را به چاریکار رسانید و بسا سر لیبل کریفن LEPEL HENRY GRIFFIN (۱) نماینده سیاسی هند برطانوی داخل مذاکره شد، و بمجرد ورود چاریکار اعلان امارت خود را نمود (۱۷ شعبان ۱۲۹۷ = ۲۷ جولای ۱۸۸۰ م).

سیا سیون انگلیسی عبدالرحمن خان را که مرد آهنین بود پذیرفتند، و او را به شرط قبول اطاعت در سیاست خارجی وعده تقویه دادند، سردار حسب ضرورت پذیرفت و بتاریخ (۵) رمضان ۱۲۹۶ ه بود که بکابل آمد، و بر تخت شاهی نشست.

امیر عبدالرحمن که باستناد کتاب خودش، از خوردی تجربه اداره امور داشت، و بسی از گرم و سرد روزگار زاده و مرد مجرب و بار آورنده بود، وی روح مردم افغانستان را بخوبی می شناسخت و میتوانست درک کند، که برای حفظ شاهی خویش در داخل کشور با روسای قبایل با چه عطف و شدت رفتار باید کرد و لسی در سیاست خارجی با هند برطانوی باید چه طور ملایم بود که از ایشان نیز به نفع خود استفاده شایسته نماید.

باین روحیه امیر جدید بر کابل تصرف جست، و بزودی این شهر را امنیت داد، و بعد از آن به قندهار رفت، ولی قبل از و جنرال رابرتس باده هزار لشکریان انگلیس سردار محمد ایوب خان بن امیر شیر علی خان را از قندهار کشیده و بایران فراری ساخته بود. چون امیر بقندهار رسید لشکریان انگلیسی آنرا با وسپردند، و جنرال رابرتس از راه قندهار و دره بولان و جنرال استیوارت از راه جلال آباد و خیبر از افغانستان بر آمدند، و جنگ دوم افغان و انگلیس هم ختم شد.

(۱) متولد ۱۸۴۰ م که بسال ۱۸۶۰ اسکرتر بزرگ ایالت پنجاب و بسال ۱۸۷۰ نماینده سیاسی در افغانستان، و بعد از ۱۸۸۰ نیز در هندی مناصب بزرگی داشت، از آن لیفا توی کتب روسای پنجاب ۱۸۶۳ م و راجگان پنجاب ۱۸۷۰ م و غیره مشهورند (اندرین بیوگرافی ۱۸۰).

امیر عبدالرحمن خان مخالفان خود را در قندهار بکشت، و آن حدود را کاملاً مطیع گردانید و به تصفیة حصص دیگر افغانستان توجه کرد، و در مدت کمی تمام مخالفان خود را قتل نمود، و یازندانی و یابہ خارج کشور فراری ساخت.

دولت هند برطانیوی نیز امیر را تقویه کرد در سنه ۱۸۸۰ ع به او پنج لک روپیه تقدیم کرد و چندین صدتوب و چندین هزار تفنگ داد، و هر سال (۱۸) هزار پوند به او امداد میکردند، و باینصورت امیر در مدت کمی قوت گرفت، و بر تمام افغانستان مسلط گردید. قندهار و هرات را در ۱۸۸۱ م بکشو دو بدخشان و شغنان را در ۱۸۸۴ بدست آورد، و از او خان نیز علی مردان را برانداخت و عوض وی غفار خان تانار را حاکم خویش مقرر نمود، بعد از آن و لا یات شمالی افغانستان را تا مینه و اندخوی در سال ۱۸۸۵ م فتح کرد، و به عموزاده خویش محمد اسحاق خان سپرد، ولی این سردار در (۱۳۰۶ = ۱۸۸۸ م) در انجا شورش کرد و امیر فوراً بمزار شریف رفت و اسحق خان را به ماورای آمو راند، و تمام و لا یات شمالی را بدست آورد.

در عصر وی غلجیان از غزنی تا کلات شورش کردند، ولی امیر ایشان را سر کوبی سخت داد و بعد از آن مردم هزاره وسط افغانستان را نیز مطیع گردانید (۱۸۹۲ = ۱۳۱۱ هـ)

کوهسار بلورستان که بشمال کتر افتاده و کافران سپید پوش و سیاه پوش در آن زندگانی داشتند، و همواره از دسترس حکومت افغانی خارج بودند، نیز در سنه (۱۳۱۳ = ۱۸۹۵ م) بحکم امیر مورد حمله جنرال غلام حیدر خان سپه سالار چرخچی واقع گردید، و مردم آنرا تماماً مطیع و مسلمان ساخت و آنرا (نورستان) نامید.

امیر در اداره داخلی شخص دلیر و ستیزه جوی و ادا ره چسبی نیرومندی بود، که در خونریزی و کشتار مخالفان نظیری نداشت، اما دلاور و مدبر و از اوضاع جهان واقف بود، و نیمه سواد هم داشت، چنانچه کتابی بنام پندنامه بفارسی نوشته و تاج التواریخ را هم در حضورش بامر او نگاشته اند و منسوب باوست است، وی لشکر قوی را بقیادت سپه سالاران اعتمادی خود مانند سپه سالار غلام حیدر خان چرخچی، سپه سالار فرامرز خان، سپه سالار غلام حیدر خان (لنوی) آراست، و مخصوصاً دایره جانشوسی قوی را در کشور تاسیس کرد، حکام کاری را بر سر گماشت، و دفاتر پوسته را هم در ولایات و بلاد افغانی بنا کرد.

کشود، محاکم شرعی را مجدداً برپا کرد، علمای دینی را در مدرسه شاهی کابل بتدریس علوم گماشت، چاپخانه را از سر نو تاسیس کرد، و یک کارخانه تفنگ سازی را نیز در کابل احداث نمود. دفاتر مالییه را در تحت نظر مستوفی الممالک مرکز و مستوفیان ولایات منظم تر کرد، اوراق را هدایزی را برای سفر داخلی رایج نمود و دزدان و قطاع طریق و سرکشان را بشدت تعقیب و تهدید کرد و بنا بران امنیت روی داد، و تجارب و صنعت نیز فی الجمله فروغ گرفت و مملکت دارای مرکز واحد اداره گردید.

امادر سیاست خارجی: امیر مرد ملایم و دیپلمات نیکویی بود و دولت انگلیسی به نر می رفتن را کردی و همواره مراتب دوستی و مودت را بیش از پیش پروردی، و امدادهای مادی و معنوی پذیرفتی، بعد از آنکه در اوایل امارت مملکت رازام کرد، و لقب ضیاء الملة والدین را در سنه ۱۸۹۶ م گرفت و خطبه بدین عنوان خواند و سکه زد، و سرکشان را تماماً بشدت بکشت و یازبین برداشت، باخاطر مطمئن به ملاقات لارزد فرین گوزنر جنرال هند به او ولیندی رفت و مراتب مودت و دوستی را محکمتر نمود (۱۸۸۵ م) و بعد از چند سال فرزند کوچک خود سردار نصرالله را بلند ن و دربار ملکه انگلیس نیز ارسال داشت (۱۸۹۵ = ۱۳۱۲ هـ).

مهمترین وقایع سیاسی عهد امیر بادول همسایه قرار ذیل اند:

۱- در سنه ۱۳۰۲ = ۱۸۸۵ م دولت تزاری روسیه بر پنجاه شمالی هرات لشکر کشی کرد، و با وجودیکه جنرال غوث الدین سر لشکر محافظ افغانی بمردانکی دفاع کرد و پنجاه بدست روسیان افتاد. امیر عبدالرحمن خان درین باره در تاج التواریخ چنین می نویسد: که در ماه جولایی ۱۸۸۴ م جنرال سرلمسدون رئیس کمیسیون انگلیسی و جنرال زیلتای رئیس کمیسیون روسی برای تحدید سرحدات معین شده بودند، ولی قبل از آغاز کار پنجاه را روسیان اشغال کردند.

بعد ازین کمیسیون دیگری که ریاست آنرا سر جوزف ویسپت زجوی SIR WEST RIDGEWAY منشی دوم اداره خارجی هند داشت، و اعضای آن کرنل هیولدیچ و کرنل نیت و قاضی اسلم خان بودند، از طرف حکومت هند به تحدید سرحدات افغانی و روس گماشته شدند این کمیسیون کار خود را در ماه اکتوبر ۱۸۸۶ م ختم کرد، امیر

گردید ، و خاک های چمن و پشمین و چغنی و وزیر ستان و بلند خلیل و کورم و پارا چنار و فریدی و با جور و سوات و بنیر و دیر و چیل مس و چترال که از بقایای خاکهای افغانی بود ، از افغانستان جدا و به هند شامل شد ، و مقابلتاً بجای (۱۲) لک روپیه (۱۸) لک روپیه از طرف حکومت هند ، با میرسالیانه مقرر شد ، و وعده امداد اسلحه جنگی نیز داده شد .

باینصورت تحدید نامه دیورند اقرار نامه غیر حقوقی منحوس گندمک را تصدیق داشت ، درحالیکه امیرزاده یعقوب خان میثاق گندمک را در حالت اضطرار و هر چه و مرج و هجوم لشکر یا ن اجانب به حالت جبر و اکراه امضاء کرده بود ، و چون نماینده مردم و پادشاه مسلم کشور نیز نبود بنابراین ماهیت حقوقی آن وجود نداشت . و امیر عبدالرحمن خان نیز تحدید نامه دیورند را بدون قبول نمایندگان ملت و یا دعوت جرگه ملی به قبول یارد آن ، شخصاً قبول کرده بود .

بهر حال کمیسیون دیورند به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۸۹۳ م از کابل برآمد . امیر عبدالرحمن خان در اوایل امارت در حدود ۱۳۰۰ هـ دارای ۵۸،۷۴۰ نفر عسکر بود ولی بعد از استقرار امارت در کابل ، هرات ، قندهار ، بلخ ، جلال آباد اسمار و سواحل آمو و سرحدات ایران و هند عساکر منظم و ایلجاری ذیل داشت :

۸۰ غند پیاده هر غند ۷۰۰ نفر جمله ۵۶،۰۰۰ نفر

۴۰ غند سوار هر غند ۴۰۰ نفر جمله ۱۶،۰۰۰ نفر

۱۰۰ بطری توپخانه فسی ۱۰۰ نفری با ۶ توپ جمله ۱۰،۰۰۰ نفر

پیاده خاصه شاه می ۴ غند هزار نفر - جمله ۴،۰۰۰

سوار خاصه شاه می ۳ غند هر غند ۸۰۰ نفر - جمله ۲،۴۰۰

قوای اضافی پلیس - جمله ۲۰،۰۰۰

ایلجاری سوار - جمله ۱۰،۰۰۰ نفر .

باینطور عدد تمام قوای مسلح بتعداد (۱۴۸،۴۰۰) نفر میرسید که امیر با این وسیله توانست امنیت بی سابقه را در مملکت تامین نماید و سرکشان را سرکوبی کند .

امیر عبدالرحمن کارخانها ضرب سکه - کارتوس سازی تفنگ سازی - آهنگری ، توپ سازی ، عرق کشی ، دباغی ، بوت سازی صابون بزی ، خیاطی ، مطبع ، صحافی را در کابل برناموده و اداره های نظامی ، کشوری ، عدلیه ، تعمیرات

بایشان نشانهای طلایی داد و از خدمت و سعی شان امتنان کرد ، و بالاخره موافقه آخرین این تحدید سرحدات در سنت پتر زبورگ در جولائی ۱۸۸۷ م امضا و پنجاه رسماً از افغانستان مجزا شد .

تحدید نامه رجوی بر نقاطی از دهنه ذوالفقار تا خواه سه سالار شاملست و امیر از دولت هند تقاضا داشت که آنرا تا کوهسار پامیر علایم گذاری نماید ، ولی این خواهش امیر تکمیل نشد ، و بعد از آن در سال ۱۸۹۳ م کرنل نیت مذکور بقایای مسایل تحدید نامه سابقه را نیز حل کرد ، و بدینطور امیر توانست بین دو امپراتوری بزرگ بر افغانستان حکمرانی کند .

۲- دیگر از کارهای سیاسی که امیر بدون خواهش یا تصدیق جرگه مردم افغانستان انجام داد ، و در تاریخ افغانستان مستولیت بزرگی را بدمت شخص وی می اندازد امضای تحدید نامه دیورند است که بادولت هند بر طابوری سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان را تحدید کرد ، امیر گوید من از لازد رین ولارد سالیسبری و ایسرایان هند خواهش کردم که وزیر خارجه هند را بریاست کمیسیون تعیین حدود بفرستند ، ولی ناخوشی من و شورش سردار اسحق خان آنرا معطل داشت ، ولارد لئسدون نایب السلطنه لارد رابر تسی را با این کار مقرر کرد چون رابرتس در افغانستان سوابق بدی داشت و ممکن بود مردم برو بشورند ، من آمدن او را معطل داشتم ، تا که بالاخر در اواخر سپتمبر ۱۸۹۳ م سرهتری مارتیمر دیورند (۱)

SIR MORTEIMER DURAND

وزیر خارجه هند بریاست کمیسیون تعیین حدود سرحدی به کابل آمد ، و اعضای این کمیسیون کلنل الیس و کیتان مانریس اسمت و مستر کلارک و مستر وانلد و چند نفر هندیان دیگر بودند . مذاکرات سیاسی در کابل با خود امیر آغاز شد ، و در نتیجه تحدید نامه منحوس دیورند امضاء گردید این تحدید نامه هفت ماده دارد ، که به موجب آن خط سرحدی دیورند از حدود بلوچستان تا چترال و واخان تعیین

(۱) متولد ۱۴ فروری ۱۸۵۰ م ولد میجر جنرال سررایچ ، ایسم دیورند بسال ۱۸۷۳ در خدمت کشوری بنگال داخل شد ، و در ۱۸۷۹ م سکرترتو سیاسی را برتس در کابل بود . از سال ۱۸۸۴ - ۹۴ سکرتر امور خارجه حکومت هند و بعد از آن سفیر انگلیس بود در تهران ، مادرید و واشنگتون (بیوگرافی هند ۱۲۸)

طبی ، معادن ، تجارت ، پو سته ، مدارس دینی را گشود ، و چند ین قصر و ارگ شاهی کابل را بساخت و تمام افغانستان را در تحت اداره واحد مرکزی در آورد ، که این سعی وی مشکور است .

امیر عبدالرحمن بعد از امارت ۲۱ سال در کابل به مرض نقرس بمرد (۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۱۹ = ۱۹۰۱ م) (عکس نمبر ۸۸) .

و مملکتی مطیع و خالصی از سر کشان را به سران خود گذاشت در حالیکه مردم از شنیدن نام وی میلرزیدند ، و بعد از مرگ هم مدتی فوت او را باور نمی کردند ! پس از وی فرزند بزرگش امیر حبیب الله خان به لقب سراج المله والدين بر تخت کابل نشست (۶ - اکتوبر ۱۹۰۱ م) و بسال ۱۹۰۴ م عنایت الله خان فرزند بزرگ خود را بملاقات لارڈ کرزن و ایسرای هند فرستاد ، و بعد از آن لوئیس ولیم سنکر تر خارجه هند بکابل آمد ، و با امیر معاهده ۲۱ ماچ ۱۹۰۵ = ۱۴ محرم ۱۳۲۳ ه را امضاء کرد .

در عصر سلطنت ۱۸ ساله امیر حبیب الله خان جز بغاوتی که یکبار در سمت جنوبی بسر کردگی جانبدار احمد زبی بعمل آمد ، واقعہ یی بظهور نرسید ، زیرا پدرش قبلا مملکت را از رجال کاری و ارباب ادعا خالی کرده بود ، بنا بر این امیر با خاطری آرام در محیط آسوده زندگی میکرد ، در سنه ۱۳۲۵ سفری بداخل مملکت به قندهار و هرات و میمنه و بلخ نمود ، و در جنوری ۱۹۰۷ م بدعوت لارڈ منتو نا یب السلطنه بهند رفت و در (۷) مارچ ۱۹۰۷ م از راه بشاور و جسرود برگشت .

امیر با وجود فراغ و امنیست داخلی کار مهمی را در کشور نکرد و آثار جزوی را از مدنیست جدید به مملکت وارد نمود ، از کارهای جزوی نیکی که کرد ، افتتاح یک مدرسه ملکی بنام دارالعلوم حبیبیه و یک مدرسه عربیه و چند باب مکاتب ابتدایی در کابلست ، یک اخبار بنام سراج الاخبار افغانیه نیز نشر کرده و چاپخانه در کابل قائم شد ، و چند قصر و باغ و سرک و ربا ط ساخت . در جنگ عظیم ۱۹۱۶ م اعلان بیطرفی داد .

سیاست داخلی امیر برخلاف رویه پدرش خیلی ملایم و بامدارا بود و مردم را نمی آزد ، و شخصاً با حکام دینی و صوم و صلوة پابندی داشت ولی در طرز اداره و تشکیل دوا یر و اخذ مالیات و دیگر امور کشوری ، تحول بزرگی که زمان و مکان تقاضا داشت وارد نکرد ، و همان سیستم قدیمی که پدرش وضع کرده بود ، برقرار ماند .

امیر حبیب الله خان شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی (۱۳۲۷ ه - ۱۹۱۹ م) در شکار گاه کله گوش لغمان بضر ب تفنگچه دار فانی را وداع فرمود . (عکس نمبر ۸۹)

و برادرش سردار نصرالله خان در جلال آباد اعلان پادشاهی کرد ولی مردم افغانستان برای بازیابی استقلال و حفظ تمامیت کشور ، نهضت قهرمانانه نمودند ، و آزادیخواهان افغان فرزند دوم امیر فقید ، سردار امان الله خان را بتخت سلطنت نشاندند (۹ حوت ۱۲۹۷ ش = ۱۳۲۷ ه اول مارچ ۱۹۱۹ م) و جنگ استقلال آغاز یافت . (۱)

(۱) حوادث معاصر بعد از اعلان استقلال مجدد و تشکیل افغانستان جدید ، محتاج نوشتن جلد جدا گانه تاریخست و بنابراین این کتاب برین جا ختم شد .

اوضاع فکری و اجتماعی

نهضت احمدشاه و تشکیل مجدد افغانستان آزاد، در سنه ۱۱۶۰ قمری هجری بعد از سقوط دولت هوتکی قندهار و سلطه موقت نادر افشار که مدت ده سال دوام کرد، نتیجه تسلسل واقعاتیست که در تاریخ افغانستان قبلا روی داده بود. و اوضاع اجتماعی و اقتصادی سرزمین افغانستان تقاضا داشت که در نتیجه جنبش های روشنان و خوشحال و میرویس دولت آزاد و نیرومند افغانی بوجود آید.

مردم افغانستان دوره های فترت چند قرن را بعد از سقوط دولت تیموریان هرات در حوادث حملات صفویان و بابریان با عسرت و تلخی و خانه جنگی گذرانیده و از فقدان مرکزیت ملی خود متحسس بودند، تا که هوتکیان قندهار و ابدالیان هرات سلطه اجنبی صفویان ایران را عقب رانده و از بین بردند، و روشنی نیان و خوشحال خان ختک و ایمل خان مهمند و شیرخان ترین و غیره با بقایای سلطه شاهان بابرین هند در آویخته و ملت خود را از یوغ اسارت رهایی دادند.

درین کیر و دار هولناک که مردم مبارزه عنیف و دشواری مشغول بودند، به پرورش علوم و ادبیات و فرهنگ نیز فرصتی نبود، ولی با وجود آن دیده میشود، که دربار شاه حسین هوتک در قندهار پرورشگاه ادب و علما بود، و محمد هوتک سرمنشی این دربار کتاب پتہ خزانه را نوشت که یگانه نمودار حرکت فکری و ادبی حدود ۱۱۴۰ ق است.

در بار احمدشاه نیز از نظر فکری روشن بنظر می آید. زیرا خود احمدشاه مرد شاعر و خوش قریحه تصوف دوستی بود، که دیوان شعر پبنتو دارد، و در خانواده او تیمور شاه صاحب دیوان دری و پبنتو، و شاه شجاع دارای دیوان شعر دری، و شهزاده عبدالرزاق بن شاه زمان متخلص به دری و شهزاده نادر بن شاه شجاع و چندین شهزاده دیگر شعرای صاحب ذوق بوده اند.

احمدشاه خاندانهای علمی را در شهرهای کشور خویش پروراند که بقایای ایشان در دور های مابعد مصدر کار نامه های بزرگ فکری ادبی، سیاسی شده اند. مانند خانواده خانعلوم بارکزیان قندهار که منصب قاضی القضاات تاجنک استقلال درین خانواده باقی بود، و بمنزلت وزیران عدلیه مابعدند. و درین خانواده اشخاص دارای تالیفات علمی هم گذشته اند و بابه تشویق ایشان مولفان دیگر دست به تالیف کتب برده اند.

مانند ملامحمد سعید بارکزی که در عصر شاه محمود سدوزی قاضی القضاات بود و پسرش خانملا قاضی عبدالرحمن خان مولف رساله نصیحة المومنین است. و امیرمحمد بن عبدالقادر سلیمان خیل در عصر امیر شیرعلی خان رساله الدافعرا به تشویق خانملا عبدالسلام بن محمد سعید نوشته بود.

خانواده ملا اسماعیل الکوژنی نیز از عهد احمدشاهی در قندهار بود که فرزندش ملا احمد استاد معقول و منقول و قاضی شهر احمد شاهی و مولف بیان الوافیة لطوایف الصوفیة و تعلیم السلوک و رساله های کاشفه و فارقه متوفی ۶ ربیع الثانی ۱۲۳۳ ه است. برادر ملا احمد که پیرمحمد نامداشت نیز از علمای نامدار آن عصر در قندهار است که در سنه ۱۲۳۳ ه کتاب عقیده المشایخ و العلماء را بزبان عربی نوشته است.

قاضی غلام محمد هوتک نیز از علمای معروف قندهار و قاضی شهر بود، که کتاب ارشاد الحق را بزبان عربی در سنه ۱۲۶۴ ه نوشت، و فرزندش عبدالاحد باسید جمال الدین در قندهار آشنایی داشت. و محمدنور بن محمد حسن توخی نیز از شاگردان مباحقیرالله جلال آبادی مولف جامع السلوک بزبان عربی در حدود ۱۲۳۰ ه است.

دودمان علمی ملا بابر موسی خیل از عصر هوتکیان در قندهار بود که فرزندش مولوی فیض الله در عصر احمدشاهی استاد خانواده شاه ولی خان اشرف الوزراء مولف رساله تدریسی در منطق است. و بعد ازین مولوی حبیب الله مشهور به محقق قند هاری بن قیض الله در اواخر عصر سدوزایی در قندهار زندگانی داشت (۱۲۱۳ - ۱۲۶۳ ه) که مولف ۳۳ جلد کتاب در معقول و منقول بزبانهای عربی، دری، پبنتو است و آثار بکروتازه انتقادی را در ریاضی و منطق و اصول فقه و دیگر علوم مروجہ اسلامی نوشته است، و بعد ازو مولوی عبدالرحیم پسرش و مولوی عبدالرؤف نواسه و مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب پسران مولوی عبدالرؤف از مشاهیر علمی دور های ما بعدند که در صحافت و معارف و ترتیب قوانین عدلیه خدمات شایانی نموده اند.

خانواده علمی سلجوقیان هروری از اخلاف ملامحمد مدفون روز آباد اند، که علامه ملامیرزا پسرش را احمدشاه بابا بهرات آورد، و مدرسه پای حصار را باو سپرد، ازین خانواده علماء و مدرسین زیاد برآمدند که از آنجمله ملاعبداالحد خلیفه و ملامحمد عمر بن محمد ایوب بن نورالدین

بن ملا میرزا مولف چندین کتاب و از آن جمله الملمم در اصول فقه است (حدود ۱۲۶۰ هـ) و هم ملا محمد رفیق سلجوقی بن محمد صدیق (مولف رساله نحو) و محمود مشرف و خلیفه محمد حسین خوش نویس مردم دانشمند و هنرمند این خانواده بوده اند.

خانواده دیگر علمی و سیاسی در پشاور شهرت فراوان داشت که جد اعلاي ایشان اخوند ترکمان بن تاج خان از غوره مرغه قندهار رفته و در وادی شمال پشاور در امازی سکونت کرد، و فرزندش ملا محمد غوث شاکر کرد حاجی محمد سعید واعظ به علم و عرفان مشهور و از طرف احمد شاه قاضی پشاور بود، که حاشیه بر میرزای کلان منطق نوشته و کتاب شرح الشرح را بزبان دری در شرح اقوال عرفانی احمد شاه بنام او تالیف کرد. و نواسه او قاضی عبدالکریم بن دادالله بن محمد غوث کتابی بنام نصاب التوحید نوشت. اما قاضی محمد حسن بن قاضی اکبر شاه بن محمد غوث ملقب به خان علماء استاد خاندان سردار پاینده خان و وزیر شاه شجاع و از طرف او امضا کننده پیمان مثلث لاهور در ۱۸۳۸ م بود. همچنین قاضی طلا محمد فرزند قاضی حسن از رجال علم و ادب و دارای دو دیوان شعر دزدی و عربی و مولف جواهر نغز و سلوة التقریری ترجمه التحریر و نفع المسک و تسلیه العقول و سلوة الکتیب و قصیده بائیه در عمل بحدیث است. و قاضی عبدالقادر بن فضل قادر بن قاضی حسن سرمنشی عسکری دربار امیر شیرعلی خان و مترجم کتاب قواعد عسکری از انگلیسی بفارسی و بنیتو بود که در مطبعه شمس النهار کابل بطبع رسیده است.

خانواده میرزایان بر نایاب هرات نیز مردم دانشمند با فرهنگ و ادب بودند، که از آن جمله میرزا ارشد خلف خواجه محمد صلاح منشی متخلص بفاض منشی ابدالیان در انیان هرات و خطاط صاحب دیوان اشعار و مثنوی ابر گهر باز است (اواسط قرن یازدهم) و میرزا ابوطالب متخلص به مایل برادر زاده ارشد نیز دیوان شعر دری دارد، و میرزا رضا بن محمد کاظم صاحب مجموعه اشعار و اربعین و تذکره بر نایاب منشور است که منشی دربار شاه محمود و وزیر فتح خان در هرات بود. و همدرین عصر سدوزایی میرزا محمد هادی متخلص به عشرت هروری منشی باشی شهزاده تیمور در هرات است که ملا عبدالله روزی و ملک سنجر از اینای ملوک غور و ابا سهل و ملا مسکین (شعراي لهجه هزاره) معا صرین اودر هرات اند.

خانواده مجددیان در دوره سدوزاییان و بعد از ان شهرت تام روحانی داشته و علما و شعراي خوش قریحه از ان برآمده اند، که مرجع تلقین طریقت نقشبندی در سر تاسر آسیای میانه از خراسان تاسر هند و ماوراء النهر و حواشی چین بوده اند، و یک نوع ثقافت اسلامی خراسانی را پرورانده اند که مدار آن شریعت و تصوف بود، ولی در طریقت نقشبندی تصوف راهواره به نفع خلق و اصلاح اخلاق بدون انزوا و رهبانیت استعمال میکرده اند، و چون افراد مجددیان نقشبندی بادر بارهای شاهان افغانی وابستگی داشته اند، بنابراین در سیاست و فرهنگ و اجتماع دست قوی را دارا بوده اند.

این خانواده فاروقی از اولاد شخصی اند که شهاب الدین فرخشاه نام داشت و در پنجشیر شمال کابل در دره فرخشاه مدفون است، و امام رفیع الدین از همین دودمان از کابل به سر هند رفت و از احفاد او شیخ احمد مجدد الف ثانی بن مولانا عبدالاحد که سلسله نسبش به ۲۸ واسطه بحضرت عمر فاروق میرسید، در ۱۴ شوال ۹۷۱ هـ در سرهند بدینا آمد و در طریقت نقشبندی از خواجه محمد باقی کابلی (متوفی ۱۰۱۲ هـ) استفاضه نمود، و در هند و افغانستان شهرت علمی و روحانی بزرگی داشت (متوفی سه شنبه ۲۸ صفر ۱۰۳۴ هـ بعمر ۶۳ سالگی در سرهند).

در عصر شهنشاهی سدوزایی ازین خانواده شاه غلام محی الدین مجددی بن غلام صادق حفید ششم حضرت مجدد و پسرش شاه نظام الدین متخلص به نظام صاحب دیوان دری در شکار پور شهرت روحانی و اراضی فراوان زراعتی داشته اند. و برادر دیگر غلام صادق که شاه غلام محمد (متوفی در پشاور ۱۱۷۸ هـ) نام داشت جد مجددیان قندهار است. و اولاد شاه عزت الله برادر دیگر ایشان در یار کند بوده اند. و شاه صفی الله متخلص به صفی دارای دیوان دری و چهار کتاب دیگر است (۱۱۵۶-۱۲۱۲ هـ) که در حدیده یم مدفون است و اولاد او در کابل و ننگرهار بودند، که از ان جمله شاه عبدالباقی متخلص به باقی (متوفی در کابل ۱۲۸۷ هـ) دارا دیوان شعر دری وجد حضرات شور بازار کابل است، و پسرش غلام عمر متخلص به عمر (حدود ۱۲۹۰ هـ) و فرزند او ناصر الدین متخلص به جانان و شمس المشایخ فضل محمد متخلص به فضل صاحب دیوان اند. و شاه فضل الله بن شاه غلام نبی نواسه شاه غلام محمد (۱۱۸۴-۱۲۳۸ هـ)

مؤلف عمدة المقامات ودارای دیوان شعر دری از رجال بزرگ روحانی دربار تیمورشاه و شاه زمان بود. وهم محمدحسن بن عبدالرحمن نواسه سوم شاه فضل الله مؤلف انساب الانجاب وانیس المریدین وغیر هاست. میراحمد متخلص به اظہر (۱۲۰۶-۱۲۶۹ھ) از حضرات پشاور و بدخشان مؤلف هفت مجلس و اربعین و سبیل الرشاد و مناقب الطاهرین و دیوان غزلیات و شش مثنوی و چندین کتاب دیگر است.

خاندان وکیل الدوله عبدالله خان پسر علی خان پوپلزئی قند ها ری (متوفی ۱۲۰۱ھ) نیز مردم اداری و لشکری و دارای فرهنگ و ذوق ادبی بوده اند، که ازان جمله خود عبدالله خان شعر دری میگفت و پسرش محمد علم خان وکیل الدوله متخلص به «علم» نیز بزبان دری شعر می سرود (متوفی ۱۲۹۳ھ) و میرهونک خان متخلص به افغان بن زمان خان پوپلزئی (حدود ۱۲۱۸ھ) از شعرای هنرمند صاحب دیوان دری است و برادر دیگرش الله یار خان راسخ نیز شعر می سرود و مولوی محمد ابراهیم برادر دیگرش از علمای عصر بود، و این دودمان در بسط هنر و ادب و فرهنگ دستی داشته اند.

خانواده دیگر ادبی و روحانی شیخ سعدالدین احمد انصاری بن عبدالغفار است که مرد صوفی و ادیبی بود و آثارش بنام معدن وحدت و دیوان شور عشق وغیره تا ۴۳ جلد میرسد وی درده یحیی کا بل درسنه ۱۲۲۵ھ در گذشته و پسرش میر ظهور الدین ظهور دارای دیوان شعر و مؤلف کتب طب و فرزند دیگرش میرامام الدین متخلص به درویش شاعر دری و پبنتو و مؤلف احوال و آثار حاجی صاحب پای منار، و میر قطب الدین متخلص به فارغ شاعر دری و مؤلف مثنوی سمرقند و میر حسام الدین احمد و میرتجم الدین احمد و میر نظام الدین احمد و میر فخرالدین مولوی و میر ناموس الدین پسران شاعر سعدالدین - و نیز میرسیف الدین عزیز بن میر مقام الدین (حدود ۱۲۸۲ھ) دارای قریحه شعری دری بوده اند.

شعرا و نویسندگان دیگر این دوره عبارتند از:

سید ابوالحسن متخلص بعنوان متولد جرم بدخشان ۱۱۲۳ھ و مقتول ۱۲۰۶ھ، و عبدالرحمن عارض بدخشی متوفی ۱۲۲۳ھ، و میرزا محمد واصل فروغی معاصر شاه زمان، و امیر سبحان قلی خان دروازی (حدود ۱۲۳۰ھ) و لعل محمد عاجز بن پیرمحمد ملقب به عبدالشافی صاحب دیوان اشعاردری متوفی ۱۲۳۸ھ، طبیب دربار تیمورشاه، و میر عصمت الله

محمد هوتک بن داود خان قندهاری مولف پته خزانه و خلاصه الفصاحه در حدود ۱۱۴۲هـ عبدالرشید بن حسین مولف رشید البیان در فقه ۱۱۶۹هـ **ولای خان مهمین** ناظم محمودنامه در احوال شاه محمود هوتک حدود ۱۱۴۰هـ شیر محمد هوتک (۱۰۹۲-۱۱۷۵) مولف اسرار العارفين و تجويد افغانی - اخوند گدا مولف نافع المسلين و ديوان اشعار در حدود ۱۱۶۰هـ و محمدی صاحبزاده پشاورى صاحب ديوان در ۱۱۸۰هـ حافظ مرغزی ناظم شهنامه احمد شاهي در سنه ۱۱۷۶هـ محمد مظفر بن اسماعيل مترجم تاريخ اعثم کوفی در حوالي ۱۱۲۶هـ نواب الله يار خان بن حافظ رحمت خان بربیخ مولف عجایب اللغات پښتو در حدود ۱۲۲۸هـ عبدالکريم کاکړي قندهاری ناظم زين العلم در ۱۲۳۴هـ از عين العلم عربی - حافظ الپوری صاحب ديوان ۱۲۰۰هـ - قاسم علی اپريدی مولف چند ين کتاب عبدالعظيم سواتی دارای ديوان اشعار ۱۱۶۷-۱۲۵۳هـ ملا حسن تلوکاني قندهاری دارای ديوان اشعار متوفی ۱۲۴۵هـ - رحمت داوی قندهاری ناظم سننوی لیلی و مجنون و ديوان اشعار (حدود ۱۲۱۰هـ) میانعیم متی زی دارای ديوان شعر ۱۲۳۰هـ معین الدین پشاورى ناظم وامق و عذرا در ۱۲۵۶هـ عبدالرسول قندهاری دارای ديوان اشعار و سفر نامه و آزاد نامه ۱۲۹۰هـ ملاجمعه بارک زی قندهاری دارای اشعار متوفی ۱۲۵۹هـ - عزيز خان رفا - خیل ناظم جنگنامه هرات حدود ۱۲۵۰هـ مراد علی کاموی بن عبدالرحمن مولف تفسیر بسیر ۱۲۸۲هـ دوست محمد ختک قندهاری مولف بدرمنیر و بحر العلوم و اخلاق احمدی ۱۲۹۰هـ معزالله مهمند دارای ديوان شعر ۱۲۰۰هـ میرزا حنان قندهاری و صدیق اخندزاده و گل محمد هلمندی شعراى صاحب ديوان .

واز شاعرات پښتو :

ناز و توخی بنت سلطان ملخی مادر حاجی میرویس خان هوتک (تولدش ۱۰۶۱هـ) زینب هوتکی بنت میرویس خان (وفات ۱۱۲۷هـ) سپینه هروی حدود ۱۲۵۵هـ .

از علما مولوی محمد اعظم اندر ساکن شلگر غزنه ، و مولوی عبدالله غزنوی ، و ملا عبدالحق متولی خرقة شریفه قندهار و صوفی محمد رسول ساکزی متوفی ۱۲۸۷هـ در قندهار ، و ملا مشك عالم اندر غزنوی و ملا اسکندر (قاضی لشکر امیر شیرعلی خان) و ملا محمود و ملا عبدالله قاضی اناردره و ملا عبدالفتاح و ملا ابوالحسن (علمای هرات در حدود ۱۲۷۰هـ) و محمد حسین بن مداح الکوزئی قندهاری مولف شرح انکشافیه بر حاشیه

متوفی ۱۲۹۵هـ - ونعت الله محوی میمنوی دارای ديوان اشعار واحمدقلی بن سکندر هروی نویسنده تذکره شعرا آتش فشان و شاعر در حدود ۱۲۹۰هـ و محمد رسول شهید مارملی بلخی شاعر صاحب ديوان در حدود ۱۲۷۰هـ و عایشه بنت یعقوب علی بارکزی شاعره صاحب ديوان در عصر تیمور شاه - و محجوبه بنت سکندر خان شاعره هروی حدود ۱۲۶۴هـ - و مستوره غوری دختر سید محمد عظیم ساکن پرجن غور حدود ۱۲۴۵هـ دارای ديوان اشعار - و مریم بنت سید عبدالله کرخی هروی شاعره دارای ديوان (۱۲۵۷-۱۳۰۸هـ) و سید محسن بن میر حسین متخلص به شامل بالاحصاری کابلی (۱۲۳۸-۱۳۰۵هـ) دارای دو ديوان دری و میرزا محمد نبی واصل بن محمد هاشم ملقب به دبیر الملك (۱۲۴۴-۱۳۰۹هـ) سرمنشی در بار امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان دارای ديوان شعر دری - شمس الدین شاهین بن محمد امان دروازی مولف بدایع الصنایع و ناظم لیلی و مجنون و تحفه دوستان - واحمد علی شاه قندهاری متوفی ۱۳۱۱هـ دارای ديوان دری - سید میر مشوانی هروی (۱۲۸۰-۱۳۳۳هـ) صاحب ديوان و اشعار بسیار متین دری و رسام و خطاط - سید فخرالدین مجنون شاه کابلی (۱۲۴۲-۱۳۰۵هـ) مولف بستان خیال - رحمت بدخشی بن میرزا اسمعیل (حدود ۱۳۰۰هـ) دارای پنج ديوان شعر دری و صاحبزاده عشرت قندهاری (حدود ۱۳۰۰هـ) و عبدالفقور ندیم کابلی (۱۲۹۶- ۱۳۳۴هـ) دارای ديوان شعر دری و ندیم بلخی بن رحمت الله (۱۲۵۴- ۱۳۳۶هـ) سراینده ديوان شعر - محمد ابراهیم حیرت کابلی (۱۲۵۰- ۱۳۳۸هـ) دارای ديوان شعر و پنج کتاب مخمس و تحفه شهنشاهی و سید احمد بن شهاب الدین مشهور به ادیب پشاورى (۱۲۶۰- ۱۳۴۹هـ) دارای ديوان اشعار پخته و متین و قصاید عربی و قیصر نامه .

از شعراى پښتو :

عبدالرحیم هوتک صاحب ديوان - عبدالحمید مهمند (۱۱۰۰-۱۱۵۰هـ) شاعر دارای ديوان درومرجان و ملنوی های شاه و گدای - داستان نیرنگ عشق - شرعة الاسلام در پانزده هزار بیت ۱۱۴۸هـ - پیر محمد کاکړي که ديوان اشعارش در ۱۱۹۶هـ تکمیل شده و کتاب کوچک گرامر پښتورا بنام معرفه الافغانی در ۱۱۸۳هـ نوشته است - شمس الدین کاکړي قندهاری دارای ديوان شعر در ۱۲۳۸هـ و سراج الموتی و دیگر کتب منظوم - شاه حسین هوتک - مسعود بن عبدالله ناظم داستان آدم خان و در خود در حدود ۱۲۰۰هـ - ملا پیر محمد هوتک بن سرور ناظم افضل الطرایق حدود ۱۱۴۰هـ

تصور و تصدیق میرزا احمد هروی و مسعود گل بن فاضی عبدالرحمن
پشاورى مولف عجایب الاخبار در ۱۲۲۶هـ و عبدالحمید کاکر قندهاری
مولف درحلیمیه علی مطاعن احمدیه در ۱۲۳۴هـ و ملا عبدالحق بن عبدالغفور
خروتنی ناظم یاقوت السیر پنبتو و مولف شرح اربعین و ملاقطب توخی
شارح بساکتب ادبی در قندهار ، و مولانا عبداللطیف صدرالعلماء دربار
تیمورشاه (متوفی ۱۱۹۵هـ) و مولوی محمد عمر ساکزی مولف کتابی در
علم تجوید به پنبتو متوفی ۱۲۰۵هـ ، و سعدالله خروتنی مولف حاشیه
جلالین و حاشیه برمولوی عبدالغفور (متوفی ۱۲۰۹هـ)

باوجودیکه درین عصر حرکت علمی و ادبی بکلی متوقف نبود ، و
طوریکه دیدیم در هر گوشه دانشمندانی وجود داشتند ، ولی اگر بانظر
انتقادی و مقایسوی ببینیم این دوره را نسبت بسابق عصر شباب و نشاط
علم و ادب گفته نمیتوانیم ، بلکه دوره تقلید و انتحال است ، و آثار بکر
علمی و فکری کمتر بنظر می آید.

ادبیات زبان دری نیز درین عصر دوره انحطاط خود را در نثر و نظم
پیموده و ابتکاری دران بنظر نمی آید و باید گفت که حضرت نور الدین
نمای خوبی نمود. و شعرای صاحب قریحه و ابتکار مانند پیرمحمد کاکر
عبدالرحمن جامی خاتم شعرادری بود. ولی ادب زبان پنبتو بالعکس نشو و
نمایافت و حمید مهمند و دیگران بوجود آمدند. و مخصوصاً حمید و کاظم
خان ختک متخلص به شیدا جاشنی سبک هندی را در پنبتو
آمیختند .

در ادبیات دری زمان سدوزاییها شعرایی داریم ، که پیروان حافظ
و جامی و شعرای سبک خراسان و عراق اند . ولی بعد از ۱۲۵۰هـ حرکتی
زاد در عالم ادب دری می یابیم ، که شعرای مانقلید سبک هند رامیکنند .
و این اثریست که در نتیجه رواج اشعار میرزا عبدالقادر بیدل و مقبولیت
تام کلینات اشعار او بمیان آمده است ، و اولسن پیرو این سبک درغزل
سردار مهردل خان فرزند سردار پاینده خان متخلص به مشرقی است که
بعد از او سردار غلام محمد خان طرزی و پسرش محمد امین عندلیب نیز
همین سبک را فراوان پیروی میکنند. در حالیکه در همین خاندان سردار
هارون خان برادر سردار پاینده خان و سردار غلام حیدر خان و سردار
احمد خان پسران امیر دوست محمد خان هر سه شعرای صاحب دیوان
دری اند ، و سردار شهنواز خان بن سردار سلطان احمد خان سرکار و
خوشدل خان بن مشرقی و سردار محمد حسن خان سیاه بن تیمور قلی خان

سردار وزیر فتح خان (حدود ۱۳۰۰هـ) و سردار محمد عزیز بن سردار
شمس الدین خان (حدود ۱۳۱۰هـ) و سردار عباس خان بن سردار سلطان
محمد خان شاعر و مولف گل عباسی و جواهر خمسه و عناصر اربعه و
تفسیر کلام الله (۱۲۵۲-۱۳۴۳ هـ) نیز شعر دری را گفته اند. ولی در
کلام ایشان اثری از پیروی سبک هندو طرز تخیل و تلازمات شاعرانه آن
کمتر بنظر می آید .

شعر دری از عصر احمد شاه بابا تا اواخر عصر امیر عبدالرحمن
خان حدود ۱۳۲۰هـ در قالب تقلید فکری و عروضی شعرای قدیم و مخصوصاً
سبک هند ماند، و شعرایی که درین حدود قرن بمیان آمدند همه مقلدان
همان شعرای دور های گذشته بودند ، ولی بعد از جنگ اول و دوم
افغان و انگلیس که آثار مدنیت جدید اروپا از هند و شمال به افغانستان
رسید، درینجا نیز اثر کرد ، و همین حدود ۱۳۲۰ق طلیعه فکر نو در
ادبیات جدید افغانستان است .

تحویلیکه تاثیر صنعت و مدنیت اروپا در ادب این وقت وارد نمود،
تحول فکری است که بر قالب و سبک ظاهری شعر اثری نکرد، و شعرای
ما همان قالب عروضی قدیم را معتبر دانستند ، ولی اثر فکر جدید لااقل
در ادب ملی ما داخل شد . و می بینیم که مولوی محمد سرور و اصف قندهاری
قصیده بی درتشویق و ترغیب به مدنیت جدید و چشم کشودن باوضاع
جهان سرود ، و نخستین بار در عصر امیر شیر علی خان حدود ۱۲۹۰هـ
جریده بی بنام شمس النهار از بالا حصار کابل نشر شد ، و بعد ازان در
سنه ۱۳۲۳هـ نخستین شماره سراج الاخبار افغانستان از طرف يك انجمن
دانشمندان بمدریت مولوی عبدالروف خان قندهاری از طبع برآمد . و
حرکت جدید نشر معارف و تاسیس مکاتب و مطبوعات و ترجمه و تالیف
آثار جدید عصری ادبی نیز آغاز شد . و پیشوای این حرکت فکری و ادبی
جدید محمود طرزی بن سردار غلام محمد خان طرزی قندهاری بود ، که
در سنه ۱۲۸۴ ق درغزنه بدنیا آمده و بتاريخ ۲۲ نومبر ۱۹۳۳م در استانبول
از جهان رفت . او در سنه ۱۳۲۹ق سراج الاخبار افغانستان را که فقط يك
شماره آن در سنه ۱۳۲۳ق نشر شده بود تجدید حیات داد ، و آنرا بطور
يك جریده موقوته پانزده روزه تا مدت ۸ سال نشر کرد ، که محرک بیداری
و استقلال طلبی مردم افغانستان گردید ، و انشای جدید و فکرنوین را در
نثر و نظم دری بپروراند . او (۲۰) کتاب را بزبان دری از ترکی ترجمه و
یا تالیف نمود ، و نخستین مریست که بنیاد مکتب نوین فکری و ادبی را

با يك نوع جمود فكري گذشت . تا كه در سنه ۱۳۲۳ق انجمن سراج الاخبار در كابل تاسيس و بنای حرکت جديد فكري را ياز گذاشت و دارالعلوم حبيبيه هم در كابل تاسيس شد كه آغاز تدريس سائنس و مضامين جديد باشد .

اين حرکت فكري با وجود موانع خارجي و داخلي با تجديد حيات سراج الاخبار در سنه ۱۳۲۹ق از طرف محمود طرزي دوام يافت ، و حزب سياسي نخستين افغاني بنام «اخوان افغان» هم در كابل تاسيس شد . كه مرام آن مشروطيت - استقلال - اصلاحات داخلي بود ولي اعضای اين حزب در سنه ۱۳۲۵ق كشته يا محبوس شدند . و همين حزب اخوان افغان بعد از ۱۳۲۹ق واحيای مجدد سراج الاخبار بوسيله محمود طرزي باز زندگي يافت ، و تا سنه ۱۳۳۷ق مجاهدات خود را در تنظيم روشن فكران افغاني و نشر معارف صرف كرد ، و مساعي اين جماعت در تنوير افكار و قيام عمومي ملت افغان براي جهاد استقلال و حصول آزادي كامل سياسي مملكت مفيد بود . و چون در ۱۹۱۹م ملت افغان به باز يابي استقلال موفق آمد ، تمام روشن فكران در تشكيل جديد اداری و ترتيب امور مدني و تعميم معارف و تاسيس مكاتب و توسيع مطبوعات و معرفي افغانستان جديد آزاد دنيا كوشيدند ، و اين مساعي بار آور تاكنون ادامه دارد .

در عالم صحافت و نويسندگي افغانستان گذاشت .

دريون وقت است كه شعراي ديگرو نويسندگان پښتو و دري فكر جديد را وارد ادب افغاني نمودند ، و امثال عبدالعلي مستغني (۱۲۹۳ - ۱۳۵۲ق) و قاري عبدالله (۱۲۸۸ق-۱۳۲۲ش) و عبدالغفور نديم و عبدالهادي داوي و مولوي صالح محمد هوتك و مولوي غلام محي الدين افغان و مولوي عبدالرب قندهاري و ديگر نويسندگان و شاعران با وجودي كه قوالب كلاسيكي نويسندگي را پيروي ميكردند ، كم كم افكار جديد و مفاهيمي را كه مدنيت قرن ۲۰ بوجود آورده بود نيز پروردند .

در نيمه نخستين قرن ۱۹ سلطه و استعمار انگليس كه با مبادي تمدن جديد و تحول صنعتي همراه بود ، بر تمام هندوستان تاكنار هاي دريای سند بسط يافت ، و سرحدات طبيعي شرقي مملكت پيوست ، و جنگ اول افغان و انگليس كه با تعرض لشكر سند (اندر سارمي) در سنه ۱۹۳۹م آغاز شده بود ، بعد از مدت پنج سال با شكست قطعي لشكريان متجاوز و فتح نيروي ملي افغان خاتمه يافت و بعد ازان راه آهن هند نيز طريق رفت و آمد را باين سو كشود ، و بنادر بحري بمبي و كراچي راه انتقال بحري را هم به مرز هاي افغاني باز نمود . در حاليكه در غرب مملكت يعني ايران قاجاري و در شمال در روسيه تزاري نيز مبادي مدنيت جديد و نشو و نماي فكر نوين صورت ميگرفت ، و تمام اين عوامل موثره بر حيات و فكر و سياست و اداره مردم افغانستان نيز اثر ميكرد .

يكي از مثالان اين حرکت فكري سيد جمال الدين بن سيد صفد ر كنري است (۱۲۵۴-۱۳۱۵ق) كه جهاد خود را بر ضد سه عامل بدبختي شرق (استعمار - استبداد - خرافات) از افغانستان آغاز كرد ، و در هند - ايران - تركيه عثماني - مصر نهضت جديد فكري و اصلاحي آورد و شهرت بين المللي را كسب كرد ، و او را نخستين پرورنده فكر جديد و بيداري افغانستان و ممالك شرق توان گفت . ولي دسايس استعمار و خانه جنگي هاي شهزادگان و عدم تمرکز مملكت نگذاشت كه اين حرکت فكري ، سير طبيعي خود را دوام دهد . تا كه امير شيرعلي خان توانست در دوره دوم شاهي خویش اولين كابينه افغاني را برباست صدر اعظم سيد نور محمد شاه قندهاري تاسيس و جريده شمس النهار و اشكر منظم و برخي تشكيلات عصري را بوجود آورد ، و در سياست نيز خط مشي آزاد را تعقيب كرد . ولي آغاز جنگ دوم افغان و انگليس (۱۲۹۵-۱۲۹۷ق) اين سلسله را برهم زد و دوره امير عبدالرحمن خان (۱۲۹۷-۱۳۱۹ق) در تحت فشار استبداد

- ۲۴- مشاهیر ابدالیان از حبیبی کابل ۱۳۲۵ ش
 ۲۵- رهنمای افغانستان کابل ۱۳۲۸ ش
 ۲۶- لوی احمد شاه بابا از حبیبی کابل ۱۳۱۹ ش
 ۲۷- دول اسلامیة از خلیل اذهم استانبول ۱۹۲۷ م
 ۲۸- مخزن افغانی از نعمت الله هروی (قلمی)
 ۲۹- تذکرة الابرار والاشرار از اخوند درويزه پشاور طبع هند و پریس ۱۳۰۸ ق
 ۳۰- صولت افغانی از محمد زردارخان افغان نولشکور لکنهو ۱۸۷۶ م
 ۳۱- تاریخ افغانستان ج ۱-۲ از کهزاد کابل ۱۹۴۶ م
 ۳۲- افغانستان در قرن نهم از سید قاسم رشتیا طبع کابل ۱۳۲۹ ش
 ۳۳- اکبر نامه منظوم حمید کشمیری کابل ۱۳۳۰ ش
 ۳۴- در زوایای تاریخ افغانستان از احمدعلی کهزاد کابل ۱۹۵۲ م
 ۳۵- مشاهیر الشرق از جرجی زیدان ج ۱- قاهره ۱۹۱۰ م
 ۳۶- المسالك والممالك ابن خردادبه، لیدن ۱۳۰۶ ق
 ۳۷- نرة المعارف اسلامی لیدن ۱۹۲۷ م
 ۳۸- ایرانشهر از مارکوارت طبع برلین ۱۹۰۱ م
 ۳۹- ترجمه ایران بعهد ساسانیان از گریستن سین طبع دهللی ۱۹۴۱ م
 ۴۰- فتوح البلدان از بلاذری - قاهره ۱۹۰۱ م
 ۴۱- مجمل التواریخ والقصص طبع بهار تهران ۱۹۳۸ م
 ۴۲- تاریخ سیستان طبع بهار تهران ۱۹۳۴ م
 ۴۳- تاریخ طبری ترجمه بلعمی لکنهو ۱۹۱۶ م
 ۴۴- چیچنامه علی حامد کوفی سندی طبع داؤدپو ته دهللی ۱۹۳۹ م
 ۴۵- جریده امان افغان طبع کابل ۱۹۱۹ م
 ۴۶- تاریخ پشتون از قاضی عطاء الله طبع پشاور ۱۹۴۷ م
 ۴۷- الفهرست ابن الندیم قاهره ۱۳۴۸ ق
 ۴۸- کتیبه های موزیم پشاور از عبدالشکور پشاور ۱۹۴۸ م
 ۴۹- تاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زیدان قاهره ۱۹۰۲ م

ماخذ و مراجع

کتبی که در نوشتن این کتاب ازان استفاده شده است :

- ۱- تتمه البیان سیدجمال الدین افغانی طبع قاهره ۱۹۰۱ م
 ۲- جنگ افغان و فارس ترجمه جارج نیون هامفو ردایزک به انگلیسی از لاتینی طبع لندن
 ۳- زندگانی نادرشاه از نورالله لارودی تهران ۱۹۳۹ م
 ۴- روضه الصفای ناصری ج ۸ از رضا قلی هدایت تهران ۱۳۰۲ ق
 ۵- پته خزانه و تعلیقات آن بقلم حبیبی کابل ۱۹۴۴ م
 ۶- آئین اکبری از ابوالفضل لکنهو ۱۳۱۰ ق
 ۷- تاریخ افغانه (اردو) از سید ظهیر الحسن موسوی طبع هند ۱۳۳۰ ق
 ۸- تاریخ نظامی ایران ج ۱ تهران ۱۳۱۵ ش
 ۹- نادرنامه (خطی) نسخه کتب خانة حبیبی از مؤلف نامعلوم
 ۱۰- سیر المتأخرین از غلام حسین طبع نولکشور لکنهو
 ۱۱- ددره نادره از میرزا مهدی استرآبادی بمبئی ۱۳۰۹ ق
 ۱۲- مجمع التواریخ از میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی تهران
 ۱۳- مجله کاوه سال ۲ طبع برلین ۱۳۰۳ ش
 ۱۴- تاریخ ایران از سرجان ملک بمبئی ۱۸۶۷ م
 ۱۵- تاریخ افغانستان از ملیسن طبع دوم لندن ۱۸۷۸ م
 ۱۶- تاریخ سلطانی از سلطان محمد خالص قندهاری بمبئی ۱۲۹۸ م
 ۱۷- خورشید جهان از شیر محمد گنداپور لاهور ۱۸۹۴ م
 ۱۸- منتخب اللباب خافی خان طبع ایشیا تک سو سیتی کلکته ۱۸۹۶ م
 ۱۹- حیات افغانی از محمد حیا تخان لاهور ۱۸۶۷ م
 ۲۰- میرویس نیکه از بینوا کابل ۱۳۲۵ ش
 ۲۱- مجمع التواریخ از مرزا محمد خلیل مرعشی صفوی تهران ۱۳۲۸ ش
 ۲۲- عباسنامه از محمد طاهر وحید قزوینی تهران ۱۳۲۹ ش
 ۲۳- خلاصة الانساب ابدالی (قلمی)

- ۵۰- تاریخ ادبیات فارسی از براون لندن ۱۹۰۲-۱۹۲۴ م
 ۵۱- کتاب الخراج قدامه بن جعفر لیدن ۱۸۹۲ م
 ۵۲- تاریخ روابط سیاسی ایران از نجف قلی معزی -تهران ۱۹۴۷ م
 ۵۳- تاریخ هند دولافوز تهران ۱۹۳۶ م
 ۵۴- اقبال نامه جهانگیر ی از معتمدخان بخشی کلکته ۱۸۸۵ م
 ۵۵- تزک جهانگیر - طبع فیروز هادی لکنهو ۱۳۲۷ ق
 ۵۶- مآثر رحیمی از عبدالباقی کلکته ۱۹۲۵ م
 ۵۷- تزک بابر ترجمه عبدالرحیم خان خانان بمبئی ۱۳۰۸ ق
 ۵۸- رقعات عالمگیر طبع دارالمصنفین اعظم گده ۱۹۴۵ م
 ۵۹- منتخب التواریخ از عبدالقادر بدایونی طبع کلکته
 ۶۰- اکبر نامه از ابوالفضل کلکته ۱۸۸۶ م
 ۶۱- عالمگیرنامه از محمد کاظم ۱۸۶۸ م
 ۶۲- طبقات اکبری از نظام الدین هروی کلکته ۱۹۳۱ م
 ۶۳- مآثر الامراء از مصمصام الدوله کلکته ۱۳۰۹ ق
 ۶۴- بابر از فرنارد گروناد فرانسوی طبع پاریس ۱۹۲۶ م
 ۶۵- فارس نامه از ابن البلخی طبع کمبرج ۱۹۲۱ م
 ۶۶- افغانستان در عصر تیموریان هند از حبیبی طبع کابل
 ۶۷- تاریخ فرشته از محمد قاسم طبع لکنهو ۱۳۲۱ ق
 ۶۸- زینت الزمان فی تاریخ هندوستان از ملک الکتاب شیرازی بمبئی ۱۳۱۰ ق
 ۶۹- تاریخ مختصر هند از ابوظفر ندوی طبع اعظم گده ۱۳۵۵ ق
 ۷۰- مجمع السلاطین از نواب محمد غوث خان بمبئی ۱۳۷۹ ق
 ۷۱- تاریخ ایران از عبدالله رازی - تهران ۱۹۳۶ ع
 ۷۲- کیمبرج هستری آف اندیا ج ۴ لندن
 ۷۳- مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی (خطی کابل)
 ۷۴- روضة الصفاز میرخواند لکنهو
 ۷۵- تاریخ سند از سید معصوم بمبئی ۱۹۳۸ ع
 ۷۶- مفتاح التواریخ از جان ولیم بیل لکنهو
 ۷۷- لب التواریخ از یحیی قزوینی تهران ۱۹۳۵ ع
 ۷۸- تعلیقات بیورج بر بابرنامه لندن ۱۹۲۲ ع
 ۷۹- تاریخ هند از ارسکن لندن ۱۸۵۴ ع

- ۸۰- تاریخ گزیده از حمدالله مستوی لندن ۱۹۱۰ م
 ۸۱- مخزن اسلام پشستو از اخوند در ویزه (خطی)
 ۸۲- سلوک الغزات پشستو از ملامست زمند (خطی)
 ۸۳- تاریخ مرصع از افضل خان ختک هر تفورد ۱۸۶۰ م
 ۸۴- مقدمه کلیات خوشحال خان از حبیبی قندهار ۱۹۴۰ م
 ۸۵- بنستانه شعرا ج ۱-۲ از حبیبی کابل ۱۹۴۰ ع
 ۸۶- تاریخ افغانی از شیخ امام الدین خلیل (خطی کابل)
 ۸۷- الکامل از ابن الاثیر طبع بولاق مصر ۱۳۹۰ ق
 ۸۸- زین الاخبار از عبدالحی گردیزی تهران ۱۹۳۵ نسخه خطی
 مکمل تحت طبع
 ۸۹- طبقات ناصری از منہاج سراج طبع حبیبی در کابل دو جلد
 ۱۳۴۲ ش
 ۹۰- تذکره الاولیاء پشستو - از سلیمان ماکو در بنستانه شعرا
 ج ۱- کابل ۱۹۴۰ م
 ۹۱- تاریخ بیہقی از ابوالفضل بیہقی ۳ جلد تهران ۱۹۴۷ م
 ۹۲- تاریخ یمینی از ابو نصر العتبی قاهره ۱۲۹۰ ق
 ۹۳- تاریخ بخارا از محمد نرشخی تهران ۱۹۳۷ م
 ۹۴- حدود العالم از مولف نامعلوم تهران ۱۹۳۲ م
 ۹۵- قابوس نامه تهران ۱۹۴۰ م
 ۹۶- قابوس نامه طبع تهران
 ۹۷- جغرافیای تاریخی ایران از بار تولد تهران ۱۹۲۸ م
 ۹۸- مسالك الممالك از اصطخری لیدن ۱۹۲۷ م
 ۹۹- احسن التقاسیم از المقدسی لیدن ۱۸۷۷ م
 ۱۰۰- چهار مقاله عروضی و تعلیقات محمد قزوینی لیدن ۱۹۰۹ م
 ۱۰۱- جوامع الحکایات عوفی (خطی کابل)
 ۱۰۲- لباب الالباب عوفی - لیدن ۱۳۲۱ ق ۱۳۲۴ ق
 ۱۰۳- منتخبات آداب الحرب والشجاعه از فخر مدبر لاهور
 ۱۰۴- طبقات سلاطین اسلام از لن پول تهران ۱۳۱۹ ش
 ۱۰۵- تاریخ مختصر ایران از پاول هورن تهران ۱۹۳۴ م
 ۱۰۶- تاریخ ادبیات ایران از دکتر شفق تهران ۱۹۴۲
 ۱۰۷- اخبار الدولة السلوقیه از صدر الدین علی لاهور ۱۹۳۳ م
 ۱۰۸- ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو تهران ۱۹۳۷ م

- ۱۲۸- جنگ دوم افغان از دیورند لندن
- ۱۲۹- سیاحت غزنی و کابل از واین لندن
- ۱۴۰- اردوی سند از هوک لندن
- ۱۴۱- مسافرت بشمال هند از کونولی لندن
- ۱۴۲- افغانستان از سر مکموهن لندن ۱۹۲۹م
- ۱۴۳- برپادی افغانستان از جنرال سیل لندن
- ۱۴۴- سر جدات هند از هولدیچ لندن
- ۱۴۵- افغانستان از کپتان کری لندن
- ۱۴۶- بلوچستان از پوتنجر لندن
- ۱۴۷- تاریخ افغانستان از سر برسی سایکس لندن
- ۱۴۸- تاریخ ادبیات پشتو ج ۱-۲ - از حبیبی کابل ۱۹۵۰ م.
- ۱۴۹- مورخان گمنام افغان از حبیبی کابل ۱۹۴۶ م.
- ۱۵۰- محاربه کابل از قاسم علی آکره ۱۲۷۲ق
- ۱۵۱- فتوح السلاطین منظوم از حسامی آکره ۱۹۳۸
- ۱۵۲- تاریخ احمدی از منشی عبدالکریم نولکشور ۱۲۶۶ ق
- ۱۵۳- نوای معازک از عظامحمد طبع حبیبی در کراچی ۱۹۵۹ م
- ۱۵۴- مقدمه کرا مر بنستو از راوڑتی کلکته ۱۸۵۶م
- ۱۵۵- الاصابه فی تمییز الصحابه از ابن حجر عسقلانی مصر ۱۳۲۳ق
- ۱۵۶- کتاب البدان از الیعقوبی لیدن ۱۸۹۲ م
- ۱۵۷- سیاست نامه خواجه نظام الملک طبع تهران
- ۱۵۸- ریسرآف افغانستان از دلبیوبلیو کلکته
- ۱۵۹- فتوحات عرب در آسیای میانه از کتب طبع لندن ۱۹۲۳م
- ۱۶۰- خلافت از ولیم تمبل میور لندن ۱۹۲۴ م.
- ۱۶۱- تاریخ الاسلام السياسي والديني والثقافي والاجتماعي از حسن ابراهيم جلد ۳ طبع قاهره ۱۹۴۸م
- ۱۶۲- تاریخ مبارکشاهی از یحیی بن احمد سهرندی کلکته ۱۹۳۱ م
- ۱۶۳- قانون همایونی ازخوند میرکلکته ۱۹۴۰م
- ۱۶۴- تذکره همایون واکبر ازبایزید بیات کلکته ۱۹۴۱م
- ۱۶۵- خصایل السعاده از محمد سعادت خان ترین لکهنو ۱۸۵۵م
- ۱۶۶- تاریخ عمومی از عباس اقبال طبع دوم تهران ۱۳۰۵ ش

- ۱۰۹- جهانکشای جوینی تهران ۱۳۱۵ش
- ۱۱۰- تاریخ مفصل ایران از عباس اقبال تهران ۱۹۳۲ م
- ۱۱۱- حبیب الیسر ازخواندیمبئی ۱۲۷۳ق
- ۱۱۲- سیره جلالالدین از محمد نسوی تهران ۱۳۴۴
- ۱۱۳- تاریخ هراآز سیفی هروی کلکته ۱۹۴۳م
- ۱۱۴- مقاله تعدیل نسب نامه آل کرت از حبیبی شماره ۶۸ مجله آریانا کابل ۱۹۴۸ م
- ۱۱۵- ریاض الانشاء از محمود کاوان حیدرآباد دکن.
- ۱۱۶- تبسب نامه افغانه از محمد عبدالسلام خان عمر خیل هند ۱۹۱۴م
- ۱۱۷- پادشاهان متأخر افغانستان از یعقوب علی کابلی طبع کابل ۱۹۵۳ م
- ۱۱۸- عمل صالح از محمد صالح لاهوری کلکته ۱۹۳۹ م
- ۱۱۹- تزک افغانی از محمد عباس خان رفعت طبع هند ۱۲۹۹ق
- ۱۲۰- فرهنگ اوستا طبع بمبئی
- ۱۲۱- خوشحال خان خٔک از دوست محمد کامل پشاور ۱۹۵۱ ع
- ۱۲۲- تاریخ افغانستان از علی قلی میرزا تهران
- ۱۲۳- تاریخ ایران از فروغی تهران ۱۳۱۸ق
- ۱۲۴- تحفة الحبیب از فیض محمد هزاره (خطی)
- ۱۲۵- تاج التواریخ امیر عبدالرحمن بمبئی ۱۳۲۲ق
- ۱۲۶- مجمل التواریخ بعدنادریه از ابن محمد امین تهران ۱۹۴۰م
- ۱۲۷- احمد شاه بابا از میر غلام محمد غبار کابل ۱۹۴۴ م
- ۱۲۸- ریاض المحبه از نواب محبت خان (قلمی)
- ۱۲۹- مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی طبع خلیق احمد نظامی علی گد ه ۱۹۵۰ م
- ۱۳۰- مکتوبات شاه فقیرالله علوی لاهور
- ۱۳۱- ظفر نامه رنجیت از امرنات لاهور ۱۹۲۸ م
- ۱۳۲- حیات حافظ رحمت خان از سید الطاف علی بدایون ۱۹۳۳م
- ۱۳۳- سراج التواریخ ۲ جلد از فیض محمد هزاره طبع کابل ۱۳۳۱ق
- ۱۳۴- حیات امیر دوست محمد خان از موهن لال کلکته ۱۸۳۲م
- ۱۳۵- عروج بارکزی از الایسیس لندن
- ۱۳۶- سلطنت کابل از الفنتن لندن ۱۸۱۵م
- ۱۳۷- سرحد شمال غرب هند از سرولیم بارتن لندن

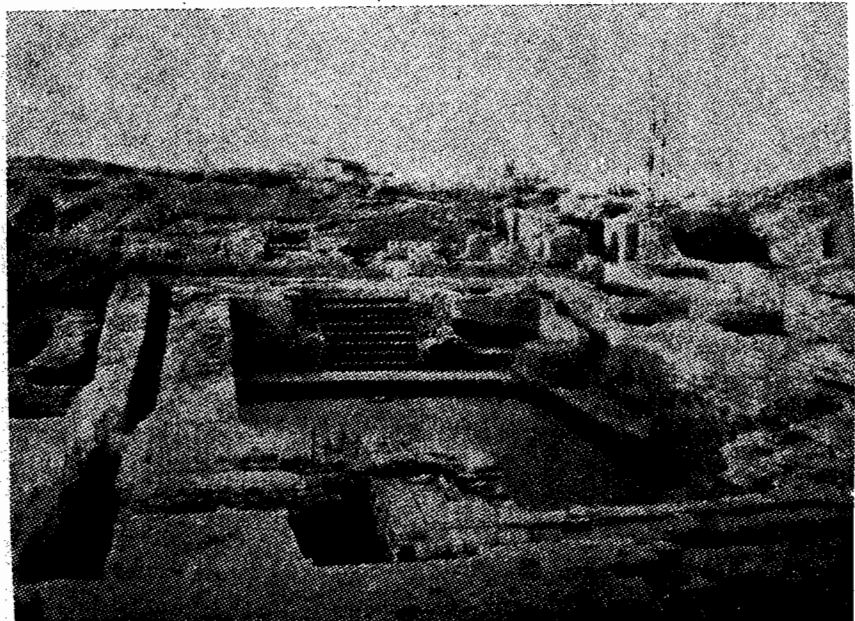
- ۱۶۷- مرآة الاشباہ از محمد حسن طبع او ده .
- ۱۶۸- سالنامه های کابل از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ طبع کابل
- ۱۶۹- مجله کابل ج ۱-۲-مضمون افغانستان ونگاهی بنا ریخ آن
از میر غلام محمد غبار کابل ۱۹۳۱-۱۹۳۲ .
- ۱۷۰- حدیقه الا فالیم از مرتضی حسین بگرامی لکنهو ۱۲۹۶ هـ
- ۱۷۱- مسکوکات افغانستان در عصر اسلام احمد علی کمپزاد کابل
۱۹۳۹ م
- ۱۷۲- منجم العمران از سید محمد امین خاتجی مصر ۱۳۲۵ ق
- ۱۷۳- فصلی از خلاصه الاخبار خوند میر طبع کویا اعتمادی
کابل ۱۹۴۶ م
- ۱۷۴- آثار هرات ۳ جلد از خلیل الله افغان هرات ۱۹۲۹ م
- ۱۷۵- خراسان از میر غلام محمد غبار کابل ۱۹۴۷ م
- ۱۷۶- واقعات شاه شجاع از شاه شجاع سدوزی کابل ۱۹۵۳ م
- ۱۷۷- سوغیات الاعیان از ابن خلکان مصر بولاق ۱۲۹۹ ق .
- ۱۷۸- مروج الذهب از مسعودی پاریس ۱۸۶۱ م .
- ۱۷۹- تاریخ عرب از فلیپ هتی لندن ۱۹۳۴ م
- ۱۸۰- تجارب الامم از ابن مسکویه لندن ۱۹۰۹ م .
- ۱۸۱- شوکت افغانی از محمد عبدالحکیم خان لودی آکره
۱۳۲۵ ق
- ۱۸۲- دول الاسلام از شمس الدین ذهبی حیدر آباد دکن ۱۳۲۳ ق
- ۱۸۳- تاریخ محمود شاه از فیض الله بنیانی (خطی پشاور)
- ۱۸۴- ترک تیموری بمبئی ۱۳۲۶ ق
- ۱۸۵- سبحة امرجان فی آثار هندوستان از سید غلام علی بگرامی
طبع بمبئی ۱۳۰۳ ق .
- ۱۸۶- تذکره نصر آبادی تهران ۱۳۱۵ ش .
- ۱۸۷- مجالس الثقایس از میر علی شیر نوایی تهران ۱۹۴۴ م
- ۱۸۸- تذکره علمای هند از رحمان علی لکنهو ۱۲۹۲ ق
- ۱۸۹- دینیتو نخرا دشعر هارو بهار از جم دار مستتر فرانسوی پاریس
۱۸۸۸ م .
- ۱۹۰- اشعار قرن (۱۷) افغان از یودولف طبع هر تفورد
۱۸۹۰ م .
- ۱۹۱- هفت اقلیم از امین احمد رازی - کلکته ۱۹۱۸ م .
- ۱۹۲- شمع انجمن از سید صدیق حسن بهو پال ۱۲۹۲ ق
- ۱۹۳- شکرستان افغانی - از میر احمد شاه رضوانی لاهور ۱۳۰۵ ق
- ۱۹۴- بهارستان افغانی - از میر احمد شاه رضوانی لاهور ۱۳۰۵ ق
- ۱۹۵- سکینه الفضلاء از عبدالحکیم رستاقی دهلی ۱۳۵۰ ق
- ۱۹۶- قاموس الاعلام از شمس الدین سامی استانبول ۱۳۰۸ ق
- ۱۹۷- مذكر احباب از حسن خواجه بخاری (نسخه خطی برلین)
- ۱۹۸- حجة الاورنک شاهیه از تاش محمد القندوزی (خطی کابل)
- ۱۹۹- آتسکده آذر از لطف علی آذر طبع بمبئی ۱۳۰۹ ق
- ۲۰۰- کلشن روه از اورتنی هر تفورد ۱۸۶۰ م
- ۲۰۱- چراغ انجمن از عبدالحکیم رستاقی دهلی ۱۵۲۹ م .
- ۲۰۲- تذکره حسینی از محمد حسین سنهلی لکنهو ۱۲۹۲ ق
- ۲۰۳- کلید افغانی از هیوز لاهور ۱۸۹۳ م
- ۲۰۴- جامی از علی اصغر حکمت تهران ۱۹۴۰ م
- ۲۰۵- خزانه عامره از غلام علی آزاد طبع هند
- ۲۰۶- تاریخچه شعر پښتو از عبدالحی حبیبی طبع قندهار
۱۹۳۵ م
- ۲۰۷- ریاض الشعراء از واله داغستانی (خطی کابل)
- ۲۰۸- مرآة الخیالی از امیر شیر علی لودی طبع هند .
- ۲۰۹- تذکره الخوانین از عبدالباری آسی طبع لکنهو .
- ۲۱۰- خزینه الاصفیاء از مفتی غلام سرور لاهور ری لکنهو
۱۹۱۴ م
- ۲۱۱- مقدمه دیوان عبدالقادر خان خنک از عبدالحی حبیبی طبع
قندهار ۱۹۳۷ م
- ۲۱۲- نواید الشریعه پښتو از خوند قاسم پاپن خیل طبع لاهور
- ۲۱۳- تاریخ روسای پنجاب از سر لیبیل کریفن لاهور
- ۲۱۴- تاریخ پشاور از رای کویالداس - لاهور ۱۸۷۰ م .
- ۲۱۵- البرامکه از محمد عبدالرزاق طبع هند .
- ۲۱۶- جغرافیای قدیم کندهارا از موسیو فوشه کلکته ۱۹۱۵ م .
- ۲۱۷- اخبار برامکه از عبدالعظیم کرکائی تهران ۱۳۱۲ ش .
- ۲۱۸- تاریخ تمدن ایران ساسانی از سعید نفیسی طبع تهران
۱۳۳۱ ش .

تصاویر

و

نقشه‌ها

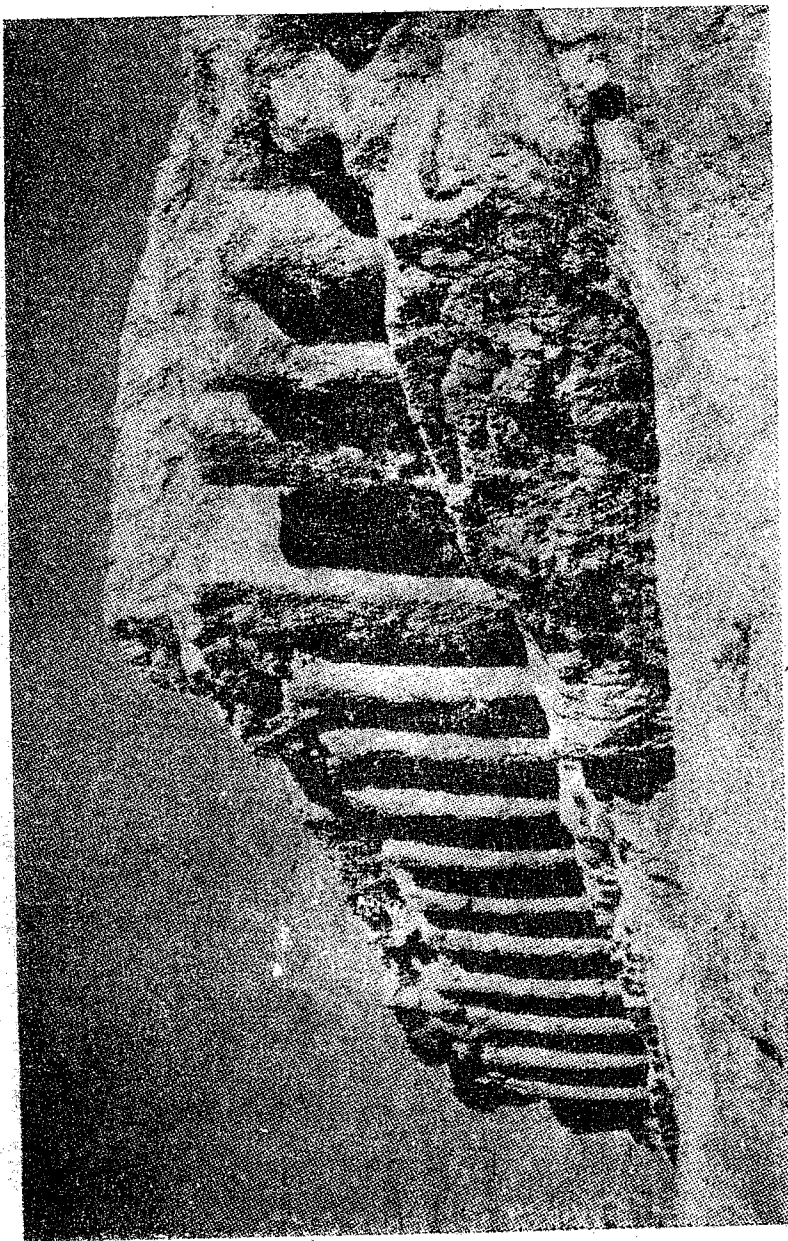
- ۲۱۹- تهذيب و تمدن اسلامي ج ۱-۲ از رشيد اختر ندوی طبع لاهور
م ۱۹۵۲
- ۲۲۰- نقود الاسلاميه از مقریزی نسخه خطی دمشق بذریعه تهذيب
و تمدن اسلامي .
- ۲۲۱- تاريخ طبرستان از بهاءالدين محمد بن حسن بن اسفنديار
در ۶۱۳ قمری طبع تهران ۱۳۲۰ ش.
- ۲۲۲- افغانستان بيك نظر از مير غلام محمد غبار طبع سالنامه كابل.
- ۲۲۳- روضة السلاطين از فخری هروی طبع تبریز ۱۳۴۵ ش.
- ۲۲۴- تاريخ ادبيات فارسی از دکتر براون طبع لندن .
- ۲۴۵- تاريخ ادبيات در ايران از دکتر صفا طبع تهران ۱۳۲۸ ش .
- ۲۲۶- تاريخ الادب العربي از بروكلمان طبع ۱۹۶۲ م
- ۲۲۷- سبك شناسی بهار سه جلد طبع تهران ۱۳۳۷ ش
- ۲۲۸- آريانا انتيكوا - از ويلسون طبع لندن ۱۸۴۱ م
- ۲۲۹- طبایع الحيوان مروزی طبع مينارسکی در لندن ۱۹۴۲ م
- ۲۳۰- معجم فصیحی ۳ جلد طبع محمود فرخ در مشهد ۱۳۳۹ ش
- ۲۳۱- كتاب الهند از البيروني طبع حيدر آباد دکن ۱۹۵۸ م
- ۲۳۲- آثار الباقیه از البيروني طبع ليبسيك ۱۸۷۶ م
- ۲۳۳- معجم الانساب از زامباور طبع قاهره ۱۹۵۱ م
- ۲۳۴- حدود العالم از مولف نامعلوم طبع تهران ۱۳۴۰ ش .
- ۲۳۴- جغرافیای خلافت شرقی از جی - لی ستر ینج ترجمه اردو طبع
حيدر آباد دکن ۱۹۳۰ م
- ۲۳۵- الاعلام خيرالدين زرکلی طبع قاهره ۱۹۵۹ م
- ۲۳۶- راحة الصدور راوندی طبع تهران ۱۳۳۳ ش .
- ۲۳۷- الفهرست ابن ندیم طبع قاهره ۱۳۴۸ ق .
- ۲۳۸- احیاء الملوك در تاريخ سيستان از ملك شاه حسين سيستاني
طبع تهران ۱۳۴۴ ش
- ۲۳۹- مقالات الشعراء از مير علی شیر قانع تنوی طبع کراچی
م ۱۹۵۷
- ۲۴۰- تکلمه مقالات الشعراء از محمد ابراهيم خليل تنوی طبع کراچی
م ۱۹۵۸



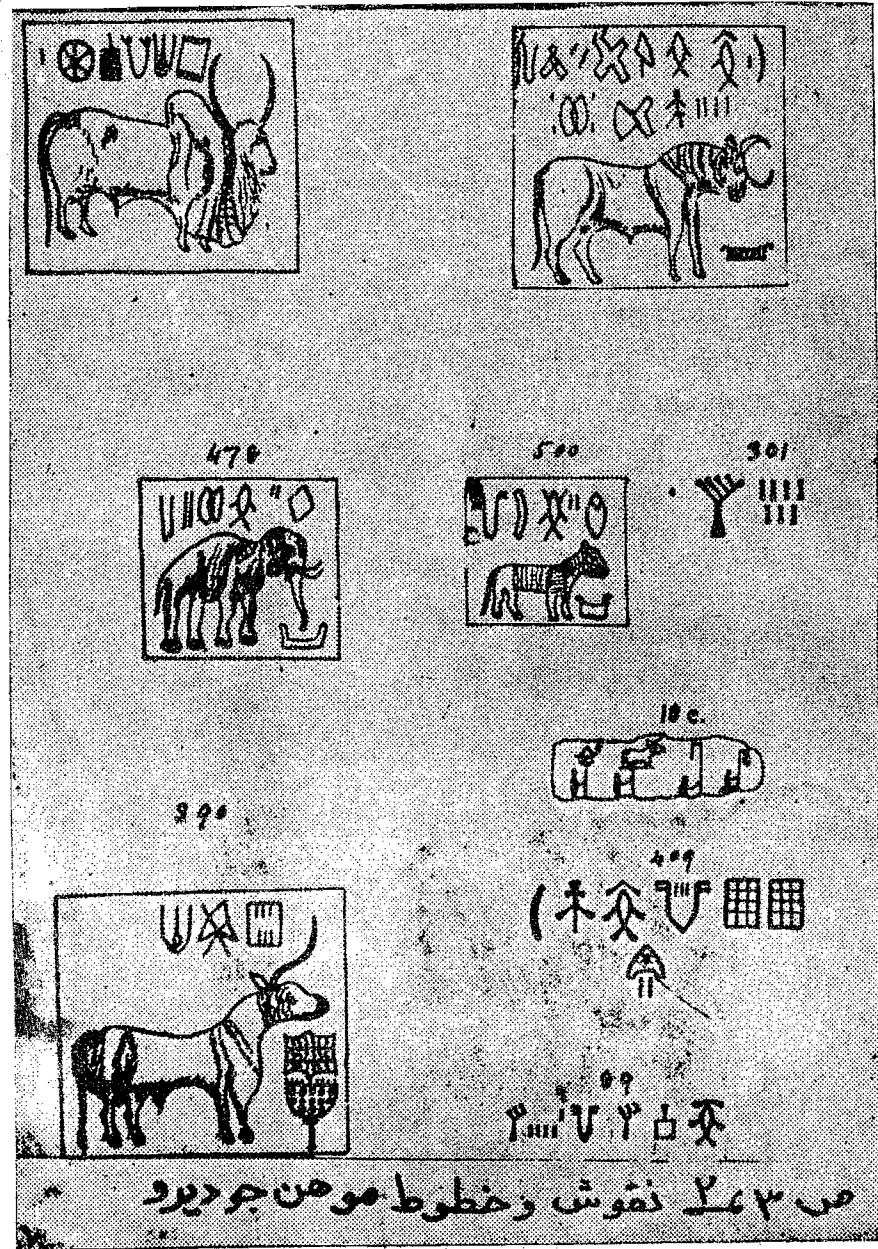
عکس از عمل منظری از بقایای ابنیه موهن جو دیرو



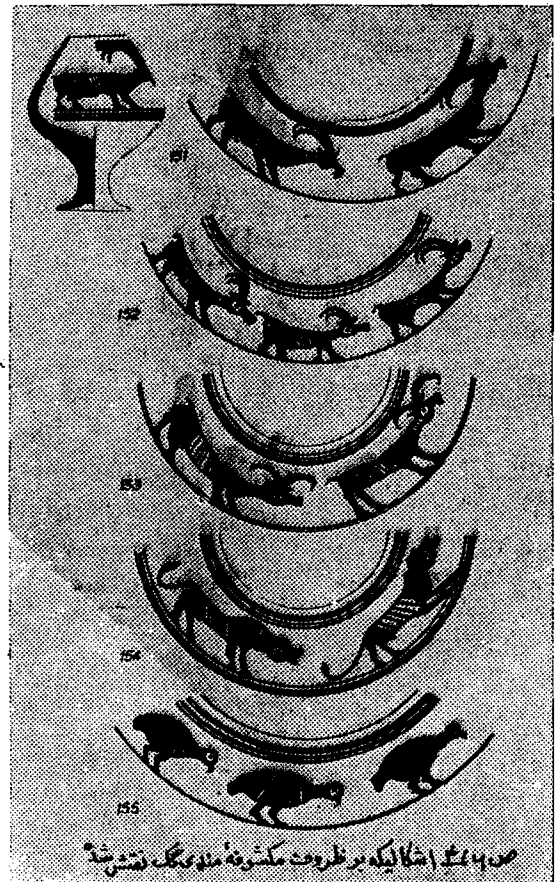
فرزند شهبان
(ص ۱۲ عکس ۹)



ص ۷ نمبر ۳ بقایای یکی از ابنیه مندیکاک غربی قندھار



ص ۳ بقایای نقوش و خطوط مو من جو دیرو

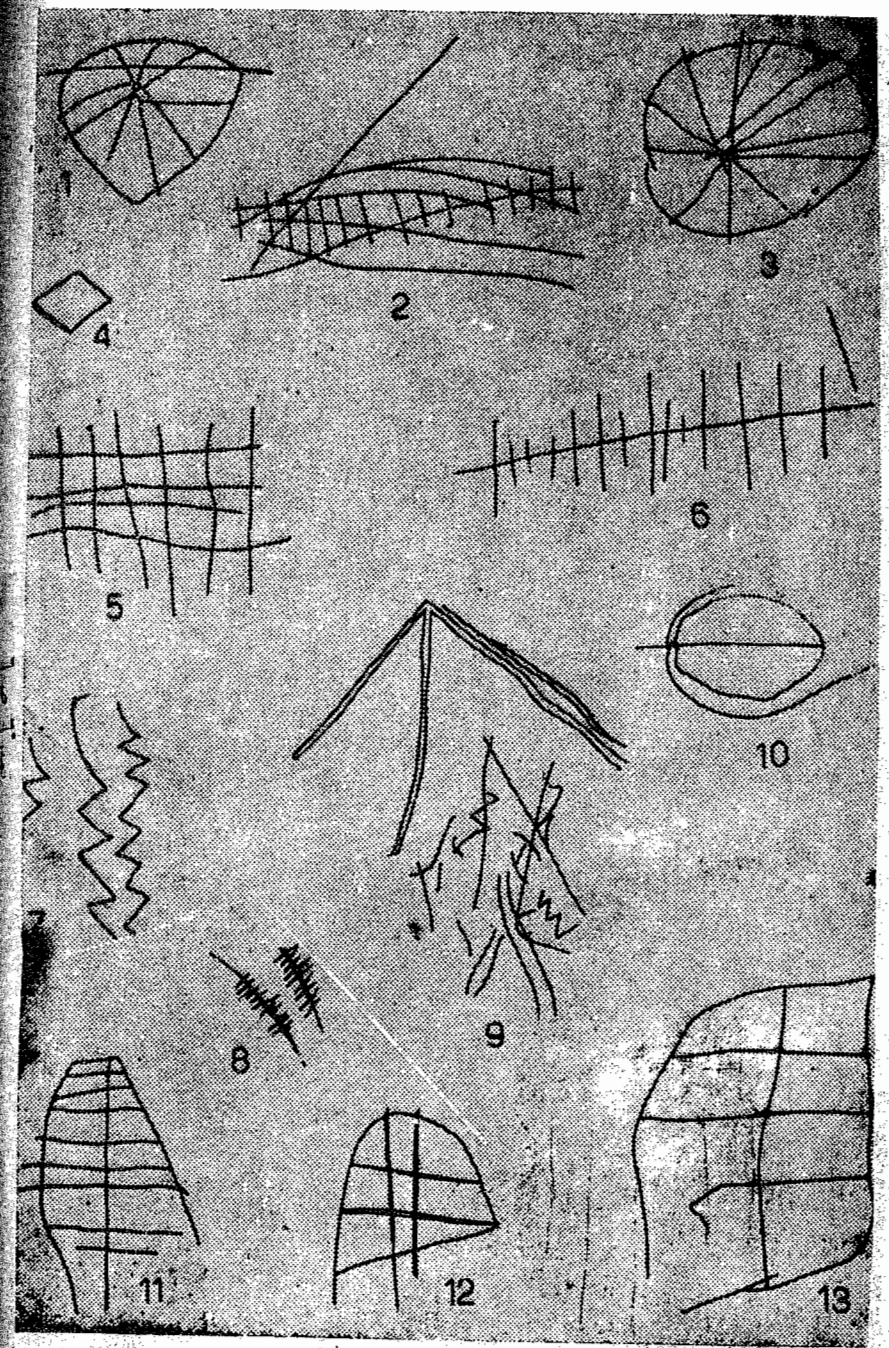


صفحه ۳۲۸ | شکل‌هایی که بر ظروف مکشورده مندی یک نقش شده

ص ۷ عکس ۷



از اشکال ساروقی قبل تاریخی هزاره سوم سیمگان افغانستا
که پیکر انسانی را با ما زوها و ستون فقرات نمایندگی
میکند، به نظایر آنرا در هسپانیا و ایتالیا و سوئزر لینه
هم یافته اند.

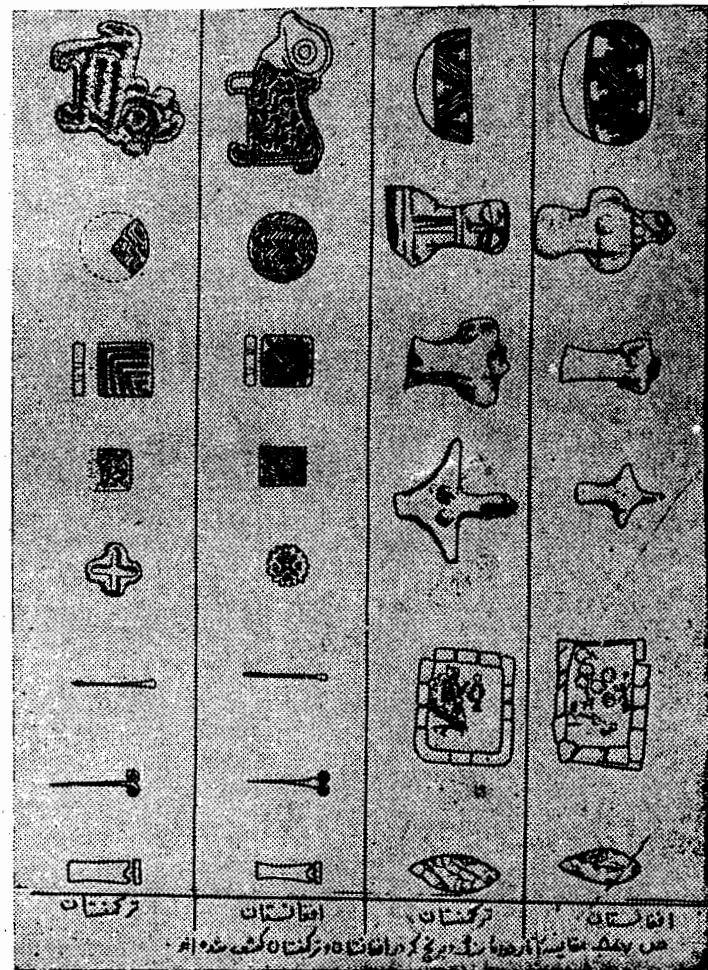


ص ۶ نمبر (۲)
مقایسه دورهای کلتوری آسیای وسطی با افغانستان

شماره	جنوب ترکمنستان		خوارزم	نورستان	نرخادنه	بلخستان	افغانستان و شرق آن
	آرتو	لازراه					
۱۰۰۰	پارینه	پارینه	آباد		چوست	گناکومبه	دوره غفره اخیر آهن
۱۰۰۱	سوم	سوم	کلتور مردم دشت	کلتور مردم دشت	کلتور مردم دشت	بیشکند	قدیم در آن کپروک ازدها
۱۰۰۲	دوم	دوم	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	واسپ رود پیراسی غوزن
۱۰۰۳	اول	اول	نوزکان	نوزکان	نوزکان	کلتور حصا	و مندی گک و باد علی
۱۰۰۴	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	سیستان
۱۰۰۵	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	دوره کور
۱۰۰۶	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	آن کپروک - دیکراسی
۱۰۰۷	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	مندی گک سیستان
۱۰۰۸	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	آن کپروک ۲-۱
۱۰۰۹	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	تلعه گل محمد کوشه
۱۰۱۰	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	نال - حاله وان
۱۰۱۱	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	روغن جو در هر
۱۰۱۲	اول	اول	کلت مینار	کلت مینار	کلت مینار	کلتور حصا	فردگر - کوشه

کتاب دورۀ سنگ و برنج شرقی آسیای میانه شوروی مسکو ۱۹۶۶
یا فراد بستون افغانستان از طرف مولف این کتاب

ص ۶ نمبر ۶-۵
اشکال ناقص بر روی سنگهای هزار سم سمندگان که اشیای مختلف دوره قبل تاریخ را نشان میدهند، و نظایر آن در جایهای دیگر قبل تاریخ دنیا هم کشف شده اند، و درباره تفصیل و مقایسه آن مقالات مفصلی در مجله ایست ایندو ایست ایتالیا ۱۹۵۳ م نشر شده که ترجمه آن در شماره های ۱۲ تا ۹ سال ۱۳۴۵ ش مجله آریانا طبع کابل موجود است.



دوره‌های کلتوری قدیم افغانستان
جدول ۵

دوره‌های کلتوری قبل تاریخ افغانستان		۱- اوستا (زرتشت)	۲- اوستا (زرتشت)	۳- اوستا (زرتشت)	۴- اوستا (زرتشت)	۵- اوستا (زرتشت)	۶- اوستا (زرتشت)	۷- اوستا (زرتشت)	۸- اوستا (زرتشت)	۹- اوستا (زرتشت)	۱۰- اوستا (زرتشت)
مفرغ قدیم - عمر قدیم آهن	مزاربیل اول قبل میلاد	x	x	x	x	x	x	x	x	x	x
عمر قدیم مسنگ و برنز سق ^(۱) ۳۷۸۰ ± ۱۲۰ سال پیش (کوکون) ۳۲۲۵ ± ۱۳۰ سال پیش (کوکون)											x
عمر مفرغ ۳۵۰۰ - ۵۰۰۰ سال پیش						x	x	x	x		
عمر کلتوری تنگ (سنگ چینه و ظروف گلی و فلز) ۷۰۳ ± ۱۱۰ سال پیش (۳)							x	x			
عمر جدید مسنگ و ظروف گلی ۷۷۲ ± ۱۰۰ سال پیش (۳)							x	x			
عمر جدید مسنگ بدون ظروف گلی ۸۶۰ ± ۱۰۰ سال پیش (۳)							x	x			
عمر متوسط مسنگ ۱۰۵۸ ± ۷۲ سال پیش (۳)									x		
عمر قدیم مسنگ طبقه ۱۱ (سنگ چینه دار کوچک) ۳۳۰۰ سال پیش (۳)											
عمر قدیم مسنگ طبقه ۱۲ (سنگ چینه دار بزرگ و سنگ چینه دار کوچک) ۵۰۲۰۰ سال پیش									x	x	x

(۱) ۶/۱۶ قرار تعیین زمان از طرف هیئت کوه‌های ریتز آمریکا
 (۲) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است
 (۳) قرار تعیین زمان از طرف هیئت کوه‌های ریتز آمریکا
 (۴) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است
 (۵) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است
 (۶) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است
 (۷) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است
 (۸) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است
 (۹) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است
 (۱۰) مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ م است

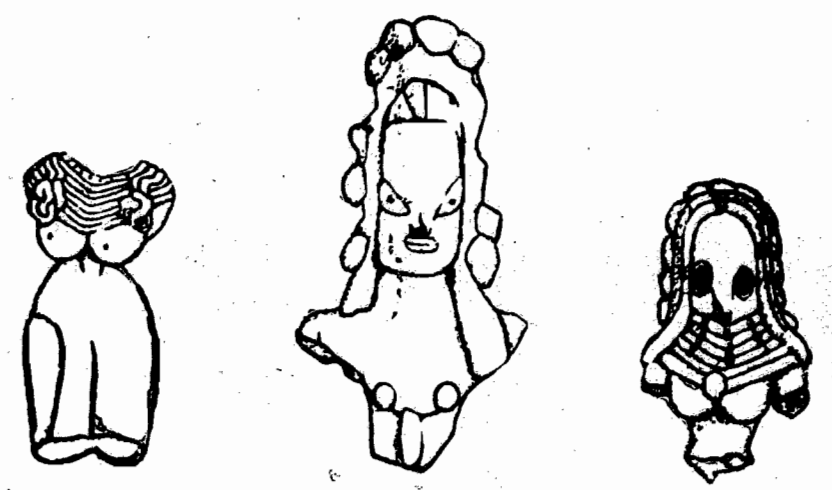




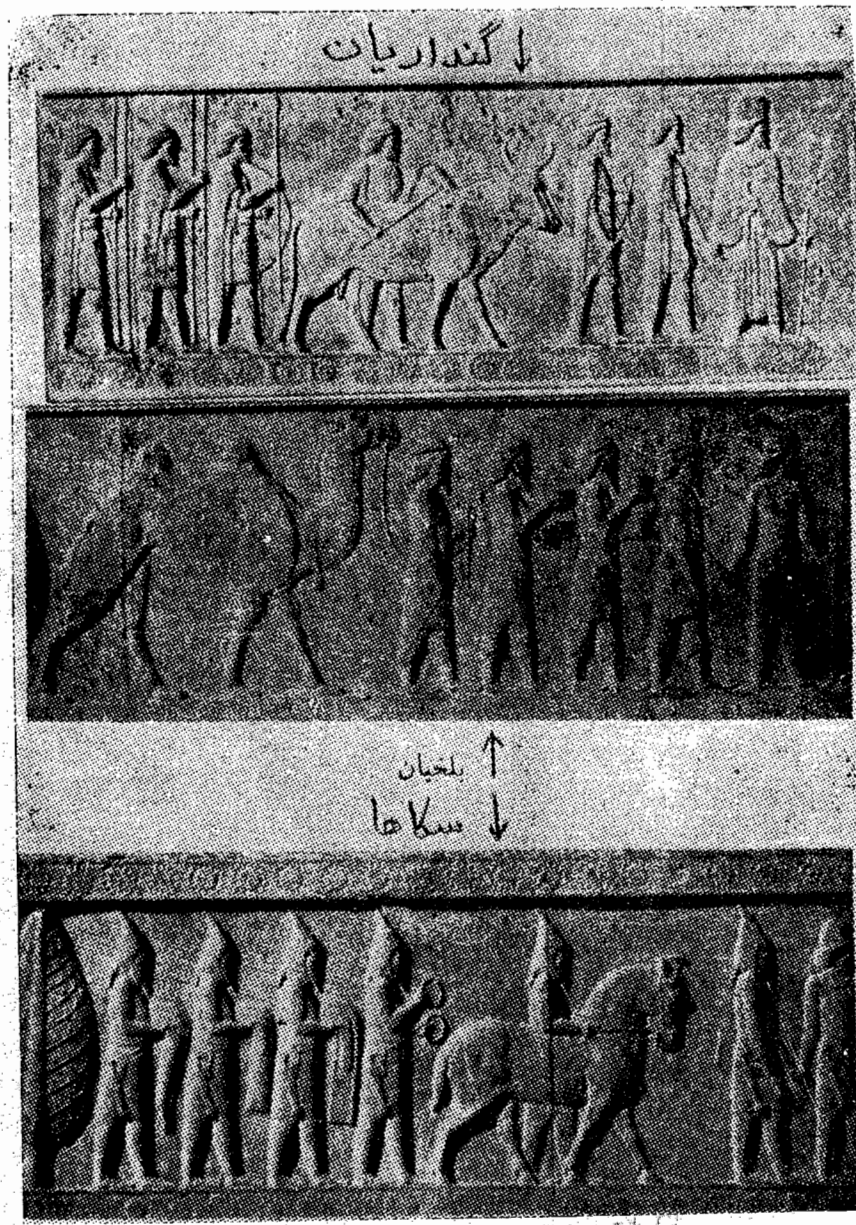
ص ۲۶ خط انا عمار ربه النوع اول و حاصل جزیری - از یک سفال
سین صد و شصت و یک تا آخری قرن ۲۰ ق م



نمبر ۱۵ ص ۴۸ بودا در هنر گندهارا



ص ۲۶ نمبر ۱۰ مجسمه های مختلف ربه النوع قبل از تاریخ قندهار
و کوشه



ص ۳۷ عکس ۱۲ برخی از مردم قدیم افغانستان در نقوش تخت جمشید پارس



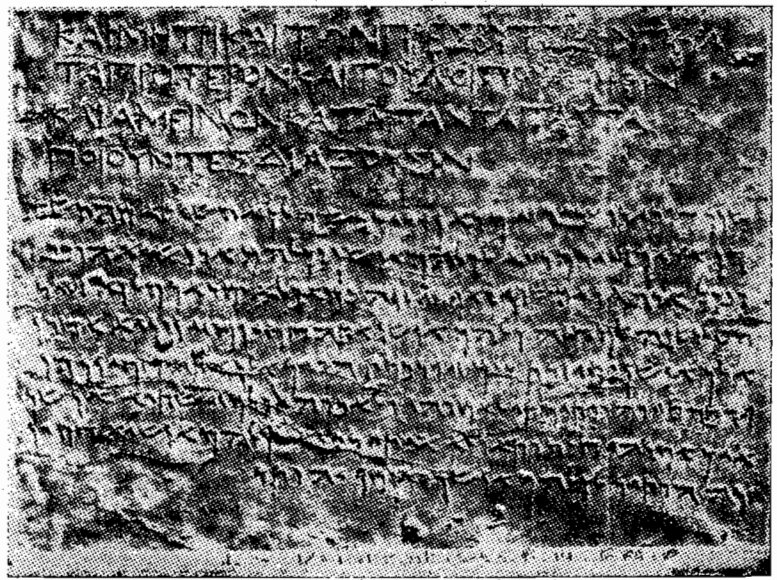
موکب رب النوع آفتاب بر طاق بت ۵۳ متری بامیان (ص ۲۷ عکس عکلا)



صدها قبل مسیح اسکندر مقدونی



صدها قبل مسیح
یکی از نقاشی های اینده شهرها منتهی
سپستان



ص ۴۹ عکس ۱۶ سنگ نوشته یونانی و آرامی اشوکا در قندهار

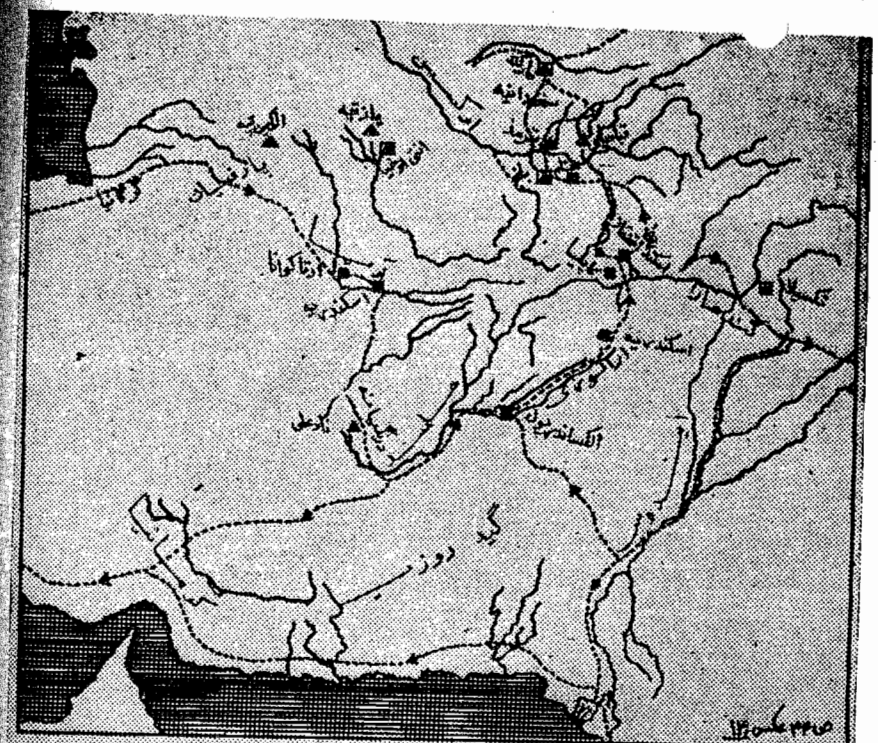


ایوتیدیموس

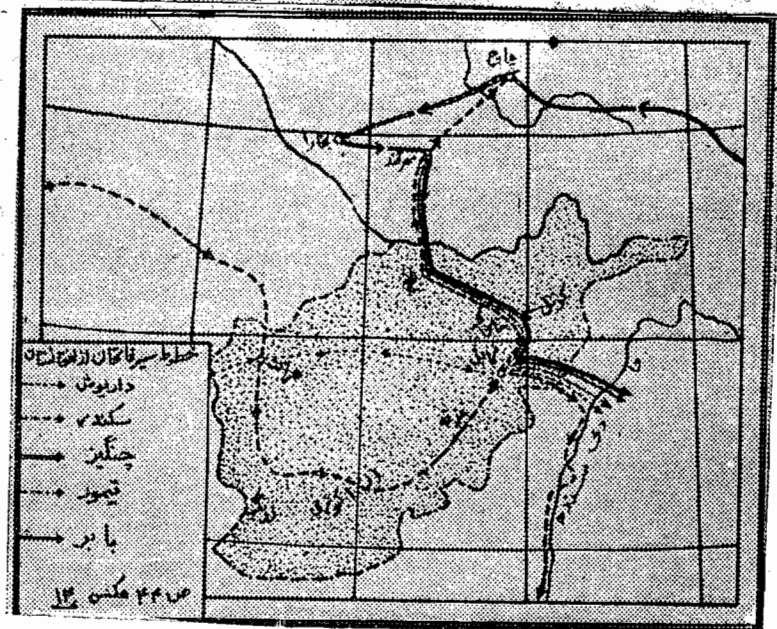


دیودوتس دوم

(ص ۵۲ عکس ۱۷)



خط سیر اسکندر و قوای او در افغانستان و سرزمین های مجاور
در تاریخ افغانستان ج ۱ - کالبد ماسون
و باغاردین - طبع ماسکو (۱۹۱۲ م)
یادگارهای استان
شهرهای زمان اسکندر
نمایه استان که در زمان اسکندر شهر بوده است
خط سیر اسکندر



۳۴۱ عکس ۱۸



ص ۵۴ عکس ۲۰ ایوکرانید لیس



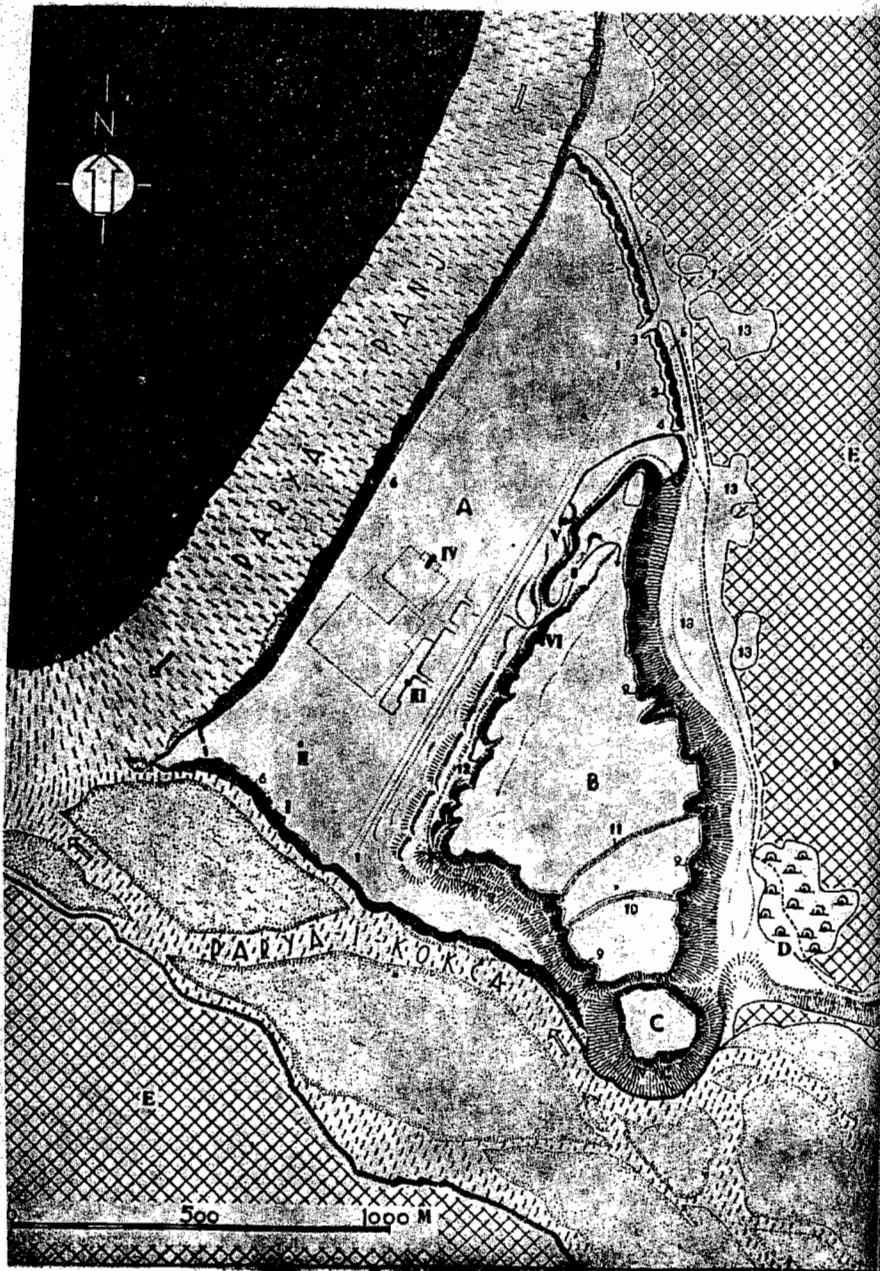
ص ۵۵ عکس ۲۱ هیلو کلیس



د یمپتر لیس



ا گاتو کلیس
(ص ۵۴ عکس ۱۸-۱۹)



شاهنشاهی ساسانی ۲۵ ص ۵۱ نقشه شهرای حاکم

→ هرمایوس
۲۴۶۰۰ ص



← ۲۳۱۰۰ ص میاندا

→ انتیال کیداس
۲۴۶۵۵ ص



تشریح پلان شهرآی خانم



- A - شهر سفلی.
- B - شهر علیا.
- C - ارگ یا اکرو پول.
- D - قریه فعلی آی خانم.
- E - زمین های مزروعی.
- I - محلی که در شهر سفلی بمنظور دریافت تیکرو سفالی دران گمانه زده شده است.
- II - محلی که در ناحیه مسکون گمانه زده شده است.
- III - محل گمانه در ستاد.
- IV - محل گمانه در پرویله (جهلستن).
- V - محل گمانه در تیاتر.
- VI - محل گمانه در شهر عنیا بمنظور دریافت تیکر و سفال.
- 1 - جاده مرکزی.
- 2 - حصار شمال شرقی شهر سفلی.
- 3 - دروازه بزرگ شهر.
- 4 - دروازه فرعی شهر.
- 5 - خندق.
- 6 - بقایای حصار شهر سفلی.
- 7-8 - راه قدیم.
- 9 - راه گادی رویین شهر سفلی و علیا.
- 10 - حصار شهر علیا.
- 11-12 - دیوار.
- 13 - کانال قدیم.
- 14 - خرابه های بیرون از شهر.



ص ۶۳ کورون لاکه نیس



ص ۶۳ وچه که فیریس

بتهواها



سیالی ریرس (ص ۶۱ ۲۷)



گند و فارس (ص ۶۲ ۲۸)



کبداره مویسین
دودمان کبداره
ص ۷۳



ورهران
کبداره



شیرجامیان
ص ۷۴

Ⲁ	Ⲃ	Ⲅ	Ⲇ	Ⲉ	Ⲋ
Ⲍ	Ⲏ	Ⲑ	Ⲓ	Ⲕ	Ⲗ
Ⲙ	Ⲛ	Ⲝ	Ⲟ	Ⲡ	Ⲣ
Ⲥ	ⲧ	ⲩ	ⲫ	ⲭ	ⲯ
ⲱ	ⲳ	ⲵ	ⲷ	ⲹ	ⲻ
ⲽ	ⲿ	ⲻ	ⲽ	ⲿ	ⲻ

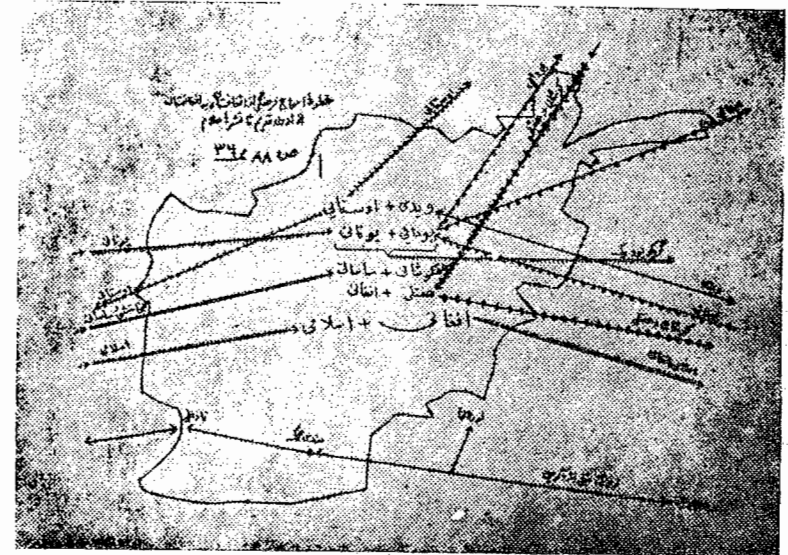
(۱) الف (۲) ب (۳) ج (۴) د (۵) ه (۶) و (۷) ز (۸) ح (۹) ط (۱۰) ی (۱۱) ک (۱۲) گ (۱۳) خ (۱۴) پ (۱۵) ق (۱۶) کسره (۱۷) (۱۸) فاصله (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰)

ص ۶۸ الفبای دره‌تجاری
تا حاییکه از کتیبه‌های کوشانی
بدست آمده

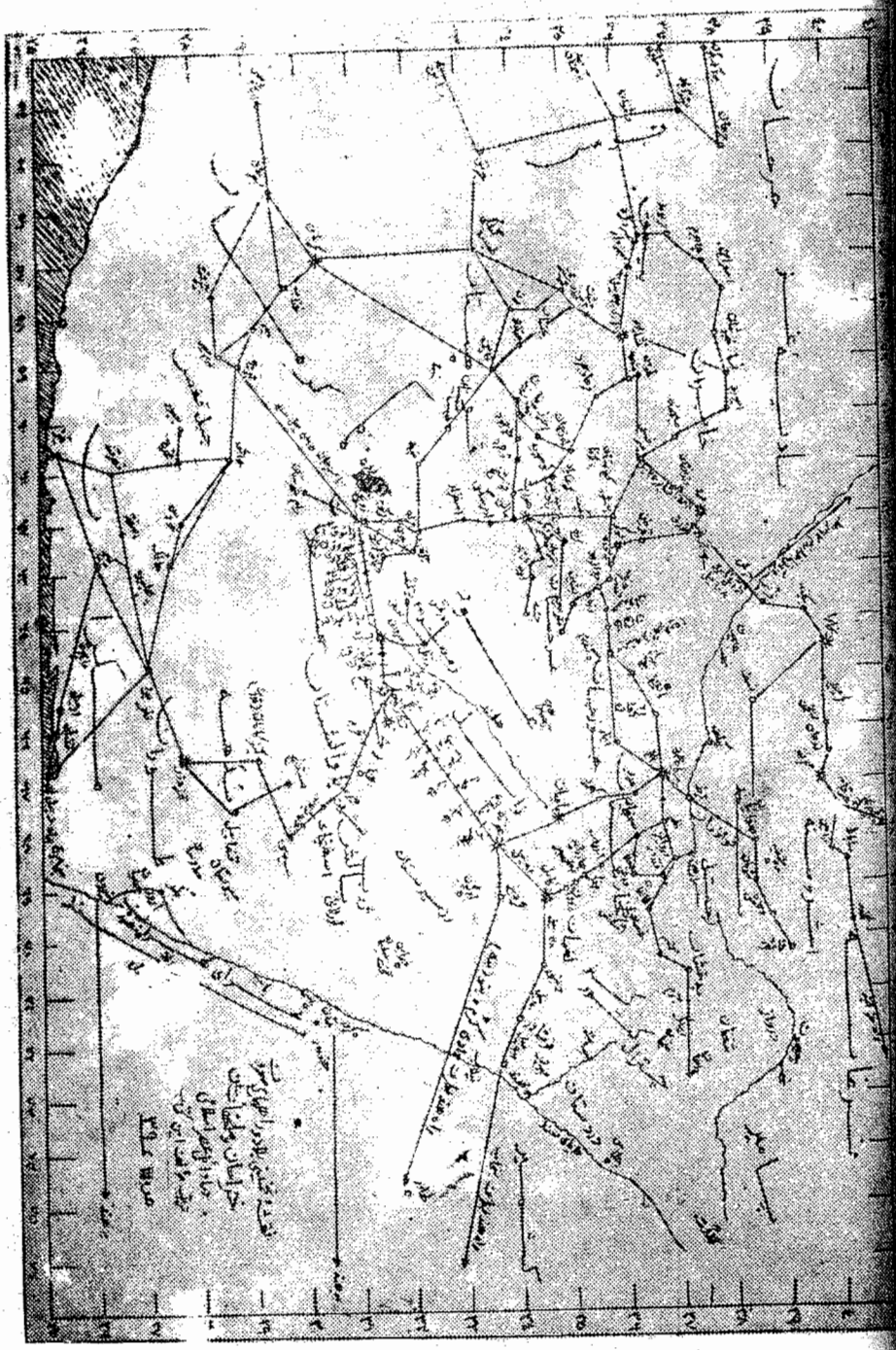
سروات ارض افغانستان و ایران
دوره باستان و پیشینه

۱۵۰۰	مادیا	مادیا
۱۰۰۰	میدیا	میدیا
۸۰۰	پارسی	پارسی
۷۰۰	پارسی	پارسی
۶۰۰	پارسی	پارسی
۵۰۰	پارسی	پارسی
۴۰۰	پارسی	پارسی
۳۰۰	پارسی	پارسی
۲۰۰	پارسی	پارسی
۱۰۰	پارسی	پارسی
۰	پارسی	پارسی
۱۰۰	پارسی	پارسی
۲۰۰	پارسی	پارسی
۳۰۰	پارسی	پارسی
۴۰۰	پارسی	پارسی
۵۰۰	پارسی	پارسی
۶۰۰	پارسی	پارسی
۷۰۰	پارسی	پارسی
۸۰۰	پارسی	پارسی
۹۰۰	پارسی	پارسی
۱۰۰۰	پارسی	پارسی
۱۱۰۰	پارسی	پارسی
۱۲۰۰	پارسی	پارسی
۱۳۰۰	پارسی	پارسی
۱۴۰۰	پارسی	پارسی
۱۵۰۰	پارسی	پارسی
۱۶۰۰	پارسی	پارسی
۱۷۰۰	پارسی	پارسی
۱۸۰۰	پارسی	پارسی
۱۹۰۰	پارسی	پارسی
۲۰۰۰	پارسی	پارسی

۳۵۹



امواج فرهنگی از افغانستان و به افغانستان
از دوره های قدیم تا نشر اسلام



فهرست نقاط و مسافت‌ها در مسیر راه‌های استان در حدود سال ۱۳۰۰

شماره	نوع	مسافت (کیلومتر)	توضیحات
۱	ساده	۱۰	مسافت از تهران تا ...
۲	ساده	۱۵	مسافت از ... تا ...
۳	ساده	۲۰	مسافت از ... تا ...
۴	ساده	۲۵	مسافت از ... تا ...
۵	ساده	۳۰	مسافت از ... تا ...
۶	ساده	۳۵	مسافت از ... تا ...
۷	ساده	۴۰	مسافت از ... تا ...
۸	ساده	۴۵	مسافت از ... تا ...
۹	ساده	۵۰	مسافت از ... تا ...
۱۰	ساده	۵۵	مسافت از ... تا ...
۱۱	ساده	۶۰	مسافت از ... تا ...
۱۲	ساده	۶۵	مسافت از ... تا ...
۱۳	ساده	۷۰	مسافت از ... تا ...
۱۴	ساده	۷۵	مسافت از ... تا ...
۱۵	ساده	۸۰	مسافت از ... تا ...
۱۶	ساده	۸۵	مسافت از ... تا ...
۱۷	ساده	۹۰	مسافت از ... تا ...
۱۸	ساده	۹۵	مسافت از ... تا ...
۱۹	ساده	۱۰۰	مسافت از ... تا ...
۲۰	ساده	۱۰۵	مسافت از ... تا ...
۲۱	ساده	۱۱۰	مسافت از ... تا ...
۲۲	ساده	۱۱۵	مسافت از ... تا ...
۲۳	ساده	۱۲۰	مسافت از ... تا ...
۲۴	ساده	۱۲۵	مسافت از ... تا ...
۲۵	ساده	۱۳۰	مسافت از ... تا ...
۲۶	ساده	۱۳۵	مسافت از ... تا ...
۲۷	ساده	۱۴۰	مسافت از ... تا ...
۲۸	ساده	۱۴۵	مسافت از ... تا ...
۲۹	ساده	۱۵۰	مسافت از ... تا ...
۳۰	ساده	۱۵۵	مسافت از ... تا ...
۳۱	ساده	۱۶۰	مسافت از ... تا ...
۳۲	ساده	۱۶۵	مسافت از ... تا ...
۳۳	ساده	۱۷۰	مسافت از ... تا ...
۳۴	ساده	۱۷۵	مسافت از ... تا ...
۳۵	ساده	۱۸۰	مسافت از ... تا ...
۳۶	ساده	۱۸۵	مسافت از ... تا ...
۳۷	ساده	۱۹۰	مسافت از ... تا ...
۳۸	ساده	۱۹۵	مسافت از ... تا ...
۳۹	ساده	۲۰۰	مسافت از ... تا ...
۴۰	ساده	۲۰۵	مسافت از ... تا ...
۴۱	ساده	۲۱۰	مسافت از ... تا ...
۴۲	ساده	۲۱۵	مسافت از ... تا ...
۴۳	ساده	۲۲۰	مسافت از ... تا ...
۴۴	ساده	۲۲۵	مسافت از ... تا ...
۴۵	ساده	۲۳۰	مسافت از ... تا ...
۴۶	ساده	۲۳۵	مسافت از ... تا ...
۴۷	ساده	۲۴۰	مسافت از ... تا ...
۴۸	ساده	۲۴۵	مسافت از ... تا ...
۴۹	ساده	۲۵۰	مسافت از ... تا ...
۵۰	ساده	۲۵۵	مسافت از ... تا ...
۵۱	ساده	۲۶۰	مسافت از ... تا ...
۵۲	ساده	۲۶۵	مسافت از ... تا ...
۵۳	ساده	۲۷۰	مسافت از ... تا ...
۵۴	ساده	۲۷۵	مسافت از ... تا ...
۵۵	ساده	۲۸۰	مسافت از ... تا ...
۵۶	ساده	۲۸۵	مسافت از ... تا ...
۵۷	ساده	۲۹۰	مسافت از ... تا ...
۵۸	ساده	۲۹۵	مسافت از ... تا ...
۵۹	ساده	۳۰۰	مسافت از ... تا ...
۶۰	ساده	۳۰۵	مسافت از ... تا ...
۶۱	ساده	۳۱۰	مسافت از ... تا ...
۶۲	ساده	۳۱۵	مسافت از ... تا ...
۶۳	ساده	۳۲۰	مسافت از ... تا ...
۶۴	ساده	۳۲۵	مسافت از ... تا ...
۶۵	ساده	۳۳۰	مسافت از ... تا ...
۶۶	ساده	۳۳۵	مسافت از ... تا ...
۶۷	ساده	۳۴۰	مسافت از ... تا ...
۶۸	ساده	۳۴۵	مسافت از ... تا ...
۶۹	ساده	۳۵۰	مسافت از ... تا ...
۷۰	ساده	۳۵۵	مسافت از ... تا ...
۷۱	ساده	۳۶۰	مسافت از ... تا ...
۷۲	ساده	۳۶۵	مسافت از ... تا ...
۷۳	ساده	۳۷۰	مسافت از ... تا ...
۷۴	ساده	۳۷۵	مسافت از ... تا ...
۷۵	ساده	۳۸۰	مسافت از ... تا ...
۷۶	ساده	۳۸۵	مسافت از ... تا ...
۷۷	ساده	۳۹۰	مسافت از ... تا ...
۷۸	ساده	۳۹۵	مسافت از ... تا ...
۷۹	ساده	۴۰۰	مسافت از ... تا ...
۸۰	ساده	۴۰۵	مسافت از ... تا ...
۸۱	ساده	۴۱۰	مسافت از ... تا ...
۸۲	ساده	۴۱۵	مسافت از ... تا ...
۸۳	ساده	۴۲۰	مسافت از ... تا ...
۸۴	ساده	۴۲۵	مسافت از ... تا ...
۸۵	ساده	۴۳۰	مسافت از ... تا ...
۸۶	ساده	۴۳۵	مسافت از ... تا ...
۸۷	ساده	۴۴۰	مسافت از ... تا ...
۸۸	ساده	۴۴۵	مسافت از ... تا ...
۸۹	ساده	۴۵۰	مسافت از ... تا ...
۹۰	ساده	۴۵۵	مسافت از ... تا ...
۹۱	ساده	۴۶۰	مسافت از ... تا ...
۹۲	ساده	۴۶۵	مسافت از ... تا ...
۹۳	ساده	۴۷۰	مسافت از ... تا ...
۹۴	ساده	۴۷۵	مسافت از ... تا ...
۹۵	ساده	۴۸۰	مسافت از ... تا ...
۹۶	ساده	۴۸۵	مسافت از ... تا ...
۹۷	ساده	۴۹۰	مسافت از ... تا ...
۹۸	ساده	۴۹۵	مسافت از ... تا ...
۹۹	ساده	۵۰۰	مسافت از ... تا ...
۱۰۰	ساده	۵۰۵	مسافت از ... تا ...

ص ۹۷ نمبر ۲۸

عبد (ص ۱۲۰)

طاهر [۱]

[۳] فلان بن (۵۴۸)

[۴] الدين ابو الصقل غنم x (۵۵۵۹, ۴۸۲)

[۵] عز الملوك محمد (مردود ۵۵۶)

[۶] غنم الدين ابو الفتح محمد (۱۳۱)

فلان (۶۹)

[۷] محمد تاج الدين حرب x (۵۶۱۳, ۵۶۱۴)

[۸] ده دلاي عزيزه بيادر

عزوي

[۹] نصر الدين عتبات (مردود ۵۶۰۴)

[۱۰] ابو الطاهر حرب (۵۶۱۹)

[۱۱] امير علي (۵۶۱۳)

[۱۲] علاه الدين احمد (مردود ۵۶۲۰)

[۱۳] شهاب الدين محمود (۵۶۲۲, ۶۱۹)

[۱۴] شمس الدين علي الدوله ملك شاه نصر شاهه (۵۶۱۸, ۶۱۹)

[۱۵] كوكب الدين ابو منصور x (۵۶۱۸)

[۱۶] نصرة الدين تاج الدين نصر نصر شاهه x (۵۶۱۸)

ماخذ من حقه ابن بصره: ابن اثير، طبقات نصري، احوال الملوك المسلمين، تاريخ كنجي، مير خورده، تاريخ سلجوق، خاندان شاهي اسلامي، ارتداد، سطور، جسي، دول اسلاميه ۱۷۵، تاريخ الانساب ۲، تاريخ سنيان، اما الملوك

عبد (ص ۱۲۰)

عبد (ص ۱۲۰)

[۱۷] شاه تاهان تاج الدين (۵۶۰۵, ۷۸۷)

[۱۸] شاه تاهان شمس الدين x (۱۳۷, ۱۳۷۲, ۱۳۷۳)

[۱۹] تاج الدين (۵۶۸۶, ۷۸۷)

[۲۰] قطب الدين احمد (۳۷۷, ۷۸۷, ۷۸۷)

[۲۱] قطب الدين محمد x (۵۶۸۶, ۷۸۷)

[۲۲] عز الدين x (۵۶۸۶, ۷۸۷)

[۲۳] سلطان محمود (۵۷۵۲, ۷۵۵)

[۲۴] نصرة الدين (۵۶۷۸)

[۲۵] كوكب الدين محمود (۵۶۰۰)

شاه علي

[۲۶] غنم الدين علي (۶۱۹, ۶۱۹)

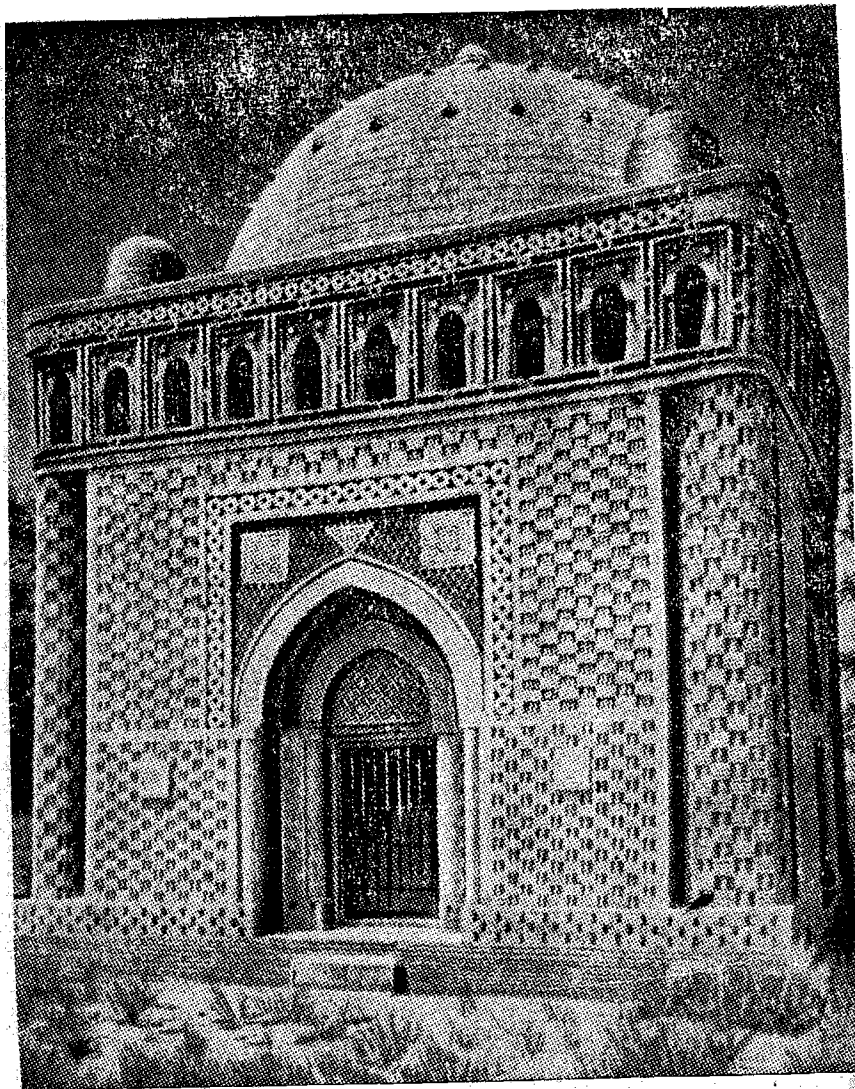
[۲۷] نصير الدين محمد x (۵۷۳۶, ۶۱۹)

تجمع الدين نصر بن سالار

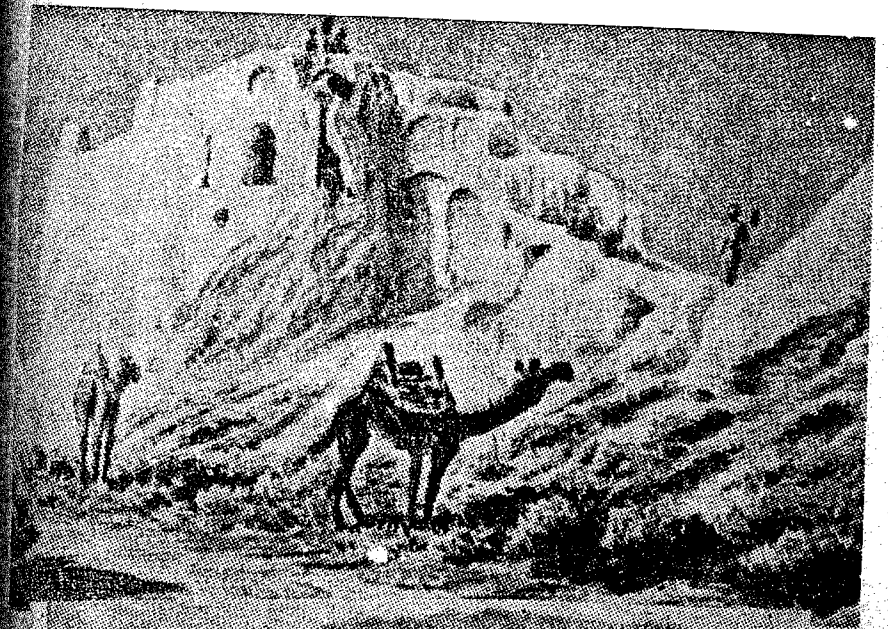
خلف

عبد (ص ۱۲۰)

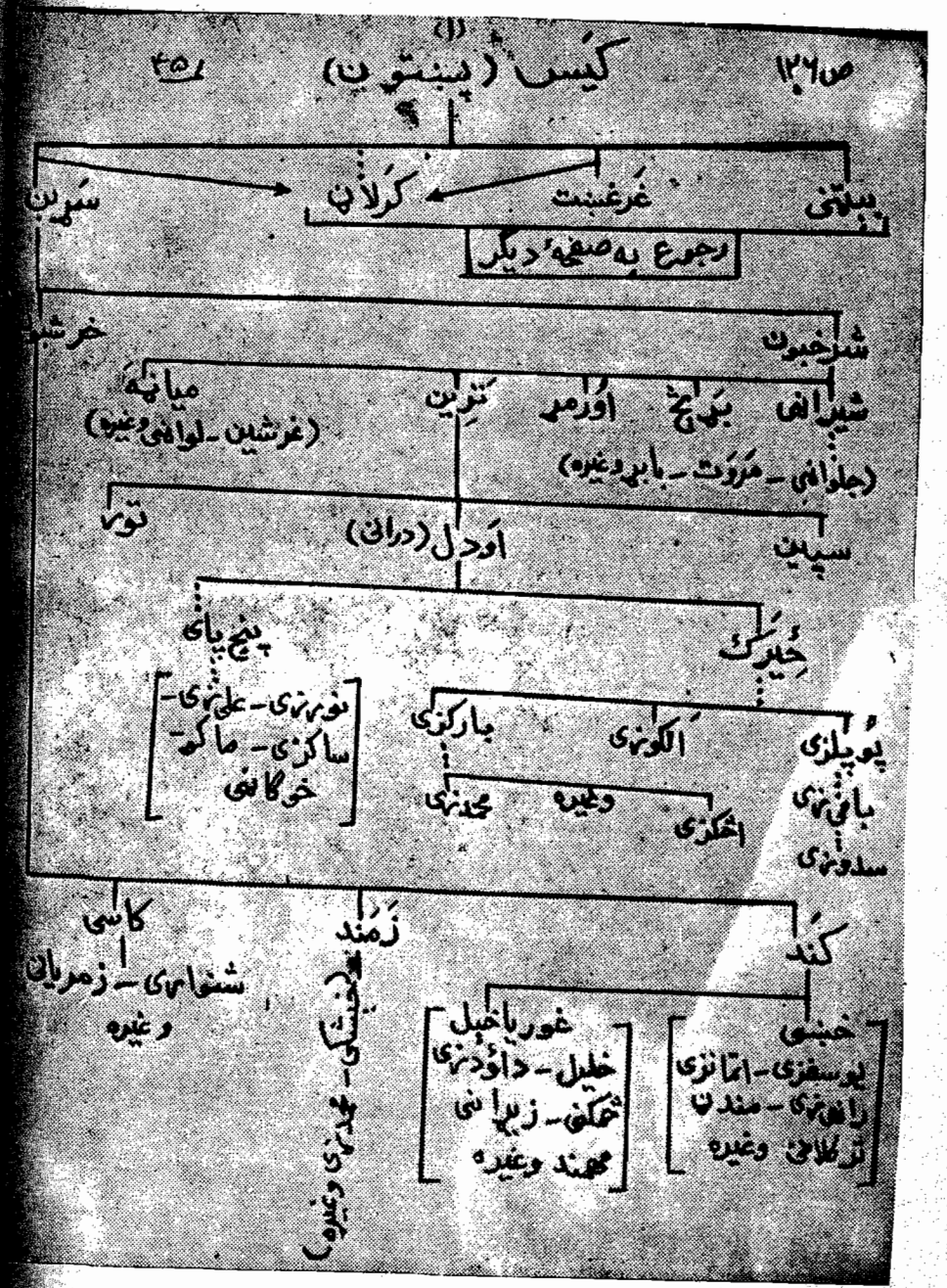
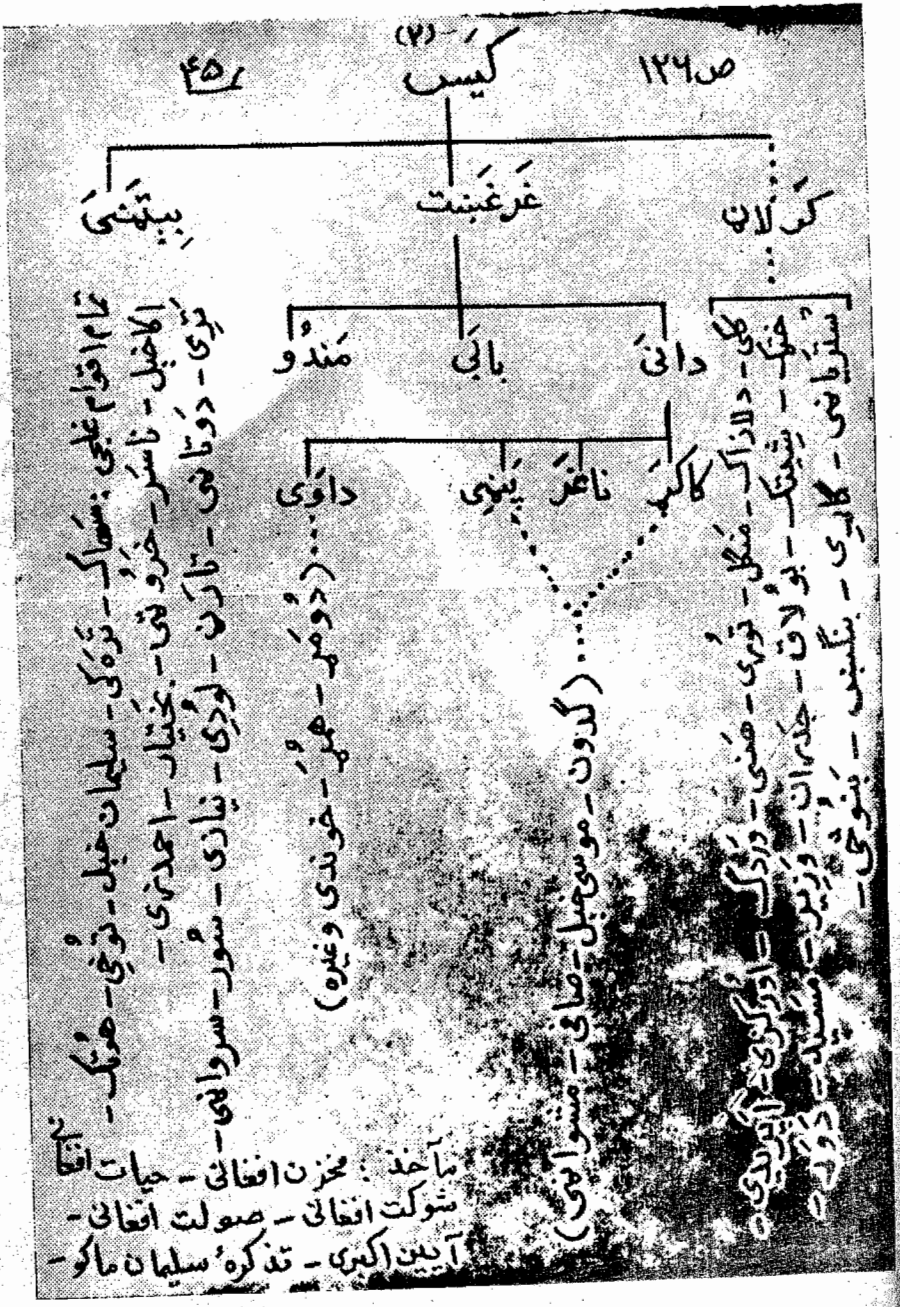
عبد (ص ۱۲۰)

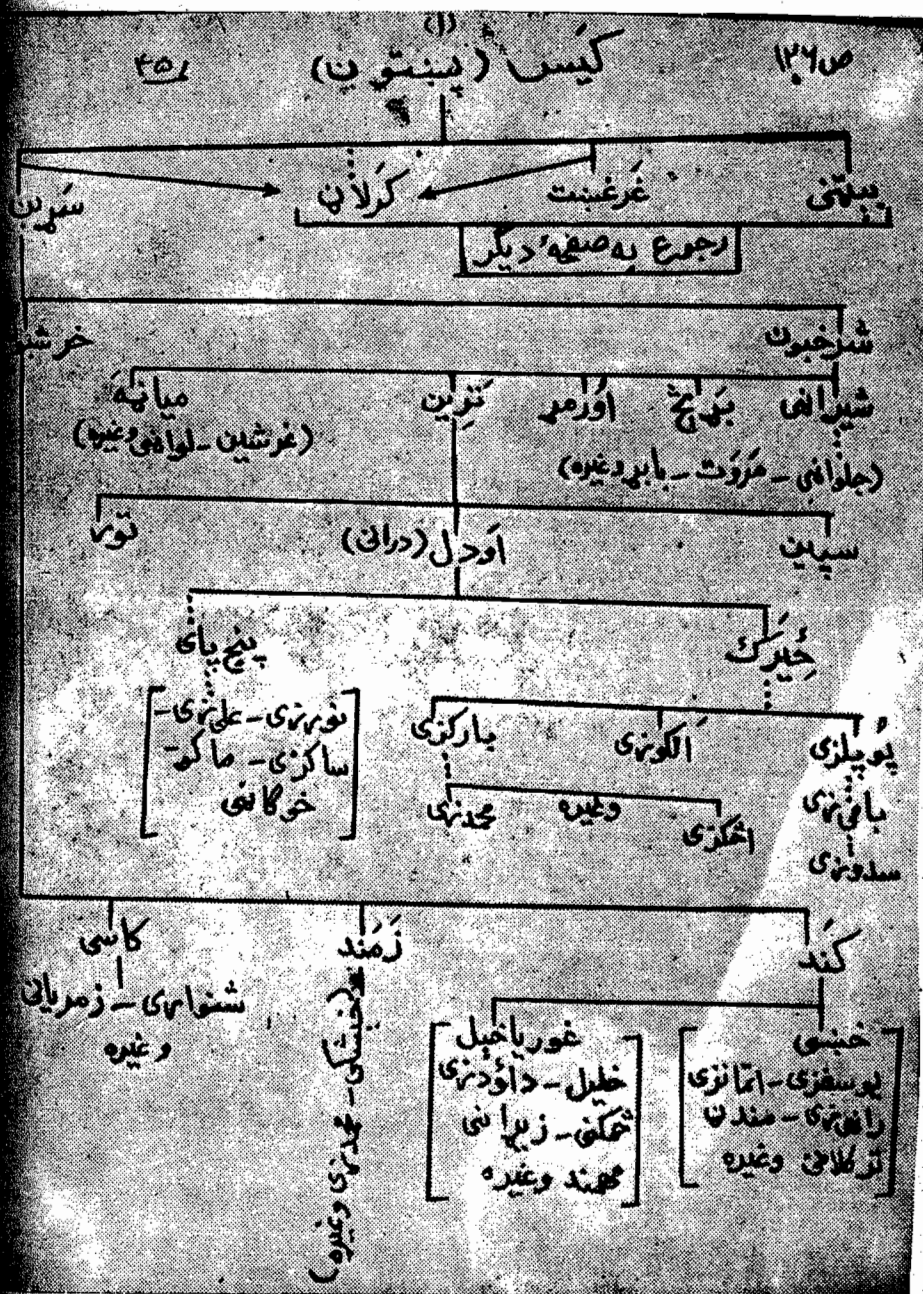
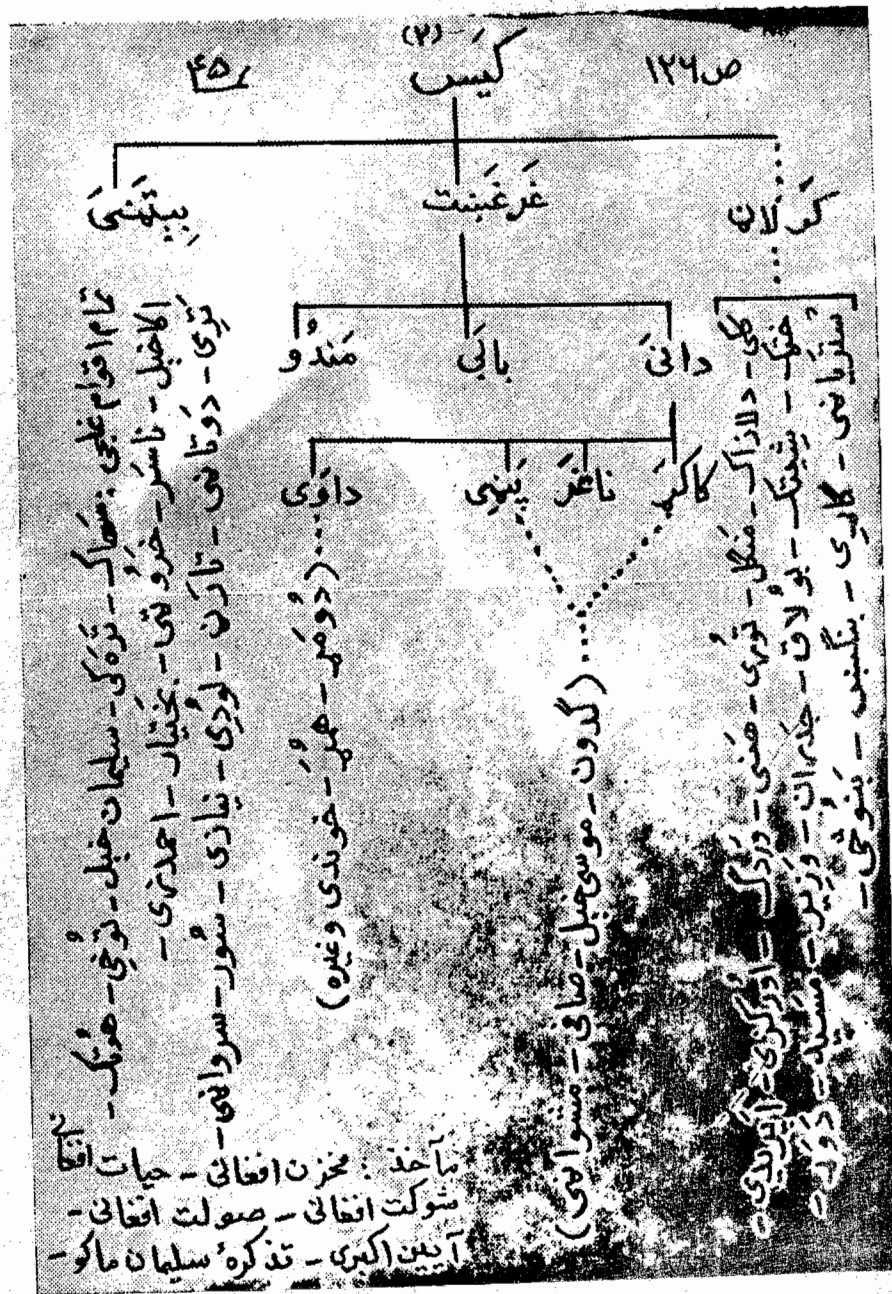


ص ۱۴۲، نمبر ۴۳ بنای مقبره اسماعیل سامانی در بخارا



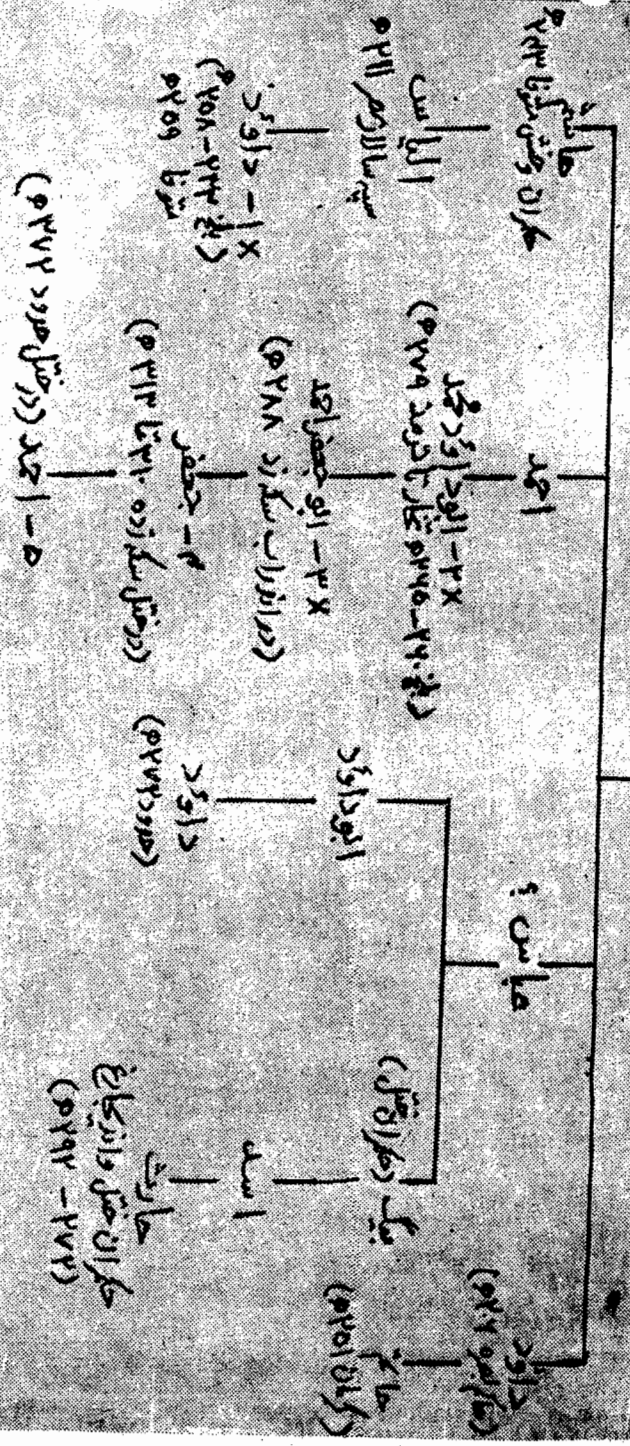
ص ۱۳۲، ۳۴ دو منظر از ابنیه صفاریان سیستان



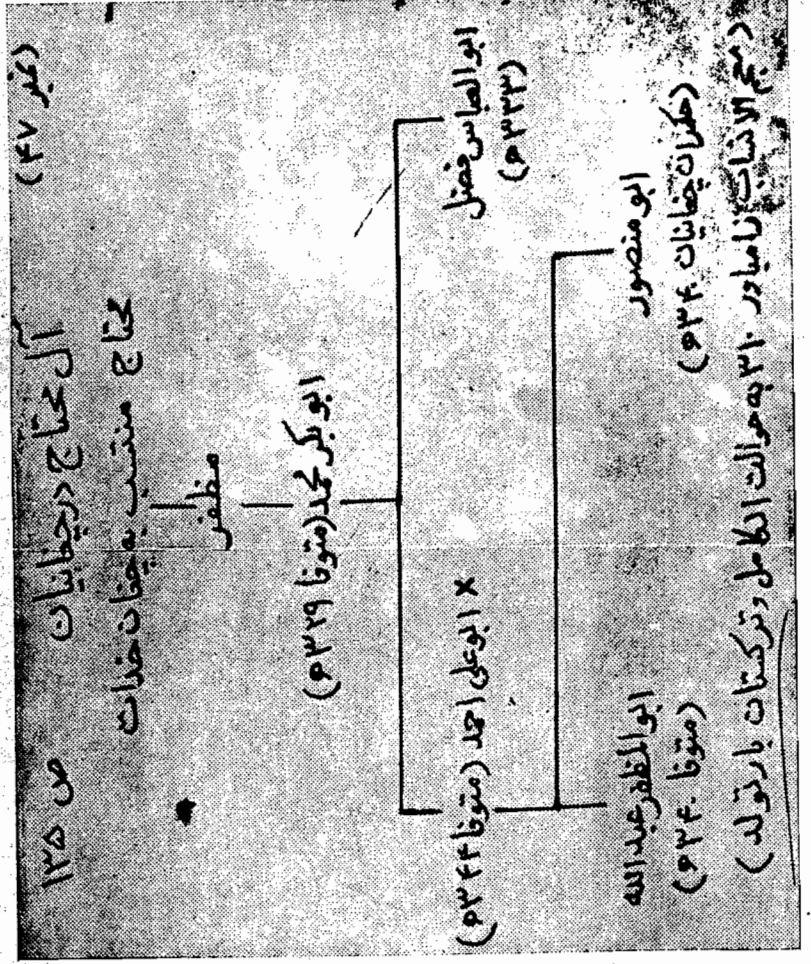


ال بابنجور (تبر ۴۴) ص ۱۳۲

بابنجور (صود ۵۱۴)

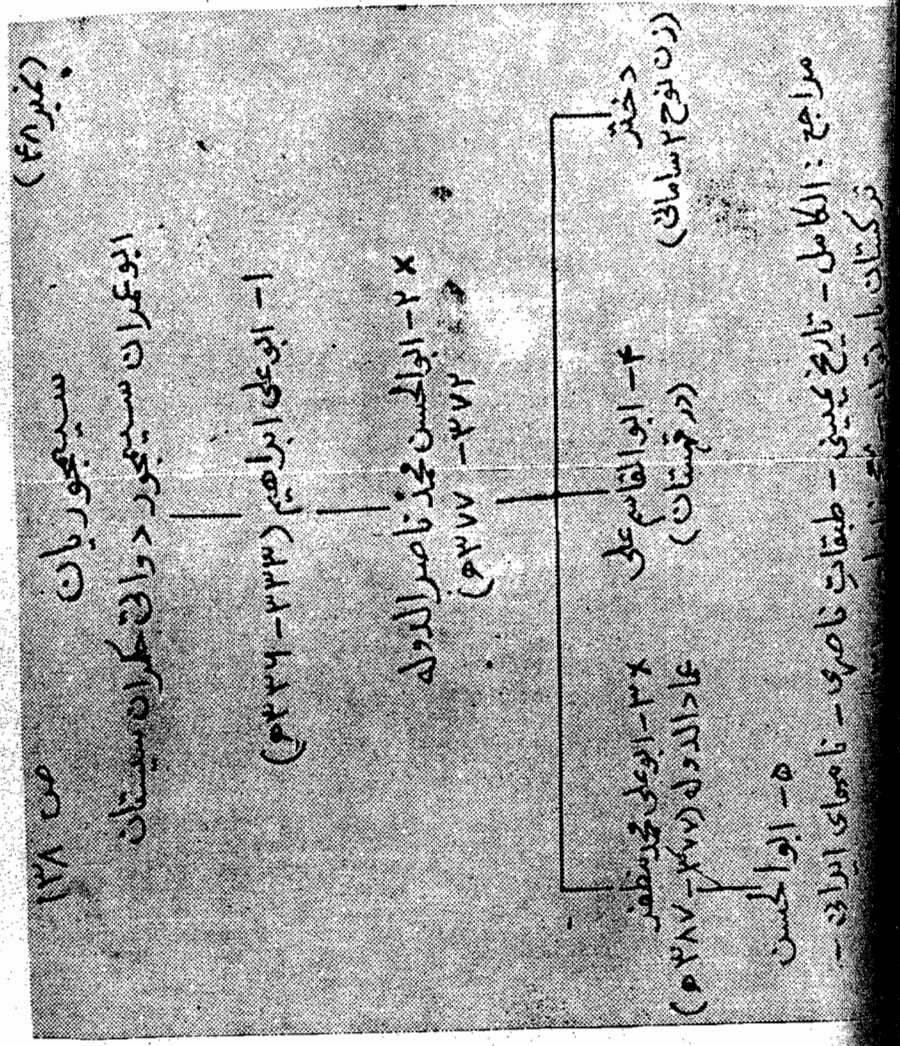


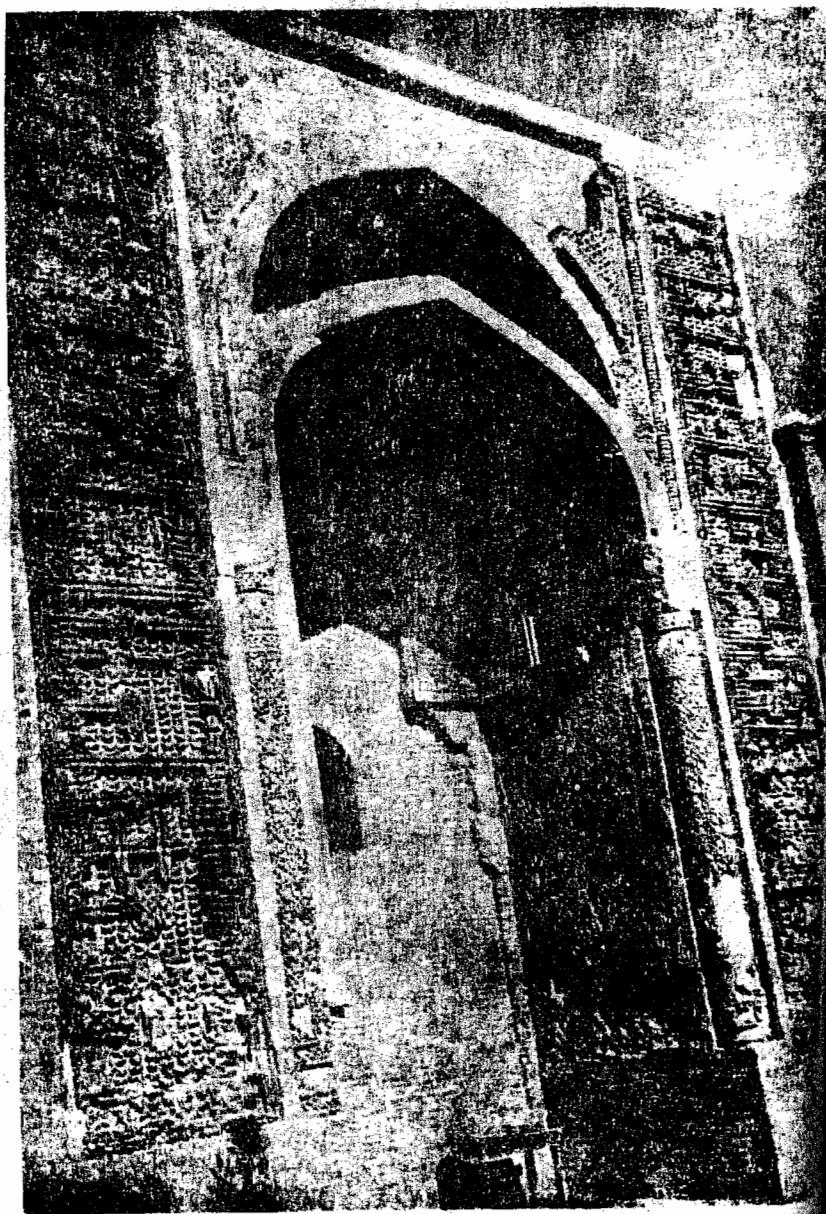
(مأخذ: مجمع الاضواء زاماور ۲: ۷) X شاهنامه سکه ایشان موجود است



(تبر ۴۷)

آل محتاج > چخانیان ص ۱۳۵
محتاج منتجب به چخانیان خدات





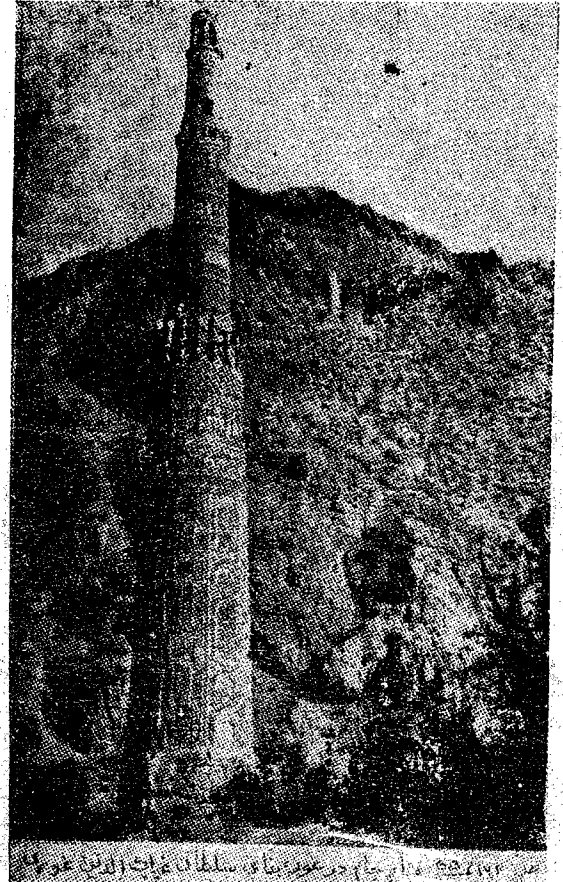
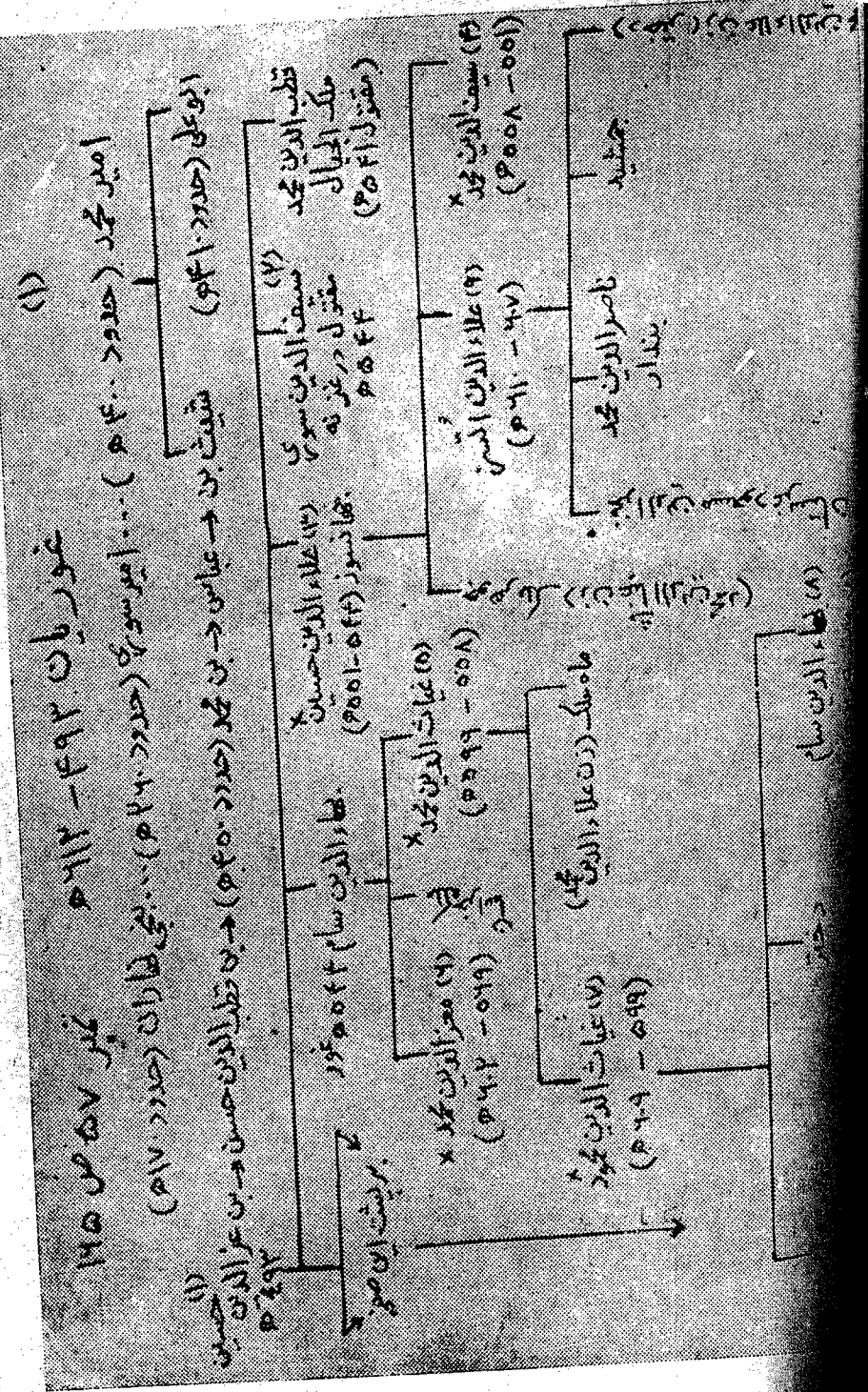
رواق و نوشته های قدیم مسجد جامع هرات
نمبر ۵۵ ص ۱۶۴

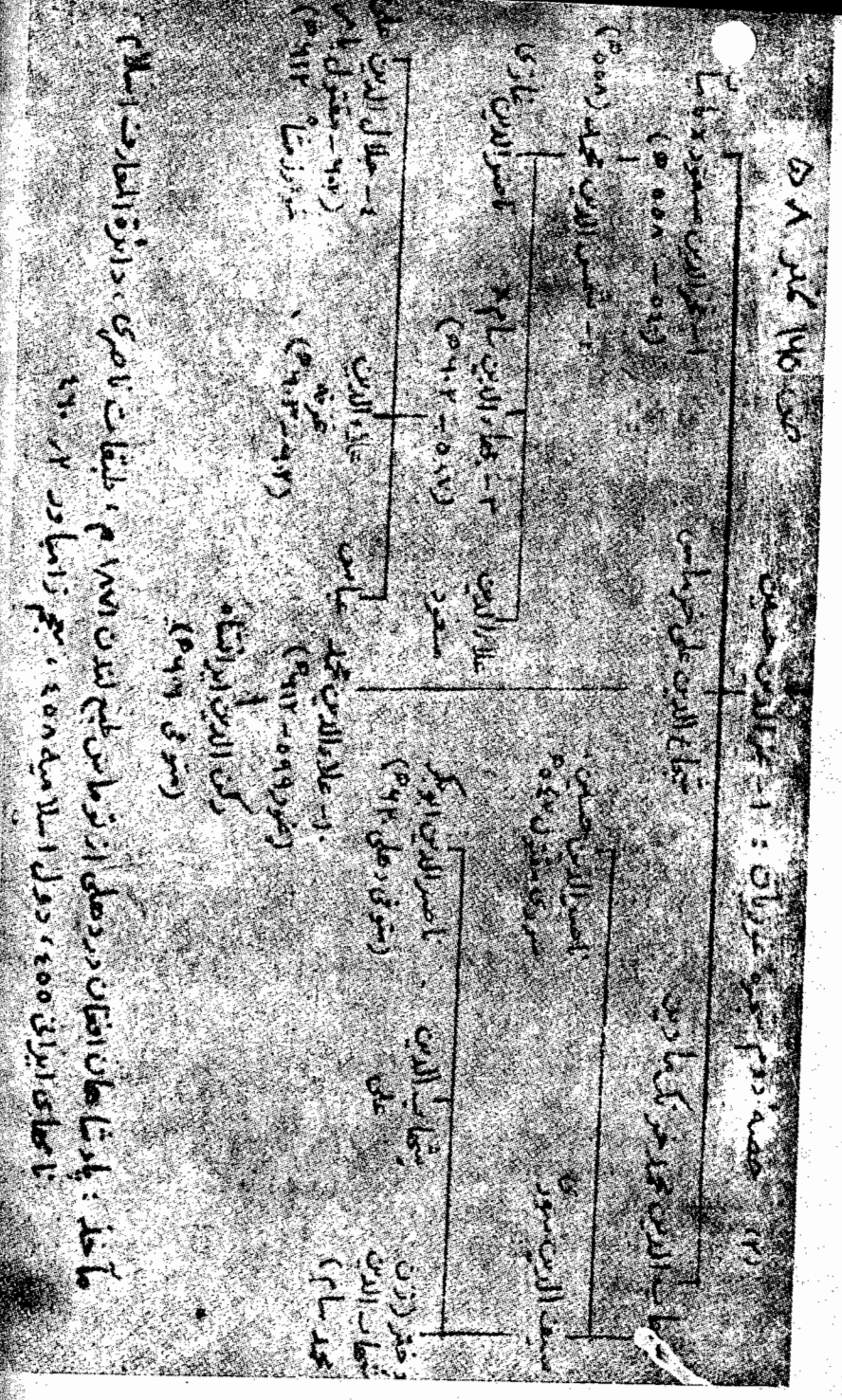
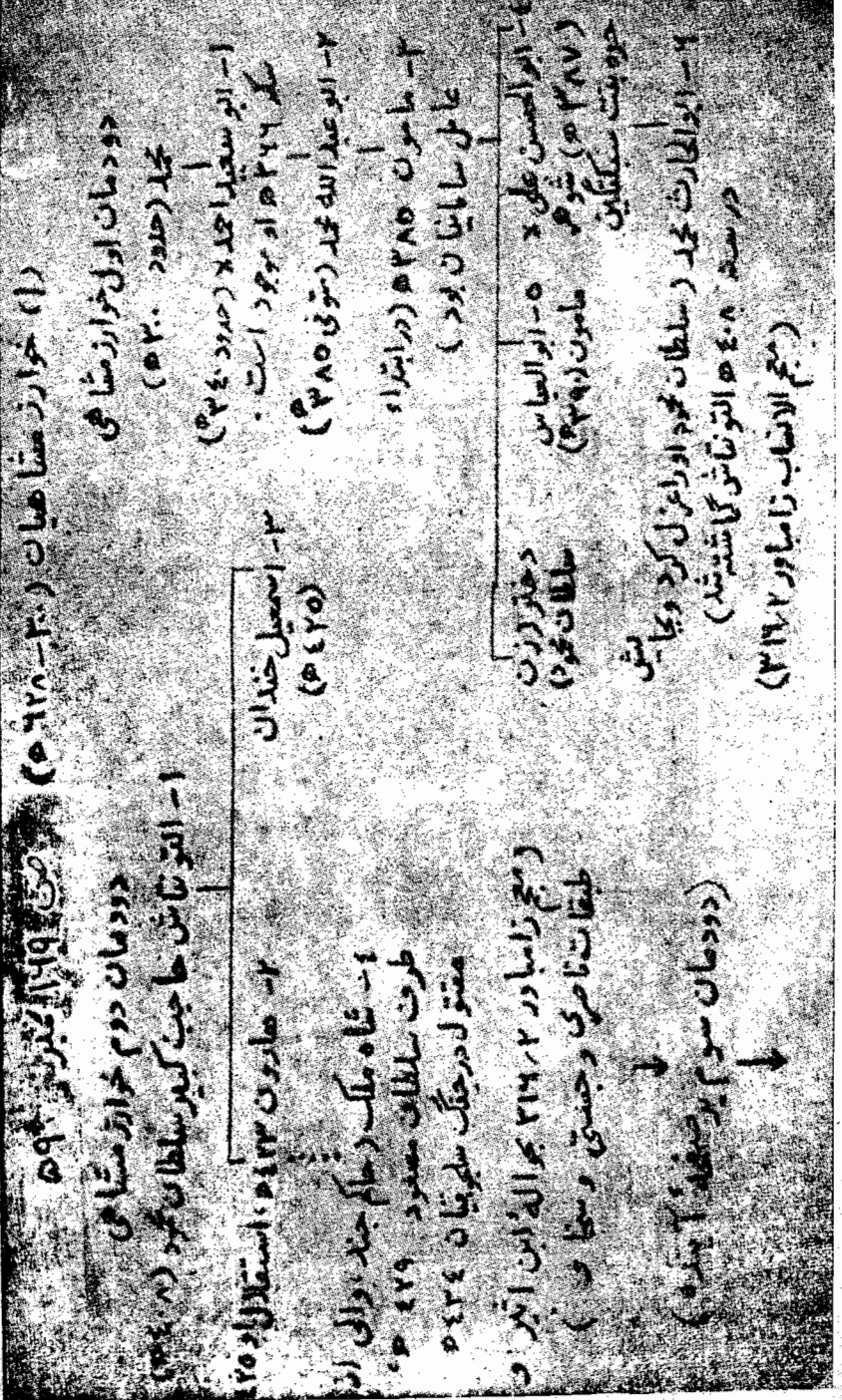


ص ۱۶۱
سلطان Ghiath الدین غوری شهناشاه افغان (۷۰۸ هـ ق)

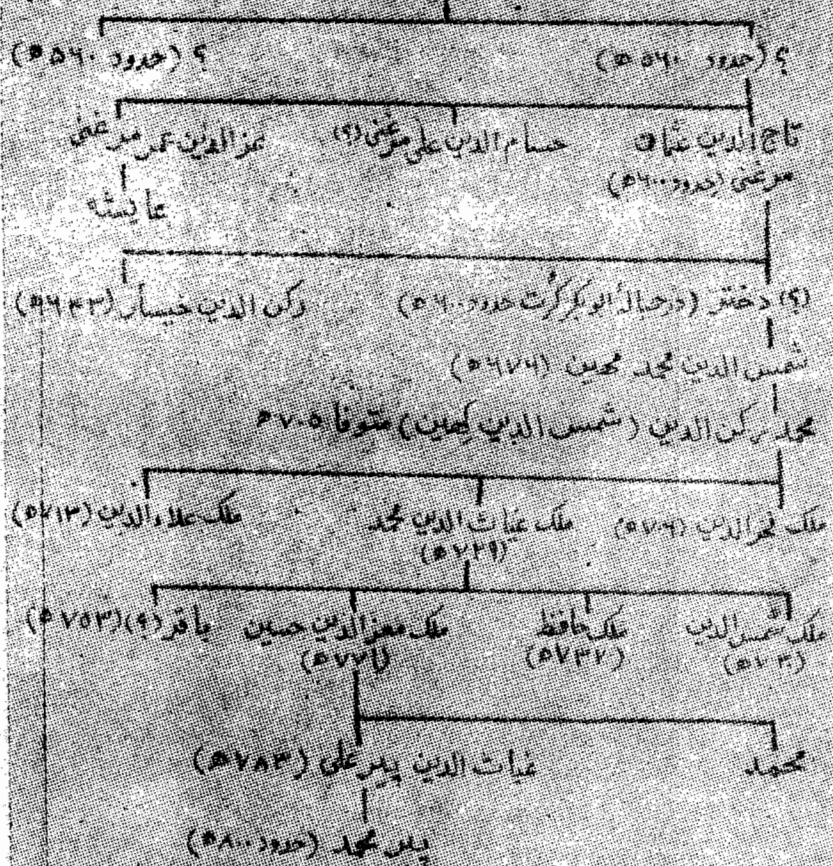


ص ۱۶۴
سلطان موزالدین غوری





آل کُرْت هرات مملکت سن ۱۸۰ کُرْت (بعد از ۵۵۰۰)



۱۷۴ سن ۱۷۴

چهارمین خان

(۲۶)

دودمان سوم خوارزمشاه علی (۴۷۰، ۴۷۸، ۴۷۹) سن ۱۶۹ بمهر ۵۹

۱. انوشنگین غرچه یا غرشا (۴۷۰، ۴۷۹، ۴۹۱) والی سلکشا و سلجوقی در خوارزم

۲. قطب الدین محمد (۴۹۱، ۵۰۲، ۵۰۳)

۳. آتسز (۵۰۲، ۵۰۳)

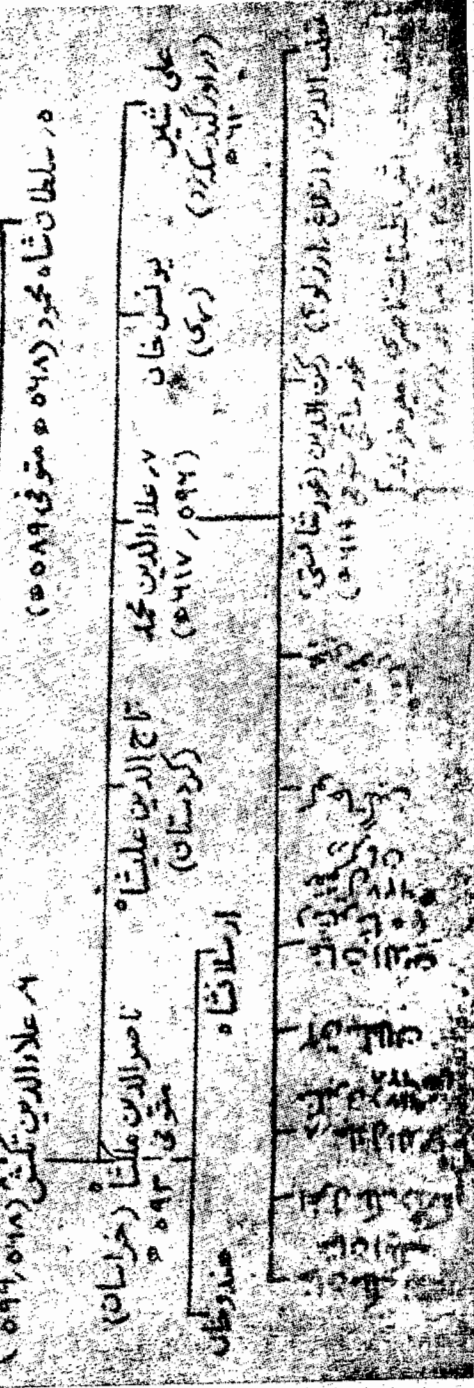
۴. ایلارسلان (۵۰۳، ۵۰۴)

۵. علاء الدین گنک (۵۰۴، ۵۰۵)

سلیمان

دختر (زن سلیمان بن محمد سلجوقی ۵۰۹)

فلان ؟





سلطان حسین بایقرا
۶۲ ص ۱۹۹



امیر علی شیر نوائی
۶۳ ص ۱۹۹



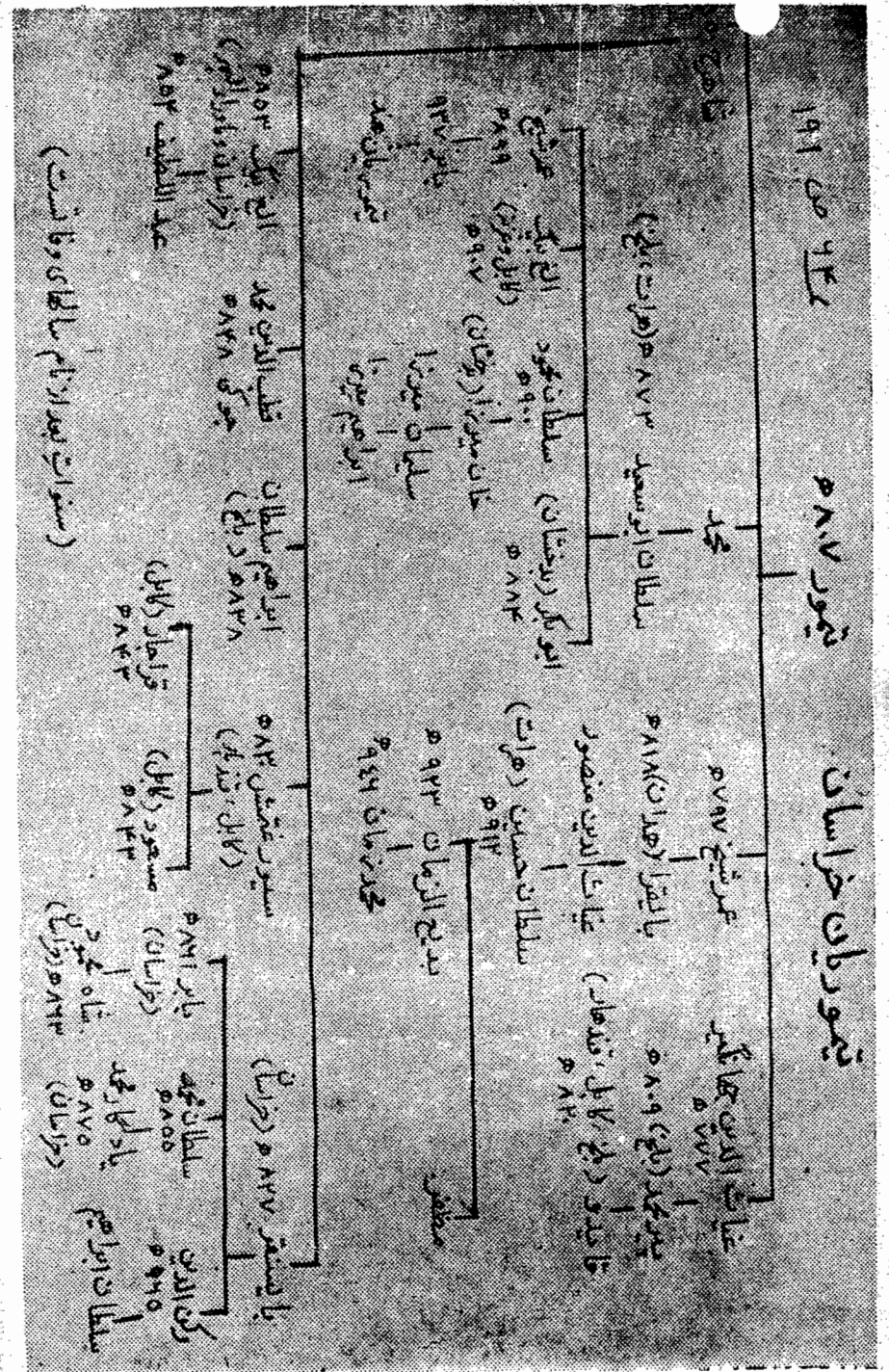
جہانگیر
۷۰ ص ۲۰۴

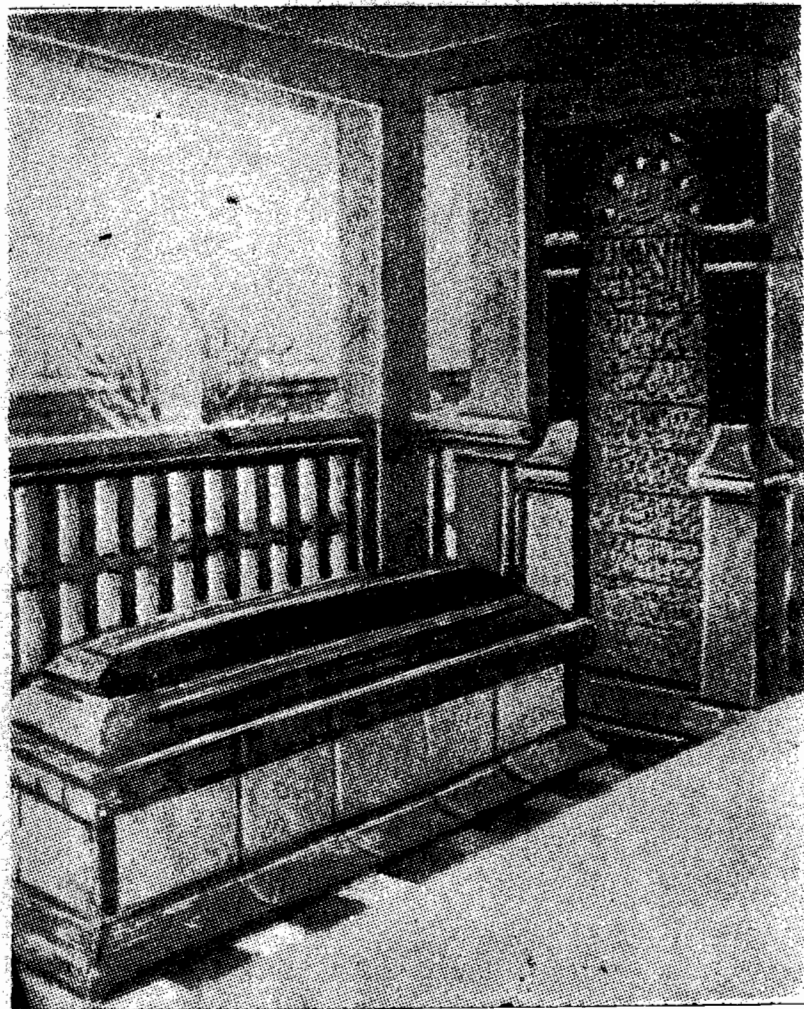


اورنگزیب عالمگیر
۷۲ ص ۲۰۶



شاہ جہان
۷۱ ص ۲۰۶





مقبرة بابر در کابل
ص ۶۶



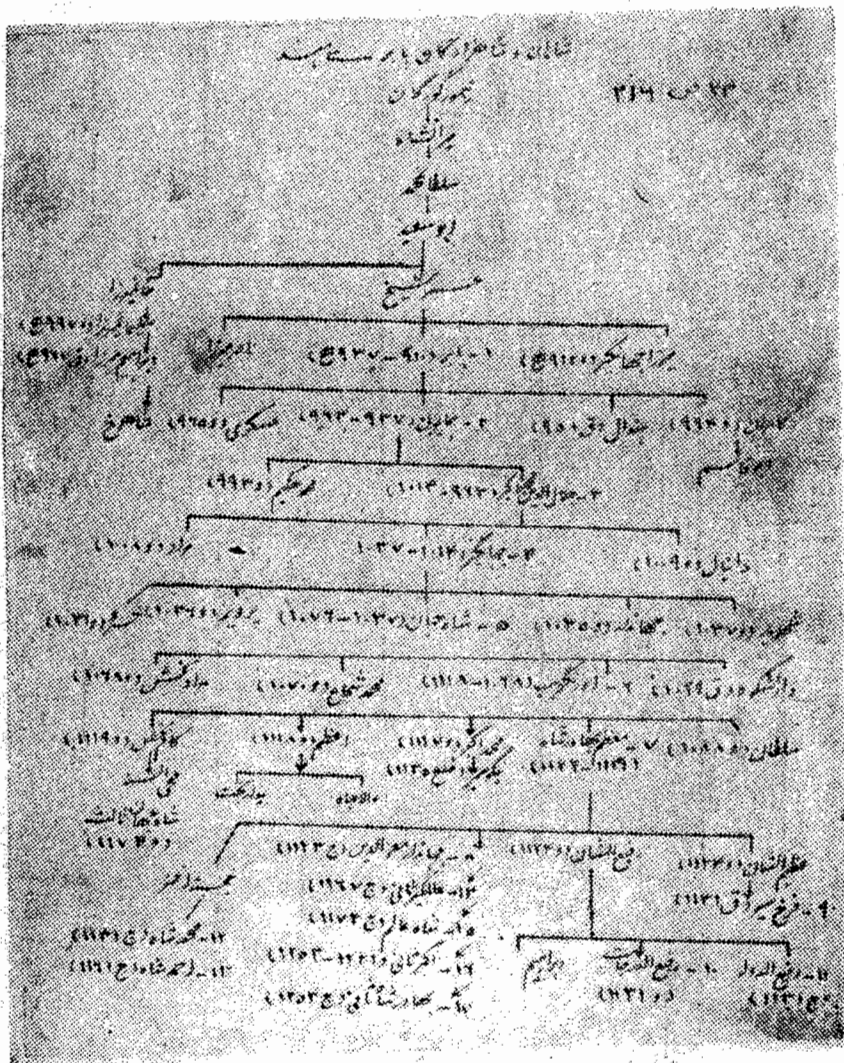
همایون شاه
ص ۶۸



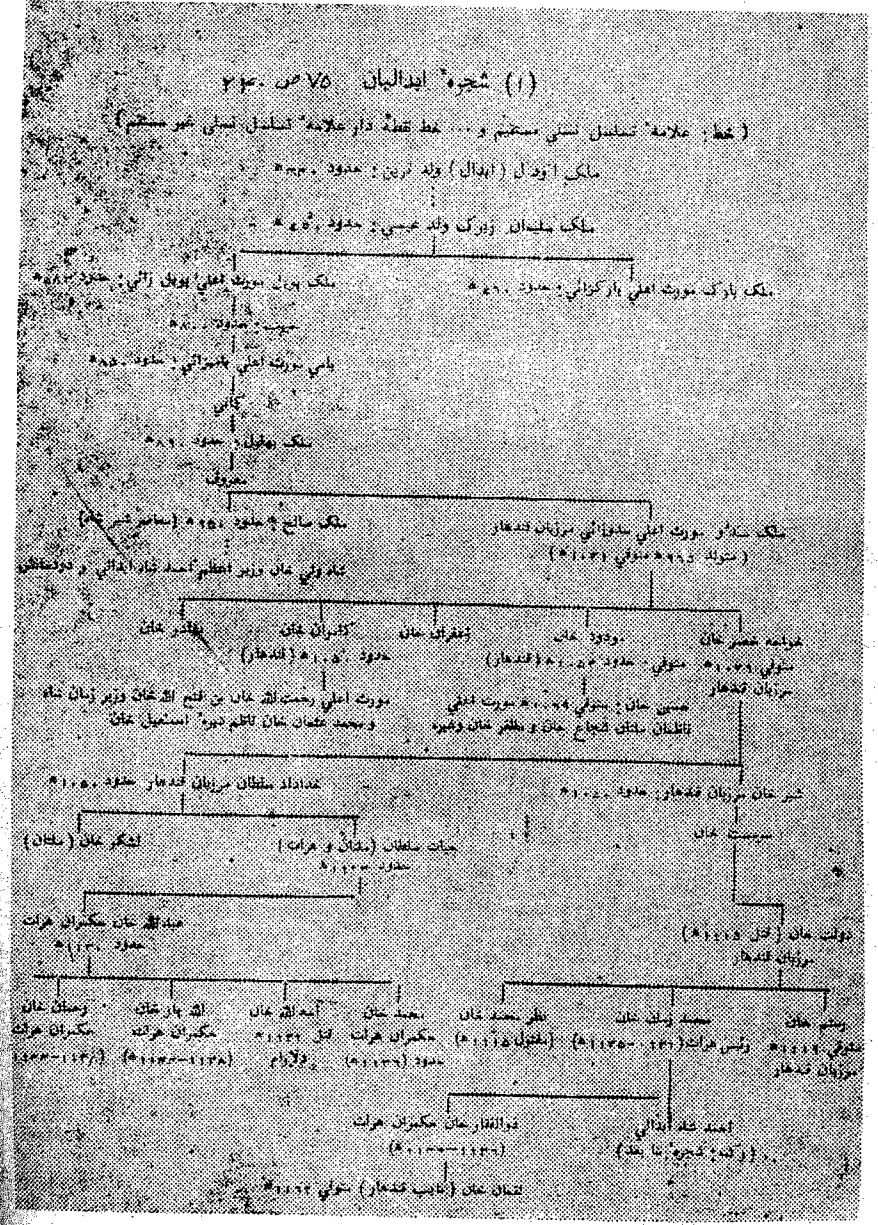
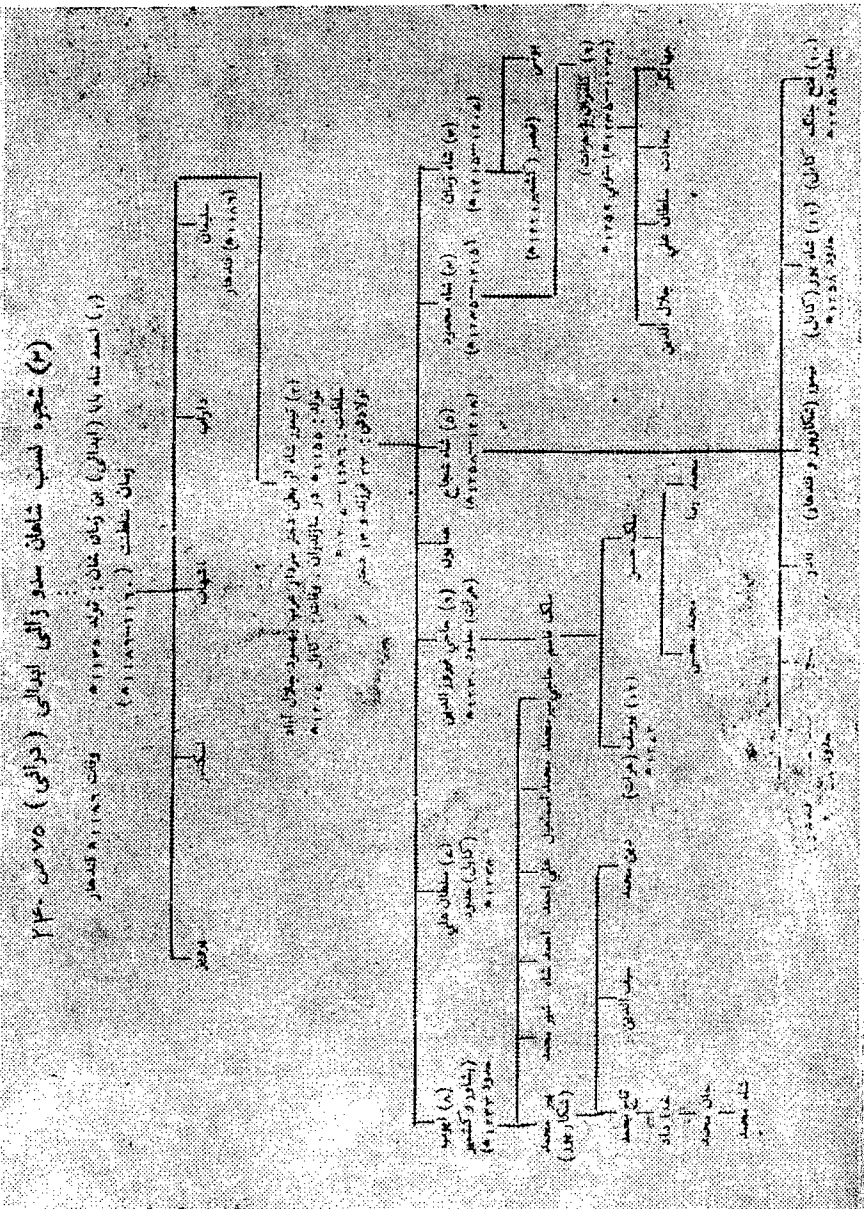
ظهیر الدین بابر شاه
ص ۱۹۹



اکبر شاه
ص ۲۰۳



شاپور شاه سوری
۲۱۷ ص ۲۰۱





شاه حسين هوتك
۸۰ ص ۲۵۲



حاجي ميرويس خان
۷۶ ص ۲۴۹



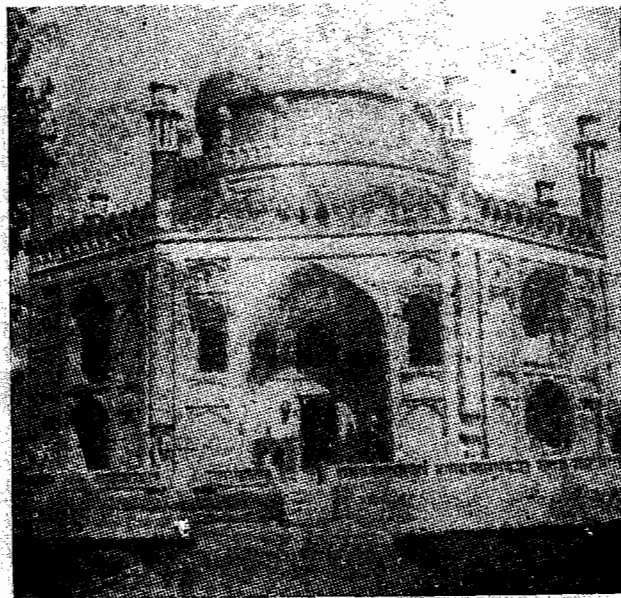
شاه اشرف هوتك
۷۹ ص ۲۵۲



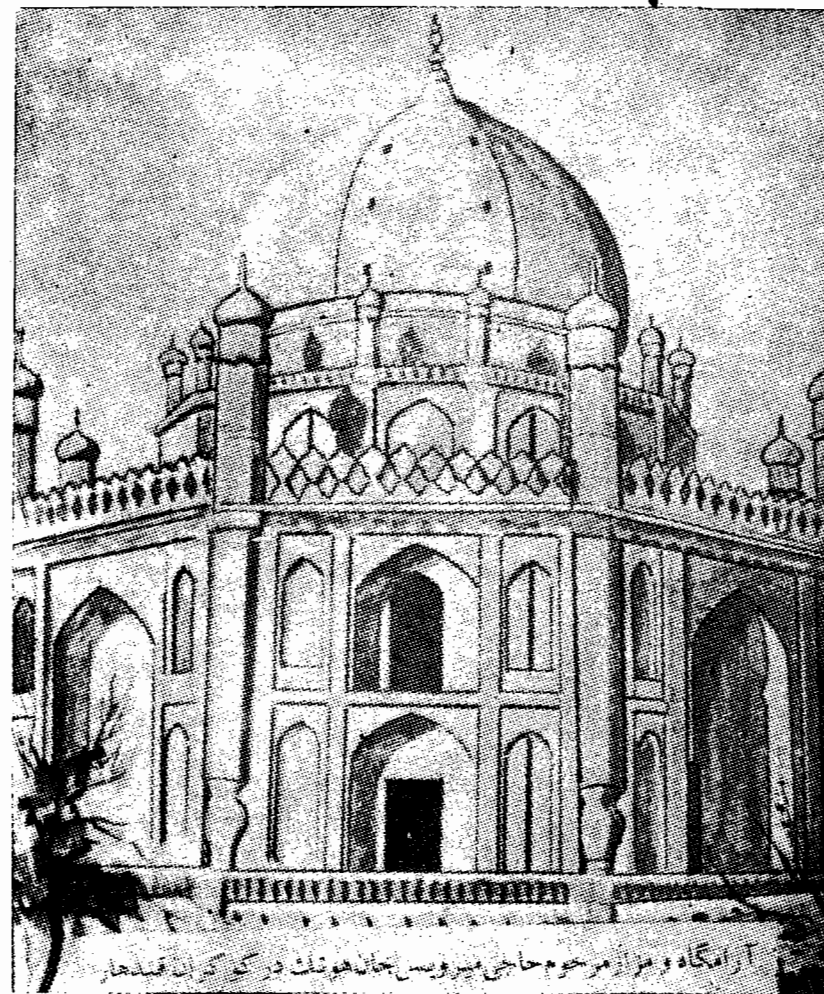
شاه محمود هوتك
۷۸ ص ۲۵۲



لوی احمدشاه بابا
ص ۸۱ ۲۶۹



گنبد مزار احمد شاه بابا در قندهار
ص ۸۲ ۲۶۹



آرامگاه و مزار مرحوم حاجی میرویس جان هوتک در کوه کیران قندهار



امیر دوست محمد خان
ص ۸۶ تا ۲۸۷



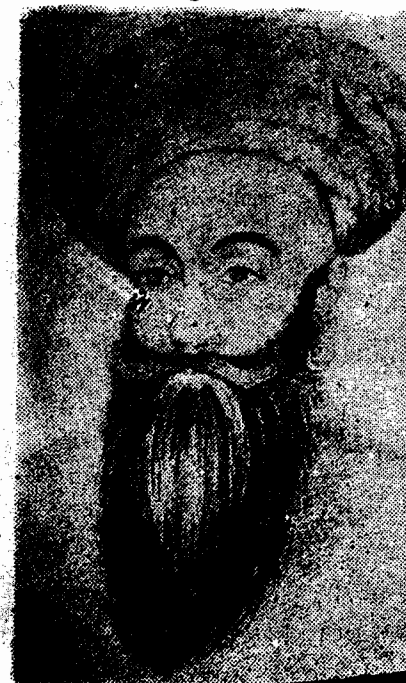
وزیر اکبر خان غازی
ص ۸۵ تا ۲۸۴



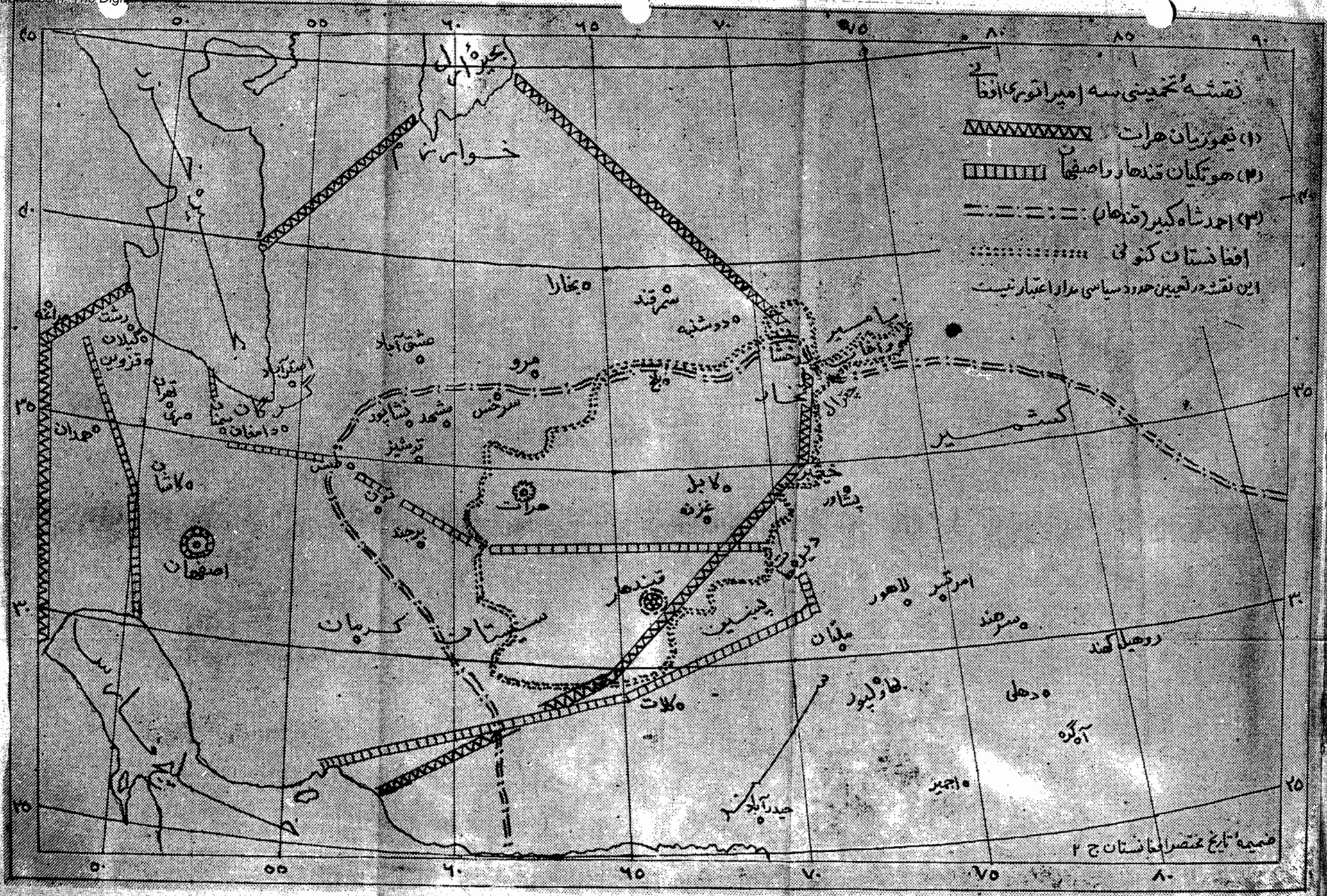
امیر شمس علی خان
ص ۸۷ تا ۲۹۴



شاه تیمور شاه
ص ۸۳ تا ۲۷۱



شاه شجاع
ص ۸۴ تا ۲۸۳



نقشه تخمینیه سه امپراتوری افغان
 (۱) قلمرویان هرات
 (۲) هوکیان قندهار را صفا
 (۳) امیر شاه کبیر (قندهار)
 افغانستان کونی
 این نقشه در تعیین حدود سیاسی مراد اعتبار نیست

ضمیمه تاریخ مختصر افغانستان ج ۱

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**